UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228490
UNIVERSAL
LIBRARY

۱۷۶۷۴
۹۲۲۵۱
۱۳۲۸
جعفر ص ت
سحاب - ابوالقاسم
تاریخ عصر جعفری یا زندگانی امام جعفر صادق

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. 923.5 ج ص ا Accession No. ۱۲۷۶۴

Author سحاب ابوالقاسم

Title تاریخ عصر جعفری یا زندگانی امام جعفر صادق علیه السلام

This book should be returned on or before the date last marked below.

مَنَاقِبُ الصَّادِقِ مَشْهُورَةٌ بِنَقْلِهَا عَنْ صَادِقٍ صَادِقٍ
سَمَا إِلَى نَيْلِ الْعُلَى وَادِعًا وَكَلَّ عَنْ إِدْرَاكِهِ اللَّاحِقُ
لَهُ مَكَانٌ فِي الْعُلَى شَامِخٌ وَطَوْدُ مَجْدٍ صَاعِدٌ شَاهِقُ

تاریخ عصر جعفری

یا

زندگانی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

تألیف

ابو القاسم سحاب

بخش دوم

حق چاپ محفوظ است

کتابفروشی وچاپخانه دانش

۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

دار التقريب
بين المذاهب الاسلامية
تليفون ٥٨٩٨٤

رقم القيد ٢٢٩
١٣٦
١٩٤٠

تقريظ دار التقريب بين المذاهب الاسلاميه از جلد اول تاريخ عصر جعفرى

٢٤ر٦ر

حضرة الكاتب الكبير الاستاذ

ابو القاسم سحاب

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته . وبعد استلمنا مؤلفكم القيم تاريخ عصر جعفرى واعجبنا به غاية الاعجاب ، لانكم نحوتم فيه نحوا نود أن يدرج عليه كل من يريد الكتابة عن مذهبه فيبرز محاسنه ويكشف عن مراميه بدل أن يطعن المذاهب الاخرى ويأخذ عليها شتى المآخذ . وسنحتفظ به فى مكتبة دار التقريب .

وجماعة التقريب تشكر لكم هديتكم وترحب بمساهمتكم ومعونتكم و تقدر لكم هذا النهج فى الكتابة تبززون به ميزات رجال لهم اثرهم فى الشيعة . ونر جوان يكون لقلمكم البليغ اكبر الاثر فى القضاء على التعصب المذهبى و تقريب ارباب المذاهب بعضهم الى بعض .

واقبلوا منا فائق الاحترام

محمد تقى القمى
السكرتير العلم
للجماعة

دار التقريب بين المذاهب الاسلامية بالقاهرة

القاهرة ـ الزمالك ١٩ ش حشمت باشا

بنام خداوند بخشنده مهربان

انجمن نزدیك سازی مذاهب اسلامی — ترجمهٔ تقریظ دارالتقریب مصر — نمره ترتیب ۲۲۹ — ۱۳۶

تلفون ۵۸۹۸٤۰ — ۲٤ر٦ر۱۹٤

حضرت نویسنده بزرك استاد ابوالقاسم سحاب

سلام برشما ورحمت خدا وبرکات او سپس مؤلف پر بهای شما تـاریخ عصر جعفری را زیارت کردیم ومابآن نهایت شگفت وتعجب را دریافتیم زیرا کهشما طرزی رادراین تالیف بکار برده اید که دوست داریم هر کس که بخواهد چیزی ازمذهب خود بنویسد بدین روش در آید ومرام خودرا آشکار سازد عوض اینکه بمذاهب دیگـر حمله کند و مدارکی پراکنده و پریشان برای اثبات مدعای خود دریافت نماید و ما آنرا بزودی در کتابخانه دارالتقریب بایگانی خواهیم نمود.

وکارمندان انجمن تقریب از هدیه شما اظهار شکرگذاری نموده و خوش آمد خود را در شرکت و دستیاری شما ابراز میدارند و از این روش و طـریقه شما در نگارش که بآن مشخصات رجالی را که درمذهب شیعه عامل موثرند آشکارداشته اید قدر شناسی میکنند و امیدواریم کـه برای قلم رساو توانای شما بزرگترین اثر در خاتمه دادن بر تعصب مـذهبی و نزدیك گردانیدن صاحبان مذاهب بعضی بدیگری بوده باشد

از ما احترام فائق را بپذیرید

محل مهر

دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه بالقاهره

منشی عمومی جماعت محمد تقی القمی

دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه

- بدون عنوان -

این جمعیت که باهمت و عزم و مساعی جمیله عده از دانشمندان وعلما وافاضیل متفکرین و بزرگان عالم اسلامی در مصر تشکیل شده و هدف اصلی ایشان تشبث اتحاد وائتلاف بین تمامی ملل وفرق اسلامی است و منظور دارند همه آنانرا که در قدر جامع توحید ورسالت ومعاد وکتاب وسنت واحکام ومبانی دین بایکدیگر وحدت کلمه دارند در سایر مبادی وقواعد دینی که باعث پیدایش ایحاد وسعادت دنیوی و موجب نجات ورستگاری اخروی است بیشتر از این بهم نزدیك سازند اینك ما که بمناسبت تقریظی که از جلد اول این کتاب نموده و تشخیصی که از محتویات آن داده‌اند اسامی اعضاء پیوسته آن جمعیت را ذیلا مینگاریم تادر مطالب مندرجه جلد دوم هم توجه ایشان را جلب نمائیم وبعضی از منظور ما بابذل مساعی و همت اصلاح طلبانه ایشان صورت عمل پیدا کند.

ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وتوفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

بسمه تعالی
آغاز جلد دوم کتاب تاریخ عصر جعفری
(زندگانی حضرت امام جعفر صادق)
علیه السلام

سپاس بیمنتها حضرت ایزد یکتارا سزاست که نعمت توفیق براین بنده ضعیف وناتوان خود روزی ونصیب گردانید تاپس از مدتها اهتمام وتعقیب موفقیت یافته و جلد دویم کتاب تاریخ عصر جعفری را برای طبع ونشر آماده ومهیا نمودم وموانعی که در این راه پیش آمده وکار چاپ کتاب را بتعویق و تاخیر میانداخت مرتفع گردید واینك بالطف خدا وتوجه و عنایت امام صادق علیه السلام بنگارش این مقدمه وخلاصه محتویات کتاب اقدام مینماید .

توضیح آنکه در این مجلد بقایای ابواب هشتگانه را ضمن چهار باب وفصولی چند ترتیب داده و قسمت عمده از شرح زندگانی و احوال امام ششم راباطرز رفتار منصور دوانیقی نسبت بآن بزرگوار وتفصیل وفات آن حضرت مینگارد وضمنا متعرض وصایا وذکر اولاد و احفاد آن جناب باشمه از خصایص و اوصاف وبرخی از مواعظ وآداب وسفارش ووصایای آن سرور باصحاب خود بر آمده درضمن ذکر اولاد آن حضرت جزء حاشیه وپاورقی کتاب خلاصه از شجره انساب سادات تفرش وبعضی از سلسله و خاندان علویین آنجا را بمورد بیان ونگارش میگذارد و در این قسمت همکاری و دستیاری جناب دانشمند معظم و استاد توانا آقای امین میر هادی را که از سلسله جلیله سادات میرهادی تفرش و علاوه بر دیگر کمالات وفضایل دارای ذوقی خاص و استعدادی بالا ختصاص در علم انساب میباشند تقدیر و سپاسگذاری مینمایم که درین مورد بانگارنده همفکری بسزا فرمودند .

هم در کتاب راجع بمدفن امام صادق علیه السلام و چگونگی جنت البقیع و مقابر و مزار متبرکه بزرگان دین ورفتار وحشیانه ونابکارانه وهابیان درباره انهدام

وویرانی آن آثار شریفه اشاراتی شده و نیز نظریه نگارنده در باره مسلمین جهان ووحدت ایشان و حق مشترك افراد مسلمان در بیت‌الله الحرام وجلب توجه مجلس شورای ملی ودولت شاهنشاهی ایران در این موضوع و ذکر علت اقلیت و اکثریت تشیع وتسنن وبیان‌علل بعضی ازنسبت های‌بیمورد و اتهامات بشیعه‌اثنی عشری‌ودفع تهمت و راجع بآثار مهمه علمی ومآثر منتسبه بحضرت صادق آل محمد علیه السلام جزء محتویات این کتاب است .

ونیز در این کتاب شرح احوال جابربن حیان یکی از شاگردان معروف و مبرز محضر مقدس جعفری و بعضی از صحابه امام صادق وروات خبر و اوصیاء و تربیت شدگان آن بزرگوار و مشاهیر ثقات شیعی ازروات اخبار و راویان ازاهل تسنن و موالیان امام و قسمت هائی از گفتار آن حضرت در موضوعات مختلفه نگاشته شده

هم در قسمتی از شرح روزگار منصور دوانیقی و رفتار او بعد از حضرت صادق آل‌محمد علیه‌السلام و حوادث ایام او بطور اختصار و ذکر وزرای منصور و شرح بعضی از ابنیه و آثاراو و تفصیل بنای بغداد و تاریخچه‌دارالسلام که ازقضایای مهمه عصر جعفری بشمار آمده با برخی از وضعیت آنشهر وذکر بلده‌طیبه کاظمین و مدفن‌امام‌کاظم ـ وامام جوادعلیهماالسلام‌در آن‌سرزمین‌وتاثیرمهم‌علمی که‌در آن‌بلاداز طرف تربیت شدگان عصر جعفری وحوزه دانشی و فرهنگی امام صادق علیه السلام حصول یافته با ذکر بعضی از رجال نامی بغداد و مؤسسات و ابنیه ومجامع علمی دارالسلام وترقیات ادبی‌و دانشی وصنعتی و علما ومورخین ومعاریف بغدادومولفین که درآن بلادمتوطن بودند ووضع‌اداری بغداد در دورهٔ منصور

همچنین در برخی از مناظرات علمی‌ونامه‌های صادره ودستورها ازطرف‌امام صادق‌علیه‌السلام ومکاتیب‌ومرقومات آن‌حضرت‌بعبدالله نجاشی درخصوص‌فرمانداری و حکومت وطرز رعیت‌داری و نامه بعبدالله محض و بعضی از بیانات و اظهار امام نسبت بسادات بنی‌الحسن و اخبار وارده از آن حضرت در آداب واخلاق و راجع بعرض دین و اعتقادات جمعی از صحابه ویاران آن حضرت‌درحضورامام‌وچگونگی نماز، طرزادای صلوة وآداب‌آن برای حمادبن عیسی که از کتاب من لایحضره‌الفقیه

یا

شیخ صدوق رحمة‌الله علیه ترجمه و اقتباس گردیده و اخبار وارده از حضرت صادق علیه‌السلام درباره ثواب گریه برسیدالشهدا(ع) وزیارت آن بزرگوار و ثواب آن وقسمتی از مناقب وخصایص ومزایای دورهٔ و زمان امام صادق علیه‌السلام و ذکر برخی از کلمات قصار وسخنان معجز آثار آن حضرت با بعضی از اشعار منتسبه بآن بزرگوار که در آخر کتاب ضمن باب هشتم با حروف معربه برای سهولت ضبط وصحت قرائت درج گردیده که بیشتر موجب مزایا ومحسنات این کتاب گردد و استفاده از آن کلمات محکمه ودستورات وعمل بمبانی ومعانی آن مفیدتر آید.

امید است که این خدمت ناچیز ازاین بنده ناتوان درپیشگاه مقدس پیشوایان دین وائمه طاهرین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین پسندیده ومقبول افتد و دست این عاصی را از ذیل عنایت و شفاعت خود کوتاه نفرمایند: بالنبی و آله‌الاطهار

و ماتوفیقی‌الا بالله علیه توکلت والیه انیب

ابوالقاسم سحاب سلخ شهر محرم الحرام ۱۳۶۹

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ
اَلدَّاعِي اِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّوْرِ الْمُبِيْنِ اَللّٰهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهُ
مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَخَازِنَ عِلْمِكَ وَلِسَانَ تَوْحِيْدِكَ
وَوَلِيَّ اَمْرِكَ وَمُسْتَحْفِظَ دِيْنِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ
اَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ اَصْفِيَائِكَ
وَحُجَجِكَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ مرّوّاز امام حسن عسکریؑ

الکلمات عوالی در مدح حضرت صادق آل محمد علیه السلام

عُجْ بِالْمَطِيِّ عَلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ ... وَاقْرَا التَّحِيَّةَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ

وَقُلِ ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيِّهِ ... يَا نُورَ كُلِّ هِدَايَةٍ لَمْ تَحْمَدِ

يَا صَادِقًا فَاشْهَدْ لَا إِلَهَ بِصِدْقِهِ ... فَكَفَى مَهَابَةَ ذَا الْجَلَالِ الْأَمْجَدِ

يَا بْنَ الْهُدَى وَأَبَا الْهُدَى أَنْتَ الْهُدَى ... يَا نُورَ حَاضِرِ سِرِّ كُلِّ مُوَحِّدِ

يَا بْنَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ أَنْتَ الَّذِي ... أَوْضَحْتَ قَصْدَ لِآلِ مُحَمَّدِ

يَا سَادِسَ الْأَنْوَارِ يَا عَلَمَ الْهُدَى

ضَلَّ امْرُؤٌ بِوَلَائِكُمْ لَمْ يَهْتَدِ

مناقب ابن شهرآشوب

ترجمهٔ اشعار عربی از افکار مؤلف کتاب

ای صبا رو در بقیع غرقد از من کن سلام — بر امام جعفر صادق ز راه احترام
از پس عرض نیاز و خاک بوس آستانش — عرض کن ای ابن بنت حضرت خیر الانام
ای چراغ راه هر گمگشته در ظلمات کفر — وی که نبود منکری در دانش و فضلت بنام
ای امام صادق ار کوشا بد صدقش خدا است — وین بس او را از مهابت و جلال و احتشام
زاده هادی دین و باب هادی از شرف — خود هدایت را دلیل و پیشوای خاص و عام
نور جمع و شمع بزم اهل توحید آنکه کرد — دین حق را تازه و در مذهب حق شد امام
زادهٔ خیر الوری و نور الانوار ششم — هادی راه هدا از مذهبش دین را نظام

خائب و خاسر هر آنکس شد ز مهرش بی نصیب
خاک پای او سحاب آمد سخن اینجا تمام

اسامی اعضاء هیئت مدیره دارالتقریب

آقای محمد علی علویه پاشا جناب شیخ عبدالمجید سلیم رئیس هیئت فتوی جامع ازهر. جناب حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین. جناب محمد حلمی عیسی پاشا. جناب شیخ محمد عبداللطیف رئیس اداره ازهر ومعاهد دینی. جناب شیخ احمد حسین مفتی وزارت اوقاف. جناب شیخ محمد عبدالفتاح العنانی (شیخ مالکی) عضو هیئت کبار العلماء جناب شیخ عیسی منون عضو هیئت کبار العلماء رئیس دانشکده شرعیات ازهر (شافعی) جناب شیخ محمود شلتوت عضو هیئت کبار العلماء (حنفی) حضرت آیة الله آقای شیخ محمد حسین کاشف الغطا از نجف. حضرت علامه اکبر آقای سید هبة الدین شهرستانی از کاظمین محقق علامه آقای سید عبدالحسین شرف الدین از سوریه ولبنان آقای میرزا محمد تقی قمی عالم شیعه امامیه از ایران آقای شیخ عبدالوهاب خلاف استاد حقوق اسلام. آقای شیخ حسن البنا رهبر جمعیت الاخوان المسلمین آقای شیخ علی الخفیف استاد فقه دانشگاه فواد ـ آقای علی بن اسمعیل المؤید نماینده یمن (شیعه زیدیه) آقای میرزا مهدی رفیع مشکی ایرانی ـ آقای شیخ محمد عبداللطیف السبکی استاد ازهر (حنبلی) و چندتن از علماو فضلای دیگر

عکس نامه تقریظیه حضرت مستطاب آیة‌الله مصلح کبیر
استاد اعظم آقای کاشف الغطاء مدظله العالی
از جلد اول این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم
وله الحمد

جناب الفاضل اللوذعی الأدیب المرزا ابوالقاسم سلمه الله فخر
وصلنی منه وسط الادیب شیخ کاظم الطریحی وفقه الله لمعالی
المناظر الفائق فی حیاة امامنا الاعظم جعفر الصادق سلام
الله علیه وعلی آبائه وابنائه الطاهرین فوجدته اظرف مترع فی
اشرف موضوع وهو من الآثار الخالدة والکتب القیمة
فسألت الله ان یدله بالعنایة والتوفیق لامثال هذه
الخدمة الجلیلة ولا برحتا مؤیدا بدعاء

صدر من مدرستنا العلمیة بالنجف الأشرف
١٨ ربیع ٢ سنة ١٣٤٠

محمد الحسین آل کاشف الغطاء

باب پنجم

در طرز رفتار منصور باحضرت امام جعفر صادق علیه السلام وستم وآزار اودرباره آن بزرگوار ورفتارمنصور باعلویین وبنی فاطمه وتفصیل‌وفات ومدفن ووصایای آن حضرت وذکر اولاد واحفاد اوباشمه از خصایص واوصاف وی وشرح بعضی‌از مواعظ آن سرور بصحابه و یاران خود مشتمل برهشت فصل

فصل اول

منصور ورفتار او باحضرت صادق علیه السلام

وتوطئه وی درباره شهادت آن سرور

منصور بعد از اینکه از سلطنت خود اطمینان یافت وازقتل ابومسلم و دیگر مدعیان خود وسادات بنی الحسن فارغ شد آنگاه بخیال قتل وشهادت حضرت جعفر بن‌محمدالصادق علیه‌السلام بر آمد و او ازآنجهتی که مردم بجانب آن‌حضرت داشتند باقبولیت عامه ایکه برای امام بود وآن ترشحات علمی وافاضات بی اندازه وحساب که از وجود حضرتش بعموم میشد همواره خاطر منصور در اندیشه بوده، تخیلات شیطانی وهوای نفسانی وحب جاه وعلاقه مقام اورا بر آن وادارمینمودکه بهانه‌جوئی نموده بهر نحوکه ممکن است بآن بزرگوار ستم وآزار رساند واگر از برای وی میسرشود بزندگانی آن حضرت خاتمه دهد تاهیچگونه معارضی در برابرخودنبیند واهل دین وایمان با اوستیزه نکنند در صورتیکه صادق آل محمد علیه السلام را بهیچوجه اعتنا بجاه ومقام اونبوده وحضرتش داعیه معارضه وطرفیت با وی نداشت ودرمنتها درجه خودداری وتقوی‌وبی‌اعتنائی‌بامردنیابوده وبرکناری ازکشمکش دنیا طلبان‌داشته، بامراشاعه علوم ونشرمعالم وسنن‌دین وترویج معارف آلهی وبیان احکام حلال و حرام مشغول بود چونکه سعادت بشر را درزیرسایه دین و دانستن احکام وشرایع وقوانین میدانست واز این روراه هدایت وارشاد رابمردم مینمودوهمنظری

جز رضای حق وسعادت اخروی خود ودیگران نداشت وازطرفی دربرابر مخالفین دین و معاندین واهل نفاق و شرك کمال احتیاط ومواظبت را داشته نمیخواست که بهانه بدست آنان آید ولیکن منصوردرعیان ونهان همواره مراقب بوده‌اشخاصی را ازجاسوسان وبازرسان خفی میگمارد که در اطراف و حواشی او ویارانش باشند و چگونگی رفتار وکردار واعمال‌وگفتار اوبا اصحاب ویاران وپیروان ودوستدارانش رابوی آگهی دهند تا بدین وسیله بهانه بدست آورده و در صدد اذیت و آزارآن بزرگوار برآید چنانکه اغلب اوقات جواسیس وگماشتگان وی که مأموریت سری داشتند باعث زحمت وتصدیع خود وپیروان آن سرور بودند ومانع‌افاضه‌آن‌پیشوای ابرار میشده غافل ازاینکه : یریدون لیطفؤا نورالله بافواههم والله متم نوره ولوکره المشرکون

از جمله توطئه ایکه منصور در باره آن حضرت نموده آن است که صاحب کتاب درالمسلوك از اصول کافی نقل‌کرده وگوید :

منصور روزی بمحمد بن اشعث گفت ، برای من مردی زیرك و فهیم پیداکن تا آنچه راکه بدو سفارش دهم بخوبی انجام دهد پسرا شعث دائی خود فلان بن مهاجر راکه ازجمله جاسوسان طرار وزبردست بود اختیارنموده و بمنصور معرفی کرد ، منصور اورا خواسته گفت : ای پسرمهاجر ، این وجوه را بگیر و روانه مدینه شو وجعفر بن محمدرا باعبدالله‌محض فرزندزاده حسن مجتبی وعده‌دیگر ازسادات اهل مدینه دیدن‌کن و بآنها بگوکه من مردی غریبم و از مردم‌خراسانم ، شیعیان شماکه درخراسانند این وجوه را برای شمافرستاده اند پس ازآنکه پولهارا گرفتند بگو چون من واسطه ایصال این وجوهم ، قبض رسید آنرا بمن دهید تا بصاحبان وجوه ارائه دهم .

غرض منصور این بود بهانه بدست آورده و مدرکی تهیه کند تا در اثر آن صدمه وآزاری‌بوجود مبارك امام رساند ، بنابر این پسرمهاجر وجوه راگرفته‌بجانب مدینه شتافت‌وقسمتی ازدستوررا انجام داده‌بنزدمنصور برگشت‌وگزارش داد، ازجمله باوگفت وقتی که من بمدینه رسیدم بهریك از اشخاص مراجعه نموده و وجهی باو

دادم از من گرفت جز حضرت صادق علیه السلام که وقتی من او را دیدم در میان مسجد بود ونماز مینمود ، من اندکی تامل کردم تا آن حضرت از نماز فارغ شده واز جابرخاست که بطرف منزل خود رود ، من در دنبال وی روانه شدم ، حضرت متوجه من گردیده و فرمود ، ای مرد ازخدا بترس و خانواده پیغمبر خودرا فریب مده چونانکه ایشان بدولت بنی مروان قریب العهدند یعنی که از آل مروان بآنها تعدی وستم بسیاری وارد آمده واموالی زیاد ازایشان بغارت رفته ،آنگاه من بحضرتش عرض گزدم ، ای پسر پیغمبر مگر چه شده حضرت سر خودرا نزدیك من آورده وتمام چگونگی واسرار مرموزه ونهان بین من وتورا بیان فرمود

گویا مانند این بودکه اودرمیانه ما دونفر بوده و از این راز نهانی مابخوبی خبر دار بود

منصور گفت : ای پسر مهاجر وقتی نبوده که ما بین خاندان نبوت و رسالت محدثی از ایشان نباشد وامروز در میان آنان محدثی که هست جعفر بن محمد بن الصادق (ع) میباشد ـ

زمینه سازی منصور برای قتل آن حضرت

چنانکه گفته شد منصور همواره ازطرف حضرت صادق (ع) بد گمان و مظنون بوده و بواسطه توجهی که از مؤمنین شیعه و پیروان دین و مذهب بآن حضرت میشد وجود اورا برای پیشرفت مرام و منظور خود خطرناك میدید مخصوصاً از اشاعه علم و دانشیکه از جانب آن بحر فضل و دانش همواره بروز میبافت و از افاضه هاکه نسبت بعموم میشد بطوریکه هر کز محضر انورش از حضور بسیاری از طالبین فضیلت و کمال خالی نبود واهل بصیرت وبنیش ازکلمات در ربار وبیانات حکمت آثار او استفاده مینمودنداین مرد بداندیش دائماً از این جهات خاطرش درپریشانی وتشویش بود وبرای منع استفاده واستفاضه ازآن محضر مواضعه ها کرده و دسیسه ها بر انگیخته طرحها میریخت و اشخاصی را از قبیل ابوحنیفه و ابو یوسف و دیگر فضلا و فقهای عصر وا داشته در برابر آن حضرت پر وبال میداد و برای ایشان حوزه های علمی و محاضر دانشی ترتیب داده وجوهی مقرر مینمود و رواتبی بر قرار میکرد وبطالبین و راغبین میداد تا دراطراف

آنان گرد آمده و از پیرامون مجامع علمی ومحضر منوران حضرت پراکنده شوند ودراین باب حیله ها میکرد وچاره ها میاندیشد تدبیرها بخرج میداد که شاید مانع این فیض عظیم گردد و یا از نور افشانی آفتاب جمال منیر آن خورشید فلك امامت وکمال ممانعت نماید که گفته اند .

نور کیتی فروز چشمه هور زشت آید بچشم مردم کور

ولیکن با تمام این تدابیر بهیچوجه اورا موفقیتی فراهم نیامده و نمیدانست که آفتاب را بگل اندود نتوان نمود وغافل از اینکه .

چه خورشید تابان دهدفیض نور نه نزدیك محروم ماندنه دور

همان ترشحات علمی و افاضات دانشی امام صادق علیه السلام بود که تاامروز والی یوم القیام اثر خودرا بعالم بخشیده و روزگارها بیاید که مردمی دانا و دقیق و اهل فن و تحقیق بیایند و از آثار با قیه او و تربیت شدگانش نتیجه های علمی و بهره های فنی وهنری بگیرند .

بنا بر این تنها راه چاره ایکه بخاطرمنصور رسید و موفقیت خـودرا در آن اندیشیداین بود که وجود شریف امام صادق(ع) را بتوسط عامل ستمکارخوددرمدینه منوره مسموم نموده وبدین نحو خیال خویش را ازجانب آنحضرت فارغ سازد

جهات عداوت منصور با علویین و بنی فاطمه

منصور در میان خانواده بنی عباس بعداوت وکینه ورزی و بغض و دشمنی نسبت بعلویین وبنی فاطمه مشهور است و خود خواهی وکبروغرور و ستمکاری او نسبت باولاد علی و ذراری فاطمه(ع) در تاریخ مسطور میباشد .

این مرد بینهایت با سادات علوی کینه توزی میکرد و دشمنی او نسبت به خاندان رسالت وعلویین و بنی فـاطمه از چند جهت بوده و او در میان خلفای بنی عباس مانند وهمتای معاویه دربین خلفای اموی وبنی مروان است چنانکه این نکته را دیگران هم متعرض شده اند . (۱)

اما جهات عداوت او با علویین یکی ازاین راه بود که اولاد علی خانواده علوم

---

۱ ـ عصرالمأمون احمد فرید رفاعی ج ۱

وفضیلت و تقوی وزهد وعفت وشرافت بودند وبزرگواری ونقابت داشتند وباقرابت ایشان بمقام رسالت واعلمیت و افضلیت و شایستگی وشخصیت آنها را برازندگی و لیاقت و استحقاق خلافت بیش تر از دیگران بود و بنی عباس نسبت بایشان تنها از جهت قرابت درمرتبه دوم قرارداشتند ، منصورکه درطلیعهٔ خلافت آل عباس بوداین نکات را درنظرگرفته وتحمل آنرا برخودگران میشمرد و نمیخواست که در برابر خود مدعی و رقیب داشته باشد .

دیگر اینکه بعضی ازسادات بنی الحسن وبنی الحسین در اثرظلم و ستمی که از خلفای جور بایشان وارد میشد تحمل ننموده وبرای دفع ظلم از خود و دیگران درکوشه و کنار گاه‌گاه قیام مینمودند منصور چون آنها را مهمتربن رقیب خود در خلافت میدانست از اینجهت درنفی واعدام آنان حتی المقدورکوشش واهتمام‌داشت و با خود چنین میاندیشید که باوجود بنی هاشم و فاطمیین و اولاد علی واهمیت و احترام وموقعیتی که درجامعه اسلامی برای ایشان است‌مرام ومنظوراو بسهولت‌انجام نخواهد گرفت و راه چاره دفع و رفع ایشان خواهد بود و از حسن تأثیر و توجه همگانی بعلویین همواره خاطری مشوش داشت .

دیگر آنکه قیام جماعت شیعه ودوستداران خاندان نبوت‌که منظور ایشان از انتقال و انقراض خلافت بنی امیه علویین و بنی هاشم بودند از عکس العمل کار و استفاده بنی عباس از آن فداکاری ها وقیام باز هم متقاعد نشده نمیخواستند که این امر برای اولاد عباس استوارگردد لذا درنیت اصلی خود برقرار بوده وهمواره‌تمایل خودرا بدوستی و پیروی خاندان رسالت اظهار می نمودند واز امام و پیشوای زمان خود اطاعت‌کرده خلافت دیگرانرا منافی با دیانت اسلام می‌شمردند وازروی عقیده وایمان ازمراسم‌دیانت و احکام اسلامی پیروی‌کرده توجه خودرا همواره بجانب ائمه دین می نمودند واین رفتار بطبع منصور ناگوار آمده لذا در صدد آزار جماعت شیعی و پیروان ائمه اطهار بود و نسبت بمرجع ایشان‌هم روش خصومت وخشونت‌و بدرفتاری را بکار می برد .

از همه بیشتر طرفیت و خروج بعضی از سادات بنی‌الحسن مانند عبدالله‌محض

و حسن مثنی و دیگران از علویین و قیام ایشان بر علیه منصور و مخالفت آنان با خلافت بنی‌عباس بود که آتش خشم و غضب منصور را همواره مشتعل مینمود وازاین جهت هم خودرا اغلب بر نفی واهلاك وقتل و افناء علویین وبنی‌فاطمه مصروف میداشت وما تفصیل رفتارو وضع ستم وبیدادا ورا درباره صاحب نفس زکیه (محمد بن عبدالله) و دیگر سادات در جلد اول این کتاب نگاشتیم

درتاریخ عرب و اسلام مینویسد : (۱) سلوك ورفتار منصور نسبت بخاندان علی بن ابیطالب علیه‌السلام تاریکترین صفحاتی‌را درتاریخ خاندان عباسی تشکیل‌میدهد و نیز جلال‌الدین سیوطی گوید :(۲) منصور اول کسی است که بین خاندان علی با خاندان بنی عباس تفرقه انداخته درصورتیکه پیش از وی بین دوخانواده یگانگی واتحاد برقرار بود .

خلاصه آنکه منصور مردی لئیم و نابکار و بد رفتار بوده و این مرد بطوری با آل علی‌وپیروان خاندان عصمت وطهارت بدرفتاری مینمود وایشان را آزارواذیت میرسانید که آل‌علی‌ستم‌وبیدادامویان وآل‌مروان‌راا غلب درباره خود فراموش‌میکردند چنانیکه حسن مثنی (حسن‌بن حسن بن‌علی بن ابیطالب علیه‌السلام) روزی بپسر برادر خود محمدبن‌عبدالله بن حسن میگفت : « چرا بر بنی‌امیه و دوران ایشان تاسف میبری و نسبت بآنان گریانی و درباره بنی‌عباس بداندیشی مینمائی ، محمد گفت ای عم بخدا قسم اگرچه ما بر بنی امیه خشمناك شدیم ولیکن بنی‌عباس کمتر از آنها از خدا می‌ترسند وبر بنی‌عباس ایراداز ایشان‌زیادتر وارد است زیرا بنی‌امیه باوجود دنائت و خباثت دارای مکارم وفضائلی بودند که منصورهیچیك‌ازآنانرا ندارد بطوریکه اهل خبروسیر نوشته‌اند جفا وجور و بیرحمی وعداوت منصور بقدری‌اورا جری و بی‌پروا نموده بود که عده زیادی از سادات علویین وذراری فاطمه راگرفته زنده بمیان دیوار میگذاشت و جزء ابنیه ظلم آباد بغداد بجای خشت وگل دربنای دیوار وغیره بکار میبرد .

آری حب جاه و مقام و حفظ انانیت ودولت بی بقای این چند روزه دنیاست

---

۱ ـ ترجمه آقای سید محمد تقی فخرداعی ۲ ـ تاریخ‌الخلفاء سیوطی

که بدینگونه چشم خواستاران خودرا کور میدارد تابدین سان که گوشها را بسته و چشمان خویش‌را بهم میگذارند وهرگز ترحمی بحال صغیر و کبیر یا برنا و پیر نمیکنند و برای حفظ مقام خود بنفی و اعدام نزدیکترین خویشان و اقرباء خویش حتی اولاد خود میپردازند .

مجلسی در بحارالانوار(۱) ازمفضل بن عمر روایت میکند که گوید . منصور چندین بار قصد قتل حضرت ابیعبدالله علیه السلام را نمودوهر بار که نزد حضرت فرستاده و اورا میخواند که در قتل وی اقدام کند وقتی که حضرت را میدید هیبت وی منصور را گرفته و می ترسید و از قتل آن بزرگوار چشم میپوشید جز اینکه با این وصف مردم را از مراجعه بحضرتش ممانعت کرده وازهمنشینی و مجالستش جلوگیری مینمود و جاسوسانی گماشته بود که در نهایت شدت وجستجو بودند و ازاحالات ومراجعات بوی خبر میدادند تا اینکه برای احدی از مسائل دینی یانکاح و طلاق وامورشرعی و غیر آن از حضرتش چیزی وقوع نیابد و مردم مدتی بدینسان ازاخذ دانش و علم محروم مانده دسترسی بخدمت آن سرور نداشتند وآن حضرت با اهل و عیال خود بحالت اعتزال بود ، این امر برشیعیان و صحابه و موالیان وی نهایت گران آمده و کار بر ایشان سخت گردید تا اینکه خدا بخاطر منصور انداخت که از حضرت صادق آل محمد درخواست کند که اورا چیزی تحفه وهدیه نماید که نزد احدی جز آن حضرت وجود نداشته باشد حضرت صادق در برابر تقاضای او محضره یا عصائی را فرستاد که مختص رسول خدا صلی‌الله علیه وآله بود و طول آن درحدود یك ذراع بوده منصور از اعطای آن عصا بی‌اندازه خوشحال گردید و امر داد که برای آن چهار جاگزیده وآنرا درچهار محل بگذارند سپس از حضرت پرسید که پاداش تو در نزد من جز این نیست که من تورا آزاد گذارم تا علم و دانش خودت را بشیعیانت افشا و افاضه کنی و من متعرض تو و آنهانشوم هم اکنون بدون وحشت و بیم برای مردم فتوی ده ولیکن دربلدی که من هستم تو مباش وازآن ببعد علم و دانش آنحضرت

۱ ـ بحارالانوج ۱۱

مجدداً اشاعه و انتشار یافت و ارباب حوائج بحضرتش مراجعه مینمودند اهل خبر وسیر مینویسند .(۱)

منصور و ستمکاری او نسبت بحضرت صادق علیه‌السلام

منصوردوانیقی بربیع حاجب دستوردار حضرت صادق علیه‌السلام را نزد او بیاورد ربیع در این امر اقدام نموده و حضرت را بحضور آورد وقتیکه چشم منصور بآن‌حضرت افتاد گفت ، خدا مرا بکشد اگر تورا نکشم آیا در سلطنت و دولت با من معارضه و طرفیت میکنی و دنبال فتنه میگردی .

حضرت صادق ـ من چنین کاری نکرده ام و طالب فتنه نیستم واگر بتو چنین گزارشی داده اند دروغ است وبرفرض که راست باشد مصریان بحضرت یوسف ستم نمودند او ایشان را عفو فرمود ، ایوب ببلا مبتلا شدصبر کرد ، سلیمان مورد عطا و مراحم آلهی شد شکر نمود ؛ اینها پیغمران بودند ونسبت توهم بایشان میرسد .

منصور ـ فلان پسر فلان اینطور بمن خبر داده که توچنین وچنان میکنی ،

حضرت ـ امر کن اورا حاضر کنند تا در برابر من بگفته خود اقرار کند ،

منصور امر باحضار آن شخص نموده وچون حضور یافت باو گفت ،آیاتو نشنیدی که جعفر بن محمد چنین وچنان گفت و چنان کرد ؟ مرد گفت بلی ، حضرت فرمود من اورا قسم میدهم ـ آن مرد گفت ، قسم میخورم حضرت فرمود بگو ،

برئت من حول الله وقوته والتجات الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر بن محمد کذا وکذا یعنی ازحول و قوه خدا بیزاری میجویم و بحول و قوه خودم پناه میبرم که جعفر بن محمد چنین وچنان کرد .

آن مرد ابتدا ازیاد نمودن چنین قسمی امتناع نموده وپس ازاندکی بدینگونه قسم یادکرد ، ولیکن ساعتی نگذشت که مرگ گریبا اوراگرفته وجان داد رجنازه او را از مجلس بیرون کشیدند و این یکی از معجزات باهره آن بزرگوار بشمار آمده ،

ربیع حاجب گوید : وقتی که حضرت صادق علیه السلام بمنصور و رود نمود ،

---

۱ ـ ارشاد مفید ـ بحار الانوار مجلسی ـ تاریخ حبیب السیر این خبر در کتب ثلاثه با اندك تفاوت مذکور گردیده .

دیدم لبهای مبارکش بحرکت است و هرقدر که لبهایش حرکت مینمود آتش خشم منصور فرو تر می نشست تا اینکه بکلی شعله غضبش فرونشست و از آن حضرت رضایت خواسته و اورا مراجعت داد من از خدمتش روانه شده در بین راه بحضرتش عرض کردم ، یابن رسول الله چه دعا خواندی که آتش غضب منصور فرو نشست ، حضرت فرمود ، دعای جدم حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام راخواندم که میفرمود :

یا عدتی عند شدتی و یاغوثی عند کربتی احرسنی بعینك التی لاتنام و اکنفنی برکنك الذی لایرام ، ربیع گویدمن این دعارا حفظ کرده وهروقت بشدتی گرفتار میشدم آنرا میخواندم و خدای متعال بمن فرج کرامت میفرمود و این دعا باکمتر تغییر عبارتی دربعضی ازکتب ادعیه مسطور گردیده .

فصل دویم

در تفصیل وفات واوصیای حضرت صادق علیه السلام

وفات حضرت صادق وعلت آن

در کتب اخبار و تواریخ وفات حضرت صادق آل محمد علیه السلام راباختلاف نوشته اینك بعضی ازآن اقوال نگاشته میشود(۱)

آنچه از این اخبار بر میآید شهادت ووفات آن حضرت درسال ۱۴۸ هجری بوده و تقریبا سال وفات او بالاتفاق است و لیکن در روز وفات اختلاف نموده ووفات حضرتش را درسن شصت وپنجسالگی نوشته اند .

روز وفات را بیست و پنجم شوال سال ۱۴۸ دهمین سال خلافت منصور ضبط نموده اند چنانکه شهید در دروس خود وفات آن حضرت را روز بیست و پنجم شوال نوشته وبقولی وفات آن حضرت نیمه رجب ۱۴۸ بوده اماآنچه بصحت رسیده وتایید شده وازنتایج اقوال مختلفه برمیآید همان بیست وپنجم شوال سال ۱۴۸ میباشد چنانچه هم اکنون معمول گردیده وروز وفات را دراین روز بشمار میآورند ومراسم تذکر مرعی ومجری میشود .

---

۲ ـ اصول کافی ـ ارشادمفید . روضة الواعظین ـ جنات الخلود ـ مروج الذهب مسعودی ـ تاریخ یعقوبی ، طبری درباره حضرت صادق آل محمد منتهی درجه حق کشی کرده ودرتاریخ خود ازولادت ووفات وجریان دورهٔ روزگار آن بزرگوار چیزی ننگاشته

مسعودی در مروج الذهب خود مینویسد : و اعشر سنین خلت من خلافة المنصور توفی ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام سنة ثمان واربعین مائه ودفن بالبقیع مع ابیه وجده وله خمس وستون سنة وقیل انه سم یعنی درسال دهم خلافت منصور حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هجری وفات یافت ودر بقیع نزد پدر وجدخود مدفون گردید وآنوقت حضرتش شصت و پنجسال داشت وگفته شده است که او مسموم گردیده

صاحب دیوان المعصومین مینویسد ومضی علیه السلام مسموماً فی عنب قدسمه المنصور فی النصف من رجب اوشوال اوفی الخامس والعشرین منه من سنة ثمان واربعین مائة وله خمس وستون سنة ، یعنی حضرتش بواسطه سمی که در انگور ازطرف منصور باو خورانیده شد درنیمه رجب یاشوال یابیست و پنجم از اینماه سال صدوچهل وهشت درسن شصت وپنجسالگی وفات یافت

مؤلف کتاب حیاة الصادق علیه السلام (استادالعلامة الفاضل محمدحسین المظفری) درکتاب خود مینویسد :

کانت وفاته علیه السلام فی الخامس و العشرین من شوال و قیل فی النصف من رجب الاول هوالمشهور واتفق المورخون وارباب الترجمة و الحدیث من الفریقین علی ان وفاته کانت عام ۱۴۸ یعنی وفات آن حضرت در بیست وپنجم شوال وبقولی درنیمه رجب بوده وقول اول مشهور است ومورخین وترجمه نویسان ومحدثین از شیعه وسنی تمامی متفق اندکه سال وفات آن حضرت درسنه ۱۴۸ بوده باز درعلت وفات در این کتاب می نویسد :

مؤلفین شیعه متفق اندگه منصور حضرت را بدست عامل خود درمدینه مسموم نمود وگفته اندکه این زهردرانگور بود چنانکه کفعمی درمصباح خود ذکر کرده و بعضی ازاهل سنت هم علت وفات را بسم نوشته اند .

صاحب مناهج انوارالمعرفه می نویسد : علت وفات آن حضرت سمی بود که منصورخلیفه باوداده بود وانزهررا درمجلس میان طعام ریخته وبآن حضرت خورانید وگویندکه حضرت صادق چند بارمسموم گردیده وهر دفعه شفا یافت درآخرین دفعه

درد دل بهمرساند و وفات نمود .

عمر بن زید گوید من در آزار اول خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم دیدم که الم ورنج وجود مقدسش شدید است ترسیدم که وفات کند ، در دل گفتم ، کاش میدانستم که امام بعد از او کیست ؟ حضرت فرمود : لیس علی من وجعی هذا بأس یعنی برمن ازاین درد باکی نیست سپس شفا یافت و بعد ازچند روز دیگر دو باره مسموم شد من بخدمتش رسیدم دیدم تکیه کرده رویش بدیوار و پشتش بطرف در بود فرمود پای مرا رو بقبله بکش خواستم از امام بعد ازاو بپرسم فرمود اکنون جواب نمی گویم خواهی دانست ابن شهر آشوب در مناقب خود (جلد دوم) از ابو جعفر قمی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام را منصور مسموم نمود و در بقیع مدفون گردید

مرحوم دبیر تفرشی در تاریخ وفات آن بزرگوار سروده . (۲)

بسوی روضه رضوان چو جعفر بن محمد روانه گشت و بیاسود از جفای اعادی
دبیر گفت بتاریخ این مصیبت عظمی که آه آه امام ۱۴۸ و دود اجود هادی

هم دبیر در اجمال روزگار عمر حضرت امام صادق علیه السلام سروده .

مدت ایام عمر جعفر صادق همی گویمت بشنو که بر وی هر زمان باد درود
سال میلاد از یدالله ۸۰ عمر از دیان ۶۵ بگیر جوی سال رحلتش از هادی ۱۴۸ حق ودود

خبر ام حمیده زوجهٔ آن حضرت در حال وفات وی

شیخ صدوق رحمة الله علیه از ابو بصیر روایت کرده که گفت خدمت ام حمیده زوجه حضرت صادق علیه السلام برای عرض تسلیت رفتم وازچگونگی حالت وفات آن حضرت پرسیدم ام حمیده گریست ومن هم گریستم سپس گفت ؛ ای ابا محمد اگر میدیدی حضرت صادق علیه السلام را در هنگام وفات یقیناً امر عجیبی را مشاهده می نمودی .

بدانکه آن بزرگوار در آن حالت چشمهای خود را گشوده وفرمود ، هر که را که بین من واو خویشی وبستگی است گرد آورید ، ما هیچیك از کسان و خویشان

---

۱ - اسعاف الراغبین - نورالابصار - تذکرة الخواص - صواعق ابن حجر عسقلانی
۳ - نخبة التواریخ

ونزدیکان اورا نگذاشتیم مگراینکه بخدمتش جمع کردیم در آن بین حضرت نگاهی بطرف همه نموده و فرمود : ان شفاعتنا لاتنال مستخفا بالصلواة یعنی شفاعت ما شامل نمی شود بکسی که نماز را خوار بشمارد و بی اعتنائی بنماز کند.

این خبر بما میرساند که تا چه اندازه نماز اهمیت دارد که امام صادق (ع) در هنگام نزع روان تمام نزدیکان اقربا و خویشان خودرا خواسته و بآنها در باره نماز سفارش می فرماید و آنها را با دیگران باین امر مهم تخویف و تحذیر می نماید چونانکه نمازرکن دین است وان قبلت قبل ما سواه وان ردت ردماسواه یعنی اگر نماز پذیرفته و قبول شد اعمال دیگرهم قبول میگردد واگر نماز ردشده و مردود گردید تمامی اعمال ناقبول ومردود میگردد وگریه ام حمیده گویا از برای آن بوده که امام علیه السلام را حالت نزع روح وروان هم از اظهار وتاکید دراین امرمانع نشده وتادم مرك بیاد نماز بوده

نویسنده کتاب حیاة الصادق پیرو این خبر می نویسد که حضرت در آن حالت امرفرمود برای هریك از ارحامش صله وحقی معلوم دارند ازجمله برای حسن افطس هفتاد دینار مقرر فرمود درآن اثنا کنیز حضرت ، سالمه عرض کرد آیا عطا میکنی بکسی که اراده قتل تورا داشت درجواب فرمود تومیخواهی من از آنان نباشم که خدا در باره ایشان میفرماید والذین یصلون ما امرالله به ان یوصل ویخشون ربهم و یخافون سوء الحساب بلی ای سالمه خدا بهشت را خلق فرمود و بوی آنرا خوش گردانید و بوی بهشت را بمسافت دوهزار سال راه استشمام میکنند ولیکن بوی آنرا عاق و قاطع رحم نمی بویند.

راجع بامر تکفین آن حضرت

شیخ کلینی در کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود پدر بزرگوارم را من دردوجامه سفید مصری که با آنان احرام می بست کفن کردم ودرپیراهنی که میپوشید و عمامه ایکه ازحضرت سید سجاد باو رسیده و دربرد یمنی که بچهل دینار طلا خریداری کرده بود واکنون بچهار صد دینار میارزید اورا کفن نمودم ونیز کلینی روایت کرده که بعد از وفات آن حضرت فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام فرمود ، هر شب در آن حجره اینکه پدرش وفات یافته بود چراغ بگذارند.

وصایای حضرت صادق علیه‌السلام

وصیت حضرت صادق آل محمد علیه‌السلام بفرزندش حضرت موسی بن جعفر

صاحب کشف‌الغمه و دیگران[۱] نوشته اند که بعضی از اصحاب یا شیعهٔ آن حضرت بخدمتش رسیدند در موقعیکه موسی فرزندش در برابر وی نشسته بود و حضرت باو این وصیت را میفرمود :

یا بنی اقبل وصیتی و احفظ مقالتی فانك ان حفظتها تعش سعیدا و تمت حمیدا ، یا بنی انه من رضی بما قسم له استغنی و من مد علیه الی مافی ید غیره مات فقیرا و من لم یرض بما قسم الله له عزوجل اتهم الله تعالی فی قضائه و من استصغر زلة نفسه استعظم ، او استکبر ، ذلة غیره و من استصغر ذلة غیره استعظم ذلة نفسه یا بنی من کشف حجاب غیره انکشف عورات نفسه (بیته) و من سل سیف البغی قتل به و من حفر بئرا لاخیه سقط فیه و من داخل السفهاء حقر و من خالط العلماء وقر و من دخل مداخل السوء اتهم یا بنی ، ایاك ان تزر بالرجال فیرزی بك و ایاك و الدخول فیما لا یعنیك فتذل لذلك ، یا بنی قل الحق لك اوعلیك ، یا بنی کن لکتاب الله تالیا و للسلام فاشیا و بالمعروف آمرا و عن المنکر ناهیا و لمن قطعك واصلا و لمن سکت عنك متبدءاً و لمن سالك معطیا و ایاك و النمیمة فانها تزرع الشحناء فی قلوب الرجال و ایاك و التعرض لعیوب الناس فمنزلة المعترض لعیوب الناس بمنزلة الهدف ، یا بنی اذا طلبت الجود فعلیك بمعادنه فان للجود معادن و للمعادن اصولا وللاصول فروعا و للفروع ثمر ولایطیب ثمر الا بفرع ولافرع الا باصل ولااصل ثابت الا بمعدن طیب .

یا بنی اذا زرت فزر الاخیار ولا تزر الفجار فانهم صخرة صماء لاینفجر ماؤها و شجرة لایخضر ورقها وارض لایظهر عشبها

ترجمه وصیت - ای فرزند وصیت مرا بپذیر و گفته مرا بحافظه خود بسپار و نگهداری کن زیرا که اگر آنرا حفظ کنی بخوشبختی و سعادت خواهی زیست و و بپسندید کی خواهی درگذشت (یعنی سعادت دنیا و آخرت را خواهی داشت)

ای فرزند هر کس بقسمت الهی راضی شود بی‌نیاز و مستغنی خواهد شد و هر کس که چشم او بدست دیگران باشد در بی‌چیزی و گدائی خواهد مرد و هر کس که بقسمت خدا راضی نشود خداوند را درقضای خود تهمت زده و هر کس که خطا

و لغزش خودرا کوچك شمرد لغزش دیگران در نظرش حقیر و کوچك آید

ایفرزند کسی که پرده از روی کار دیگران بردارد و راز آنهارا آشکار کند پرده‌اش دریده خواهد شد و عیبهای درونیش آشکار شود ، هرکس که شمشیر جور و ستم کشد خودش بدان کشته گردد و هرکس که چاهی برای برادر خود بکندخود درآن افتد وهرکس که با اشخاص سفیه نشیند خوار و بیمقدار شود و هرکس که با اهل دانش و ارباب خرد بیامیزد موقر و محترم گردد و هرکس که راههای بد بپیماید متهم شود ، مبادا مردم را ، خرد و ناچیز بشماری که تو خرد و ناچیز شوی مبادا داخل کارهائی گردی که بتو مربوط نباشد و در آنمورد خوار و بیمقدار شوی

ای فرزند حق گو چه بنفع یابرضرر تو باشد، ای فرزندکتاب خدارا بخوان وخواننده آن باش ودربرقرارنمودن صلح و آرامش سعی و کوشش کن، امر بمعروف و نهی از منکر نما ، با هرکس که از تو برید تو پیوند و وصلت کن و هرکس که از تو سکوت کرد و نخواست با تو حرف بزند تو با او بسخن درآی و ابتدا بسخن کن و هرکس که از تو چیزی خواست باو بده و از سخن‌چینی بترس‌وبرحذرباش زیرا که او تخم کینه و دشمنی‌را در قلوب مردمان میکارد ، متعرض عیوب مردمان مشو زیراکه قدر و منزلت کسی که متعرض عیوب‌مردمان‌میگردد بمنزله نشانه وهدفست که خود بدان نشانه شود .

ای فرزند اگر کرم وبخشش میطلبی ازکان ومعدن‌آن بخواه زیراکه برای کرم وبخشش معادن ومکانهائی‌است وبرای‌آن ریشه وبیخهائی باشدوبرای‌هراصولی فروعی است وشاخه وفروع را میوه هاباشد ، باید دانست‌که میوه جزبشاخه وفرع لذید وشیرین ولطیف وگوارا نشود و هیچ فرعی بدون اصل نخواهد بود و پایداری واستقرار اصل جز بمعدن ومرکز شایسته وخوب میسر نگردد ،

ای فرزند اگر بدیدنی میروی و زیارت و دیدار از اشخاصی میکنی همیشه ازخوبان دیدنی کن و بااخیاروخوبان بیامیزوآمدوشدنماوازملاقات بابدان و دیدن بدکاران برحذر وبرکنارباش زیراکه آنها بسان سنگی سخت باشندکه آبی ازآن پدیدار نشود وچشمهٔ از آن منفجرنگردد وآنان مانند درختی باشندکه سبز نشود

وچون زمینی باشندکه علف وگیاه درآن نروید ،

وصیت دیگران (۱) حضرت بیاران خود

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فاسئلوا الله ربکم العافیة وعلیکم بالدعة والوقار والسکینته وعلیکم بالحیاة والتنزه عما تنزه عنه الصالحون قبلکم و اتقوالله و کفوا السنتکم الامن خیر واياکم ان تذلقوا السنتکم بقول الزور والبهتان والاثم والعدوان فانکم ان کففتم السنتکم عما یکرهه الله مما نهاکم عنه کان خیراً لکم عند ربکم من ان تذلقوا السنتکم به فان ذاق اللسان فیما یکرهه الله و فیما ینهی عنه مرداة للعبد عند الله ومقت من الله وصم وبکم وعمی یورثه الله ایاه یوم القیامه فتصیرو اکما قال الله « صم بکم عمی فهم لا یعقلون یعنی لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون وعلیکم بالصمت الا فیما نفعکم الله به من امر آخرتکم ویوجر کم علیه ، اکثر وامن ان تدعوالله فان الله یحب من عباده المؤمنین ان یدعوه ، وقد وعد عباده المؤمنین الاستجابة والله مصیر دعاء المؤمنین یوم القیامة عملا یزید هم فی الجنة فاکثروا ذکر الله بکثرة الذکر له والله ذاکر من ذکره من المومنین واعلموا ان الله لم یذ کره احده من عباده المومنین الا ذکره بخیر فاعطو الله من انفسکم الاجتهاد فی طاعته فان الله لا یدرك شیئی من الخیر عنده الا بطاعته واجتناب محارمه التی حرم الله فی ظاهر القرآن و باطنه قال فی کتابه وقول الحق «وذروا ظاهر الاثم وباطنه» و اعلموا ان ما امر الله به ان تجتنبوه فقد حرمه ولا تتبعوا اهوائکم وآرائکم فتضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هواه و رایه بغیر هدی من الله واحسنوا الی انفسکم ما استطعتم ، فان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها ، واعلموا انه لن یؤمن عبد من عبیده حتی یرضی عن الله فیما صنع الله الیه وصنع به علی ما احب وکره ولن یصنع الله بمن صبر ورضی عن الله الا ما هو اهله وهو خیر له مما احب وکره وعلیکم بالمحافظة علی الصلوة والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین کما امر الله به المؤمن فی کتابه من قبلکم

واياکم والعظمة والکبر فان الکبر رداء الله عزوجل فمن نازع الله رداه قصمه الله واذله یوم القیامة واياکم ان یبغی بعضکم علی بعض فانها لیست من خصال الصالحین فان من بغی صیر الله بغیه علی نفسه و صارت نصرة الله لمن بغی علیه ومن نصره الله غلب

---

۱ ـ نقل از کتاب حیاة الصادق للعلامه المظفری

واصاب الظفر من الله واياكم ان يحسد بعضكم بعضا فان الكفر اصله الحسد واياكم ان تعينوا على مسلم مظلوم فيدعو الله عليكم فيستجاب له فيكم فان ابانا رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول ؛ ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة وليعن بعضكم بعضاً فان ابانا رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول ؛ ان معاونة المسلم خير و اعظم اجراً من صيام شهر و اعتكافه فى المسجد الحرام .

واعلموا ان الاسلام هو التسليم و التسليم هو الاسلام فمن سلم فقد اسلم و من لم يسلم فلا اسلام له ومن سره ان يبلغ الى نفسه فى الاحسان فليطع الله فان من اطاع الله فقد ابلغ الى نفسه فى الاحسان واياكم ومعاصى الله ان ترتكبوها فانه من انتهك معاصى الله فركبها فقد ابلغ فى الاساءة الى نفسه وليس بين الاحسان والاساءة منزلة فلاهل الاحسان عند ربهم الجنة ولاهل الاساءة عند ربهم النار فاعلموا الطاعة الله واجتنبوا معاصيه

تمام این وصیت در اول روضه کافی کلینی روایت شده ودر اینجا قسمتی از آن گلچین گردیده و این وصیتی است که حضرت صادق آل محمد علیه السلام باصحاب خود نوشته و ایشان را امر بنظر وتدریس آن فرموده وبشناختن وعمل بآن دستور داده واصحاب آن حضرت این وصیت را نوشته در محراب عبادت خود میگذاشتند وپس از فراغت از نماز آنرا تحت مطالعه میآوردند

ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت حضرت صادق علیه السلام باصحاب خود

اما پس از خدای خود درخواست تندرستی و عافیت بنمائید وبرشما بادبواگذاری ووقار وآرامش وبرشماباد بحیا وتنزه ودوری جستن از آنچه صالحین وشایستگان بیش از شما از آن دوری میجستند واز خدا بپرهیزید وزبانهایتان را جز ازخیر نگاهدارید وجلوگیری کنید وبپرهیزید از اینکه زبانهای خودرا بدروغ گفتن وبهتان زدن عادت دهید و بابگناه کاری وتجاوزروبیاورید زیراکه اگرشما زبانهای خودرا نگاهدارید از آنچه خدا ناپسند میداند ازآنچه شمارانهی نموده از برای شما نزد پروردگاربهتر است ازاینکه

زبان خودتان را بدان وا دارید وعادت دهید پس اگر زبان در آنچه خدا ناپسند می داند جریان یافت ویاآنچه خداوند نهی فرموده و باعث مردودی بنده در نزد خداست عادت نمود یاباعث غضب اومیباشد کری ولالی و کوری راخدادر روزقیامت باو بارث میدهد پس خواهندشدهمانطورکه خدای متعال فرماید : « صم بکم عمی فهم لایعقلون » کرو گنگ وکورند و آنها تعقل نمی کنند یعنی نطق نمی کنند و اجازه بایشان داده نمیشود پس اعتذاز بجویند ومعذرت بخواهند و برشماباد بخاموشی و سکوت مگر درآنچه سود میدهد بشماخدا ازآن درامرآخرت شما و شما را مزد و پاداش میدهد زیاد کنید بر خود خواندن خدا را ودعاکردن باوراکه خدا دوست میشمارداز بندگان مؤمن خود کسانیراکه دعامیکنندواورامیخوانند و اوبندگان مؤمن خودش وعده داده وخدای سبحان مصیر ومرجع دعای مؤمنین است در روز قیامت ازروی عمل و زیاد میکند پاداش ایشان را همیشه پس زیاد کنید ذکر خدا را در هرساعت ازساعات شب وروز زیراکه خدا امرفرموده بزیادی ذکر از برای اووخدا یادکننده هرکس است که اورا از مؤمنین بیاد بیاورد وذکر کند وبدانیدکه خدایاد نکرده است احدی ازبندگان مؤمن خودرا مگر اینکه اورا بخیر یادکرده پس عطا کنید بخدا ازخودتان اجتهاد وسعی را درطاعت اوزیراکه خدا درك نمی کندچیزی از خیر را نزد خود مگر بطاعت واجتناب محارم خودکه خدا درظاهر وباطن قرآن حرام فرموده درکتاب خودمیفرماید و قول اوحق است « وذروا ظاهر الاثم و باطنه » یعنی واگذاریدگناهان آشکار ونهان را وبدانیدکه آنچه را خدابدان امرفرموده که ازآن اجتناب کنید درحقیقت آنرا حرام گردانیده وپیروی هوای خود و عقیده و آراء خود نکنیدکه گمراه می شوید زیراکه گمراه ترین مردم نزد خدا کسی است که پیروی هوای خودکند ومتابعت برای خودنماید وخوبی کنید بخودتان بآن مقدار که میتوانید پس اگر خوبی کردید خوبی بخودتان می کنیدواگر بدی کردید آنراهم بخودتان میکنید وبدانیدکه هرگز ایمان نمی آورد بنده از بندگان خدامگراینکه راضی شود ازخدا در آنچه خدا باو میکند و کرده است باو برآنچه دوست دارد یامکروه وناپسند می شمارد وهرگز خدانمیکندبآنکسی که صبرمیکندوازخداراضی

میشود جز آنچه راکه شایسته وسزاوار او است واو ازبرای وی بهتر است ازآنچه دوست دارد یاناپسند میشمارد وکراهت دارد .

وبرشما باد بمحافظت برنمازها وصلوات و ـ طی (نمازجمعه) وقیام کنید از برای خدا درحالتیکه قنوت میگذارید وبندگی خدارا بجابیاورید همانطورکه خدا مؤمن را درکتاب خود بیش ازشما بدان امرفرموده وبپرهیزید ازبزرگشماری خود وخودپسندی وکبرکه کبر ردای خدای عزوجل است و هرکس که باخدا در ردای او نزاع کند خدا اورا درهم میشکند وروز قیامت اوراخوار وذلیل میسازدوبترسید از اینکه بعضی از شما بردیگری بغی وستم کندزیراکه ستم وبغی ازخصال صالحین وخوبان نیست وبراستی هرکس که ستم کند خدابغی وستم اورابرخودش برمیگرداند و نصرت و کمك کاری خدا نصیب کسی میشودکه بر او ستم وارد شده و هرکه را خدایاری کرد غالب میشود و به پیروزی ازجانب خدا نایل میگردد و برشما باد که یاری ومددکاری بر مسلمی کنیدکه مظلوم است وباوستم رسیده که اوخدارا برشما می خواند وبشما دعا میکند ودعای او برشما مستجاب میشود زیراکه پدرما رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود : ان دعوة المسلم المظلوم مستجابة » یعنی دعای مسلمانی که مظلوم واقع شده مستجاب میشود وبایدکه بعضی ازشما بدیگری کمك بدهد زیراکه پدرما رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود :ان معاونة المسلم خیر واعظم اجراً من صیام شهر و اعتکافه فی المسجدالحرام » یعنی کمك ویاری بمسلمان بهتر و اجر آن بزرك تر است ازروزه یکماه واعتکاف آن درمسجد الحرام

وبدانیدکه اسلام تسلیم است وتسلیم اسلام است پس هرکس سلامت روشد وتسلیم گردید پس درحقیقت اسلام آورده وکسی که تسلیم نشد پس اسلام نیاورده واز برای او اسلامی نیست وکسی که خوش داردکه باو خوبی برسدپس بایداطاعت خدارا بکند زیراکسی که اطاعت خدا را کرد بخودش خوبی نموده و بنفس خود احسان کرده وبترسید از معاصی آلهی که مرتکب آن شوید زیراکه هرکس درمعاصی خدا فرورفت ومرتکب آن شد در حقیقت دربدکردن بخودش مبالغه و اصرار نموده وبین خوبی نمودن وبدکردن منزلی دیگر نیست پس برای اهل احسان ونیکوکاران

نزد پرورد کارشان بهشت است و برای بدکاران و اهل اسائه نزد آفریدکار آنها جهنم و آتش است پس عمل کنید ازبرای فرمانبرداری واطاعت خداو اجتناب ودوری کنید ازنافرمانی ومعاصی او

اصل این وصیت بتفصیل در کتاب روضه کافی مرحوم کلینی اعلی الله مقامه مندرج است و در اینجا قسمتی از آن اقتباس و اقتطاف شده حضرت این وصیت را باصحاب خود نگاشته وآنهارا امر بمدارست ونظر وتامل درآن فرموده وبه تعاهد وشناختن وعمل بآن تاکید کرده وآنهااین مرقومه رادرمساجدو نمازخانه خودمیگذاشتند و هنگامیکه ازنماز فارغ میشدند درآن مطالعه میکردند و درحقیقت سعادت دنیا وآخرت پیوسته ومرتبط بنظر ومطالعه وعمل بدین وصیت وموعظه است

وصیت دیگر آن حضرت بفرزندخود

ابوبصیر گوید: حضرت موسی بن جعفر(ع) بمن فرمود ازجمله وصایائی که پدرم بمن فرموده این بود که ای فرزند ، وقتی من در گذشتم کسی جز تو مرا غسل ندهد زیرا که امام را جز امام غسل نمیدهد وبدان که عبدالله برادرت بزودی مردم را بسوی خود میخواند تو اورابخود واگذار زیراکه عمر وی کوتاه است ، آن حضرت فرمود چون پدرم وفات یافت من او را غسل دادم چنانکه فرموده بود وعبدالله برادرم بجای او ادعای امامت کرد همانطور که پدرم خبرداد ولیکن چندان طولی نکشید که عبدالله وفات یافت

درعده اوصیای حضرت صادق علیه السلام

اهل خبر مینویسند : وقتی که خبر شهادت و ارتحال حضرت بمنصور رسیداوبکرسی نشسته وگفت انالله وانا الیه راجعون کجا است مانند جعفر بن محمد وعجب این بود که آن حضرت برای خودپنجنفر را وصی قرارداد :

اول منصور ـ دوم محمد بن سلیمان ـ سیم فرزندش عبدالله ـ چهارم حمیده بربریه عیال خود ـ پنجم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، اما علت تعدد اوصیاء وتعیین این اشخاص هریك برای مصلحت وعاقبت اندیشی وجلوگیری ازفتنه وخونریزی ورعایت تقیه بود مخصوصاً تعیین منصور از برای آن بود که وقتی او درردیف اوصیاء درآمد جان دیگران از تیغ بیدریغ او در امان خواهد ماند .

صاحب مقتضب الاثری نویسد . وقتی جنازه حضرت صادق را برداشته بجانب بقیع برای دفن بردند ابو هریره این ابیات را دررثای آن حضرت انشاء(۱) نمود .

اقول و قدر احوابه یحملونه — علی کاهل من حاملیه وعافق
اتدرون ماذا تحملون الی الثری — ثبیراً ثوی من رأس علیاء شاهق
غداة حثی الحانون فوق ضریحه — تراباً واولی کان فوق المفارق
ایا صادق ابن الصادقین الیة — بآبائك الاطهار حلفة صادق
لحقاً بکم ذوالعرش اقسم فی الوری — فقال تعالی الله رب المشارق
نجوم هی اثنی عشرة کن سبقاً — الی الله فی علم من الله سابق

یعنی میگویم من برای کسانیکه با جنازه آن حضرت رفته اند که آنرا بر دوشها و گردنهای خود بردارند آیا میدانید این جنازه کیست این کوه بلندی است که باکمال رفعت فرود آمده ومیخواهند خاك برقبر او بریزند وسزاوار است که در ماتم او خاك بر فرق مردم عالم بریزند : ای صادق پسر صادقین و راستگویان قسم می خورم بپدران پاك تو که قسمی راست است و قسم میخورم بخدای صاحب عرش که شما دوازده ستاره درخشانید و ازهمه خلق در ایجاد پیشی گرفته اید و بدینگونه از سابق در علم ازلی خدا گذشته بود .

در اینجا اشارهٔ شاعر بدوازده امام است که ازروی حدیث نبوی و ائمه اطهار تا زمان خود اقتباس نموده ودرنظم خود متذکر گردیده .

فصل سیم

درمدفن حضرت صادق آل محمد ووصف جنة البقیع وعملیات اخیروها بیان درآنجا ودیگر اماکن

وفات حضرت صادق علیه السلام چنانکه نگاشته شد درمدینه واقع شده ودر جنت البقیع جنب قبر منور پدر بزرگوارش حضرت امام محمد باقرعلیه السلام وجد مطهرش حضرت سید سجاد و عم مکرمش حضرت سید مجتبی علیهم السلام مدفون

---

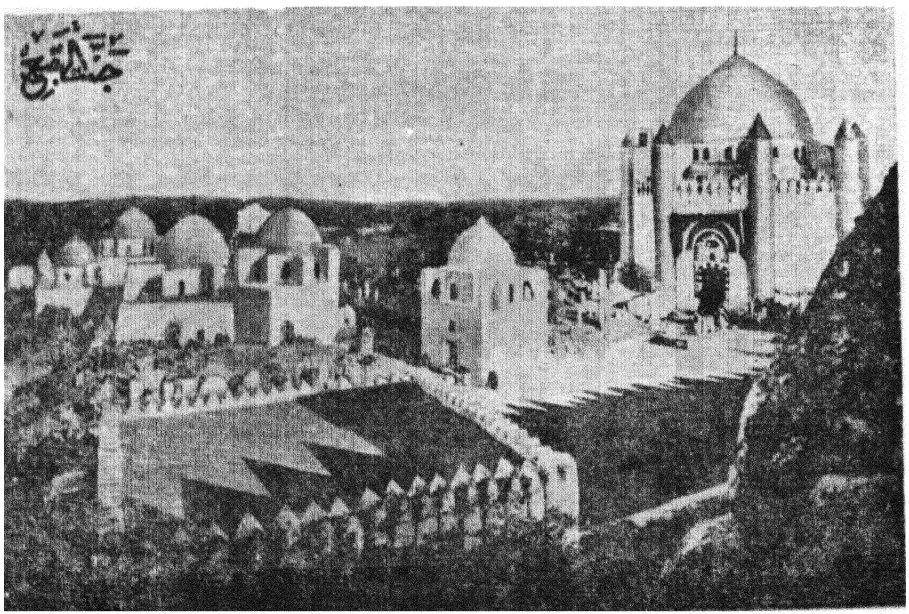
۱ ـ مؤلف حیاة الصادق مینویسد : ظاهراین است که گوینده اشعار عجلی است و ابن شهرآشوب اورا جزء شعرای اهل بیت شمرده وروایت شده که حضرت صادق بروی رحمت فرستاده .

گردیده و بقولی قبر مطهر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها هم در مجاورت این قبور اربعه قراردارد .

حسین بن علی مسعودی در مروج‌الذهب خود مینویسد : وعلی قبور هم فی هذا الموضع من البقیع رخامة علیها مکتوب :

بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدالله مبید الامم ومحیی الرمیم هذا قبرفاطمه بنت رسول‌الله سیدة نساء العالمین وقبرحسن بن علی بن ابیطالب وعلی بن الحسین بن‌علی بن ابیطالب ومحمدبن علی وجعفربن محمد علیهم‌السلام .

فرید وجدی گوید . (۱) وفات‌حضرت صادق علیه‌السلام درمدینه واقع شد ودر بقیع در مقبره ای که پدرش امام محمد باقر و جدش علی زین العابدین وعم جد او



بقیع در حال آبادی

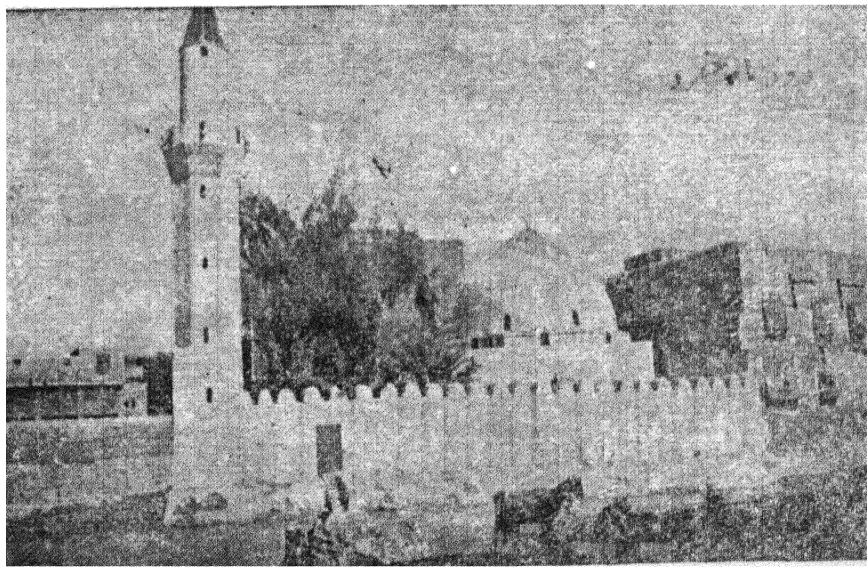
حسن بن علی علیه السلام مدفون بودند اونیزمدفون گردید .

صاحب کتاب انوارالحسینیه می نویسد : ازجمله مراقد شریفه در مدینه منوره یکی قبهٔ اهل بیت است که محتوی سه‌مرقد سیدة النساء بتول‌عذرا سلام‌الله علیهااست

۱ - دائرة المعارف فرید وجدی

دیگری مرقد ائمه علیهم السلام . حسن السبط ـ زین العابدین علی بن الحسین ـ امام محمد باقر ـ امام جعفر صادق سلام الله علیهم اجمعین است که این مراقد را هر کدام قبه دلپسندی مخصوص بود ودر اثر نفوذ و تسلط دولت سعودی نجد واستیلاء وهابیان برحجاز آنان درخرابی وانهدام آن کوشیدند، علاوه براین مراقد مطهره مراقدی دیگر نیز بدین قرار در تحت رفتار وحشیانه این مردم وحشی بدوی منهدم وویران گردید از این قرار:

قبر عباس بن عبد المطلب عم پیغمبر اکرم ـ قبر ابراهیم پسر پیغمبر (ص) ـ قباب ازواج نبی (ص) ـ قبه عمات نبی ـ قبه حلیمه سعدیه دایه حضرت رسول (ص) ـ قبر عبدالله بن عبدالمطلب والد پیغمبر (ص) ـ قبر اسمعیل فرزند امام جعفر صادق ـ قبر



قبر حمزه در احد

ابوسعید خدری ـ قبر فاطمة بنت اسدام المؤمنین ـ قبر حمزه بن عبدالمطلب عم پیغمبر درخارج مدینه دامنه کوه احد ـ قبر علی عریضی فرزند امام صادق علیه السلام درخارج مدینه قبر زکی الدین درخارج شهر ـ قبر مالك ابوسعید ازشهدای احد درداخل مدینه ـ مقتل حمزه عم پیغمبر درخارج مدینه ـ قبر عثمان بن عفان دربقیع ـ قبر عقیل بن ابیطالب بیت الاحزان فاطمه سلام الله علیها .

زیاده ازاین ها فرقه و هابیه مساجدی راکه حضرت رسول اکرم درآنجا نماز

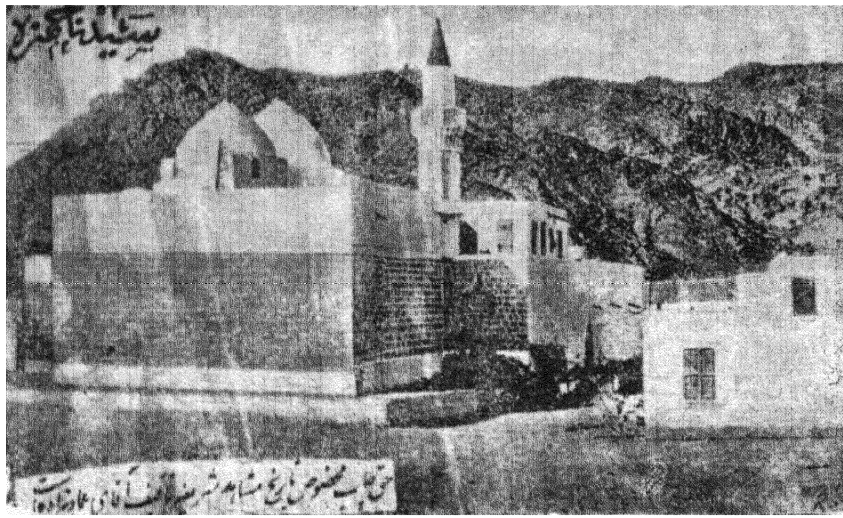
گذارده بودوجزء آثارمتبرکه بشمارمیرفت خراب ومنهدم نمودند ازاینقراراست .

مسجد متکا ـ مرقی الثمایا نزدیك قبر حمزه ـ مساجدنزدیك مسجد شجره

درکتاب مرآت الحرمین[1] تصاویراین بقاع متبرکه وآثارشریفه درحال آبادی وعـران مندرج گردیده

مقابر مدینه در بقیع و چگونگی قبرستان بقیع

بطوریکه رفعت پاشا درکتاب مرآت الحرمین خودمینویسد بقیع محلی مستطیل است که در طرف شرقی مدینه منوره وخارج ازسور وباروی شهرقرارگرفته ، طول این زمین در حدود صد وپنجاه مترو عرض آن در حدود صد متراست و آنرا بقیع غرقدگویند زیرا درخت غرقدکه نوعی از اشجاراست درآنجا بسیار بوده وقطع نموده اند .



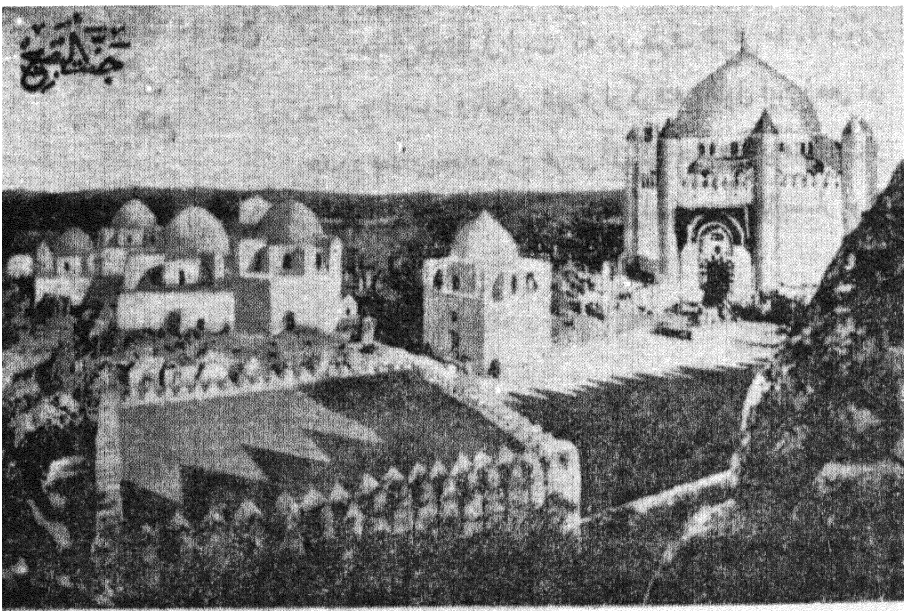
قبور شهدای احد

بقیع در اصل لغت موضعی است که در آن درختهائی متفرقه وجود دارد و غرقدازجنس عوسج بزرك (بوته های خاری است) وبقیع غرقدان است که ذکرآن در مرثیه عمر وبن نعمان بیاضی برای قوم خود بمیان آمده و در بعضی ازجنگهای ایشان داخل باغی از باغات آنان شده ودر را برآنها بسته سپس جنك نمودند وآندربروی

۱ ـ تالیف رفعت پاشا نماینده دولت مصردرحجاز

ایشان بازنگردید مگر وقتی که بعضی از آنان بعضی دیگر را بقتل رسانیدند و در این خصوص گفته شد .

خلت الدیار فسدت غیر مسود ... و من العناء تفردی بالسودد
ابن الذین عهد تهم فی غبطة ... بین العقیق الی بقیع الغرقد

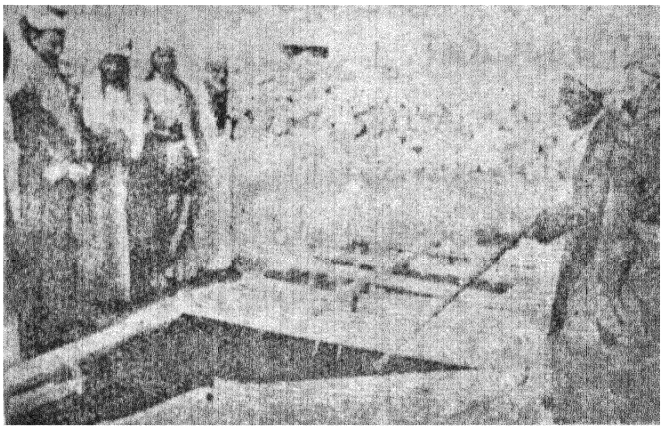


قبور بقیع در قسمت شرقی

دراین قبرستان مقابر بسیاری ازصحابه وتابعین وکبارمسلمین است ودر آنجا از صحابه درحدود ده هزارنفر مدفون گردیده اند وباقی ایشان در شهرهای متفرقه بخاك رفته ودرنواحی مختلفه وفات یافته اند ونظر باینکه اسلاف صالحه از تجدید قبوروتجصیص (گچ کاری) آن اجتناب داشتنداز این جهت امر منجر بانطماس واندراس نشانه وآثار ومعالم قبور بسیاری از ایشان گردیده وبدین واسطه قبور اکثر جز معدودی شناخته نشده وبازعده معروفی چند ازایشان دارای قبروآثاروبقعه ومزارگردیده اند که از آن جمله است .

رقیه - ابراهیم - فاطمه اولاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابیطالب علیه السلام وعبدالرحمن بن عوف وعبدالله بن

مسعود وسعد بن ابی وقاص وسعد بن زراره وخنیس بن خداقه سهمی وحضرت امام حسن مجتبی است که دربرابر آن قبر برادر زاده اش امام زین العابدین علی بن



قبور ائمه بقیع در حالت خرابی و انهدام

الحسین و ابوجعفر الباقر محمدبن علی وجعفر الصادق بن الباقر میباشد.

از آنها که در بقیع قبرشان معلوم است. عباس بن عبد المطلب - خواهرش



قبور بقیع در تعمیر [illegible]

صفیه - پسر برادر آنها - ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وعثمان بن عفان و سعد بن معاذ اشهلی و ابوسعید خدری وتمام زوجات مطهرات حضرت رسول اکرم که درمدینه مدفونند جزحضرت خدیجه بنت خویلد که قبرش درمکه میباشد ومیمونه که درسرف بخاك رفته وعباس وحسن بن علی وآنانکه با اودرقبر واحد اند وبیشتر اعلی قباب بود ولی اخیراً بدست وهابی های وحشی خراب و با زمین برابر گردیده ودریکجامیباشدوتنهاصورت قبری ازآنها دیده میشود وآن آثارمهمه که یادکارعظمت و نمونه تذکر از جلالت و بزرگواری این اشخاص بزرك و مشهور بود روی عقاید موهومه قومی نامتمدن محو ونابودگردید .

صاحب مرآت الحرمین مینویسد . در بقیع قبرهای زیادی بود که وهابی ها خراب نمودند ازآنجمله قبرزوجات نبی و قبر اسمعیل بن جعفر الصادق و قبر امام مالك بن انس در جلودارالهجرة وقبه نافع شیخ القرآء وقبه موسوم بقبةالحزن که فاطمه بنت رسول خدا علیها السلام درآن جاگرفته و بعد از وفات پدرش ملازم غم واندوه بود تا وفات نمود .

باز در این کتاب مینویسد . پیغمبر (ص) بقیع غرقد را زیارت میکرد و اهل آنرا دعا میفرمود وخدا اورا بدان امر دستور داده بود . چنانکه در حدیث عایشه است که جبرئیل بپیغمبرعرض کرد. پروردگارت بتوامر میکند بجانب اهل بقیع روی وبرای آنها استغفارکنی، اهل مدینه هر پنجشنبه بقیع را زیارت میکردند و در سر قبور گل وریحان میگذاشتند

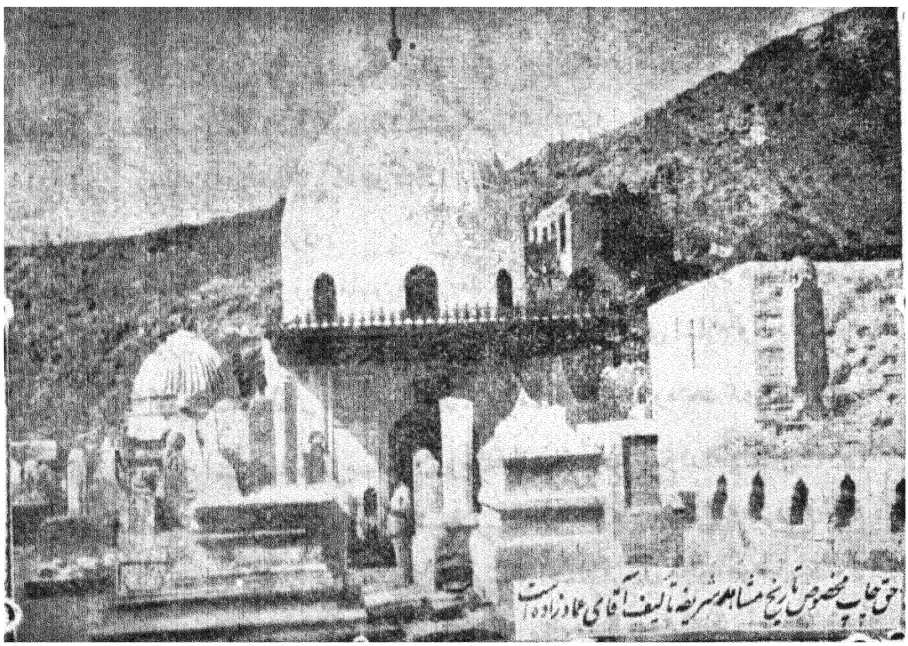
مرا قد و آثار مهدومه در مکه معظمه

درشهر مقدس مکه معظمه ازآثاریکه خراب ومنهدم گردید محل میلاد النبی در سوق اللیل - خانه سیدة النساء فاطمه زهرا سلام الله علیها حجره معروف بمزار ابوبکر صدیق قبر عایشه :

قبور بنی هاشم درجنت المعلی که خارج مکه است ودردومیلی واقع شده وانهدام یافت. قبر شیبته الحمد عبد المطلب جد پیغمبر(ص) - قبرآمنه بنت وهب مادر حضرت رسول (ص) - قبرابیطالب علیه السلام - قبر ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری و

بسیاری از قبوردیگر بنی هاشم وشهدا ـ قبر حوا مادرعالمیان در جده ۰

اینها بود فجایع دورهٔ اخیر بعد از چهارده قرن ووحشی گری که از اعراب بدوی ووهابیان سعودی در این عصر تمدن بجای آبادانی وعمران بنام عصبیت بظهور رسید و اینگونه آثارملی وشعائردینی و علائم ومزار ومدفن بزرگان دین وبادگار عظمت وبزرگواری آنان را از میان برده بعنوان اینکه آثارشرك وبت پرستی است محووآنرا جزء مرام ومسلك ناپسند شوم ومذموم خودتواب میشمردند چنین خطایا و جنایات را مرتکب گردیدند ومسلمین دنیا بدون هیچگونه آشفتگی خاطروتغییر حال ناظر اعمال وحشیانه آنها شده ایستاده وتماشا نمودند درصورتیکه درهرجا از ممالك دنیا قبور زرگان وآثار ومراقد ومزاروم‌شاهد ایشان مقدس ومحترم بوده و سزاوار اهمیت واحترام تاریخی و تقدیس است وجلالت قومیت و ملیت هر ملت و



جنت المعلی

قومی بسته بمآثرملی یادگار گذشتکان آن است :

رفعت پاشا در مرآت الحرمین خود مینویسد . هریك از شیعه که داخل قبه

اهل بیت میشود باید برای حق ورود پنج قروش بدهد چنانکه داخل کعبه نمیشود مگر اینکه یك ریال بدهد واین درصورتی است که ان آن شخص شیعه تنگدست باشد و الا مبلغ زیادتری از او میگیرند و در مسجد نبوی هم بدین طور است که خدام آنجا اجازه دخول با حدی ازشیعه نمیدهند مگروقتی که ریالها بدهد و آنگاه هنگام روشن شدن چراغ قبل ازغروب آنها را داخل میکنند .

نظر نگارنده کتاب در باره مسلمین جهان و جلب توجه ایشان بطرف شیعه اثنی عشری و تابعین مذهب جعفری و پیروی از تمدن کنونی و تذکر بشاه کشور شیعه و نمایندگان مجلس شورای ملی ایران

درضمن مطالعه کتاب مرآت الحرمین و استخراج این موضوع از آن کتاب برای من بنده تأثری عجیب رخ داده ومتذکر بسیاری از نکات گردیدم که شمه از آنرا دراینجا برای تذکر برادران اسلامی خود عموماً درتمام جهان بویژه درایران مینگارم وچنانکه باحضرت آیت الله علامه بزرگوار شیخنا الاعظم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاءدرضمن ملاقات اخیر که برای تشرف بارض اقدس درتهران تشریف داشتند مذاکره شد وتصویب نموده فرمودند «گفتنیها راباید گفت و نوشتنی ها را باید نوشت» این است که لزوماً برمطالبی که درکتاب قبلا نگارش یافته بود بعضی نکات دیگررا اضافه نموده و ذیلا مینگارد :

شیعهٔ امامیه که امروزه مابین چهارصد ملیون مسلمان درحدود هشتادملیون تقریبا پیرو دارد آیا نه این است که تمامی آنان در تحت لوای اسلام واتحاد کلمه طیبه **لا اله الا الله محمد رسول الله** باسایرمسلمین یگانه ومتحدند وکتاب دینی ایشان قرآن مجیداست وباتمامی مسلمانان دریك قبله نمازمیخوانند ودراصول دین همگی متحد الکلمه میباشند مخصوصاً فرقه شیعه اثنی عشریه که در اصول و فروع تابع ائمه دین ازخاندان حضرت خاتم النبیین(ص)وپیرو احکام قرآن مجید برطبق بیان و تفسیر راسخین و اولوالعلم از خانواده طاهرین مقام رسالت میباشند آیا چه شده است که سایر مسلمین از اهل تسنن آنانرا تا کنون نسبت بخود بیگانه شمرده و باعث اینهمه اختلاف کلمه ونفاق وضدیت و اختلاف گردیده اند وآنگاه دیگر مسلمین بدون وارسی وتحقیق در اصول عقاید وفروع مذهب ایشان آنهارامخالف ومرفوض

شمرده و بآنها موهومات و خرافاتی بی اساس که روح شیعهٔ اثنی عشری از آنان بیخبر است نسبت داده اند و در این چهارده قرن تاریخ اسلام اینهمه تشتت وتفرقه وعناد ولجاج را باعث شده ودر اثر آن چه خونهای بناحق ریخته وچه فتنه ومفاسد راسبب شده که موجب دست آویزوتشبث بیگانگان گردیده و اینگونه اجانب را برسرمامسلط نموده وحال که مابخود آمده وتا حدی متنبه وبیدارشده ایم می بینیم که آب ازسرماگذشته وبیگانگان تارو پود زندگی وملیت مارا ازهم گسسته اند و از این تفرقه واختلاف ما استفاده کرده طوق رقیت وقلاده بندگی و غلامی خود را بگردن مانهاده اند وباستعمار تمام ممالك اسلامی و اشتثمار آنان نائل گردیده اند .

از جمله چیزی که باعث تاثر هر فرد مسلمان است این تنفری است که بین افراد مسلمین در سر اختلافات فرعی تولید شده و نتیجه آن عاید اجانب میگردد شیعه اثنی عشری قدم بقدم پیشوایان دین خود از ائمهٔ طاهرین و وراث علوم حضرت خیرالمرسلین برداشته وسعادت دنیا ورستگاری آخرت خودرا در این تبعیت میدانند دیگران که نجات خود را بطریقه تسنن وپیروی ازآن رویه میدانند مصلحت خودرا چنین دانسته وخوددانند تایوم لقاءالله گرا نجات ورستگاری حاصل وسفید روئی اخروی فراهم گردد ولی امروزه صلاح همگانی وسیاست بین المللی واین جهانی عموم مسلمین جهان برآن است که هرفردی از افراد مسلمان خودرا بامسلم دیگر برادروبرابرشمرده وپرچم اسلام را افراشته وبرپادارند وبیش ازاین نگذارند که معاندین اجانب برمال وجان وناموس وکشوروميهن ایشان مسلط آیند واینگونه مارا تحت اسارت ورقیت خود درآورند و از اینگونه وسیله ارتباط وپیوستگی که امروزه تمامی جهانیان را بیکدیگر نزدیك نموده وهمگی درمصالح اجتماعی وصلح وآرامش جهان می اندیشند ماهم بنوبت خود استفاده کنیم واین نکته را متوجه باشیم که بقای ملیت و دیانت وحیات ملی ما بسته باتحاد واتفاق وتقریب بیکدیگراست .

اگر اینکه اثنی عشری و پیروان مذهب جعفری جزء مسلمین اند چرا باید دچار اینگونه تحمیل واجحاف شوند وازچه رو میبایست متصدیان اماکن مشرفه بین ایشان وسایر مسلمین تفاوت گذاشته ودرمورد انجام شعائرمذهبی ومراسم دینی

بدین طریق از آنها اخاذی کنند اگر دخول ایشان بعقیده متصدیان گه اماکن مشرفه را متصرفند جایز نیست پس چرا بواسطه گرفتن این و جوه جواز و رود بآنها داده میشود .

آیا در امروز که تمام ملل وامم گیتی درنهایت آزادی هرجاوهرکس بمراسم دینی و عقیدهٔ مسلکی و مرام خود عمل میکنند اینگونه رفتار نا معقولانه نسبت بیکدسته ازمردمی که از روی حقیقت وحقانیت تابع وپیرو دین مبین اسلام و آئین حنیف نبوی وائمه دین سلام الله علیهم اجمعین مطابق قرآن مجید و سنن نبی کریم میباشند از روی چه مجوزو بر طبق کدام قانون است؟ چرا بایستی امروز که دولت ایران رسماً برطبق اصل اول قانون اساسی دارای مذهب جعفری است وقانون مدنی روی اصول و فروع این مذهب تدوین شده و پیروان مذهب جعفری که یکچنین مملکت باستانی شانزده ملیون نفوسی را تشکیل میدهد و بعلاوه ملیونها نفوس در خارج ایران تابع وپیرو این مذهب حق‌خداپسند درعراق وشام ومصروحجازوافغان وهند وترکستان وقفقاز ودیگر جاها از ممالك خارجه حتی در جزایر اقیانوس ها مانند ماداسکار و موریس وغیره میباشند باید اینهمه مردم در ایندورهٔ آزادی مذهب هنوز درتحت فشار یکمشت اعراب دور از تمدن باشندکه بنام مذهب وعنوان شیعه وسنی یاعناوین دیگر در این قرن بیستم که سرتاسر دنیا را حریت عقیده و آزادی مذهب فراگرفته آنان باز در رأس عصبیت جاهلانه قرارگیرند و بدینوسیله موجب صدمه وآزار واخاذی و اجحاف ومنع ورد ع جمعی کثیر از مسلمین شیعی در ادای مراسم ووظایف مذهبی خودگردند و ببرادران دینی‌خود بدینطریق‌تعدی واجحاف کنند چنانچه از تشرف بمرکز جامعه اسلامی (مکه معظمه) که فردفردمسلمین درآن حق مشترك دارند وکعبه مقصود تمامی مسلمین روی زمین است با استفاده های‌مادی ومعنوی که از این اجتماع برای عامه مسلمانان جهان‌فراهم میشودممانعت نمایند و نگذارند که این فرقه پیروان حقیقی دین آزادانه بمراسم مذهبی خود بپردازند

آیا دولت ایران و نمایندگان ملت ما در این دورهٔ قانونی نباید در این

صدد برآیند که روی وظیفه ملی این اختلاف را برداشته و مذهب جعفری که اینهمه نفوس اسلامی پیرو آنند و مذهب خدا پسندی است که مطابق با اصول و احکام دین و تبعیت از خاندان خاتم النبیین وواقفان بحقیقت ایمان و یقین می باشد آنرادرهمه جارسمیت داده مخصوصا درمکه معظمه‌چنانکه‌مذاهب اربعه ـ شافعی حنفی ـ مالکی ـ حنبلی هرکدام را مقام و احتراماتی مخصوص است و میتوانند درخانه خدا و معبد مشترك تمام مسلمین دنیا صف جماعت بسته و هر مذهبی بامامی از خود اقتدا کند یا در انجام مراسم و ایفای مناسك حج هر دسته‌ای بر طبق قواعد مذهبی خود عمل نماید شیعه اثنی‌عشری و پیروان مذهب جعفری هم بمانند آنان آزادانه و بدون تعرض باعمال دینی و رسوم مذهبی خود قیام کنند و روی آئین‌نامه منظم و جامعی بحالت آزادی بتکلیف خود بلامانع عمل نمایند.

ما امیدواریم که دولت و ملت ایران و نمایندگان مجلس شورای ملی برای رفاهیت ملت واتباع‌هموطنان خود برای‌رفع‌اختلاف وحق آزادی‌بنام حریت‌ومساوات و بعنوان همدینی واخوت واتحاد مسلمین و معاضدت ووحدت نظرجمعیت (التقریب بین‌المذاهب‌الاسلامیه) که از عده کثیری‌ممتازین وبرجستگان و سران مذاهب‌اسلامی تشکیل شده هرچه زودتردرانجام این مقصودعطف توجه‌نموده و این نفاق واختلاف خانمانسوز راکه باعث دوئیت و افتراق و تشتت وانفکاك چندین‌صدها نفوس مسلمین شده از بین بردارند و درصفحه تاریخ جهان نام نیکی‌از خود بیادگار گذارند بدیهی است که دول معظمه امروزی جهان و سازمان ملل متفق هم برای اختلاف و صلح و آرامش جهان و جهت دفع تزاحم و برداشتن پایه نفاق و برکندن ریشه خلاف و اختلاف در این امر مهم موافق بوده بلکه مساعدت و تایید خواهند نمود.

آیا چه ضرر دارد در این عصر که هر فردی از افراد بشر بحقوق خود آشنا شده و از آزادی مرام و مسلك و عقیده و دین خود استفاده مینماید و تمام‌کوشش ملل و دول امروزی پس از آنهمه خونریزی‌ها و تلفات نفوس روی آزادی و رفاه بشر قرارگرفته و خواستار آن شده اندکه بیخ تعصب وکینه جوئی برکنده آید و میخواهندکه بضدیت های قدیمه و اختلافات بیمورد مسلکی و مذهبی خاتمه‌دهند

این اختلاف ناپسندهم از میان مسلمین برداشته شود و مسلمانان جهان تمامی بچشم برادری و برابری و مساوات وهمدینی بیکدیگر بنگرند وهر کدام آزادانه بمراسم دینی و اعمال مذهبی خود قیام کنند و هر دسته بهرطریق که راه نجات و سعادت و آخرت خودرا بدان میداند مشی و سلوك نماید ؟

دولت سعودی که خودرا امروزه با تمدن تمام دول جهان نزدیك وآشنانموده و با دولت ما روابط دوستی و همدینی و اتحاد بین‌المللی دارد و بعلاوه با قوانین و آئین و نظامات هریك از دول دنیا و حقوق بین المللی و وضعیت کنونی سراسر گیتی مربوط است نباید و بگذارد ابتاع او بهیچگونه در این دوره تعصب سابقین وعناد ولجاج و مخالفت پیشینیان را معمول ومرسوم دارند یا بگذارد رعایای او ازحدود حقوق بین‌المللی تجاوز کنند بر اوست که در این مورد قوانین عمومی بین‌المللی تمام گیتی را تحت مطالعه درآورده و اتباع خودرا پیرو نظامات همگانی جهان و قوانین بین المللی بگرداند و آزادی همه مسلمین را بر طبق مذاهبی که دارند با عمل بعقاید آنان آزادانه روی نظامات و آئین عادلانه و خدا پسند مقرر نماید و محترم بشمارد ودر خانه خدا بروی عموم مسلمین برطبق مقررات آلهی ومناسك مفروضه باز و مفتوح باشد و بعقیده ما هرگاه دولت سعودی دراین‌وحدت و اجتماع همگانی و گردآوری تشتت مسلمین اقداماتی منصفانه نماید و رفع این اختلاف و ممانعت را با موقعیت مهمی که امروزه برای آن در مراکز اسلامی است باعث شود باسیاست ارکاملامقتضی و مناسب بوده و میتواند از همه مسلمین‌جهان‌تحبیب قلوب برای خود فراهم سازد دولت مزبور اگر بخواهد محبوبیت همگانی پیداکندمیبایست این مانع را از میانه برداشته بگذارد تمامی مسلمین و مومنین آزادانه مراسم مذهبی خود را درکشور سعودی بخصوص در خانه خدا بجا آرند .

این نکته‌هم مسلم‌است اگر اعلیحضرت‌سلطان‌ایران که تابع و پیرو وطرفدار و مجری قانون اساسی این کشور است و بایستی مطابق مراسم تحلیف ذیل که در باره تشیید سلطنت در مجلس شورای ملی بجاآورده و ترویج مذهب حقه جعفری را در این کشور عهده دار است توجه خاصی درپیشرفت این منظور بنماید و با دول

دیگر اسلامی دراین باب توحیدمساعی نموده این اختلاف را از میان بردارند و پیروان مذهب جعفری هم آزادانه از حقوق ملیت و مذهبی خود برخوردار گردند و ازاین نعمت بزرگ که امروزه مردم گیتی بجانب آن گرائیده و تمامی هم و منظور ایشان بهره مندی وتمتع از آن است ما نیز بنوبت خود سهیم گردیم ومتمتع شویم این امر ساده روی اصول مقرره بین المللی برطبق اصل آزادی مذاهب و ادیان بطور آسانی انجام گیرد .

اجرای آئین سوگند از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

محمدرضاشاه پهلوی در مجلس شورای ملی

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و برآنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام همم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم .

قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن و قوانین مقرره سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنا عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عزشانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت بترقی ایران توفیق میطلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد میکنم .

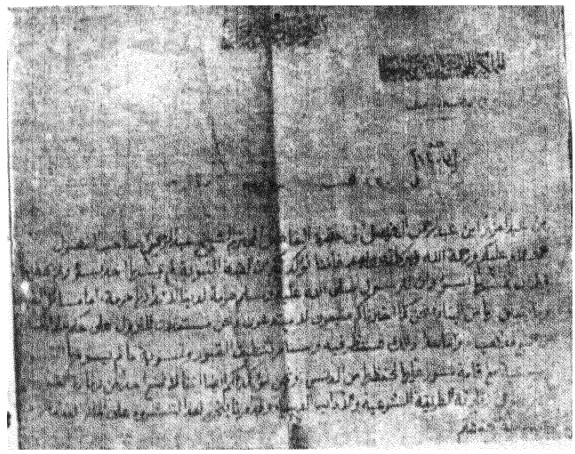
جای خوشوقتی وامیدواری است که دراصل الحاقی بمتمم قانون اساسی مصوبه مجلس مؤسسان دراردیبهشت ۱۳۲۸ باکثریت ۲۳۰ رأی موضوع زیر تصریح وتثبیت گردید :

عکس نامه جلالت ابن السعود سلطان حجاز و نجد

۵۰ راجع بقبور مقدسه حجاز بمرحوم خلد مقام حاجی شیخ عبد الرحیم فصولی نوشته و ترجمه فارسی آن نگاشته میشود

از طرف عبد العزیز بن عبد الرحمن آل فیصل بحضرت فاضل محترم شیخ عبدالرحیم صاحب الفصول - سلام و رحمت خدا بر شما باد ما دستور اکید داده ایم که قبر مطهر پیغمبر خدا صلوات الله علیه را دست ناپاك وخیانت کاری مس بکنند زیرا که مسلمین بپاس خدمات رسول اکرم مدیون ومرهون اوهستند و باید در هرحال احترام اورا نگاه دارند.

و اما نسبت بقبور بقیع من بشما صریحاً اعلام میکنم که من تابع ومطیعم نه مبدع و بدعت گذار و ما برای اجرای احکام اسلام از جمیع مذاهب آماده و مهیائیم ودرباره قبور بقیع تاکید نمودیم که آنجارا پاك وپاکیزه نگاهدارند ودست ناپاك بآنجا



نرسانند و اجازه میدهم که شما بهرکس میل دارید دستور دهید دیواری اطراف قبور ائمه بقیع بر پا کنند تا از ناپاکی و آلودگی ها محفوظ ماند و ما دستور اکید دادیم که هیچکس را از زیارت منع نکنند و اداب و شئون اسلامی را

---

۱ - مرحوم حاجی شیخ عبدالرحیم فصولی رحمة الله علیه فرزند شیخ عبد الحسین ونواده آیة الله شیخ محمد حسین صاحب کتاب فصول است که ازعلمای متبحر و مجتهدین بزرك ودارای آثار ومؤلفاتی نفیسه وگرانبها وازمبرزین فقهای شیعه اثنی عشریه است



حفظ نمایند .

برای اطلاع خاطر محترم امر بتحریر این نامه گردید .

فی التاریخ امضاء جلالة ابن السعود

باشائبه مو فقتی که ازمفاد این نامه میرود امید است که انشاء الله بزودی وسیله ترمیم و تعمیر قبور وبقاع متبرکه در مکه ومدینه فراهم شود .

فصل چهارم

در آثار مهمه حضرت صادق آل محمد علیه السلام

و برخی ازمکارم و مفاخر عصر آن سرور

اخبار و آثاریکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بما رسیده ودردست است زیاد تر از سایر ائمه میباشد و بیشتر کتب خبر و احادیث فقیه و آثار علمیه منتسب بآن بزرگوار است وعلت هم چنانکه درمواردی ذکرشده آن بود که زمان آن حضرت مصادف با دوره انقلاب وکشمکش بنی امیه و بنی عباس بوده و طالبان علم ودانش را در این غوغا راه مراجعه باروبابرخوردننمودن بموانع ازمحضرمقدس آن بزرگوار استفاده می نمودند و توسعه دانش وکمال روز بروز در تزاید بود و

اودریکی ازسفرهادرتشرف بمکه معظمه با سلطان ابن السعودملاقات و احتجاجاتی درباب ولایت وحقوق فرقه شیعه نموده درموقع استدلال واحتجاج به بیانانی وافی وکافی طرف راقانع گردانیده که بعداً موجبات روابط طرفین و مبادله مکاتبات را باعث شده و آن مرحوم یکی ازنوابغ زمان درذکاوت وحافظه وحاضرجوابی بوده وفات آن مرحوم ازحوادث ناگوار سال ۱۳۶۷ قمری لیله شنبه ششم ذی قعده درسن هفتادو سه سالگی بوده وازجمله آثار نفیسه اوغنائم التبیان فی تفسیر القرآن - ودایع الاسرار - کنوز الرموز درمعارف علمی و عملی بدرالنجیم - جامع الشتات - کتاب اثبات و لایت - بدایع الاحکام درشرح شرایع وغیر اینها است - علیه الرحمة والغفران

بعلاوه زمان عمر ودوره زندگانی آن حضرت با ابن جریان زیاد تر ازدیگر ائمه و پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین بوده هیچیك از ائمهٔ را سنین عمر بمقدار آن حضرت نرسیده و نام مبارك جعفر بن محمد در سر لوحهٔ علوم متنوعه زینت بخش اولین صفحات هر علمی واقع شده و دنیای کنونی و بعد ها بوجود حضرتش افتخار خواهد نمود اینك قسمتی ازآنچه منتسب بآن حضرت است وارباب خبر وسیر گرد آورده ودرضمن مؤلفات خود درج وضبط نموده‌اند ازاین قراراست :

رسالهٔ متضمن مسائل وضو وغسل و نماز واقسام آن و زکوة بدن و مسائل حیض و روزه وحج وجهاد و نکاح وطلاق و مسائل دیگر که بنیاد اساس فقه شیعی روی آن قرارگرفته وفروع مذهب جعفری بدان ترتیب یافته .

رسالهٔ ایکه حضرت صادق علیه السلام بعنوان حاکم اهواز نگاشته و برساله عبدالله بن نجاشی معروف است وتقریباً درردیف نامه ورساله‌ایستکه جد بزرگوارش امیر المؤمنین علی علیه السلام بمالك اشتر نخعی برای دستور حکومت او در مصر مرقوم داشته وترجمه این رساله در این کتاب بجای خود مندرج است .

رساله توحید مفضل که مفضل بن عمر آنرا از حضرتش روایت نموده و بوی منسوب است واین رساله متضمن ابراد ادله و جوابهائی است که بملاحده وطبیعیین ودهری‌ها داده شده واثبات صانع و حکمت درخلقت و آثار آفرینش را محتوی و مشعر است ومرحوم ملامحمد باقر مجلسی آنرا ترجمه نموده وبنده نگارنده آن ترجمه را با اصل منقح وساده تر نموده .

کتاب الاهلیلج که آن نیز ازروایات مفضل بن عمراست ومرحوم مجلسی آنرا دربحار الانوار و اورده کرده .

کتاب مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقه درمواعظ وآداب ومعاشرت واخلاق که نسبت آن بحضرت صادق علیه السلام مشکوك است و ترجمه بفارسی شده و بعضی ازآن دراین کتاب ایراد میشود .

رساله دیگری که حضرت صادق آنرا برای پیروان خود مرقوم داشته ودر بین اصحاب ویاران و اتباع و پیروان حضرتش زیاده گرانبها و عزیز الوجود بوده و آنها

این رساله را درمنازل ومساجد و محراب عبادت خود نگاه داشته و درحین فراغت ازنماز آن رامطالعه وقرائت مینمودند وماقبلا آن رادر این کتاب باترجمه فارسی درج نمودیم:

رساله دیگر که برای پیروان رای و قیاس نگاشته .

رساله در غنائم جنگی و خمس ووجوب آن .

رساله نثرالدرر که منسوب بآن بزرگوار است !

رساله جعفریات که مجلسی دربحارو ارد نموده .

رساله دروصف محبت اهل بیت عصمت وتوحید وایمان واسلام وکفروفسق .

رساله دراقسام معیشت وگذران مردم واقسام خراج اموال .

کتاب دیگر که ازمفاخر آن بزرگوار است کتابی است در معارف اسلامی و عقاید واخلاق که درکتابخانه بغداد موجود است (به تقریر آقای شهرستانی)

رساله دراحتجاج برمتصوفه ورد نظریه ایشان در ترك طلب روزی

رساله درآفرینش انسان وساختمان بدن آن

کلمات قصاروحکم واندرزآن بزرگوار وتا پانصد رساله و کتب بآن حضرت نسبت داده اند که بعضی از آن مورد شك وتردید است و آنان رسائلی است که جابربن حیان تلمیذ دست پرور هوشمند ومتفنن و متتبع آن بزرگوار از حضرتش اخذ نموده و تدوین کرده .

فرید وجدی مینویسد : (۱)

گفته فرید وجدی صاحب دائرة المعارف درباره حضرت صادق علیه‌السلام وجابربن حیان .

ابوعبدالله جعفرالصادق علیه السلام بن محمد الباقر یکی از ائمه اثنی عشردر مذهب امامیه است ، از سادات وبزرگان خاندان نبوی است وبواسطه صدق قول وراستی گفتارخود بصادق لقب یافته ، حضرتش از افاضل ناس بوده و برای او مقالاتی درصناعت کیمیا و فل است شاگرد او ابوموسی جابر بن حیان صوفی طرطوسی است که کتابی تألیف نموده مشتمل بر هزار ورق و متضمن رسائل حضرت صادق علیه السلام است که درپانصد رساله تدوین شده .

---

۱ - دائرة المعارف وجدی جلد ۳

کتاب جفر وجامعه منتسب بصادق آل‌محمدعلیه‌السلام

در نورالابصار شبلنجی و مطالب السئول ابن طلحه شافعی و دیگر کتب عامه آمده است :

کتاب جفر که اولادعبدالمومن درمغرب زمین بارث برده‌اند از کلام حضرت صادق علیه السلام است همچنین درنورالابصار ازکتاب ادب الکاتب ابن قتیبه نقل کرده ، کتاب جفرکه آنرا حضرت صادق علیه‌السلام نوشته در این کتاب است هرچه راکه مردم بدانستن آن تا روز قیامت نیازمندند .

---

۲ ـ جابربن حیان یکی از مفاخرعصری دورهٔ جعفری علی حاضرهاالسلام و موجب افتخارات علمی وفنی آن عصر است و ترقی علوم شیمی که منشاء آن از حضرت صادق علیه‌السلام بوده بدست جابر صورت عمل یافته ، جابربن حیان استادشیمی معروف از تربیت شدگان حوزه علمی دانشگاه فنی وفضلی آن حضرت است و ثاشر علمی است که درین دوره چه بسا اسراز خلقت ونوامیس طبیعت در اثر آن مکشوف گردیده وبعد ها نیز چه کشفیات مهمه بکمك این علم بعمل آید چنانکه ماهرروزه در جراید دنیاخوانده یامیشنوم که چه تحولات وتبدلاتی را این علم شریف درعالم اختراعات باعث میشود و برطبق قول برتله عالم شیمیست معروف فرانسوی بزودی در دنیا چه تغیراتی را در بسیاری از مواد حیاتی وموجبات زندگانی بشری موجب خواهد شد بطوریکه ما امروزه آن تبدلات و مکتشفات را می‌بینیم .

جرجی زیدان در مجله الهلال خود راجع بجابربن حیان متوفی ۱۶۱ هجری چنین مینویسد :

جابر ازحکمای بزرك مائه دوم هجری واز شاگردان حضرت صادق علیه السلام بوده وگوید : عجب ترین چیزی راکه من درشرح حال این مرد بزرك برخورد نموده ام این است که اروپائیان نسبت باحوال او بیشتر ازمسلمین وعرب توجه و تدقیق نموده اند ودرباره وی ومؤلفاتش تفاصیلی نگاشته وتوضیح داده اندکه جابرعرب نخستین کسی بوده که اساس شیمی جدید را وضع نموده وکتابهای او در کتابخانه های اروپا بسیار است « هی حجة الشرق علی الغرب الی ابدالدهر » اودلیل وحجت مزیت شرق برغرب برای همیشه وداثم خواهد بود

ونیز مینویسد : جابر صاحب کتاب طلسمات الفتاح ـ الجامع والاسطقلاب و مبتدع علم میزان است ، جابر درمنطقه وفلسفه هم مصنفاتی دارد واز او است کتاب : اسرار الکیمیا یاکشف الاسرار که بزبان لاتینی ترجمه وچاپ شده وقسمتی از آن هم بعربی ضمن کتاب برتله در پاریس بچاپ رسیده صاحب مطارح الانظار درباره جابر تفاصیلی راشرح داده برتله استاد شیمی گوید : برای جابربن‌حیان چیزی است که بیش ازاو برای ارسطو نبوده من بنده نگارنده هم درجلد اول کتاب زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

ابوالعلاء معری گوید .

لقد عجبوا الال البیت لما اتاهم علمهم فی جلد جفر

و مرأة المنجم وهی صغری ترایه کل عامرة و قفر

یعنی مردم تعجب نمودند از اهل بیت هنگامیکه آمد بایشان علم آنها در پوست بزغاله‌ای که جفر باشد (یعنی میگویند چگونه ممکنست که اینهمه علم در پوست بزغاله چهار ماهه جمع شود) آنگاه برای رفع استبعاد گوید : آینه منجم اسطرلاب است و با آنکه چیز کوچکتری است مینمایاند آسمان و زمین و اراضی آباد و بایر را (جفر بچه بز چهارماهه راگویندکه از مادر جدا شده

تالیف خود ومقدمه آن کتاب شرحی درترجمه احوال جابر نگاشته ام ، جابرهمانااین علوم مهمه که اوضاع طبیعی جهان بواسطه آن دگرگون گردیده وموجب اینهمه تحول وتبدل در مواضیع علمی شده از پرتو شمس وجود واشعه آفتاب جمال و رشحات دانش و فضل حضرت صادق محمد استفاده نموده .

در جریده ایران گیب مینویسد : جابر در دنیا پدر کیمیای عرب معروف است واورا درفرضیات ونظریات شیمی چیزها است ، گویندکه ازمخترعات اویکی اسید ازتیك یاتیزاب معمولی است ودیگر تیزآب سلطانی که مرکب ازاسید ازتیك واسیدکلریدریك یاجوهر نمك است وگفته اندکه الکل ازمخترعات او است واوبوده که چندین عناصرفلزی وشبه فلزرا دردوره خودکشف نموده

حضرت آیةالله علامه شهیر آقای سید هبة الدین شهرستانی در ضمن ملاقاتی که از جناب معظم له بعمل آمد وصحبتی که در باب کتاب تاریخ عصر جعفری و مفاخر آن عصر بمیان آمد درباره جابر بن حیان مطالبی را فرمودند که ذیلا بیان میشود :

آنچه محقق است واهل سیر وخبر نوشته اند جابربن حیان یکی ازتلامیذ زرك ومعروف واز مفاخر عمده عصر جعفری است چنانکه اهل کیمیای قدیم هم اجماع دارند براینکه جابر کیمیارا ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گرفته واودر کوچه حریبی یکی از کوچه های مدینه ساکن بوده وسالها شاگرد جیره خوار آن حضرت بشمار میرفت .

ابوالحسن که ازعلمای مغرب زمین و درصنعت اکسیر مشهور است منظومه‌ای درعلم اکسیر دارد که در آن میگوید : انها صنعة اورثناها جابرا عن امام صادق القول دیگر اینکه رساله های جابررا که بالکراوس آلمانی مدرس کیمیاویات اخیرمصر (خاورشناس معروف که اصلا یهودی است و از کشور آلمان درجنك اخیر تبعید شده و بفرانسه رفته چندی اوقات خودرا بتدریس علوم شمیاوی گذرانده واخیراً درمصر وفات یافت و نگارنده شرح حال وخدمات اورادر کتاب فرهنك خاورشناسان مفصل خودنگاشته) منتخبات رسائل جابررا بچاپ رسانیده و بیشتر آنها مصدر باسم مبارك حضرت جعفربن محمد علیه السلام است ودربعضی ازموارد گوید قال سیدی علیه السلم وبرای جابر رساله ایست بنام رسالة الامامیه

درتاریخ حبیب‌السیر نقل ازکشف‌الغمه نموده و در خود آن کتاب هم دیده شدکه مینویسد: و قد قیل ان‌الکتاب الجفر الذی یتوارثه بنو عبدالمومن هو من کلامه ، این کتاب جفر زیاده مشهور است ومشتمل بر علوم اسرار ائمه بزرگوار میباشد و درکلام معجز نظام حضرت علی بن‌موسی الرضا علیه‌السلام بدان تصریح شده چنانکه نگارنده درجلد اول کتاب زندگانی آن حضرت ضمن نامه عهد درج نموده‌ام درآنجاکه مامون بحضرت ولایت عهدی میدهد و حضرت میفرماید: والجفر والجامعة یدلان علی خلاف ذلك

که درآنجا ائمه‌راهفت نفرمیشمارد وگویدالائمه سبعةالایام سبعة والفلزات‌سبعة والسیارات سبعة (عقیده جابر درباره هفت امام مربوط بائمه تادوره وزمان خود اوبوده که باحضرت موسی بن جعفر (ع)هفت امام امامت نموده‌اند) دررساله‌راهب که‌آن‌هم درمنتخبات مطبوع است درصدد آن رساله مطلبی مینویسدکه خلاصه اش این‌است که من‌تمام رساله‌هاوکتبم را بنام سیدم جعفر علیه‌السلام نوشتم چونکه همه علوم آنها را ازآن حضرت‌دریافت نموده بودم ولی این رساله راچون معلومات آن از راهب نصرانی گرفته شده بنام‌راهب گذاشتم

اما درضمن این مطلب شرح لطیفی مینویسدکه بعد ازفراگرفتن آن ونام گذاری خدمت حضرت‌رسیدم‌علت‌غیاب‌ودوری آن‌مدت را ازمن‌پرسیدند چگونگی‌را بعرض‌رسانیدم فرمودند مگرنه این‌است که توقسمتی ازآنرا درفلان رساله وقسمتی‌را در رساله دیگرت نوشته ای وآنرا ازمن‌فراگرفته ای بعدازمراجعه دیدم مطلب‌همان است که آن بزرگوار فرمود و بریقین وحیرت من افزود .

درطب الائمه حسن بن بسطام اخوه‌النیسابوریان ازجابربن حیان بلاواسط روایاتی درامورطب روایت شده‌که او از استاد خودحضرت جعفربن محمد علیه السلام تمام آنها را فراگرفته واینکه بعضی جابررا از تلامیذآن حضرت نشمرده اند و استناد آنها باین است که‌شیخ طوسی وعلمای رجال از اونام نبرده‌اند اشتباه است زیراکه شیخ‌ورجالیون تلامیذ فقهای آن حضرت راآمارنویسی نموده اندوجابر درردیف فقهانیست .

خلاصه آنکه توصیف جابرکه یکی ازمفاخر بزرك عصرجعفری‌است‌بیش ازاینها است‌که نگارنده بتواند دراطراف آن تفصیل دهد وانمك پس از این بیانات‌شرحی‌را راکه گوستاولوبون مستشرق فرانسوی درتاریخ تمدن عرب خودمینویسد ما بطور خلاصه اختصار دراینجا مینگاربم .

مستشرق نامبرده گوید : اینکه درکتاب های شیمی مینویسند ، لوازیه مخترع علم شیمی است باید دانست که هیچ علمی اعم ازشیمی و غیرآن یکباره پیدانشده چنانکه اگرتجربیات وآزمایشهای هزارسال پیش از این مسلمین و اکتشافات مهمه آنها در این علم نمیشد هیچگاه لوازیه نمیتوانست قدمی‌بجلو گذارد

اقدم واشهر علمای کیمیای اسلامی (شیمی) جابربن‌حیان است (ابوموسی جابربن حیان ازمشاهیر علمای شیمی است که مصنفات اوزیاده ازهزارجلد است وعلمای شیمیاوی

خبر مروی از آن حضرت درباره جفر وجامعه

علمنا غابر مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماء و ان عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابیض و مصحف فاطمه واما عندنا الجامعة فیها جمیع ما یحتاج الناس الیه

از آن حضرت پرسیدند که معانی این کلام چیست - فرمود غابر علم آینده است و آنچه که بعدازاین واقع خواهد شد ، مزبور علم بقضایای گذشته است و مقصود از نکت در دلها الهام است و منظور از نقر در اسماع شنیدن حدیث و گفتار ملائکه خواهد بود و شنیدن سخنان ایشان است که ما آنهارا میشنویم وخود آنهارا میبینیم .

اما جفر احمر ظرفی است که در آن است توریة موسی و انجیل عیسی وزبور داود و کتبی دیگر که از جانب خدای متعال نزول یافته و نیز مصحف فاطمه سلام الله علیها است وهرچیزی که از قوه بفعل آید یا حوادثی که واقع میشود و نام هرشاهی که تا روز قیامت پیدا شود در آن ثبت است وجامعه کتابی است که طول آن هفتاد گز است و آنرا حضرت نبی اکرم ص املا فرموده وحضرت امیرالمومنین علی ع بدست مبارك خود نوشته و هر چه که محتاج الیه مردم است تا روز قیامت در آنجا مسطور است حتی ارش خدشه و جلده و نصف جلد (دیه خراش و تازیانه وحد)

شرق مانند جلاکی - محمد قمری - ابن وحشیه و دیگران جابر را بسبب (پسرزن) حضرت امام جعفر صادق شمرده اند ودر اینکه او شاگرد حضرت صادق بوده شکی نیست زیرا که جابر درمؤلفات خود مکرر بنام وعنوان آن بزرگوار قسم یادمیکند وقسمت بزرك دانش جابر گیاه شناسی بوده واودر ۷۶۰ میلادی میزیسته وتااواخرقرن هشتم میلادی حیات داشته تصنیفات جابر بسیار است ولی چون جابر نام درمیان عرب ومسلمین آن زمان زیادبوده لذا تمیز مؤلفات جابر مشکل است چندین کتاب ازجابر بلاتینی ترجمه شده که مشهور ترین آنها کتابی است بنام نتایج التکمیل که در ۱۶۷۲ میلادی بزبان فرانسه ترجمه گردیده وچنین معلوم میشود که مدتها این کتاب دراروپا مستند بوده و ازآن استفاده مینمودند .

مصنفات جابر مانند دائرة المعارفی است که خلاصه ای ازتمام مسائل شیمیاوی مسلمین را داراست ودرآنها ترکیباتی ذکرشده که بیشترمعلوم نبوده مانند : تیزآب فارق وتیزآب سلطانی که دو عامل مؤثر شیمی هستند و این علم بدون آن دو نمیتواند صورت خارجی پیدا کند .

جابر ازخواص بعضی گازها هم واقف بوده و دراین خصوص بشرح ذیل مینویسد : چون گازها با اجسام ترکیب میشوند شکل وخواص خودرا ازدست میدهند ودرحقیقت از آنچه بودند تغییرمیکنند واگربخواهند که آنانرا ازاجسام بازگیرند دراین صورت ممکن

در مکارم اخلاق حضرت صادق علیه السلام

هشام بن سالم گوید : حضرت ابیعبدالله هنگامی که شب تیره و تاریك میشد و نیمی از شب میرفت انبانی را که در آن نان و گوشت ودراهم بود برداشته بدوش خود میگذاشت و بطرف بیچارگان و نیازمندان مدینه روانه میشد و آنهارا بایشان تقسیم میفرمود درحالی که اورا نمیشناختند وقتی که حضرت وفات یافت آنگاه دانستند که دستگیر ایشان حضرت ابیعبدالله علیه السلام بود.

هرون بن عیسی گوید حضرت ابیعبدالله بمحمد پسر خود فرمود از مخارجی که با تواست چقدر زیاد آمده عرض کرد چهل دینار فرمود بیرون رو آنرا تصدق کن محمد عرض کرد بامن جز آن چیزی باقی نماندهٔ باز فرمود تصدق کن که خداوند عزوجل عوض آنرا میدهد و جای آن میآید آیا ندانستی که برای هرچیزی مفتاحی است و مفتاح روزی صدقه است پس بآن تصدق کن آنگاه محمد چنین کرد .

پس از آن بابی عبدالله ده روز طول نکشید که از جائی چهار هزار دینار رسید آنوقت فرمود ای فرزندما چهل دینار در راه خدا دادیم وخدا در عوض چهار هزار دینار بما عطا فرمود .

مفاخر جعفری یکی ازمفاخر جعفری جعفریات آن حضرت است که درحدود هزار حدیث در فقه است واز اول تاآخر روس مسائل مهم

است دوحالت روی دهد گازها بتنهائی جداشده متصاعد شوند واجسامی که طرف ترکیب با آنها بودند برجای مانند یاگازها واجسام تمامی ازبین رفته ونابودشوند .

عقیده جابر مانند سایر علمای شیمی این بوده که فلزات از اجزاء مختلفه غیر معلومی درست شده اند واو برای هر یك از اجزا نامی مخصوص داده مانند گوگرد - جیوه - زرنیخ - اما اجزائیکه این ترکیبات ازآنها پیدا شده بین خواص آنها باخواص خود این ترکیبات شباهتی وجود ندارد .

گوستاو لوبون دراین بحث تفصیلی داده که ماازبیان آن دراینجاصرف نظر میکنیم و پس از آن مینویسد : در مصنفات جابر ترکیباتی ذکر شده که قبل از آن معلوم نبوده مانند جوهر شوره - تیزآب سلطانی - قلیاب نوشادر - سنك جهنم - داراشکنه جیوه قرمز وغیرآن .

جابر اول کسی است که دراین کتب یك سلسله عملیات شیمیاوی ازقبیل تقطیر - تبخیر تبلور - انحلال - تجزیه وترکیب وغیرآن را بیان نموده

این بودمختصری درشرح حال این مفاخر بزرك عصر جعفری که مادراین کتاب نگاشتیم

فقه را در آن گنجانیده و مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرك الوسائل از آن نام برده

هم ازجمله مفاخر جعفری موضوع ذیل است که حضرت آیت‌الله شهرستانی(۱) مد ظله برای این بنده تقریر فرموده و امر بدرج آن در این کتاب دادند بدین نحو که در تاریخ الحیرة تألیف یوسف غنیمه نصرانی و زیر مالیه سابق عراق در بغداد ازمسند ابی حنیفه ابن روایت را نقل کرده و گوید .

روی حسن بن زیاد انا سئلنا عن ابی حنیفه عن اعلم الناس فقال جعفر بن محمد ثم قال عن استاده ابی حنیفه قال ابردالی المنصور و هوفی الحیرة و انا فی الکوفة فحضرت بین یدیه فقال ان الناس فتنوا بجعفر بن محمد فهیئی له مسائل من صعاب الفقه تساله بین الناس فرجعت الی منزلی واعددت له اربعین مسئلة من صعاب مسائل الفقه ثم حضرت بین یدی ابیجعفر المنصوروعن یمنیه جعفر بن محمد (ع) علی سریر المنصور فدخلنی هیبة من جعفر لم تد خلنی من ابیجعفر فسلمت علیهما و جلست بین یدیهما فقال المنصور هذا یا ابا عبدالله هذا ابو حنیفه فقال نعم اعرفه ثم قال لی المنصور یا اباحنیفه هذا جعفر بن محمد سله عمابدالك فصرت اسئله مسئلة مسئله وهو یجیب فی کل ذلك فانکم تقولون کذا یعنی اهل العراق واهل المدینه یقولون کذاو نحن نقول کذا فربما وافقنا وربما وافقهم وربما خالفنا جمیعاً فقمت ولیس عندی اعلم منهم علی وجه الارض ، الستم تقولون ان اعلم الناس اعلمهم بآراء الناس الخ وروی هذا الحدیث جماعة من علماء اهل السنة و حتی انهم رووا ذلك فی المجلد الاول من کتاب مناقب ابی حنیفة المطبوع فی حیدر آباد دکن بالهند .

---

۱ ـ آیة‌الله سید علامه هبة‌الدین شهرستانی چنانکه در سلسله نسب آن جناب مسطور است از اولاد حسین ذی‌الدمعه فرزند زید شهید ابن علی بن الحسین سید سجاد امام زین العابدین علیه‌السلام امام چهارم است و او در آغوش امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام پرورش یافته و در ۱۳۰ وفات نموده حسین ذی‌الدمعه و پدرش هردو دارای مقامی ارجمندند که شرح احوال آنها در کتب تواریخ و خبر مسطور است

من بنده نگارنده ترجمه احوال این سید جلیل القدر و مصلح عظیم‌الشأن معاصر را در کتاب مفتاح‌الاعلام خود (جلد القاب) درج نموده وسلسله نسب ایشان که حضرت سید سجاد منتهی میشود در آن کتاب مندرج است و دو رساله از ایشان را یکی در اسرارحج و دیگری در وجوب نماز جمعه بفارسی ترجمه نموده و بچاپ رسانیده‌ام

ترجمه این روایت در کتاب اول تاریخ عصر جعفری صفحه ۷۵ نگاشته شده ودر اینجا تنها بمتن آن بطوریکه تقریر شدهٔ اکتفا میشود ،

دیگری ازمفاخر آن بزرگوار برحسب تقریر علامه شهرستانی تفسیری نفیس است که درکشور یمن جزء کتابخانه ومحتویات آن است و بچاپ نرسیده وهم از مفاخرعصر جعفری نوبخت منجم است که خدمت حضرت صادق آل محمد ص اسلام آورده و دوپسر او محمد و هارون نوبختی از مفاخر نامیه و روات شاگردان آن حضرت واز مفاخر آن عهدند .

هم ازمفاخر آن حضرت است — از جمله مفاخر حضرت صادق علیه السلام است که فرموده حدیثی حدیث ابی وحدیث جدی رحدیث علی بن ابیطالب علیهم السلام وحدیث علی حدیث رسول‌الله صلی‌الله علیم وآله وسلم وحدیث رسول‌الله قول الله تعالی عزوجل یعنی حدیث و گفتار من حدیث پدرم وحدیث جدم وحدیث حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و حدیث علی حدیث رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم است وحدیث رسول خدا فرموده خدای عزوجل است

بازار مفاخر آن بزرگوار است — درمناقب ابن شهر آشوب مینویسد (۱)

حضرت صادق آل محمد صلوات‌الله فرمود : نزد من است شمشیر رسول خدا ونزد من است رایت پیروزی و ظفر آن روز و نزد من است طشتی که موسی علیه السلام در آن تقرب بقربانی مینمود ونزد من است اسمی که رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم هر وقت آنرا مابین مسلمین و مشرکین قرار میداد پیکان وتیر بت پرستان بمسلمین نمیرسید ونزد من است مانند آنچه را که ملائکه میآوردند مثل ومانند سلاح درمیان مامثل ومانند تابوت است درمیان بنی اسرائیل یعنی که آن دلیل بر امامت است ونیز فرمود ؛ نزد ما است الواح موسی وعصای او و مائیم ورثه انبیا ورسل

دیگر ازمفاخر عصر جعفری — یکی از مفاخر مهمه عصر جعفری بنای شهر بغداد است که منصور دوانیقی دربنیاد آن اقدام واهتمام نمود وازاثر فیوضات

ج۲- مناقب ابن شهر آشوب

وجود بابرکات حضرت جعفربن محمد از آندوره ببعد مرکز مهم و دارالعلم عمدهٔ ممالك اسلامی گردیده وبسط وتوسعه علم وداش از آنجا واز آن عصرشروع شده وسراسرجهان ازنورعلم بهره مندومتمتع گردید د واین بنده نگارنده تفصیل بنای بغداد وتاریچه آن شهر ورجال بزرك ومؤسسات‌علمی وغیره که درآن شهربوجود آمده در این کتاب درفصولی‌جداگانه بقدری‌که‌ممکن است درج ومسطور می‌نماید

فصل پنجم

درتعداد اولاد حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام

بطوریکه درجلد اول کتاب تاریخ عصر جعفری نگاشته شد حضرت صادق آل محمد علیه‌السلام راده فرزند بوده چنانکه شیخ مفیدهم درکتاب‌ارشاد خودمینویسد و مشهور نیز همین است و از آنها هفت پسر و سه دختر بوده و اسامی ایشان از اینقرار است :

۱ـ حضرت موسی بن جعفر(ع) که نگارنده درکتابی‌جداگانه شرح زندگانی وتاریخ‌زمان آن حضرت را نگاشته ، اسمعیل‌که از همه بزرگتر بود ، عبدالله‌افطح که مادرآندوبااام فروه دختران‌حضرت،فاطمه‌بنت‌الحسن‌بن‌حسن‌بن علی علیهم السلام است ـ اسحق ـ محمدکه مادر آندو با مادرحضرت موسی بن جعفر ام ولد بوده ـ عباس وعلی و اسماء و فاطمه که از مادران متفرقه بوده اند و مادر اینجا بتفصیل احوال هریکی‌درحدود اختصارمی‌پردازیم .

۲ ـ اسمعیل بزرگترین اولاد حضرت صادق علیه السلام بوده و پدرش اورا خیلی دوست میداشته و محبت و مهربانی باو مینموده ولکن او درزمان پدروفات نمود وحضرت در تشییع ومراسم تدفین وتکفین او برای رفع اندیشه وتوهمی‌که در باره جانشینی وامامت او بعد از پدرش میرفت اقداماتی فرموده و بیاناتی دارد از جمله کلینی درکتاب الحجة کافی خود مینویسد حضرت صادق (ع) بمفضل بن‌عمر که ازوکلاء وخواص‌ثقه اصحاب او بوده دروقتی‌که‌حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعلیه السلام در خدمتش حضورداشته وطفل بود فرمود :

این مولود - یعنی موسی کاظم (ع) مولودی است که مولودی از برای شیعیان ما بزرگتر و برکت دارتر از او متولد نشده پس از آن فرمود درباره اسمعیل جفا روا مدار یعنی اورا امام بشمار ولی از احترام او کوتاه میا و منظور آن بزرگوار از این کلام این بوده که اسمعیل امام نمیشود و امامت از برای موسی است ولیکن تو در احترام اسمعیل فروگذار مکن .

خلاصه آنکه محبت و عاطفه زیادی که حضرت باسمعیل داشت پیروان آن حضرت گمان میبردند که امامت بعد از آن حضرت باسمعیل میرسید چونکه از دیگر برادرانش هم بزرگتر بود ولیکن وفات او پیش از پدر رفع این ظن و گمان را نمود وحضرت صادق درفوت این پسر کارهائی عجب فرمود تا رفع شبهه بشود ازجمله بعد ازوفات که روی اورا پوشانیدند امر فرمود که روی اورا باز کنند و چون باز گردند پیشانی وچانه اورا با زیر کلویش بوسید دیگر بار هم بعد از کشف صورت چنین کرد وچون اورا غسل داده و کفن کردند روی اورا کشوده واین مواضع را سه بار بوسید سپس اورا با تر آن تعویذ نموده وامر کرد تا در قبر داخل کنند(١)

در روایت دیگر است (٢) که حضرت بمفضل بن عمر امر فرمود جماعتی از اصحاب راکه درحدود سی نفر بودند حاضر نمودند ودر بین ایشان ابوبصیر وحمران بن اعین و داود رقی بود پس بداود فرمود روی او را باز کن داود روی اسمعیل را باز کرد آنگاه حضرت فرمود ای داود دقت کن ببین او زنده است یا مرده ، داود عرض کرد ، بلی او مرده است پس از آن میت را بر یك یك نشان داد تا آخرین ایشان آنوقت فرمود خدایا شاهد باش سپس امر بغسل و تجهیز او داده باز فرمود ای مفضل روی اورا بکشا مفضل آنرا کشود باز فرمود ، زنده است یا مرده تمام شما نگاه کنید و ببینید ، همگی عرض کردند : ای سید او مرده است ؟ دیگر باز فرمود ، شما شهادت میدهید وبرشما محقق شد ، عرض کردند ، بلی وتمامی از این کردار امام تعجب کردند : بازفرمود خدایا تو برایشان گواه باش ، آنوقت جنازه را بطرف قبر بردند وچون آنرا در لحد گذاشتند باز امام فرمود ای مفضل روی اورا باز کن ، مفضل باز

(١) - حیاة الصادق ٢ - بحارالانوار مجلسی ج ٢١ مناقب ابن شهر آشوب

کرد ، امام بجماعت فرمود نگاه کنید زنده است یا مرده ؟ عرض کردند یا ولی الله مرده است امام فرمود خدایا شاهد باش سپس بعد از دفن هم این موضوع را تکرار فرمود آنگاه آخرین بار ازایشان پرسید این مرده کفن‌شده و حنوط کرده که در این لحد مدفون است کیست ؟ همه عرض کردند ، اسمعیل پسرت باز فرمود ، خدایا شاهد باش .

دراینجا باید متوجه شد که اینهمه تأکید واصرارواستکشاف امرواظهارآن از طرف امام علیه السلام روی این موضوع بوده که بهمه اصحاب بفهماند اسمعیل وفات یافته ورفع شبهه وابهامی رابنماید که بعد ازوفات امام‌علیه‌السلام برای مردمی‌رخ داده واسمعیل متوفی را بعد ازپدرش امام دانسته اند واورا مهدی موعود شمرده وجمعی ازمسلمین بنام اسمعیلیه برای خودروی این عقیده مذهبی‌ترتیب داده اندکه تا کنون هم عده ازشیعه اسمعیلیه را تشکیل میدهد وروی‌معتقداتی بنام فرقه باطنیه اسمعیلیه تمشی می نمایند ودرهمانجا هم که امام این اصرار عجیب را باصحاب داشته امامت حضرت موسی بن جعفر را بعد از خود اشاره و اعلام می فرمود و در همان وقت دست آن حضرت راگرفته وفرمود هو حق و الحق معه‌الی ان یرث الله الارض و من علیها یعنی که اوحق است وامام برحق خواهدبود وحق بااواست تااینکه خدا وارث شود زمین را با مخلوقی که برروی آنند با این وصف بعد از فوت اسمعیل برای آن حضرت اندوه شدیدی روی داده وسجده‌طولانی بعمل آورد .

پس ازآن سر بر داشته چشم اورا پوشانید و چانه اش را بسته و ملحفه برروی او کشید سپس برخاسته و رخسار آن حضرت بطوری تغییر یافت که هر کس میدید احساس مینمود در اثرآن داخل منزل شده ساعتی مکث فرمود پس ازآن از منزل بیرون‌شده ونزدمردم آمددرحالتی که تدهین کرده وسرمه کشیده بود و برتن‌مبارکش جامه ای غیر ازلباس قبلی بودوازصورت حضرتش اثر سابق رفته بود و علامت حزن دیده نمی شد پس امرونهی فرمود تا اینکه ازغسل اوفارغ گردید ودر حاشیه کفن او نوشت : « اسمعیل یشهد ان لااله الاالله »

پس مردم ازانقلاب احوال ورفتن آثارخرن ازصورت آن بزرگوار تعجب کردند آنگه یکی ازاصحاب پیش آمده عرض کرد : فدایت شوم ماگمان میبردیم در اثر بی تابی که ابتدا ازحضرتت مشاهده نمودیم مدتی ازمحضرمبارك استفاده نکنیم حضرت فرمود جزع وبیتابی ما اهل بیت تا وقتی است گرمصیبت بما دارد نشده وچون فرود آمد صبرمی کنیم سپس دستورداد وبرای اصحابش مائده آوردند وبر آن سفره بهترین خوراکها و پاکیزه ترین انواع ازغذا بود وهمگی را بغذا دعوت کرده وترغیب فرمود واز اندوه در رخسار مبارکش آثاری مشاهده نمیشد پس ازحضرتش سبب پرسیدند فرمود مرا چه شده است که شما بد انسان که دیدند اکنون نمی بینید برای این است

که درخبر اصدق صادقین وراستگوترین راستگویان آمده است انی میت وایاکم یقین که من وشما خواهیم مرد

ولیکن با این احوال وقتی که جنازه را برای دفن حمل کردند درجلو سربر بدون کفش ورداء میرفت واین بالاترین شعار اندوه است وامرمیفرمود که تخت را برزمین بگذارند وروی اورا بازکنند تاموت اوبرای مردم محقق شود واین عمل را چندبار تکرارکرد تا اینکه بسرقبررسیدند وچون ازدفن فارغ شدند حضرت جلوس فرمود ومردم دراطراف اوگرد آمدند درحالیکه چشم بزمین دوخته بودپس سربالا کرده فرمود : ای مردم این دنیا دارفراق وداربهم پیچیدن ورفتن است نه داراستواء وبرقرارماندن علاوه براینکه از برای فراق مألوف سوزشی است که دفع شدنی نیست

وچون اسمعیل وفات یافت حضرت صادق علیه السلام بعضی ازپیروان خودرا خواسته وباودراهمی چند داد وباو امرفرمودکر بآن مبلغ ازجانب اسمعیل پسرش حج بگذارد وباو گفت وقتی که توازجانب اوحج کردی نه سهم ازثواب برای تواست ویك سهم ازبرای اسمعیل است واینهمه رفتارحضرت درباره اسمعیل بواسطه عاطفه ومحبت وتقوی وفضیلتی بودکه در اسمعیل وجودداشت .

اسمعیل درعریض وفات کرده وجنازه اورا بردوش بمدینه آوردند وقبراودر مدینه معروف ودارای قبه وآثاربودکه اخیراً سعودی هاخراب نمودند

۲ـ حضرت موسی بن جعفر

که افضل و اعلم و اتقی و اشرف اولاد حضرت صادق آل محمد است واین بنده کتابی مخصوص درشرح احوال ودوره زندگانی وتاریخ عصر آن بزرگوار نگاشته و درصدد طبع ونشر آن میباشم که باتوفیق آلهی بعد ازچاپ این مجلد آنرا نیز بطبع رسانم .

۳ ـ عبدالله افطح

که بعد از اسمعیل بزرگترین پسر حضرت صادق بوده واز اینجهت مردمی از روی اشتباه بامامت او از جهت اکبریت قائل شده اند واین نکته راملتفت نگردیده اندکه بایستی امام درساختمان بدنی خود بی نقص و علت باشد و دو پای عبد الله چون پهن بوده اورا افطح می‌خواندند واشخاصی که بامامت اوقائل شده‌اند مشهوربافطحیه میباشند علاوه برنقص مذکور عبدالله دراعتقادات خودش برخلاف پدرمتهم بوده (۱) وگفته اندکه اوباحشویه آمیزش داشته ومایل بمذهب مرجئهٔ بوده وازاین جهات نزدپدر بزرگوارش اورا مانندديگراولاد منزلت و احترامی نبوده و بااینکه پدر بزرگوارش همواره اورا مواعظه و نصیحت می‌فرموده دروی اثر نداشته چنانکه کلینی در اصول کافی درباب النص علی الامام الکاظم روایت کرده « روزی پدر بزرگوارش باوفرمود چه مانع است تورا از اینکه مانند برادرت باشی که بخداقسم من نور را در صورت اومی بینم ، عبدالله عرض کرد ، چه طور مگر که پدر من وپدر اوومادرمن ومادراو یکی نیستند حضرت فرمود بلی او از نفس من وخودمن است وتو پسرمنی یعنی که روح امامت ونفس قدسی دروجود اوهست ودرتو نیست .

عبدالله بعدازپدرخودش ادعای امامت کرده ودلیل وحجت او این بودکه او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام بزرگتر است (۲) و حضرت صادق بامام کاظم فرزند خود خبر داده بود که عبد الله بعد از وی ادعـای امامت میکند و بجای او می نشیند .

و امر فرمودکه با او منازعه نکند و حرفی نزند زیراکه او اول کسی‌است ازاهل و

۱ـ حیات‌الصادق نقل از ارشاد مفید

۲ـ بحارالانوار ـ کشف‌الغمه ـ ارشاد مناقب‌ابن شهرآشوب

نزدیکان وی که باو ملحق میشود ووفات مینماید و امرچنان شدکه امام علیه‌السلام فرموده بود ، باوجود این وقتی‌که عبدالله ادعای امامت کرد جمعی از اصحاب امام صادق علیه السلام باو گرویدند ولیکن بیشتر بازگشت کرده و قائل بامامت حضرت موسی‌بن جعفر(ع) شدند واین بعد از اظهارسستی‌ادعای‌اووقوت‌حجت‌ودلیل حضرت ابی‌الحسن و دلالت امامت او بود .

از جمله اشخاصی‌که بعبدالله وارد شده واستعلام ازصحت دعوای او نموده‌اند هشام بن سالم ومومن‌الطاق بوده در وقتی‌که مردم دور وی گرد آمده و چشمها باو دوخته بودند ، و آندو از وی پرسیدندکه زکواة در چه مبلغ واجب میشود ، گفت در دویست وپنج سپس‌گفتند پس درصد چه مبلغ گفت دو درهم و نیم ، آنگاه آندو بوی‌گفتند بخدا قسم که مرجئه این را نمیگویند عبدالله دست خودرا بجانب آسمان بلندکرده گفت ، نه بخدا قسم من نمیدانم مرجئه چه میگویند آنوقت آندو نفر دانستندکه نزد وی چیزی ازمعلومات نیست.لذا ازپیش اورفته سرگردان‌بودند و نمی‌دانستند بکجا روی‌میاورند بنابراین در یکی ازکوچه های مدینه‌نشسته‌بحالت حیرانی‌گریه میکردند ومیگفتند ما نمیدانیم بجانب‌کی روبیاوریم ، بمرجئه یاقدریه یا زیدیه ـ یا معتزله یا خوارج وآنها در این‌حالت‌که بودند . هشام پیری را دیدکه اورا نمیشناخت و بدست خود باو اشاره‌کرد هشام ترسیدکه آن پیر از جاسوسان منصور باشد زیراکه درآنوقت باز رسان وجاسوسان منصور در مدینه وجود داشتند و مواظب بودندکه شیعیان حضرت صادق بچه‌کس‌اتفاق میکنندکه‌گردن اورابزنند مومن‌الطاق باوگفت ، ازمن دور شوکه من برتو وخودم بیم دارم و او قصد من دارد و بتوکاری ندارد پس تو ازمن دور شو وخودرا بهلاکت میندازوکمك برضرر خود مکن ، ابوجعفر (مومن‌الطاق) کمی دور شد وهشام بدنبال شیخ رفت و همین‌طور بدنبال او بود تا بدر خانه ابی‌الحسن موسی علیه‌السلام وارد شد پس اورا گذاشته وگذشت در این اثنا خادمی درجلو در بود بوی‌گفت داخل شوخدا تورا رحمت‌کند

وقتی که وارد شد حضرت ابوالحسن باو در ابتدا فرمود : الی الی‌الی لاالی المرجئه و لا الی القدریة و لا الی الزیدیه ولا الی المعتزله ولا الی الخوارج بیا بنزد من و

و نرو بطرف مرجئه و نه قدریه نه زیدیه و نه معتزله و نه بطرف خوارج

هشام از خدمت امام علیه‌السلام درآمده و بابی جعفر مومن‌الطاق برخورد نمود و باو گفت : چه درپس سر داری - جواب داد هدایت و رشاد وسرگذشت‌خود را باو حکایت کرد سپس مفضل بن‌عمرو ابوبصیرعبدالله را ملاقات نموده و براو وارد شده سلام دادند وکلام او را شنیدند و از وی پرسش ها کرده پس از او بریدند سپس هشام مردمی را دسته دسته دیدکه هر دسته بر او واردشده واز وی میبریدند و قطع مراوده میکردند مگر طایفه ای از قبیل عمار ساباطی و اصحاب او و با این وصف عبدالله باقی ماند و جز معدودی بر وی ورود نمینمودند وچون عبدالله فهمید که هشام باعث جلوگیری و منع مردم از آمدن بنزداوست عده را واداشت که‌هشام را زده و اذیت کنند .

عبدالله با این کیفیت بدعوی امامت خود اصرار داشت تا وفات یافت و بعد از پدرش بیش از هفتاد روز زنده نبود و چون وفات یافت باقی مانده از پیروانش جز عده کمی قائل بامامت حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر(ع) شدند و آنها ملقب‌بفطحیه گردیدند . دنباله آنها هم بعد از اندك وقتی بریده شد و آخرین آنها بنوفضال بودند

٤ - اسحق - از پیشوازادگانی است که اهل فضل وصلاح بوده وورع واجتهاد داشته و مردمی بسیار از او حدیث و آثار روایت کرده اند چنانکه ابن‌کاسب که یکی ازروات است گوید حدثنی الثقةالرضی اسحق بن جعفر (۱) و او قائل بامامت برادر خود حضرت موسی‌بن جعفر علیه السلام بوده وازپدر خود تصریح براامامت برادرش را نقل و روایت کرده همانطورکه این تصریح را از برادر خود علی‌بن‌جعفر روایت نموده و آندو غریك بطوری از اهل فضل و ورع بوده‌اندکه دو نفر درباره ایشان اختلاف ندارند .

اسحق‌ازجمله شهود وصیتی است که حضرت موسی‌بن جعفر(ع)درباره امامت

۱-ابن گفته را بابن عیینه هم نسبت داده‌اند که نام اوسفیان است .

علی‌بن موسی‌الرضا پسرخود بوی استشهاد نموده چنانکه ما درمورد خودضمن بیان وصیت نگاشته‌ایم و از جمله چیز هائی‌که گواهی بر مراتب فضل و ورع او میدهد دفاعی است که از برادرزاده خود حضرت رضا علیه‌السلام نموده‌که ضمن کتاب‌حیات الصادق علامه مظفری جلد دوم مسطور است از جمله است که از اسحق بن جعفر علیه‌السلام روایت نموده اند : ابن عیینه . یعقوب‌بن جعفر جعفری(۱) . عبدالله بن(۲) ابراهیم و الوشا حسن‌بن‌علی‌بن‌زیاد از اصحاب حضرت علی‌بن موسی الرضا میباشند و آنها همگی از ثقات روات بشمار آمده‌اند (۳)

اسحق بن جعفرعلیه السلام صاحب جنات‌نعیم مینویسد(٤)درقاهره مصروفات یافته ودرآنسرزمین مدفون گردیده ۲۰۸ هجری کنیه او ابومحمد ومعروف بمؤتمن بوده و او درصورت شباهتی زیاد بحضرت رسول الله صلی اله علیه وآله داشته و او شوهرست نفیسه (سیدتی‌نفیسه)بنت زیدبن‌الحسن علیه‌السلام است‌که اززنان‌بزرك وعالمه و متقیه روزگار بوده وازشش هزار ختم قرآن در قبر خودکه پیش از مرك کنده بود قرائت وتلاوت نموده ودرهنگام احتضار وقتی‌باین آیه‌ازسوره‌انعام‌رسیده : ولهم دار السلام عند ربهم درهمان بین دنیارا وداع نمودباین بانوهم درمصروفات یافته وبزهد وعبادت وصیام وقیام مشهور است .

بازمی‌نویسد(٥)که اودرحالت احتضار روزه‌دار بود ومیگفت سی‌سال است که میخواهم خدارا بازبان روزه دار ملاقات کنم .

۵ ـ محمد بن جعفر

یکی ازفرزندان حضرت جعفر بن محمدالصادق علیه‌السلام است‌که شخصی بزرگ اروعالیمقام بوده ونگارنده درتاریخ زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا (جلداول) دراحوال ورفتاری‌که مأمون‌باحضرتش‌داشته اشاره نموده ودراینجاهم‌شرحی‌مختصرمی‌نگارد

(۱) جعفری یعقوب بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن‌علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است
(۲)عبدالله مکنی بابی محمد از روات ثقه و صدوق وعم‌یعقوب است .
(۳) حیات‌الصادق
(٤) مولفه مرحوم حاجی ملا باقرواعظ معروف اصفهانی
(٥) جنات‌النعیم

او مردی سخی وشجاع بوده روزها را یك روز روزه میگرفت وروز دیگر را افطار مینمود زوجه اوخدیجه دخترعبدالله بن حسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است که درباره محمد گوید هیچ روزی محمد از نزدما بیرون نرفت لباسی که درتن داشت دربرگشتن آن لباس را بتن داشته باشدبلکه به بینوایان میبخشید او هرروزه قوچی را برای مهمانان خود میکشت وبواسطه نیکوئی رووحسن جمالی که داشت او را دیباجه میگفتند .

محمد بعقیده زیدیه خروج بسیف را معتقد بود و لذا بمأمون در سال ۱۹۹ درمکه خروج نمود وزیدیه جارودیه ازاومتابعت کردند وچون تفصیل خروج او را درکتاب زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا نگاشته ام دراینجا باختصارمی کوشم و خوانندگان را بآن کتاب مراجعه میدهم .

ازجمله معجزات حضرت رضا علیه السلام درباره محمدبن جعفر(۱) این است که او مریض شد بحضرت خبرداد ندکه چانه خود را بسته حضرت رضا با بعضی از یاران خود نزد اورفت ودیدکه اوچانه خودرابسته واسحق برادرش باپسر اووجمعی دیگر ازخاندان ابوطالب بر او گریه میکنند حضرت ابی الحسن بالای سراونشسته وبروی وی نگاه کرده تبسم فرمود بعضی ازما ازمجلس برخاستیم و ازمیان ما کسی گفت که حضرت تبسم رابعم خود ازروی شماتت کرد وموقعی که حضرت بیرون آمد که درمسجد نماز بگذارد اصحاب باوعرض کردند فدایت شویم مادرباره شما ازاین اشخاص چیزی شنیدیم وقتی که تبسم فرمودید وازآن کراهت داریم، حضرت فرمود تعجب من از گریه اسحق بودکه بخدا قسم ازپیش تر ازمحمد میمیرد ومحمدبراو گریه میکند وتعجب اینجااست که محمد خوب شد وبهبودی یافت واسحق وفات نمود

علی بن جعفر (ع)

از جمله اولاد بزرگوار و عالیقدر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام علی است که در جلالت شأن و فضیلت و مقام در درجه اول بوده حدیثی که از وی رسیده معتمد علیه و موثق است و احدی را درنقه بودن اواختلاف نیست و اخباری بسیار ازطریق اواز

(۱) بحارالانوار جلد ۱۱

حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر (ع) رسیده که کاشف دانش و کمال و شاهد فضل و معرفت این بزرگوار است شیخ مفید در ارشاد خود مینویسد که او از روات حدیث و شخصی استوار و سدید بوده ورع و تقوائی زیاد و فضیلتی بسیار داشت و همواره ملازم برادر عالیمقام خود امام موسی کاظم علیه السلام بوده و احادیث زیادی از آن حضرت روایت نموده و او بعلی بن جعفر عریضی معروف گردیده (عریض دهی است از دهات حوالی مدینه که از املاك اختصاصی حضرت صادق آل محمد علیه السلام بوده و تا مدینه چهارمیل فاصله دارد و علی بن جعفر در آنجا مدفون است، اما علی بن جعفر مدفون در قم اگرچه در لوحه مزار او این عبارت مندرج است باعلی بن جعفر معروف بعریضی که فرزند بلافاصله حضرت صادق آل محمد است متفاوت است و تصور میرود مانند دیگر امامزاده‌ها که بچند واسطه فاصله‌اند و آنها را بفرزندامام نسبت میدهند این امامزاده هم از آن قبیل میباشد و عبارت مذکور این است که بخط کوفی روی کاشی های ظریف ممتاز که از نفایس است و جزء آثار موزه قم بشمار آمده درج گردیده

هذا المرقد و المزار المتبرك للامام المعصوم المظلوم الراوی علی المرتضی ابن مولانا و سیدنا الامام المعصوم محمد الباقر بن الامام المعصوم السجاد علی زین العابدین ابن الامام المعصوم الشهید المظلوم ابا عبدالله الحسین ابن - الامام المعصوم الشهید الامیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله - علیهم اجمعین

علی بن جعفر جد اعلای ابوالعلی مهدی بن محمد تقی است که در تفرش بین دوقصبه فم و طرخوران مدفون گردیده و درموقع خروج از مدینه گویا در زمان غیبت صغری درخورزنه تفرش که قریه کوچك و در کنار رودخانه جنب قنات خورزنوی فعلی بوده و فعلا آثاری از آن نیست وارد گردیده و در این قریه وفات یافته و اولاد اوستی فاطمه در قریه طرخوران و عزیزی در دیمجرد و وزواه دیگر جا متفرق و مدفونند و هریك مانند پدرشان که دارای بقعه و گنبدی عالی و مجلل است آنها هم بقعه و گنبد دارند.

چگونگی احوال و اعقاب ابوالعلی مهدی

ابوالعلی مهدی ازاحفاد حضرت صادق آل محمد علیه السلام است که برحسب کنیه و نام واحترام بقعه ومقام معلوم میشود که از اشخاص ممتازوصاحب فضیلت ودانش واحتشام بوده در کتاب سرالانساب(۱) تفصیل ورود او بتفرش بدینگونه نگاشته شده

---

۱ - کتاب سرالانساب تالیف شیخ الشرف من علماء النسب شیخ ابوالمحسن محمد بن محمد عبیدلی صاحب کتاب الانتصار لبنی فاطمة الاطهار

تفرش

یکی از قصبات جزء قم در سابق و جزء حکومت اراك فعلا چون محلی امن وپناهگاهی آرام وبرکنار بوده وازهرطرف کوهسار وسلاسل جبال تمامی اطراف واکناف آنرا احاطه نموده ودرحقیقت قلعهٔ متین وحصنی حصین ازسنك راماند که جز از راه تنك و باریك که آنهم ازدره های ژرف وعمیق میگذرد راهی نداشته و هم اکنون که ماشین روشده باز باصعوبت ودشواری بآنجا آمدو شد میکنند از قدیم الایام این نقطه جایگاه امن وامان بوده وسادات بنی فاطمه وعلویین که در آنزمان همواره دچار تعرض و اذیت وآزار وقتل ونفی واعدام دشمنان خود از امویین وبنی عباس ودیگران بودند و از بین ایشان بیشترفراری و متواری گردیده طالب مامن ومکانی بودند که درآنجا ازجور وبیداد وستم وآزار دشمنان وبد خواهای خود در امان باشند این است که جمعی از ایشان تفرش را از آغاز برای خود محل امن وامان دیده وبدانجا گرائیده واین نقطه راموطن ومیهن خود ساخته اند بطوری که از شجره اعقاب وبازماندگان سلسله وانساب آنها بدست میاید معلوم میشود که ازایشان سلسله ها وخاندانی متعدد بتفرش آمده وتاکنون از اولاد واحفاد آنها با اینکه اغلب درقرون اخیر بشهرها انتقال یافته اند بازخانواده هائی باقی ودرقم و طرخوران (دوقصبه مرکزی) و سایر قراء و دهات مأوی و سکنی دارند و بیشتر ایشان سادات حسینی وازنسل سید سجاد علی بن الحسین وحضرت محمد بن علی (امام محمد باقر) علیهم السلام میباشند ونیز عده ای از اولاد حضرت جعفر بن محمد الصادق بوده وازاولاد و احفاد حضرت موسی بن جعفر و حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام و دیگر ائمه اطهار کمتر در اینخاك سکنی دارند که نگارنده قسمت عمده ومهم سلسله وشجره این سادات را درکتابی که راجع بانساب سادات تفرش است نگاشته وانشاءالله بزودی تکمیل نموده و بچاپ میرساند تفرش که در دورهٔ صفویه و قرون اخیره تا زمان قاجار به از آنجا نقل و انتقال نموده وبازهم خودرا تفرشی دانسته ومیدانند عده ازآنان بوده که بهندوستان رفته ودو

ذکر من ورد تفرش من اولادالحسین بن علی بن ابیطالب ع من اولاد محمد الباقر منهم من ولد علی العریضی بن جعفر الصادق علیه السلام بتفرش ابی یعلی ویعرف بابی علی مهدی

☆آنجا دارای مشاغل مهمه حتی صدارت ووزارت شده اند ودرهمان اثنا ازخود درتفرش ابنیه وآثار مهمه ازبقاع متبرکه ومساجد وحمام وغیره گذاشته اند که از آنجمله مرحوم خواجه مؤمن وامینا وامین الدین بن محمد حسین الحسینی ومیر فصیح الدین ومیرسیدحسین وسیدفطرت الدین محمدودیگران بوده اند که شایدازاولادواحفاد ایشان هنوزمردمی درسرزمین هند بوده باشندوآنها ازاشخاص عالی همت و بلند نظران تفرش بوده اند که (ان آثارنا تدل علینا) وصحن وسرا وگنبد اعلی وزیبای امامزاده مشهد فم وگنبد رفیع ابوالعلی نمونه بزرگی ازهمت بلند آنها است .

سادات فم تفرش

از جمله خانواده فخرائی است که نسب ایشان بحضرت سید سجاد علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام منتهی میشود واخیرا خاندان امام جمعه بدان منتسب گردیده ودر راس این خاندان اکنون سید جلیل و عالم نبیل حاج میرزا سید علی امام جمعه قرار دارد و سلسله نسب آنها بدین قرار است :

علی بن محمدبن زین العابدین بن محمد بن محمد مهدی بن علی اصغر بن علی اصغر بن امیرحسین بن حبیب الله بن بهاء الدین بن فخر الدین بن علی بن مرتضی بن فخر الدین بن مرتضی بن علی بن حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم بن یحیی بن محمد بن ابراهیم بن عبدالله بن حسین بن علی بن **محمد بن عبدالله** بن حسین بن حسن افطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام دیگر خانواده میر فخرائی است که اولاد مرحوم میرسید ابراهیم مستوفی و میرزا سید مهدی پدرمرحوم حاج میرزا سید علی مصباح لشکر ، ومیرزا سید مرتضی (پدرمعاون لشکر در تبریز) فرزندان مرحوم میرزا سید حسین و میرسید رضا باین خاندان می پیوندند و از آنها است مرحوم میرزا سیدعلی (مشهور بآقا نجفی) فرزند مرحوم میرزا علیرضا که ازعلما وزهاد وبلاعقب بود ومرحوم میرسید محمدعلی والد میرسید مهدی دبیردفتر مرحوم میرسید احمد و اخوان ایشان برادر میرزا سیدعلی و فرزند میرزا علیرضا میباشد و مرحوم مصباح لشکر فرزند مرحوم میرزا سید مهدی بن میرسید حسین بن میرسید مهدی بن میر صفی الدین است که مرحوم میرسیدمهدی اخیربا میرسید علی بن میرصفی الدین برادربوده نسب مرحوم میرزاسید علی آقا نجفی بنحو ذیل است :

میرزاسیدعلی بن میرسیدعلیرضا بن میر محمدسعید بن میرسیدعلی بن میرصفی الدین بن میرفخرالدین بن سیدمحمد بن سید فخرالدین بن سید زین الدین بن سید شاه ولی بن

بن محمدالزینبی بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی الاکبر بن محمدالاکبر بن علی العریضی عقبه عزیزی و مهدی و خدیجه و بریهه و فاطمه و امهم عامیه که نگارنده

سید قاسم بن میر جعفر بن میرامین الدین بن میر رکن الدین بن میرمحمد بن میر فخرالدین بن میر تقی الدین بن میرزمان بن میرلطف الله بن میرشمس الدین بن میر محمد بن میر سید حسن بن شرف الدین بن سید میرحسین بن میرلطف الدین میرشرف الدین حسین بن میرسید مرتضی اعظم بن میر ابو محمد بن میرابوالفضل بن میرسید اسمعیل بن میرابوطالب بن میر علی اصغر بن سید حسین بن سیدعلی عمران بن سید حسن انعاس بن علی اصغر بن علی بن الحسین بن علی **بن ابیطالب علیه السلام**

دیگرخانواده میرهادی که خانواده میراشرافی و کاظمی و عزیزی و نبوی و افقهی و شریفی جزء آنها بشمارمیآیند و این سلسله بآقای میر عبد الباقی (اعتلاء الدوله) ومیرسیدحسین (شکوه السلطان) از سادات میرهادی و میر اشرافی و بمرحوم میرزا سید محمود خان (معتصم الدوله) والد آقای میرسید باقر خان (مهذب الدوله) و میرزا سید احمد خان والد میر سیدمصطفی خان (دبیر الملك) ازسادات کاظمی ومرحوم میر سید اسدالله خان والد و میرسید نصرالله خان ومیرسید فضل الله خان از سادات عزیزی و برادرانش میرسد فتح الله و میرسید لطف الله پسران حاج میرزاعزیزانتساب میبابد واینها ازسادات منتسبه بحضرت امام محمد باقر علیه السلام اند

بدینطریق :

میر سید عبد الباقی (اعتلاء الدوله) بن میر سید محمد بن میر سید علی (مجدالاشراف) بن میرسید احمد بن میرسید محمد طاهربن میرسیدابوالحسن بن میرهادی بن میرسید قاسم بن میرسید عبدالله که او با مرحوم میر عبدالعظیم برادر بوده وجمال الدین مصطفی والدعالم عارف ربانی مرحوم آقامحمد مومن داعی تفرشی که ازمفاخر تفرش وازبزرگان اهل علم وفضل آنجا بشمارآمده فرزند میرعبدالعظیم است و الد میر عبدالعزیز میرعبدالرحمن بن میرعبدالرحیم بن میرعبدالله بن میرعبدالصمد بن میرعبدالعلی بن میرعبد الکریم بن میرعبدالواحد بن میرعبدالله بن میرعبدالعزیز بن میر عبدالغفوربن میرعبدالحی بن میرعبدالحکیم بن میرعبدالرحیم بن میرعبدالصبور بن میر عبد الکریم بن میر عبد العلی بن میرعبد الصمد بن میر عبد الغفور بن میر عبدالله بن میرعبد القادر بن میرعبدالشکور بن میر عبدالحی بن میرعبد الحکم بن سید عبدالله بن سید عبد المطلب بن عبد الهاشم بن عبدالمناف بن عبد الائمه بن عبدالعظیم بن عبدالله بن امام محمد الباقر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم الصلوات والسلام .

مرحوم میرزا سید کاظم که خانواده کاظمی بلومنتهی میشوند فرزند میرزا هدایت الله

تفصیل آنرا درضمن رساله سلسله نسب سادات تفرش نگاشته‌است

صاحب جنات نعیم مینویسد : علی عریضی کوچکترین پسرحضرت صادق علیه السلام

بن میرزا شفیع بن میر ابوالفتح بن میرهادی بوده دیگرخانوادهٔ حجازی که مرحوم میرزا هدایت الله (سراج السلطان) والد میرسید عباس ومیرسید حسن (سراج حجازی) درراس آنهاقرار گرفته واز این خانواده اند ومیرزا شکرالله والدمیرزاحبیب الله (بدیع‌السلطنه) ومیر سید ابراهیم والد سید ولی‌الله خان سرلشگر حجازی وبرادرمیرسید محمود والدمیر سید باقرکه آقای سید موسی مبشر الدوله و سید عیسی وسید ابوالحسن (شهاب لشگر) از آنها است و برادر دیگر بدیع السلطنه میرزا نصرالله (مطیع الدوله) والد میر سید محمد حجازی مطیع الدوله) میباشدکه از اولاد میرزا هدایت وزیرلشگرند ونسبت اینها بعبدالله بن علی‌بن‌الحسین‌میرسد وعبدالله ازطرف مادرحسنی وازپدرحسینی نسب‌است مرحوم میرزا هدایت الله فرزند میرزایوسف بن میرزا تقی (ضیاء الملك) بن میرزا هدایت الله بن میرزا هدایت (وزیرلشگر بن میرزا محمدعلی بن میرزا هدایت بن میرزا محمد علیابن میرزا هدایت) بن سید عبدالله بن سید حمزه بن میر نصر بن میر نصرالله بن سید هاشم بن سید زکی بن میر محمد مقیم بن میرعبد الباقی بن سید صادق بن سید موسی بن سید جعفر بن سید ابوتراب بن میرابوالحسن بن سید مهدی بن میرهادی بن‌میریعقوب بن سیدیوسف بن میرشریف بن میرمحمد بن میرعلی بن میر ایوب بن میر عبدالوهاب بن میرصالح بن سیدزین الدین بن ابو زید بن عبدالله (متولی‌صدقات)بن علی بن حسین‌بن علی بن ابیطالب علیه السلام

خانوادهٔ میرسعیدی که منتهی بمرحوم میرسیدعلی ومیرسیدعباس میگردد واز اولاد واحفاد این خانواده در تهران زیاد اند ومرحوم میرزا سید شفیع (مدیر لشگر) از این خاندان است نسب این خانواده نیز بحضرت سید سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام بیوسته میشود بدینقرار :

میر سید علی بن میر مرتضی بن میر مصطفی بن میر علی بن میرسید شریف بن حاجی میرحسین بن آقاسعید بن میرشیخ بن میرقوام الدین بن میرشجاع الدین بن میر بهاءالدین بن میرمستجاب الدعوه بن‌میر محمد مؤمن بزرك بن‌میرمطهربن میرعبد الواسع بن‌میر نعماء بن میرجعفر بن میرامین‌الدین بن میر رکن الدین بن میرمحمدبن عبدالمطلب بن میرفخرالدین بن‌میر تقی‌الدین بن میر شمس‌الدین بن میرسید حسن بن میرحسین بن میر لطف الله بن میر تاج الدین بن میر شرف الدین بن میرمرتضی اعظم بن میرسراج الدین بن میرکمال الدین بن میر رفیع الدین بن میر امین الدین بن برهان الدین بن‌میر علام بن میر اسمعیل بن میر ابوطالب بن‌میر محمد بن علی العمران بن حسن بن‌افطس بن علی اصغر بن علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام

بوده و هنگامیکه آن حضرت وفات یافت علی طفلی کوچك وخوردسال بود وازاولاد ائمه هدی غیرازمعصومین امامزاده‌ای بعدازفرزندان حضرت سیدالشهداء ع بدون واسطه

درقصبه فم تفرش و قراء نواحی سادات از خانواده های دیگر هم متوطن بوده ومیباشدکه سلسله نسب ایشان بیشتربحضرت سید سجاد منتهی میگردد و شاید مابین ایشان ساداتی باشدکه بحضرت صادق آل محمد و حضرت موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا علیهم السلام منسوب باشد واین بنده نگارنده رادرنظراست که بتوفیق الهی چنانکه نگاشته شد دررسالهٔ مخصوصی که برای ذکرانساب سادات تفرش شروع نموده ودست بکارشده‌ام وبقدر امکان در انجام واتمام و تکمیل و تنظیم آن اهتمام نمایم و از هموطنان خودکه آگاهی واطلاع در اینباب دارند انتظار دست یاری و کمك کاری میخواهم

خانواده انتظامی ووزیری

که ازاولاد مرحوم میرزا عیسی وزیرمنشعب شده‌سلسله نسب ایشان بدینگونه است .

میرزا عیسی بن میرزا موسی بن میرزا ابوالقاسم بن میرزا عیسی بن میرفضل الله بن میریحیی بن میرعبدالله بن میرمسعود بن میرسید حسن بن میرزین العابدین بن میرمطهربن‌میرعبد الواسع بن میر نعماء بن میرجعفربن میرامین‌الدین بن میرکن الدین بن میرمحمد بن میرفخر بن سید تقی الدین بن میرزمان بن میرلطف‌الله بن میرشمس الدین بن میرمحمد بن میرسید حسن بن میرشرف الدین بن میرحسین بن‌میر لطف الله بن میرتاج الدین بن میرقوام الدین بن میرشرف الدین بن میرحسین بن‌میرسید مرتضی اعظم بن میرسراج بن میر کمال بن میررفیع الدین بن میر سید حسن واقف بن میرسیدامین الدین بن سید برهان الدین بن میر علام ابومحمد بن میر ابوالفضل بن میر اسمعیل بن میر ابوطالب بن سید محمد بن سید حسین بن علی عمران بن حسن الافطس ابن علی اصغربن امام زین العابدین علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

بنا بر ترتیب این شجره خانواده انتظامی با خانواده میرسعیدی‌درصاب میرمطهر بن میرعبد الواسع یکی شده واین شجره با بعضی اختلاف در اصلاب بحضرت سید سجاد علیه السلام منتهی میشوند و در بعضی اسامی آن تقدیم و تاخیر یا تکرار با دیگری دیده میشود .

سادات طرخوران وقراء نواحی آن

درقصبه طرخوران تفرش نیزچند سلسله ازسادات‌از قدیم‌الایام سکنی گرفته و تاکنون در آنجا متوطن یا علاقه خانوادگی دارند ازآنجمله اند :

سادات خانواده رجالی که ازطرف مادری بمرحوم میر مصطفی صاحب کتاب نقد الرجال‌مرتبط میشوند و مرحوم میرسید مصطفی وکیل لشکر درراس‌آنها قرارگرفته وفرزندان اومرحوم میرسید مهدی بدایع نگاروم‌رحوم حاج‌دبیر

مانندعلی‌عریضی‌فرزند حضرت‌صادق علیه‌السلام نیست که‌کینه اوابوالحسن بوده‌باشد چنانکه‌علی‌شدید از اولاد امام‌حسن وعلی‌عابدکه پدرحسین شهیدفخ است هم مانند

الدوله و امیر الدوله میباشد بدینقرار :

میرسید مهدی بن میرسید مصطفی وکیل لشکر بن میرزا حسن بن میرزامرتضی بن میرمصطفی بن میرمرتضی بن سید الرفا میرداود بن میراسمعیل بن میرحسین بن میر فضل‌الله بن نظام الدین حبیب‌الله بن جعفربن تاج الدین حسن بن فخر الدین علی‌بن رضی الدین مرتضی بن زین الدین علی‌بن شمس الدین محمد بن صدرالدین‌بن امین الدین بن ابراهیم بن شرف الدین یحیی بن شمس الدین محمد بن ابراهیم بن زین الدین عبدالله بن نظام الدین علی ابوعبدالله حسین بن علی بن عمربن حسن الافطس بن ابوالحسین‌علی الاطهربن امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی ابیطالب علیهم السلام

سلسله نسب سادات طرخوران بیشتر بیکدیگر پیوسته و موبوط میگردد چنانکه خانواده سادات میرسپاسی وخانواده‌رجالی-میرسپاسی وهاشمی وسعادت دریکجا بهم‌رسیده ومتصل میگردند خانواده میرسپاسی که درراس‌آن‌آقای میر سید اسمعیل (معزالملك) والد دکتر میرسپاسی قرارگرفته بدین ترتیب است :

میرسیداسمعیل بن میرمحمد تقی بن میرسید حسین بن سید اسمعیل بن سید هاشم بن سید جعفر بن سید محمد تقی بن سید جعفر بن سید محمد حسین بن میر /سمعیل بن میر محمد حسین بن میرفضل الله بن میرحبیب الله واین خانواده ازمیر اسمعیل بن میر محمد حسین با خانواده رجالی پیوسته میشوند و ازاین خانواده است‌آقای میرزا سید محمدعلی معروف باقانجفی‌که ازعلمای معروف نفرش اند و تمامی اینها بحضرت سید سجاد علی بن الحسین علیه السلام منتهی میشوند .

خانواده هاشمی نیز بدین سلسله می پیوندد ومرحوم میر سیداحمد منتخب الممالك والد مرحوم میرسید محمود موقرلشکر درراس این خانواده بوده و دنباله این خانواده بدین تفصیل است .

میرسید احمد بن میر ابوالقاسم بن میر ابراهیم بن میرمحمد مهدی بن میرسیدعلی رضا بن میرهاشم بن میرکاظم بن میرهاشم میرسید احمد بن‌میر ابوالقاسم بن میرابراهیم محمد حسین بن میر فضل الله بن میر حبیب الله که در اینجا با سادات نامبرده قبل ارتباط میبابند .

توضیح‌آنکه میرفضل الله والد مرحوم‌آقا صادق هجری معروف‌معلم رضا قلیمیرزا پسرنادر شاه بوده‌که صاحب‌آثارو اشعاری بسیاراست واین بنده اشعاراورا جمع وتدوین نموده با ترجمه احوال آن عارف نامی در صدد چاپ و انتشار است و مرحوم آقا صادق با میر محمد حسین جد این سادات برادر بوده .

جدشان علی بن ابیطالب ع مکنی بابی الحسن بوده اند و حضرت علی بن موسی الرضا هم مکنی بابی الحسن است .

خانواده سعادت ـ که درراس آن مرحوم حاج میرسید باقر (ساعد السلطان) والد حاج سید محمد سعادت قرار گرفته این خانواده هم بسادات نامبرده فوق ازصلب میر فضل الله بن میر حبیب الله پیوسته میشوند بدین ترتیب .

حاج سید باقر بن میرسید یوسف بن میرسید هاشم بن میرسید مراد بن میر سید محمد بن میرشرف الدین بن میرمحمد حسین بن میررفیع الدین میر ابراهیم بن میرصفی بن ابوالمفاخربن میرفضل الله بن میرحبیب الله .

خانواده حسابی ـ نیز از خاندان بزرك و معروف سادات جلیل طر خوران تفرش اند که نسب ایشان نیز بحضرت سید سجاد علی بن الحسین علیه السلام منتهی می گردد و ازاین خانواده اندآقای حاج یمین الملك (معز السلطان) وآقایان دکترمحمد حسابی و دکتر محمود حسابی وسلسله سادات حسابی از مرحوم حاج میرزا محمد حسین وزیر خزانه بدینطریق ارتباط مییابد :

میرزا محمد حسین بن میرزا عیسی بن میرسید احمد بن میرمحمد علی بن میرزا محمد (میرزا حسابی) بن میرزا محمد حسین بن سید محمد بن سید حسین بن سید محمد بن سید شرف الدین حسین بن سید کمال الدین رضا بن سید رضی الدین محمد الاوجی بن سید تاج الدین حسین بن سید زین الدین علی بن سید شمس الدین محمد بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید رضا بن سید محمد بن سید رید بن سید داعی بن سید علی بن سید حسین بن سید علی بن سید محمد بن سید علی بن سید ابومحمد حسن بن سید علی بن سید محمد الجزری بن حسن الافطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام .

در تاریخ سلطانی مینویسد : حسن افطس پنج پسر داشته . عبدالله شهید ـ علی عمر ـ حسن ـ حسین مکفوف ـ عبدالله شهید بدست هارون الرشید مقتول شده و حسین مکفوف جد سادات هزاوه فراهان است که مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام ازآنها است وعلی الجزری والد شاهزاده محمد است که درمشهدفم تفرش مدفون گردیده وقبه وصحن مجلل اورا خواجهٔ مومن برادر حاجی امین الدین (امینا) بن محمد حسین الحسینی در زمان شاه عباس دوم بنا نموده واو جد خانواده حسابی است .

عمر بن الافطس جد سادات رجالی ودیگران است که قبلا نگاشته شد

ازاولاد حسن بن الحسن المکفوف ابویعلی زید بن ابوالقاسم علی بن ابوالحسین محمد بن یحیی بن محمد بن ابی جعفر احمد بن محمدالز باره بن عبدالله المفقود بن حسن

عباس که اوهم ازامامزادگان جلیل القدر ودارای مقام وفضیلت بوده شیخ مفید درارشاد خود از وی نام برده وگوید عباس بن جعفر فاضلی نبیل بود و بیش ازاین در احوال

المکفوف اند که اینها از ساداتی میباشند که بنیشابور و بیهق وسزاوار دراواخر قرن سوم رفته اند وازنسل آنها درآنحدود ساداتی زیاد وجود دارند .

سادات شکرائی ومیرشکرائی

سادات میر شکرائی (شکراللهی) سجادی طغرود - سخنی - سعادت اینها تمامی منتسب بمرحوم میرزاشکرالله متوفی۱۲۰۲ وزیر کریم خان زندند و ازسادات طرخوران تفرش بشمارمی آیند و اکنون شکرائی بآقای سید یوسف خان شکرائی رئیس تشریفات دربارشاهنشاهی فرزندمرحوم میرسیدعلی اکبردر تهران واخوی ایشان سید ابوالقاسم خان نواده دختری مرحوم میر فخرالدین مشهور بمیرزا بزرك والد سید رضا خان واخوان اوودر تفرش بآقای سید موسی خان میرشکرائی فرزند مرحوم میرزا بزرك بن میرسید طاهربن حاج میرزا رحمت الله بن میرشکرالله که بامرحوم حاج میرزا هدایت الله برادر بوده اند وسید موسی خان میر شکرائی فرزند میر سید عبدالکریم بن میرسید علیرضا بن میر سید علیخان بن حاج میرزا هدایت الله بن میرزا شکرالله وزیر ابن میرفخرالدین بن میر مظفر الدین بن میر ابوالفتح بن میر ابو البرکات (یا ابوالفخر) بن میر ابوالخیر بن میرسید رضا بن سید روح الدین (یا روح الله) بن سید قطب الدین بن سید بایزیدبن سید جلال الدین بن سید باقرمشهور بسید بابا ابن سید حسن بن سید حسین بن سید محمود بن سید نجم الدین بن سید مجید الدین بن سید فتح الله بن سید روح الله بن سید نیك الله بن سید عبدالله بن سید صمد الدین بن سید عبد المجید بن سید شرف الدین بن سید عبدالفتاح بن سید میر علی ثانی بن سید میرعلی اول بن سلطان سید احمد بن سید محمد بن سید حسن بن سید حسین بن سید حسن الافطس بن علی اصغر بن امام زین العابدین بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

دراین شجره پس از تطبیق معلوم میشود که مرحوم میر ابوالفتح را پسری بنام میرزا عیسی بوده که جد اعلای مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بشمار میرود و پسری دیگر بنام میرمظفر الدین داشته که جد مرحوم میرزا شکرالله وزیر بوده و چنین مستفاد میشود که آن مرحوم ازفراهان بتفرش آمده ودرآنجا توطن گزیده و اولاد واحفاد او در تفرش توالد و تناسلی نموده اند وتزدیك ترین سلسله ازسادات تفرش بسادات فراهان سلسله میرشکرائی وشکرائی است .

خانواده سخنی - از احفاد مرحوم میرزا شکرالله وزیرند که ازآنها است : سید تقی خان سخنی - سید محمد خان یاورشهربانی سید عباس فرزندان مرحوم سید احمد سخنی بن میرسید تقی بن میر سید محمد بن حاج میرزا هدایت الله بن میرزا شکرالله وزیر

وولادت و وفات و وضع زندگانی او چیزی بدست نیامده بعضی اولاد حضرت صادق

سید اسمعیل خان برادر سید احمد در کیلان وفات یافته وفرزندانی ازوی بنام وشهرت خانواده میرشکرائی هم اکنون درآنجا ساکنند .

خانواده میرشکرائی اولاد مرحوم حاج میرزا هدایت که نگاشته شد : برای حاج میرزا هدایت دوپسر بوده یکی بنام میرسید محمد پدرمیرسید تقی دیگری میرسیدعلیخان که اونیزدارای دو پسر بوده یکی مرحوم میرسید علیرضای مستوفی که صد وده سال عمر کرده ودرسال ۱۳۲۲ قمری در تفرش وفات یافته و مردی بزرگوار وقوی جثه و رشید وبا عبادت و تقوی بود چنانکه در احوال او نوشته اند مدت هفتاد سال تهجد و نماز شب اوترك نشده ودر اقامه عزای حضرت خامس آل عبا جناب سید الشهدا صلوات الله علیه و مصارف خیریه واطعام فقرا تا آخرعمرساعی وخدمتگذار بود .

مرحوم میرسید علیرضارا پنج پسر بوده یکی بنام میرسید علی (برهان الممالك) که پسری بنام سید عبدالحسین دارد وپسری دیگر بنام سید علیرضا پسر دیگر میر سید عبدالکریم والد سید موسی خان وسید علی اکبر خان میرشکرائی .

سیمین پسر ـ سید محمد خان (وقاردفتر) که پسری بنام سید عباس میرشکرائی از اومانده وبا دخترسید موسی خان پسرعموی خود وصلت کرده ودو فرزند بنام سید محمد و سید عبدالکریم دارد .

٤ ـ سید محمد علی که بلا عقب بوده

٥ ـ سید حسین میرشکرائی که آنهم اولادی نداشته

دومین پسر میرسید علی خان ـ مرحوم سید ابوالقاسم خان که جزء نظام و سرهنك قورخانه بوده ودو پسریکی بنام سید محمود خان مشهور بخاکسار ودیگری سید تقی خان که درژاندارمری رتبه افسری دارد ودو پسر بنام سید علینقی و سید ابوالقاسم از ایشان بوجودآمده .

خانواده سعادت ـ ازآنهاست سید حبیب الله خان سعادت که هشت پسر دارد وآقا خان سعادت اخوی او که پسران مرحوم سید محمد خان سعید لشکرفرزند میرزاآقا خان بن میر سید حسن بن میرزا شکرالله وزیر بوده وجز این خانواده خانواده سعادت ازسادات تفرش خانواده مرحوم حاج‌میرسید باقر (ساعدالسلطان)هاست که بتفصیل شجره ایشان نگاشته‌شده وجزءسادات رجالی وازآن سلسله مجزا میشوند .

ازاولاد مرحوم میرزا شکرالله که ازتفرش مهاجرت کرده اند مرحوم‌میرسیداحمد کوثربوده که از تفرش بدرجزین همدان رفته ودرآنجا متوطن شده و مردی سخنگو و شاعرخوش قریحه ودانشمند بودهٔ وازاولاد واحفاد اوهم اکنون درآنجا وجود دارند و آقای سید حسن احتشامی ازآنخانواده است

علیه‌السلام را دوازده نفر نوشته‌اند بدین تفصیل
اسمعیل امین - عبدالله - موسی بن جعفر - محمد دیباج - اسحق - علی عریضی - عباس - باقی اولاد آن حضرت دختران او میباشند بنام : اسماء - ام فروه وچند تن دیگر که نگارنده هنوز بنام آنها دست نیافته .

فرزندان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اولاد و احفاد آنها

چنانکه در این کتاب نگاشته شده اولاد حضرت صادق علیه السلام از اینقرارند :
حضرت موسی بن جعفر(ع) - اسمعیل که در زمان خود آن حضرت وفات یافته وجماعت اسمعیلیه او را امام میدانند عباس که بلاعقب بود علی بن جعفر مشهور بعریضی جدا بوالعلی مهدی مدفون در تفرش که اورا چهار پسر بنام : محمد - احمد - حسن - حسین بوده - محمد را دو پسر بنام حسین وعیسی است - احفاد حسین - محمد - حسن - علی - حسن - محمد که هریك ازصلب دیگری ونسب اولاد ایشان هنوز بدست نیامده .

پسران واحفاد عیسی :

عیسی را سه پسر بنام احمد - محمد - حسین بوده - اولاد واحفاد احمد که یکی بعد دیگری میباشند - محمد مدفون در ری است .

علی پسر او - حسین که آنهم دررى مدفون است و پسردیگر احمد علی است که فرزند اوزین العابدین در اصفهان مدفون است . وازاولاد حسین بن عیسی، علی وپسرش حمزه‌است که دررى مدفونندوحسین والد محمدکه فرزند اوابوالعلی مهدی تفرش است - حسین بن حسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که در بابلان قم مدفون است .

ابوجعفربن احمد بن حمزة بن محمد بن اسحق بن جعفر الصادق علیه‌السلام دررى مدفون است وحمزة بن محمد را نوادهٔ بنام احمد بن محمد بن حمزه دررى بخاك رفته وازمحمدبن اسحق پسرى بنام علي بن‌محمد دربغداد مدفون است - محمد بن جعفر معروف بدیباج چنانکه صاحب مطلع الشمس مینویسد : «دفنش درچهارده کلاته دامغان و بقعه آن دربلندي واقع وگنبدي مجصص (گچبري شده) وهشت‌ضلعي

دارد ولوحی مبسوط درایوان آن بقعه است که از تلفیقات شیخ محمدمهدی‌عبدالرب آبادی میباشد و حسین بن علی بن محمد بن جعفر (ع) در قم مدفون است و محمد بن جعفر بن حسین نواده او دررى وجعفر بن‌حسین پسرش درقم دفن شده ومحمد بن حسین بن‌علی بن محمد دیباج درجرجان مدفون است ونیزمحمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد دیباج معروف‌بسید میر بخش درقم دفن شده ابوالعلی‌مهدی بن محمد بن حسین بن علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی العریضی‌بن‌جعفر بن محمدالصادق علیه السلام در قم تفرش مدفون است ازاولاد عیسی بن‌محمدعیسی بن ابراهیم بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن امام الصادق (ع) در ری دفن شده دیگر ازاولاد علی‌بن جعفربن محمد (عریضی) احمد است که در فوق گفته شد ، اورا دوپسر بنام قاسم وحسن بوده ، قاسم را پسری بنام احمددرقم‌مدفون است از حسن پسری بنام احمد بوده که اورا هم پسری بنام حسین و اورا پسری بنام احمد مدفون درقم است و احمد را پسری‌بنام اسمعیل (شاهزاده اسمعیل) بوده که او نیز درقم‌مدفون‌است :

حسین بن علی بن جعفررا هم دوپسر بنام محمد و حسن بوده که محمد والد حسین واو پدرحمزه مدفون در ری است وحسن بن حسین بن علی را فرزندی بنام علی واورا پسری بنام حمزه است که او والد امامزاده سرآهنك مدفون در اطراف ری است .

حسن بن علی بن جعفررا نیز پسری بنام احمد بوده که والد امامزاده نصرت مدفون درابرقو است که سلسله نسبش بدین طریق بعلی بن جعفرمی‌پیوندد :

نصرت بن صادق بن مجتبی بن محمد بن مرتضی بن قاسم بن علی بن محمد بن حسین بن اسمعیل بن‌احمد بن حسین بن‌احمد بن حسن‌بن علی بن جعفرالعریضی بن امام الهمام جعفربن محمد الصادق علیه وآبائه السلام

جمال الساده . ابوالقاسم العریضی متوفی ٥٦٤ علی‌بن محمد بن علی بن‌حسن بن (علی بن جعفربن حسن) عیسی بن محمد بن عیسی نقیب بن محمد بن علی العریضی بن امام الصادق علیه السلام از سادات بیهق، سبزوارمیباشد

اولاد اسمعیل بن جعفر و اجداد شاه نعمت الله ولی

اما اولاد اسمعیل بن جعفر بن محمد علیه السلام امام طایفه اسمعیلیه ـ اسمعیل را پسری بنام محمد بوده که اورا دو پسر بنام جعفر و حسین بوده ، حسین بن حسن در بابلان قم مدفون است و برای جعفر پسری بنام محمد بوده که او را دو پسر بنام حسن وعبیدالله آمده : حسن اعلی جد سید نورالدین نعمت الله معروف بشاه نعمت‌الله‌ولی‌مدفون در کرمان است که سلسله فقرای‌شاه نعمت‌اللهی باومنسوبند و سلسله نسب او بدینطریق بحضرت امام صادق علیه السلام میرسد .

نورالدین نعمت‌الله بن محمدبن عبدالله بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن احمد صالح بن محمدبن‌جعفر بن حسن بن محمدبن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق علیه‌السلام

برای عبیدالله‌بن محمدبن جعفرپسری‌بنام محمد بوده‌واواعلی جد رکن‌الدین خور شاه است که نسبت او بدینگونه بامام صادق علیه السلام میرسد : رکن الدین خورشاه بن علاءالدین محمدبن جلال‌الدین حسن بن علاءالدین محمدبن عبدالله بن حسین‌بن نزارالمصطفی لدین‌الله بن منتصربالله بن معد بن ابوعلی الحاکم بن‌نزاربن اسمعیل بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفربن محمدالصادق علیه‌السلام .

فصل هفتم

در ذکر نام و اوصاف بعضی ازروات حضرت صادق‌آل محمد علیه‌السلام از معتمدین و موثقین رجال شیعه و اهل تسنن و موالیان آن حضرت

روات شیعه امامیه

چنانکه درجلد اول شمه ای ازنام واوصاف روات واصحاب آن بزرگوارنگاشته آمد در این مجلد هم‌بقدری‌که مقتضی است درترجمه احوال بعضی ازروات‌آنحضرت مبادرت می نماید تا برای این کتاب جامعیتی بحداوفی بوده باشد و بقیه را بکتب رجال حواله میدهد و آنچه که اهل خبر و علمای رجال نوشته اند تعداد روات آن حضرت در حدود چهارهزار نفر یا زیادتر بوده واصول اربعمائه را چهار صد نفر از آنها ترتیب

داده اند که ما عده ازمشاهیر روات آنرا درحدود عشری ازاعشاریا صدی ده که چهل تن از ایشان بشمارمی آید دراینجا معرفی ووصف مینمائیم وشیخ مفید هم این نکته را متعرض گردیده (۱) ابن شهر آشوب هم مینویسد (۲) که ابن عقده اسامی ایشان راگردآورده ودیگری گوید که اوازبرای هریك حدیثی روایت کرده

طبرسی در اعلام الوری - شیخ ابوالقاسم محقق حلی معتبر ومحمدبن حسن طوسی دررجال اسامی آنها را ذکر کرده اند و ازاینرومعلوم میشود که دردوره حضرت صادق آل محمد بازارعلم رواج داشته واهل دین ودانش چگونه ازوجودفایض الجود آن دریای علم ومعرفت استفاده مینمودند وتعداد زیاد روات واهل خبرازجمله فضایل وجلالت شان ومقام آن سرور بشمارنمیرود بلکه مزایا ومراتبی را از برای راویان مذکور محرز مینماید که آنزمان را درك نموده اند روات مذکور را اختلافاتی در مقالات و آراء است که هریك روی فضل ودانش وسعی واجتهادخود اقوال وآرائی را اتخاذ کرده اند .

ثقات رجال شیعه و معتمدین

ابان بن تغلب (۳) که درجلد اول زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تا حدی بترجمه احوال و درجات دانش و تقوای او اشاره شده دراینجا نیزقسمتی ازاحوال اورا مینگارد :

ابو سعد ابان بن تغلب (بفتح تاء وکسر لام) بکری جریری از روات معتمد است که ازحضرت سید سجاد وحضرت باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده و در عصر آنحضرت در ۱۴۰ یا ۱۴۱ وفات یافته و از بزرگان رجال روات است چنانکه نوشته اند (۱) وقتی خبرمرك او بحضرت ابیعبدالله(ع) رسید فرمود اماوالله لقدا وجع قلبی موت ابان یعنی بخدا قسم که مرك ابان دل مرا بدرد آورد و این نکته برای مقام ومنزلت او نزد امام علیه السلام کافی است که میان دیگر اصحاب او را بچنین عواطفی اختصاص داده .

---

۱ - ارشاد مفید ۲ - فهرست ابن شهرآشوب

۳ - حیات الصادق

ابان دارای دانشی بسیار وحجتی قوی بوده‌وفرموده حضرت باقر العلوم (ع) درباره او گواهی میدهد که بوی‌فرمود : درمسجد مدینه بنشین و بمردم‌فتوی بده‌زیرا که من‌دوست‌دارم درمیان رجال‌شیعه‌ام مانند تورا ببینم وحضرت‌صادق علیه‌السلام باو میفرمود نظارت کن باهل مدینه و مواظب آنها باش که من دوست دارم مثل تو از رجال من باشد واین تصدیقات خود مراتب مقام ومنزلت‌ابان رابخوبی گواهی‌میدهد وصحت عمل و درستی و ثبات ونیروی ایمان و کثرت فضل و کمال اورا میرساند .

ابان ازحضرت‌صادق علیه‌السلام درحدود سی‌هزارحدیث روایت کرده‌چنانکه خود حضرت خبرداده و بابان بن عثمان امر فرموده که ازوی روایت کند و او نه تنها تخصص درحدیث و کلام داشته بلکه متفنن در چندین رشته از علوم مهم بوده و تفسیر وادب ولغت و نحو وقرائت را خوب میدانسته و اوازعرب شنیده و ازآنها حکایت کرده وکتاب الغریب فی‌القرآن را نوشته و شواهد آنرا ازشعرآورده وشیعه وسنی بروثاقت اواعتماد دارند حتی بزرگان اهل‌تسنن با اینکه اورا شیعه‌میشمارند درحدیث او رانقه ومعتمد انگاشته اندکه از آن جمله : احمد و یحیی و ابوالقاسم ونسائی وابن عبدی وابن عجلان وعقیلی وابن سعدصاحب طبقات‌وابن حجرعسقلانی و ابن حیان ودیگران میباشند و اورا ازتابعین شمرده اند و همینقدر در وثاقت و فضیلت او کافی است که احدی‌صحت روایت وی را انکارندارد .

۲ ـ ابان بن عثمان الاحمر البجلی الکوفی که درجلد اول هم بنام وبرخی از اوصاف او اشاره شده چنانکه درکتاب حیاة الصادق می نویسد این‌مردگاهی ساکن کوفه وگاهی ساکن بصره بوده و اهل بصره مانند ابی عبیده معمر بن مثنی و ابی عبدالله محمد بن سلام ازاو اخذ حدیث مینمودند ودراخبارشعراو نسب وایام ازوی زیاد حکایت شده واو ازحضرت صادق وکاظم علیهما السلام نقل خبرنموده و روایت کرده و از او است کتاب‌کبیر نفیسی که متبد اومغازی و وفات وردّه را درآن گرد آورده چنانکه نجاشی گفته واو از اصحاب شیعه حضرت ابی‌عبدالله است چنانکه‌در جلد اول گفته‌شد وآنها جمیل بن‌دراج وعبدالله بن مسکان وعبدالله بن‌بکیروحمادبن

عیسی و حماد بن عثمان وابان بن عثمان‌اند که عموم برصحت گفتار ایشان اجماع و اتفاق وبر تفقه آنها اقراردارند .

(۳) اسحق صیرفی ـ که نام وی هم دراین کتاب تکرارمیشود واو اسحق‌بن عماربن حیان صیرفی کوفی است که ازثقات روات حدیث از حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بشمار آمده و برادران وی یونس و یوسف واسمعیل اند که از جمله خانواده های بزرك شیعه اند ودو برادر زاده های‌اواسمعیل بنام علی وبشیر ازوجوه روات حدیث بوده‌اندوحضرت‌صادق‌علیه‌السلام وقتیکه‌اسحق وبرادرش‌اسمعیل‌رامیدید میفرمود وقد یجمعهمالاقوام یعنی دنیا وآخرت برای ایشان جمع آمده وآندودارای ثروتی زیاد بودند و ازاموال خود اصحاب را بهره مند می نمودند و دارای مدایح واوصافی‌ستوده بودند .[۱]

(٤) ـ اسمعیل صیرفی اونیز پسرعمار بن حیان است که شغل صرافی‌داشته واز متمولین بوده و برادر اسحق است که حضرت صادق عبارت گذشته رادرباره‌آن دو فرمود وازجمله خبریکه‌درعلو مقام او رسیده خبر کافی است در باب بربوالدین درصحیح از عمار بن حیان پدر اسمعیل که گوید بحضرت ابی عبدالله علیه السلام از برّ وخوبی‌اسمعیل‌پسرم‌خبردادم‌فرمود :لقد کنت‌احبه‌ولقد ازددت‌له‌حبایعنی‌درحقیقت من اورا دوست میداشتم و اکنون بردوستی او افزودم و برای او ازفضیلت و مزایا همینقدرکافی است .

(٥) ـ اسمعیل‌سکونی ـ اواسمعیل بن ابی زیاد سکونی است و سکون قبیله ازاعراب‌یمن بوده‌اند شغل‌وی قضاوت موصل بوده اوازاشخاص ثقه درروایت است و شیعه امامیه در عمل بروایت او اجماع دارند بعضی از علمای رجال اوراعامی (درس نخوانده) نوشته اند و بثبوت نرسیده از برای اوحدیثی بسیار درفقه است و تمامی‌آن معمول به است‌درصورتی‌که صحت روایت او معلوم باشد (۱)

(٦) ـ برید بن‌معاویه عجلی ـ ازجمله روات معتمدی است که از امامین باقر وصادق علیهما السلام روایت کرده ودر عصروزمان حضرت صادق علیه السلام وفات

۱ـ حیات‌الصادق علامه مظفری

نموده ومردی صاحب جلالت وعظمت شان ومقام درنزد اهل بیت بالاتر ازمقام وثاقت بوده واعلی درجه اهمیت و شئون را در خدمت امام صادق علیه السلام پیدا نموده بطوریکه آنحضرت درباره وی فرمود: اوتاد الارض واعلام الدین اربعة: محمد بن مسلم - وبریدبن معاویه ولیث بن البختری المرادی وزرارة بن اعین ودرحدیث دیگر

میفرماید. ان اصحاب ابی کانوا زینا احیاء اواموا تاً اعنی زرارة بن اعین ومحمد بن مسلم و منهم لیث المرادی وبرید العجلی هولاء السابقون السابقون اولئك المقربون

براستی که یاران پدرمن زینت اصحاب بودند درحالت زندگی وحال مرك یعنی زرارة بن اعین ومحمد بن مسلم واز ایشان است لیث مرادی وبرید عجلی آنها استند کسانی که قوامین بقسط بودند وراستی وعدالت ودرستی وصداقت را برپاداشتند آنها هستند سابقون آن سابقونی که از مقربین ونزدیکان اند وپیش قدم تراز همه میباشند ، در اینجا دنیا وآن دنیا درحدیث دیگر در باره آنها میفرماید: اربعة نجباء امناء الله علی حلال الله وحرامه وهم السابقون الینا فی الدنیا والسابقون الینا فی الاخرة انها چهار

تن از نجیبان اند وامینان خدا می باشند برحلال وحرام اووابنها هستند که پیشی گرفتند ازدیگران بطرف ما دردنیا وپیشی گیرکانند بجانب ما درآخرت ومانند این گفتار و امثال درباره آنها ازتعریف و تمجید بسیاراست.

برید عجلی از جمله اصحاب حضرت باقر علیه السلام است که جمیع وگروه مسلمین بر تصحیح روایات صحیحه وارده از ایشان اجماع واتفاق دارند و معترف رمقر بفقاهت ایشانند.

فهرست اسامی عده ازاصحاب ویاران حضرت صادق آل محمد علیه السلام را نگارنده درجلد اول کتاب ص ۱۰۵ مسطور داشته و نیز نگارنده اسامی و تراجم احوال صحابه ایراکه از دوسه یا سه امام روایت کرده و از حضرت موسی بن جعفر هم روایت نموده اند درکتاب زندگانی آن بزرگوارضمن فصل صحابه ویارانش مینگاریم.

بکیر بن اعین شیبانی

این مرد برادرزرارة است(۱) که ازجمله روات حضرت صادقین علیهما السلام است ودر زمان امام صادق علیه السلام وفات نموده کشی گوید وقتی که خبرفوت او بحضرت رسید فرمود:

۱ــ حیات الصادق

اما والله لقد انزله الله بین رسول الله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و علی آلهما الطاهرین یعنی بخدا قسم که خدا اورا فرود آورد بین رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما روزی هم حضرت صادق اورا بخاطر آورده فرمود: رحم الله بکیراً وقد فعل یعنی خدا رحمت کند بکیر را که کارخود را میکند عبیدالله بن زراره گوید: من اورا دیدم وملاحظه کردم که در آنروز حدیث السن و تازه جوان بود امام فرمود انی اقول انشاالله واین شهادت درعلو درجه و سمو مقام او کافی است.

بگیر از ثقات اولاد اعین وصلحای ایشان بوده وچه بسیار ثقات صلحا که درمیان آنها بود وعده از ثقات از بکیر روایت نموده اند.

(۸) جابر جعفی

فرزند یزید کوفی است که از امامین باقر وصادق علیهما السلام روایت کرده، نگارنده قسمتی از احوال اورا در کتاب زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) جلد اول نگاشته ام در اینجا هم مختصری مینگارد این مرد بزرك درزمان حضرت ابی عبدالله درصد وبیست وهشت یا ۱۲۸ وفات یافته و ازحضرت باقر بتنهائی هفتاد هزار حدیث روایت کرده و از تتبع حدیث او اینست که حامل اسرار و امام علیهما السلام بوده و کرامات باهره و آشکارا زاند وبزرگوار نقل کرده.

این شخص بزرك دردوره ستمکاری بنی مروان وازارایشان اظهار جنون ازخود نموده درفضای مسجد کوفه میگردید و کودکان دراطراف اوجمع می شدند و او میگفت اجد منصور بن جمهور امیراً غیرمامور یعنی من منصور پسر جمهوررا امیرغیر مأموروبی فرمان میشمارم و او گویاکه حاکم کوفه بوده وطولی نکشید که دستوری از طرف هشام بن عبد الملك بوالی کوفه رسید نگاه کن مردی را که جابر بن یزید جعفی نام دارد یافته گردن اورا بزن وسر اورا برای من بفرست والی باندیمان خود سخنرا بمیان آورده وازحال جابر پرسید گفتند مردی صاحب علم وحدیث بود واخیرا حج گذارده ودیوانه شده هم اکنون دررحبه مسجد کوفه بابچهانی سواری میکند والی خود برحبه رفته جابررا دیدکه نی سواری میکند درآن حال گفت: حمد خدائیرا که مرا ازقتل اومعاف فرمود وازاینجا رمز کار آشکار شده بود که حضرت باقر علیه السلام

وی را خبردار نموده ودرصدد اختلاط و آمیزش با کودکان بمانند دیوانگان بر آمد وچون ازقتل خود اطمینان یافت آنگاه بحالت اول بازگشت نمودوروزگاری نگذشت که آنچه را درباره منصوربن جمهور گفته بود عملی گردید.

ابن‌واضح یعقوبی(۱) درتاریخ خود حدیثی ازجابر روایت کرده واخباری را از وقوع امر بنی عباس ودعوت ایشان وعملیات قحطبه خبرداده وگوید آنوقت قحطبه نزدیك آنها بوده ومی شنید ـ جابر اشاره بطرف او نموده وگفته اگر بخواهم که بگویم این همان است تعیین میکنم؟

و ازاینجا معلوم میشود که جابر مستودع اسرار امام نمود وامین راز او بوده ومدایحی بسیار از او رسیده و حضرت صادق (ع) برای او رحمت فرستاده و گفته اند که او کسی است که علم ائمه علیهم‌السلام بوی منتهی میشده وازعلوم واسرار ایشان آگاه بوده وازاینجهت ارباب حدیث ورجال تسنن با اینکه اورا موثق ومعتمد شمرده‌اند دربارهٔ وی طعن زده اند که او رافضی غالی است و دربارهٔ ائمه زیاد روی وغلو دارد و قائل برجعت است با اینکه ذهبی تصدیق نموده و اعتراف دارد که او از اکابر علمای شیعه است.

حزیر بن عبدالله ازدی کوفی سجستانی

حزیر او را از آنجهت بسجستان یا سیستان نسبت داده اندکه برای تجارت بانصوب زیاد سفر مینموده و از فقهای روات است وکتبی چند در فقه نوشته و از حضرت صادق علیه‌السلام بالمشافهه یابواسطه اخباری زیاد روایت کرده وگفته اندکه ازحضرت صادق علیه‌السلام جزد و حدیث شفاهی روایت ننموده ولیکن این قول با روایت زیادی که از وی در فقه بدون واسطه روایت شده منافات دارد و آنانکه درکتب حدیث و خبر مطالعه مینمایند خواهند دیدکه روایت بالمشافهه او بسیار است وکتابهای وی هم ازاصول شمرده میشود باینمعنی که او جزء اصحاب اربعمائه بوده وکتابهای او از اصول اربعمائه بشمار آمده که مدار فقه مذهب جعفری بر آن قرارداد ـ در سجستان اورا با جماعتی از شیعه بقتل رسانیدند و سببش این بود که برای حزیر صحابه و یارانی بوده که از گفتاراو دم میزدند وسخنان اورا میگفتند وغالب مردم سجستان

۱ـ تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۸۱

خوارج و بد خواهان بودند و اصحاب حزیر از آنان بدگوئی نسبت بامیرالمومنین علیه السلام می‌شنیدند پس بحزیر خبر دادند و از او اجازه خواستند در قتل کسانی که این حرفها را از آنها می‌شنیدند حزیر بآنها اجازه داد و اشرار خوارج متوالیاً اشخاص را از خود کشته و مقتول میدیدند و گمان آنها بشیعه نمیرفت چونکه‌شیعه آنجا در اقلیت بودند و خونخواهی خود را از مرحمهٔ کرده و از آنان میگشتند و امر بدینگونه بود تا اینکه بحقیقت آن واقف شدند لذا درصدد مطالبه ازشیعه بر آمدند پس از آن اصحاب حزیر روزی درمسجد گرد آمده بودند اشرار دیوار های مسجد را خراب نموده و مسجد را برسرایشان کوبیدند و بدن آنها درزیر آوار بخاك رفت و بدرجه شهادت رسیدند رحمة‌الله علیهم

حفص بن سالم جعفی کوفی

او معروف بابوولاد حناط است که شغل وی گندم فروشی بوده و ازروات حضرت صادق وصاحب اصلی است که‌عده‌ای از ثقات ازاو روایت نموده اند وبر وثاقت وی اتفاق دارند واحدی درباره وی اغماض ننموده وبروی‌ایراد نگرفته وگفته‌اندکه بازیدشهیدخروج نموده و خروج وی را حضرت صادق علیه السلام تصویب فرموده و بعیدهم نیست که تصویب‌شده‌باشد واین دفاع شایدبرای آن‌بوده که زید هدف بلای بنی‌امیه قرار نگیرد

حفص بن غیاث نخعی کوفی قاضی

اینمرد از طرف هارون‌الرشید قضاوت قسمت شرقی بغداد را عهده‌دار بوده سپس‌عهده دارقضاوت کوفه شده ودرآنجا سال ۱۹٤ بطوریکه نجاشی مینویسد وفات‌یافته ،کتابی راکه حفص از حضرت جعفربن محمد علیه‌السلام درحدیث روایت کرده صدو هفتادحدیث است و او چنانکه مشهور است عامی مذهب بوده ولی در روایت خود ثقه و معتمد است و طایفه درعمل بروایت جماعتی که از شیعه هستند اجماع نموده اند و حفص یکی از ایشان است و تشیع یگانه سبب ازبرای قبول روایت نیست بلکه مداروثاقت راوی است و مذهب او هرچه میخواهد باشد (۱)

بعضی از روایات او استظهار نموده اندکه او شیعه امامی است ولیکن سنی

۱ـ حیاة‌الصادق

بودن او بیشتر شهرت دارد واو وقتی که ازامام صادق علیه السلام حدیث نموده میگفته حدثنی خیر الجعافرة جعفر بن محمد علیهما السلام ومخفی نیست که مانند اینگونه بیان از راوی مارا دلالت بشیعه نبودن او میکند مگر اینکه او خواسته باشد تشیع خود را پنهان دارد .

حمران ابن اعین شیبانی

که مولای ایشان برادران زراره بودند واز حضرتین باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده و بمنزلت و مقام او مابین رجال اصحاب کمتر کسی بوده وچنین شخص دارای چنین مقامی است که حضرت باقر علیه السلام درباره او میفرماید : انت من شیعتنا فی الدنیا والاخرة یعنی تو ازپیروان مائی در دنیا و آخرت و باز درباره او فرموده حمران من المؤمنین حقا لایرجع ابداً یعنی حمران از مؤمنین واهل ایمان است از روی حق و حقیقت وهیچگاه بازگشت نمیکند و حضرت صادق علیه السلام در باره وی میفرماید : مات والله مومنا یعنی قسم بخدا که او با ایمان وفات یافت و مومن بود و باز در باره او میفرماید : حمران مومن من اهل الجنة لا تریاب لاوالله لاوالله یعنی حمران مومن است وازاهل بهشت است وهیچگاه شك نمیکند نه بخدا نه بخدا وباز درباره اش میفرماید وما وجدت احداً اخذ بقولی واطاع امری وحذاحذ واصحاب ابائی غیر رجلین رحمهما الله . عبدالله بن ابی یعفور وحمران بن اعین اما انهما مومنان خالصان من شیعتنا یعنی نیافتم هیچکس را که بگیرد قول مرا واطاعت کند امرمرا وقدم بردارد بقدم اصحاب پدران من جز دو مرد که خدا آندو را رحمت کند یکی عبدالله بن ابی یعفور دیگری حمران بن اعین که آندو هریك مومن خالص وپاك وبی غش ازشیعه ما میباشند .

بازمیفرماید : حمران مؤمن لایرتد ابدا یعنی حمران دارای ایمان است وهیچگاه مرتد نمی شود باز درباره اش میفرماید :

نعم الشفیع انا وآبائی لحمران بن اعین یوم القیمة تاخذه بیده ولا تزایله (ولا تفارقه) حتی ندخل الجنة جمیعا یعنی خوب شفیعی هستم من وپدرانم ازبرای حمران بن اعین درروز قیامت ماميگیریم دست اورا و ازوی جدا نمی شویم تا اینکه همگی داخل بهشت شویم ونظیر از این کلمات آندو بزرگوار در باره او وارد شده

واینها تمامی دلیل برجلالت مقام اودرنزد امام علیه‌السلام بوده و برای آندو درجه ایست که جز معدودی دارای آن پایه نبوده بابسیاری اهل تقوی وپرهیز وهدایت یافتگانی که درمیان ایشان بودند واین اخباردلیل برسوخ ایمان وثبات یقین ایشان دارد وآنها با ایمان کامل درآندوره وعصرپراز آشوب وفتن بوظایف دینی و اطاعت ازپیشوای زمان خود بدینگونه اهتمام داشتند .

حمران نه تنها فقیه بوده واحکام دین میدانسته بلکه ازعلمای کلام بود و جزء متکلمین عالی مقام بشمار آمده واز جمله کتاب ونویسندگان بوده ونام اودز اهل قراءات مذکور گردیده و ازعلمای لغت ونحوهم بوده وجامع تمامی جهات فضل وکمال آمده است

این مرد بزرك وثقه عظیم الشأن از رجال فقه وکلام بوده

۱۴ - حمزة بن طیار ودرزمان امام صادق علیه السلام وفات نموده ودرباره وی نیز اخبار و احادیثی است که ایمان راسخ او را باولایت و دوستی اونسبت باهل بیت عصمت وطهارت نشان میدهد واز آنجمله است روایتی که کشی ازهشام بن حکم درباره اوروایت نموده که گوید حضرت ابیعبدالله بمن فرمود **مافعل ابن الطیار** یعنی پسرطیار چه کرد هشام گوید من عرض کردم وفات یافت حضرت فرمود **رحمه الله ولقاه نضرة و سرورا فقدکان شدیدة الخصومة عنا اهل البیت** یعنی خدارحمت کند اورا واورا باخوشنودی وسرور برخورددهدزیراکه اورا خصومتی شدید بادشمنان ما اهل بیت بود ومانند این خبر هم از مومن الطاق درباره اوروایت شده ونیز ابان احمر از طیارروایت کرده که من بحضرت ابیعبدالله عرض کردم : بمن رسیده که تومناظره باهردم را ناپسند میشماری وازخصومت کراهت داری حضرت فرمود اما کلام مانند تو کراهت ندارد کسی که میپردنیکو میداند که بنشیند وچون نشست نیکو میداند که بپردیعنی درتمام نشست وبرخاست خود بصلاح وصواب رفتار میکند و چنین کسی راچگونه ما ازکلام اواکراه داریم .

محمد بن عبدالله طیار وپدرش ازاصحاب حضرت باقرعلیه السلام بوده اند وآنحضرت بایشان مفاخرت می نموده پس چگونه است حال کسی که حضرت باقر اورا واداربه مناظره وحضرت صادق اورا وادار به مخاصمه فرماید پس طیار با پدرش

هرضو ازصاحبان حجج و براهین قاطعه بوده اندونیروی مخاصمه درایشان وجودداشته

زید شحام ابواسامة ازدی کوفی

این مرد ازحضرت باقروصادق علیهما السلام روایت کرده وگفته اندکه ازحضرت کاظم نیزروایت نموده ودرست نیست زیراکه خبرزیر دلالت برمرگ اودرزمان آن حضرت دارد و واواز وناقت وجلالت قدر مقام و مرتبه عالی دارد از شیخ مفید حکایت شده که او ازفقهاء اعلام اصحاب صادقین علیه السلام بوده که مسائل حلال وحرام وفتوی واحکام دین را ازوی اخذ مینمود و اخباری رسیده که ببلندی مرتبه و جاه ومقام او گواهی میدهد از آنجمله است خبری که کشی ازخود زید روایت کرده که گوید من بحضرت ابیعبدالله علیه السلام عرض کردم آیا اسم من در این اسامی یعنی در کتاب اصحاب الیمین هست ، حضرت فرمود : بلی و باز چیزی است که از خود اوروایت شده که گوید برحضرت ابیعبدالله واردشدم، بمن فرمودیازیدجدد التوبه واحدث عبادة ای زید توبه را تجدید کن وعبادت را ازسر بگیر گوید که من عرض کردم ، خیرمرگ مرا بمن میدهی فرمود ای زید هرچه نزدماست خیر استوتوازشیعه مائی تااینکه فرمود : ای زیدگویاکه من می بینم توراکه دردرجه خودت دربهشت میباشی ورفیق تودرآن درجه حارث بن مغیره نصری است واز این گونه اخبار درباره اورسیده که دلیل برعلومقام ورفعت درجات اودارد .

زیدشهید بن علی بن الحسین علیه السلام

اوازپدرش سیدسجاد وبرادرش حضرت باقروبرادرزاده‌اش حضرت صادق علیهم السلام روایت کرده وصحیفه سجادیه ازجمله روایات زید است که فنونی ازعلم وادب وفصاحت وبلاغت در آن جمع شده وطرز و دعا خواندن خدای یکتا واستغاثه و زاری بدرگاه او را بمانشان داده وآن خود تنها دلالتی روشن بر امامت ائمه اهل بیت عصمت و طهارت است زیراکه دیباچه آن نشان می دهدکه ناطق باین دعوات از امثال بشری نیست که تحت نظر و بصر واقع میشوند بلکه آنانرا بالاترین مراتب انسانیت وبشریت شامل است

زید بامامت حضرت صادق عقیده مند بود و برای آن حضرت درخفا وخفاء

دعوت مینمود و اودرتمام روزگار واوقات جهادش هرگزدعوی امامت نکرده وبعد ازوفات او دیگران ادعای امامت وی رانمودند وشهادت این بزرگوار درکوفه سال ۱۲۱ وقوع یافت وتفصیل خروج وشهادت او وپسرش یحیی درزمان بنی مروان را نگارنده درجلد اول تاریخ عصر جعفری مسطور داشته حضرت صادق علیه‌السلام در شهادت او گریه کرده و ازبرای اوطلب رحمت فرموده وبراهل عیال کسانیکه با او بقتل رسیده انفاق نموده‌اودارای صفات فاضله‌واخلاق ستوده بوده‌که جز معصومین درکسی دیگر مانندآن کمتر دیده شده درفقه وورع‌وسخاء وشجاعت وزهد وعبادت وغیر آن ما بین اقران بی نظیر بوده و اعلی مرتبه این اوصاف در حضرتش مرکزیت داشته :

سدیرصیرفی بن‌حکیم بن صهیب صیرفی کوفی

که‌اوازسه امام حضرت سجاد و حضرتین باقروصادق روایت کرده و بسیاری از ثقات از وی روایت نموده اند بعضی از ایشان ازاصحاب اجماعند ودرباره اومدایح وتمجید وتقدیر زیاد شده است ازجمله فرمایشی است که حضرت صادق(ع) درباره او بزید شحام فرموده یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیروعبد السلام بن عبد الرحمن وکانا فی السجن فوهبهماالله لی وخلی‌سبیلهما یعنی‌ای شحام من ازخدای خودم خواستم آزادی سدیروعبد السلام بن عبدالرحمن‌راکه درزندان بودند پس‌خدا اورا بمن بخشید و آزاد شده براه خود رفتند و موقعی دیگر که سدیر در خدمت حضرتش بود فرمود : ان اللهاذا احب عبداً اغته بالبلاء غتا(ای اغطه) و انا وایاکم یا

سدیرلنصبح به ونمسی یعنی براستی خدا وقتی بنده ایرا دوست داردواورا دچار بلاء میکند وبلا اورا فرا میگیرد بفراگرفتنی‌ومن وشما ای سدیرصبح وشام میکنیم بدین نحو واین موهبتی‌که ازخدا باوشده دلیل بزرگی و علو مقام ومنزلت وتقدیری است که از اوشده وهمینقدر برای علو درجه‌کسی‌که خدا اورا دوست دارد واورا بالطاف بلای خود فرامیگیرد کافی است

۱۷- اعمش ابو محمد سلیمان بن عمران اعمش اسدی کوفی

خاصه وعامه بروثاقت اعمش وفضل وجلالت او اتفاق دارند واهل تسنن براو ثنای جمیل فرستاده واز وی تمجید کرده وبمزایای ستوده او اعتراف نموده اند درصورتیکه اوراشیعه میدانند ازجمله ذهبی درمیزان الاعتدال خود گوید .

۱- بومحمد یکی از ائمه ثقات است و اورا در شمارصفار تا بعین در آورده و میگوید اعمش عدل صادق ثبت است وصاحب سنت وقرآن میباشد وغیراوهم ازمؤلفین رجال وتراجم در باره اش محامدی نوشته اند .

اعمش راوی فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام بوده وخاصه وعامه روایت نموده اند که منصورازاوپرسید چه قدر حدیث درفضایل علی علیه السلام(ع)محفوظ داری گفت ده هزاریا هزارحدیث ودر بعض از روایات ونسخ هزارحدیث نوشته اند .

واین تردید اوشاید ازجهت ترسی بوده که از منصورداشته زیراکه او بکینه و عداوت منصورنسبت باولاد علی علیه السلام اطلاع داشت و چون منصور ملتفت قصد اعمش ازتردید شد خواست که وی را ازآنچه بخاطرش خطور کرده اطمینان دهدلذا باو گفت بلکه ده هزاراست چنانکه اول گفتی .

ولادت اعمش سال شهادت حضرت سید الشهداحسین بن علی علیه السلام سال ۶۱ بوده وفاتش در ۲۵ ربیع الاول سال۱۴۸ وفات حضرت صادق (ع) است

عبدالسلام بن سالم بجلی کوفی

که ازحضرت ابیعبدالله (ع) روایت کرده ودارای کتابی است که ثقات روات ازآن روایت نموده اند واو از فقهای اصحاب صادقین علیهما السلام بوده وازرؤسای اعلام است که مسائل حلال وحرام وفتوی واحکام ازایشان اخذ گردیده کسی درباره آنها طعنی نزده وطریقی برای مذمت ایشان از احدی نیست چنانکه شیخ مفید فرمود .

۱۹ - عبدالسلام بن عبدالرحمن بن نعیم ازدی

که ابن شهر آشوب در مناقب خود اورا از خواص اصحاب حضرت صادق (ع) شمرده و شرح حال سدیردرفرموده . حضرت امام صادق نگاشته شد وخبرمذکورقدردانی حضرت را نسبت باو ومحبت آن حضرت را در باره او وهم عطوفت

آن بزرگوار را نسبت بوی میرساند وعلوشان و اهمیت مقام اورا حاکی است

عبدالله بن ابی یعفور عبدی کوفی

که ازاصحاب صادقین علیهماالسلام بوده ودرزمان آن حضرت وفات نموده ونزد ماچیزی نیست که خالی وفارغ ازعلومقام او بوده و حاکی از جلالت قدروی نباشد واستواری عقیده ومحکمی ایمان وقوه یقین واستقامت ونیروی عقیده اورا حکایت نکند وما تنها بیان حال اورا واگذار بچیزی مینمائیم که امام صادق (ع) در باره او بمفضل بن عمرجعفی نگاشته هنگامی که ابن ابی یعفور روانه بجانب پروردگار خود شده که آن بزرگوار مینویسد : یا مفضل عهدت الیك عهدی کان الی عبدالله بن ابی یعفور فمضی رضی الله عنه موفیالله جل و عز ولرسوله ولامامه بالعهدالمعهود لله وقبض صلوات الله علی روحه محمود الانرمشکورالسعی مغفوراً له مرحوما برضی الله ورسوله وامامه عنه بولادتی من رسول الله(ص) ماکان فی عصرنا احد اطوع لله و لرسوله ولامامه منه فما زال کذلك حتی قبضه الله الیه برحمته وصیره الی جنته ساکنا فیها مع رسول الله

عبدالله ازطرف منصورعباسی والی اهوازشده ودرآنوقت شرحی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد ودستور رستگاری ونجات خودرا خواسته حضرت در پاسخ او رساله نجاشی یا اهوازیه را نگاشته است و این رساله را مرحوم شیخ شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه درکتاب مکاسب خود ضمن موضوع ولایت نقل فرموده وکشی دررجال خود مینویسد عبدالله ابتدا زیدی مذهب بود و سپس شیعه امامیه گردیده .

عبدالملك بن اعین شیبانی

کنیه اش ابوضریس است که ازحضرت باقروصادق روایت کرده ودرزمان حضرت صادق وفات نموده و نوشته اند وقتی خبروفات اورسید حضرت درمکه بود : آنگاه دست خودرا بلند فرمود ودرباره وی دعا کرده وسعی در دعا نمود وازبرای او رحمت خواست وچون بمدینه برگشت قبر اورا با اصحاب زیارت کرد ،

رزاره گوید حضرت ابیعبد الله بعد از فوت عبد الملك فرمود : اللهم ان ابا الضریس کان ممن خیرته من خلقك حضیرة فی ثقل محمد صلوات الله علیه

و آله یوم القیمه : یعنی خدایا اباضریس‌ما نزد او از مقربین خلق تو بودیم پس‌اورا روز قیامت درثقل محمد صلوات‌الله‌علیه و آله قرارده وجز اینها درباره او وارد شده که تمامی دلالت برعلوّ درجه‌ومقام اودارد‌ومراتب معرفت اورابائمه‌دین میشناساند پسرش ضریس هم که‌خودبنام اومکنی‌بوده ازروات حضرت‌صادق و ثقات‌آن بزرگوار است واشخاصی ثقه از او روایت نموده اند واودخترعم خود حمران را داشته

عبید بن زرارة بن اعین شیبانی

از اشخاصی است که ازحضرت امام محمد باقروابیعبدالله الصادق علیهماالسلام اخذ حدیث کرده ودارای کتابی است که اجله روات از اوروایت نموده اند وبعضی ازاهل اجماع هم ازوی روایت کرده واو ازعیون ثقات و معتمدین است که شك ، وتردیدی درباره آنهانیست وازجمله فقهای مبرز واعلام رؤسائی است که مسائل حلال و حرام از او اخذ شده و جزء ارباب اصول مدوّنه اربعمائه و مصنفات مشهوره است .

عبیدالله بن علی بن ابی شعبه کوفی حلبی

که ازخاندان معروف آل ابی شعبه درکوفه بوده و در حلب تجارتخانه داشته و از اینجهت بحلبی نسبت داده شده جد ایشان ابو شعبه از حسن و حسین علیهاالسلام روایت نموده وتمامی از ثقات بوده اند .

عبید الله مذکور بزرك و وجه أیشان بوده و هروقت که حلبی مطلق بیاورند غالباً ازآن عبیدالله مراد است اگرچه گاهی هم برادرش محمدهم‌ازحلبی‌اراده میشود او اول کسی است از اصحاب حضرت ابی‌عبد الله علیه‌السلام که تصنیف نموده و هنگامی‌که کتاب معروف خود را در فقه برحضرت عرض‌کرد حضرت آنرا پسندیده و صحیح شمرد ، و هنگام قرائت آن درباره وی فرمود اتری لهولاء مثل هذا آیا مابین این اشخاص مانند این دیده میشود عده‌ای از روات اعلام و ثقات از او روایت‌کرده اند .

علاء بن رزین القلا کوفی مولی ثقیف

او از حضرت صادق‌آل محمدعلیه السلام روایت کرده ومردی جلیل‌القدر و ضابطی استوار و درستکار بوده که درباره وی ازاحدی کنایه‌وغمزی‌نشده بلکه تمامی متفق‌برجلالت و وثاقت

او هستند او با محمدبن مسلم بوده وبراوتفقه نموده وفقه باو یاد داده و از برای او کتبی‌است که اعیان ثقات روات و بعضی از اصحاب اجماع روایت نموده‌اند.

عمادالدهنی ابومعاویه ابن‌جناب البجلی الدهنی

که عنوان‌الدهنی‌او برای آن است که‌وی منتسب بدهن‌قبیله‌ای ازبجیله بوده‌و او از عیون‌اصحاب‌حضرت‌صادق‌علیه‌السلام است وازثقات میباشد خانواده‌او بیوتات معروف شیعه درکوفه‌بوده وپدرش راگفته‌اندکه‌معاویه‌نام‌داشته ، روزی بحضرت‌صادق‌ع گفتندکه عمار دهنی امروز نزد ابن‌ابی‌لیلی محمدبن‌عبدالله(ص) انصاری قاضی کوفی شهادتی داده قاضی گفت : ای عمار برخیزماتورا شناختیم و شهادت تو قبول نمیشود برای اینکه رافضی هستی عمار از جا برخاست درحالتیکه بدن او میلرزید وگریه اورا فراگرفته بود ، ابن‌ابی‌لیلی گفت : تو مردی از اهل علم و حدیثی اگر ازاینکه بتورافضی گویند بدستت می‌آید پس‌ازرفض بیزاری بجوی که‌آنوقت‌ازبرادران خواهی بود عمارگفت : بخدا قسم رفتم بهرجاکه رفتم مگر اینکه برتو و برخودم گریستم اماگریه من برخودم از آن است‌که مرانسبت باین رتبه شریفه ای دادی که من از اهل آن نیستم توگمان‌کردی‌که من رافضی‌هستم وای برتو بدرستی‌که حدیث‌کرد مرا حضرت صادق‌علیه‌السلام که اول کسانی‌که نامیده شدند آنها بودندکه گواهی‌دادند موسی درعصای خود سحرمیکند سپس ایمان آوردند و از او پیروی‌کردند و امر فرعون را ترك و رفض نمودند ودربرابرآنچه‌برایشان نازل شده بود تسلیم گردیدند پس ازآن فرعون‌آنها را رافضه نامید برای اینکه دین اورا ترك نمودند پس رافضی‌کسیست‌که هرچه را خدا نمی پسندد ترك‌کند وآنچه راکه خدا باو امرداده انجام دهد وحال هم در این دوره وزمان چنین است پس‌کریه من برای این بود که بیم داشتم این‌نکته برقلب‌من نقش بندد وچون من‌این نام شریف را برخودم پذیرفتم مورد معاتبه وبازخواست پروردگارخودم قرارگیرم و بمن بفرماید : ای عمار توتارك اباطیل وعامل بطاعات بودی چنانکه برای تومی فرماید پس این امرمرا در درجات مقصرمیداردکه با من مسامحه وگذشت‌کنی وموجب عقاب شدید میگردد اگرکه با من مناقشه نمائی مگراینکه مولی بشفاعت ایشان‌آنرا تدارك‌نماید اماگریه من برتو

برای بزرگی دروغ تواست دراینکه مرا بغیر نام خودم نامیدی وشفقت شدید من بر تو ازعذاب خدای تعالی است که اشرف اسماء را ازدل آن قراردادی و چگونه بااین وصف برعذاب صبرمینمائی ومن اینرا با توگفتم واین سخنها را بمیان آوردم .

پس حضرت صادق فرمود لو ان علی عماد من الذنوب ماهواعظم من السموات والارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات و انها لتزید فی حسناته عندربه : یعنی اگر که بر عمار گناهانی بود بزرگتراز آسمانها وزمینها یقین که آنهابابن کلمات محوونابود میشدند ویقینکه درحسنات اونزد پروردگارش افزوده میشد : واینها دلیل برصلابت واستواری ایمان او بوده وکاشف از عظمت قدر ومقام او میباشد و ثبات عقیده اورا میرساندکه هیچ صرصرحوادث آنرا ازجای خود تکان نمیدهد،ازبرای عمار کتابی است که جماعتی از ثقات از آن روایت کرده اند او از اجماعتی از اعلام سنت روایت نموده همانطور که ایشان نیز از وی روایت کرده اند واز این جهت با اینکه اوازاهل تشیع است و اعتراف بشیعه گری اودارند اورا موثق ومعتمد شمرده اند

ابن الندیم درکتاب فهرست خود از وی نامبرده و اورا از فقهای شیعه شمرده وصاحب قاموس درماده (دهن) گوید بنی دهن بضم قبیله‌ای هستندکه معاویه بن عمار از آنهااست ودرالتاج گوید؛ پدرش عمارمکنی بابی معاویه بود که ازمجاهد وابی الفضل و عده دیگری روایت کرده و سفیان و شعبه هم از او روایت نموده اند و او شیعه ثقه است وفاتش سال ۱۳۳ بوده .

(۳۰) عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز عجلی کوفی

که ازسه امام : حضرت سیدسجاد وامام محمد باقروحضرت صادق علیه السلام روایت کرده وازجمله تابعین بشمارآمده و ازگفته او است که گوید : حضرت صادق علیه السلام در اولین ملاقات بمن فرمود تعلموا الصدق قبل الحدیث یعنی راستگوئی را پیش ازحدیث نمودن فراگیرید وهم او گوید وقتی که من جعفر بن محمد علیه السلام را دیدم دانستم که او ازسلاله پیغمبران است و فریقن از او این کلمه را روایت کرده اند ازبرای اومقامی عالی نزد شیعه وسنی است وازحضرت صادق (ع) در باره اوفرمایشی است که دلالت برصلاح وارتفاع مقام او نزد خدای متعال میکند

گفته اند که آنحضرت دراستانه کعبه جلوس فرموده بودند او گفت ما اکثر الحاج یعنی حاجیان چه قدرزیادند ، حضرت فرمود ما اقل الحاج یعنی چه قدر کم است .

عمرو راکتابی است که ثقات از اوروایت نموده‌اند ، نجاشی گوید اوراکتابی لطیف است سپس سند خود را باوذکر کرده

۳۱ عمرو بن ابی نصر سکونی انماطی شرعبی

ازاصحاب ثقه است که درباره اش هیچگونه تردیدی نشده و غمزی نرفته و اورا کتابهائی است که جماعتی ازثقات و اصحاب امام از وی روایت نموده اند واورا درردیف اصحاب صادق علیه السلام شمرده اند

عمر بن حنظله ابو صخر عجلی بکری کوفی

ازحضرتین باقروصادق (ع) روایت کرده وبرای اونزداهل بیت عصمت منزلتی رفیع بوده که دلالت برعلو کعب او در ایمان ووثاقت وی می نماید وحضرت صادق علیه السلام در باره او فرمود اذن لایکذب علینا یعنی دربن وقت اودروغ برما نمی بندد وآنوقتی بود که زیدبن خلیفه حارثی بحضرت عرض کرد عمربن حنظله ازتو برای ما وقتی را آورد چنانکه درفروع کافی درباب وقت صلوات است وحضرت صادق بـاو فرمود : یا ابا صخر انتم والله علی دینی ودین آبائی لنشفعن والله لنشفعن والله سه بارحین یقول عدونا فمالنا من شافعین ولاصدیق حمیم یعنی ای ابا صخر شمائید قسم بخدابردین من ودین پدران من بقین که ما شفاعت میکنیم بخدا قسم (وسه بارفرمود) در حالیکه دشمن ما میگوید : پس برای ما شفاعت کنندکانی نیست ونه دوستی کرم وبا حرارت وغیر اینها ازآنچه در باره وی آمده پس اوچنان است که می بینی واونزد صادق (ع) صادق وراستگو خوانده شده وبردین آنحضرت ودین پدران اوبوده وآنها برای او وامثال شفیعانند و چه مقامی بالاتر از این است وازبرای او ازصادقین علیهما السلام احادیث بسیاری است که اعیان ثقات از او روایت نموده اند وازآنها بعضی ازاصحاب اجماع اند .

عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

که درسن شصت و پنجسالگی وفات یافته و بعضی هفتاد نوشته اند شیخ مفید در ارشادخود می نویسد : اوفاضلی جلیل بود و متولی صدقات النبی ص وصدقات امیر المؤمنین(ع) وورع وسخی بوده وازحضرت باقر روایت شده که فرمودعمر بصری ابصر به یعنی عمر چشم من است که من باومی بینم واوجدشریفین سیدمرتضی وسید رضی اعلی الله مقامهما ازطرف مادری است وعلم الهدی درشرح مسائل الناصریه ضمن ترجمه اجداد خود از طرف مادرش می نویسد ، اما عمر بن علی بن الحسین علیهم السلام که لقب او اشرف بوده شخصی فخیم السادة و جلیل القدر و المنزله در دو دولت اموی و عباسی بود و دانش زیاد داشت از او حدیث روایت شده و تقریظ و اطراء او زیاد است .

فضیل بن یسار النهدی عربی بصری

او ازحضرتین باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده و در زمان حضرت صادق علیه السلام وفات نموده و از کسانی است که عصابه برتصحیح صحیحهای او اجماع دارند واقرار بفقه او از اصحاب سند ابی جعفر علیه السلام رسیده وحضرت ابی عبدالله علیه السلام درحالتی که او می آمد وحضرت باونگاه میکرد میفرمود بشر المخبتین ونیز میفرمود فضیل ازاصحاب پدرمن است ومن دوست دارم مردی راکه دوست دارد اصحاب پدر خود را و احادیث در فضل و صلاح فضیل بسیار است حتی اینکه صادق علیه السلام فرمود ؛ رحم الله الفضیل بن یسار و هومنا اهل البیت یعنی خدا رحمت کند فضیل بن یساررا که ازما اهل بیت است وبعضی ازاحادیث دلالت دارد که اومستودع اسرار و محل امانات آن حضرت بوده و کرامتی از این بالا تر نیست که جلالت قدر و وثاقت او را برساند .

ابو بصیر لیث بن البختری المرادی الکوفی

او از حضرتین باقر وصادق ٤ روایت کرده و مقام اوبالاار از اینست که شایع شود وازمقدمین خدمت حضرت صادق علیهم السلام است وازبرای حضرت درباره اوکلماتی است که کاشف محلی است که بآن نمی رسد و درجه ایست

که بدان نائل نمیگردد جز کمی از نخبه رجال ایشان که بعضی از آنها درباره بریدعجلی گذشت مانندقول آن حضرت که فرمود :

اوتا دالارض و اعلام الدین اربعة ولیث را از آنهاشمرده اند وقول او اصحاب پدرمن زینت اند از زندگان و مردگان آنها لیث از آنجمله شمرده شده و قوله : بشترالمخبتین بالجنة لیث هم ازآن عده بشمارآمده و بسیاری ازاینگونه اخبارهست واوخود کراماتی از حضرت صادق علیه السلام دیده از آنجمله مسح او برد و چشم وی بوده تا اینکه بیناشده و بحالت اول خودبرگشته و از آنجمله نهی امام است که برحضرتش جنب وارد نشود واو از روی اختیار بحالت جنابت برآنحضرت وارد شده بوم که ما تفصیل آنرا در کتاب جلد اول نگاشتیم خلاصه آنکه ابو بصیر از از اعاظم محدثین واعیان فقهاء بوده و از مطالعه کتب حدیث کثرت احادیث مرویه از او ملاحظه میشود و او از اصحاب سته حضرت باقر علیه السلام بوده که عصابه برصحت اخبار او اجماع دارند وفقه و دانش اورا مقر و معترفند و شان و مقام او بالاتر از این است که بوثاقت وجلالت قدر نام برده شود

مؤمن الطاق محمد بن علی بن نعمان ابو جعفر احول صیرفی کوفی

این مرد بزرك نزد خواص بمؤمن الطاق نسبت یافته از آنجهت که او ایمانی کامل داشته و در این وصف یکتا و طاق بوده یا اینکه چون محل کسب او در زیر طاقی قرارداشته بدین واسطه بمؤمن الطاق ملقب شده و لیکن نزد عامه اوبشیطان الطاق خوانده شده وکسی که موافقت اورا درمناظرات با اعلام اهل‌تسنن درامامت‌خوانده ومطالعه‌نموده خواهد شناخت که منشاء ملقب شدن اوباین لقب چه بوده و بغض آنها نسبت باین مرد با ایمان تابچه‌درجه رسیده بود .

مؤمن الطاق ازحضرت باقر وصادق علیهما السلام روایت کرده وحضرت صادق علیه‌السلام درباره اوثناء جمیل فرموده واز وی تقریظ وتقدیر کرده وثقافت و دانش اورا ستوده ازآنجمله است قول آن‌حضرت که زرارة بن‌اعین ومحمدبن مسلم وبرید بن معاویه عجلی و احول محبوبترین مردمند در نزد من در حال حیات و ممات وغیر اینها

حدیث مؤمن الطاق در کتب حدیث شایع است وهر کس مناظرات اورامطالعه کند میشناسد که او را چگونه دلائلی استوار و براهین قاطع بوده وتاچه اندازه سریع‌الجواب وشدید المعارضه بشمار آمده وذکای دل وروشنی خاطر را دارا بوده او درطلیعهٔ متکلمین شیعهٔ امامیه قرار گرفته و اورا قدح معلی در فقاهت بوده و در این قسمت درجه اول راحائز شده ودرزهد وتقوی یگانه وطاق بوده وشان او بالاتر ازاین‌است که درباره‌وی بتفصیل پرداخته شود وازآن معروفتراست که‌سخن درباره معرفی وی بطول انجامد رضوان الله علیه

محمدبن مسلم ثقفی

این دانشمندعالیمقام از دوامام همام صادقین علیهما السلام روایت کرده و زمان حضرت موسی بن جعفر ع راهم درك نموده و از افذاد و اعلامی است که روزگارکمتر مانندوی را آورده و مثل اعلی درصلاح و طاعت ازبرای ائمه خود بوده وامتثال اوامرایشان نموده و بسیرت وروش پیشوایان دین اقتدا و پیروی میکرده و نزد جماعتی ازمردم امین و معتمد آمده فضل و تقوی وصلاح و رشاد او نزد خاصه و عامه معروف است حتی کسانیکه درسیرت وسریرت بااو مخالف بودند بفضیلت وی اعتراف دارند وتنها ایرادی‌که براوگرفته‌اند و طعن بر وی زده‌اند اینست‌که اورا رافضی خوانده وبا وجود این درمشکلات امر باومراجعه کرده ودراحکام مجهوله ازمعلومات وی‌استفاده نموده‌اند و اگر باعث اطاله کلام نمیشد قسمتی ازآنانرا مینگاشتیم

خلاصه آنکه‌محمدبن‌مسلم فقیه عصرجعفری بشمار آمده‌که بهتربن و خجسته ترین عصر در فقه و دانش بوده و فقه های بسیار درآن‌دوره وجود داشته بطوریکه درباره او عبدالرحمن‌بن‌حجاج وحمادبن عثمان‌که ازبزرگان اصحابندمیگفتنداحدی از شیعه فقیه تر از محمدبن مسلم نیست و فقهای عصراوکسانی هستندکه حافظ شریعت محمدی‌ص بودند چنانکه امام صادق علیه‌السلام درباره ایشان فرموده و او چگونه فقیه یکتا نباشدکه از حضرت ابیجعفر علیه‌السلام بتنهائی سی‌هزار حدیث شنیده (۱) و ازحضرت‌ابیعبدالله‌علیه‌السلام شانزده هزارحدیث روایت کرده وهر کس

۱- حیات‌الصادق علامه‌مظفری ج ۲

بکتب احادیث و خبر نظر کند خواهد دید که روایت وی تا چه حد واندازه بکثرت ووقوف دیده میشود .

اما ثنا و تعریف ائمه و پیشوایان درباره وی بسیار است که بعضی از آن در مورد برید عجلی گذشت و اگر ما بخواهیم استیفای قسمتی از آن بنمائیم سخن بطول انجامد همینقدر از اصحاب سته حضرت ابیجعفر امام باقر علیه‌السلام است که عصابه بشیعه برصحت اخبار مرویه وی اجماع نموده و بر فقه ودانش وی اعتراف دارند

وفات محمدبن مسلم سال ۱۵۰ هجری درسن هفتادسالگی بوده ودوسال ازعصر مبارك حضرت ابی‌الحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام را درك نموده رحمة‌الله علیه ورضوانه

معاویة بن عمار بن حناب بجلی دهنی کوفی

یکی ازوجوه اصحاب امامیه است که مقام تقدم داشته و مردی جلیل القدر بوده وبالاتر از رفعت مقام وثاقت است و درکتاب وسائل (کتاب نکاح) درباب نظر مملوك بمالك قول حضرت صادق درباره اواست که فرماید . یا بنی و هذا مما یرشدك الی عطفه علیه وحبه‌له وعنایته به ، معروفیت معاویه و پدرش عماروشهرتی راکه آندودرتشیع دارند نیازمند بتوضیح نیست .

معروف بن خربوز مکی

این شخص از سه امام حضرت سید سجاد وامامین باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده و او ازجمله اصحاب سته حضرت ابیجعفر که اجماع برصحت روایات ایشان شده و بر فقه آنها همکی اعتراف دارند واحادیثی چندکه دلالت برجلالت قدر وبلندی مقام او دارد دیده شده واوازاهل اسرار بوده وازعبادی است که سجودخود راطول میدادند

معلی بن خنیس مولی ابی عبدالله (ع)

که درکتاب جلد اول تاریخ عصر جعفری بشرح احوال او مبادرت رفته وازکسانی است که هرکس دراحادیث مرویه از او تتبع کند میفهدکه او از اهل فقه و معرفت بمقام و منزلت امام بوده‌وازاعیان اصحاب است وازآنچه که دلالت برعلومقام اودارد وحزن واندوه امام (ع) برقتل اواست و بیرون رفتن امام است از خانه در حالت غضب که رداء خودرا بزمین میکشیده واسمعیل پسرش درپشت سراو بوده واومیفرمود :

ان المرء یصبر علی الثکل ولایصبرعلی الحرب یعنی که مرد بر مصیبت جوانمردکی صبرمیکند ولیکن درجنك صبر ندارد تا اینکه آن حضرت با این حالت برقاتل او داود بن علی عباسی والی منصور وارد میشود و باو میفرماید : ای داود مولای مرا کشتی ومال مرا گرفتی وحالت او آرامش نیافت تا اینکه از قاتل او تقاص کرد و اورا قصاص فرمود وقاتل او سیرافی صاحب شرطه داود بود و چون اورا پیش آوردند که برای قصاص بکشند او فریاد میکرد ؛ امر میکنند که من مردم را برای خاطر ایشان بکشم پس مرا بکشند .

چون معلی کشته شد حضرت صادق (ع) فرمود :

اما والله لقد دخل الجنة یعنی قسم بخدا که او داخل بهشت شد و نیز فرمود : **اف للدینا سلط الله فیها عدوه علی ولیه** یعنی اف بر دنیا که مسلط نمود خدا در دنیا دشمن خودرا بردوست خود وازاین قبیل گفتار که دلالت بررفعت مقام معلی می نماید وداوداورا نکشت مگر برای اینکه ازقوام ووکلای ابی عبدالله علیه السلام بودونزد او فرستاد تا اینکه اورا دلالت برشیعه صادق واصحاب خود کند ، معلی چون امتناع کرد اورا تهدید بقتل نمود در صورتیکه بوی خبر ندهد پس اصرار برکتمان کرد و این امر گواه بر تحرج وی در دین بود و گذشتی بوده که او در باره خود داشته رحمة الله و رضوانه علیه ،

میسر بن عبد العزیز نخعی کوفی مدائنی

او ازحضرتین صادقین علیه السلام روایت کرده وعده از ثقات از او روایت نموده اند وبسیاری از ایشان از ارباب اجماعند وابن شهر آشوب درکتاب مناقب خود اورا ازخواص حضرت صادق شمرده و گفته شده که او در زمان حضرت صادق علیه السلام سال ۱۳۶ وفات یافته وثنا وستایش بروی بسیاراست مانند فرموده ابی جعفر(ع) که فرمود **یا میسر انه قد حضر اجلك غیرمرة ولامرتین کل ذلك یؤخر الله بصلتك لقرابتك** یعنی ای میسر اما اینکه اجل تو یك یا دو بار رسیده وتمامی آنرا خدا بتاخیر افکند بواسطه صله وپیوستکی که بخویشان ونزدیکان خود داشتی ومفاد این حدیث مکرر درباره او رسیده وباز امام درباره اوفرمود **انی لاحب ریحکم و ارواحکم وانکم**

علی دین الله ودین ملائکته یعنی من دوست دارم ریح وارواح شما را وبراستی که شما بردین خدا ودین ملائکه او هستید و جز اینها از احادیثی که شاهد کرامت و جلالت او میباشد .

روات و اعلام سنت و جماعت

چنانکه درجلد اول این کتاب نگاشته شد عده ازرجال اهل سنت وجماعت وائمه ایشان از تلامیذوفراگرفتگان ازحضرت صادق آل محمدعلیه السلام بودوازمحضر مبارك آن بزرگوار استفاده کرده وخوشه چینان خرمن فضل وکمال آن حضرتندواخذواستفاده آنها نه ازطریق دریافت شاگرد ازاستاد بوده بلکه اخذ واستفاده آنان ازاین راه بود که تمامی ایشان اتفاق بر امامت و جلالت وسیادت او داشتند چنانکه شیخ سلیمان در ینا بیع و نووی درتهذیب اسماء ولغات بیان کرده واخذ ایشان را از آن حضرت منقبتی که بدان تشرف یافته اند شمرده وفضیلتی دانسته که از آن بزرگوار کسب نموده اند چنانکه شافعی درمطالب السئول گفته ودراینجا عده ازاعلام آنان نام برده میشوند از آن جمله است

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی از موالی که ما در کتاب اول بنام و احوال اواشاره نمودیم ودراینجاهم شرحی راکه علامه مظفری در کتاب حیات الصادق راجع بوی نگاشته اتخاذ مینمائیم اصل ابوحنیفه ازکابل بوده ودر کوفه تولد یافته ودر آنجا نشوونما نموده ودرس خوانده وازمحضرحضرت صادق علیه السلام استفاده ها کرده و بعد خود دارای حوزه درسی شده و ببغداد رفته در آنجا سال ۱۵۰ وفات یافته وقبرش در آنجا است واو پیشوای یکی ازمذاهب اربعه بعقیده اهل تسنن است اخذ و استفاده وی را از محضر حضرت صادق آل محمد دو نفر در آن اختلاف نداشته وفریقین بر آن متفق اند شبلنجی درنورالابصاروابن حجوعسقلانی درصواعق و شیخ سلیمان درینابیع ابن صباغ درفصول ودیگران این نکته را متعرض اند ،آلوسی درمختصر التحفة الاثنی عشریه گوید ، که ابن است ابو حنیفه مابین اهل سنت افتخار میکند وبلسان فصیح میگوید : **لولا السنتان لهلك النعمان** یعنی اگر آن دو سال نبود یقین که نعمان هلاك میشد ومنظوراو ازدوسالی بوده که در خدمت حضرت امام صادق استفاده نموده

هم از آنها مالك بن انس مدنی پیشوای یکی از مذاهب اربعه بر عقیده اهل تسنن است که ابن الندیم درفهرست خود مینویسد :

مالك پسر ابی عامرازطایفه حمیر است واورا از خاندان بنی تیم بن مره از قریش شمرده اند وحمل‌اورا سه سال نوشته اند و گفته اند اورا نزد جعفربن‌سلیمان عباسی که والی مدینه‌بود بردند والی امر کرد اورا برهنه نموده وتازیانه زدندواورا بزمین کشیدند بطوری که کتف اوازجا در آمد ودرسال ۱۷۹ بسن‌هشتاد وپنجسالگی وفات یافت ابن خلکان در وفیات الاعیان تفصیل احوال او را نوشته

اخذ واستفاده او ازحضرت ابیعبدالله معلوم و مشهور است چنانکه نووی در تهذیب وشبلنجی درنورالابصار وسبط بن جوزی درتذکره وشافعی درمطالب السئول وابن حجر درصواعق وشیخ‌سلیمان دریناییع المودة وحافظ‌ابونعیم درحلیة الاولیاء وابن صباغ در فصول المهمه وغیرآنها ذکر نموده اند

ازآنجمله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری کوفی است که چندین بار ببغداد ورود نموده وازحضرت صادق(ع)جملهٔ ازاشیاء را روایت کرده وحضرت اورابامووری مهمه چند وصیت فرموده چنانکه در جای خود خواهد آمد واو با حضرت صادق در باره زهد مناظره نموده ، سفیان از کوفه ببصره رفته و در آنجا وفات یافته ۱۶۱ ولادت او در نودوچند هجری بوده و گفته اندکه او در حادثه زید شهید حضور داشته و جزء شرطه هشام ابن عبدالملك بوده ، ابن شخص از محضر حضرت صادق ع استفاده کرده و مطالب علمی را از آن بزرگوار اخذکرده چنانکه در تهذیب ونورالابصار و تذکره ومطالب وصواعق ویناییع وحلیه وفصول‌المهمه‌وغیره مذکورگردیده رجالی‌ها اورا در رجال خود از جمله شیعیان شمرده‌اند

دیگری سفیان بن عیینه‌بن ابی‌عمران کوفی مکی است که درکوفه سال ۱۰۷ متولد شده و در۱۹۸ در مکه وفات‌یافته وداخل‌کوفه‌شده واو درعهدابوحنیفه‌بحالت جوانی بوده و ازحضرت صادق‌علیه‌السلام‌اخذ نموده چنانکه در تهذیب ونورالابصار و دیگر کتب مذکور آمده و علمای رجال اوراهم از جمله رجال شیعه شمرده‌اند .

دیگری یحیی‌بن سعید بن قیس انصاری است که ازجمله بنی‌نجار و از تابعین

بشمار آمده و در مدینه از طرف منصور عنوان قضاوت داشته و بعد از آن قاضی القضاة شده و درهاشمیه سال ۱۴۳ وفات یافته مصادر مذکوره روایت اورا ازحضرت صادق متعرض است و اورا نیز از رجال شیعه دانسته اند

ابن جریح عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریح مکی که از بسیاری ازعلماء استماع نموده و از جمله علمای عامه است که برحلیت متعه معتقد است چنانکه جمعی دیگر هم از ایشان حلیت متعه را جایز و روا میدارند و در طریق صدوق در باب ما یقبل الدعاوی بغیر بینه و درکتاب کافی در باب ما احل الله من المتعه سئوال یکی از ایشان از حضرت صادق علیه السلام درخصوص متعه است که حضرت می‌فرماید : عبدالملك بن جریح را ملاقات کن و از او بپرس که نزد وی از این بابت علمی است پس سائل نزد وی رفته و او برای وی مسائلی چند از متعه و حلیت آنرا بیان کرد

ابن خلکان گوید : عبدالملك یکی از علمای مشهور است ولادت او در سنهٔ هشتاد هجری بوده و او ببغداد بر ابی‌جعفر منصور ورود نموده و در ۱۴۹ یا ۱۵۰ وفات یافته مصادر مذکوره سابقهٔ اورا از تلامذه و فراگیرندگان از حضرت صادق ع شمرده‌اند و بعضی‌هم اورا جزء رجال شیعه دانسته اند

ابوسعید یحیی بن سعید قطان بصری

اوهم از جملهٔ ائمه حدیث بلکه محدث زمان خود بشمار آمده و اصحاب صحاح سته ودیگران باحادیث او احتجاج نموده‌اند وفات وی ۱۹۸ بوده ازابن قتیبه حکایت شده که او درعداد رجال شیعه بوده ولیکن شیعه اورا از خود نمی‌شمارند و صاحب تهذیب و ینابیع و غیرآن او را از رجال سنی حضرت صادق ع دانسته اند شیخ - و ابن داود و نجاشی و بعضی دیگر اورا از رجال شیعه میدانند .

محمد بن اسحق بن یسار مدنی

صاحب المغازی والسیر که درمکه سکونت داشته وابن خلکان (۱) ازاو ثناوستایش زیادی نموده وبین اوبا مالك دشمنی وخصومت بوده بطوری که هر یك بدیگری طعنه می‌زده او در حصیره بمنصور ورود کرده و برای او المغازی را نوشته و از آنجا ببغداد آمده و در آنجا

۱ - وفیات الاعیان

سال ۱۵۱ وفات یافته و بن اسحق ازحضرت صادق علیه‌السلام اخذ نموده چنانکه در تهذیب وینابیع وغیره ازکتب اهل تسنن مسطور است و شیخ در رجال خود باعلامه وکشی در رجالش با دیگران او را از شیعه شمرده اند

شعبة بن حجاج ازدی

که از ائمه سنت و جماعت و اعلام ایشان بشمار آمده و او فتوای بخروج باابراهیم بن عبدالله بن حسن رامیداده وگفته‌اند او از اصحاب جدیشی است که باابراهیم بن‌عبدالله خروج نموده و اورا جمعی ازاهل تسنن از اصحاب حضرت‌صادق شمرده‌اندکه‌ازآنجمله است : صاحب تهذیب‌وصواعق وحلیه وینابیع وفصول و تذکره و غیرایشان ودرکتب شیعه هم بعضی اورا از رجال شیعه دانسته اند .

ایوب سجستانی

بصری ابن ابی تمیمه که اوراء سختیانی هم‌نوشته‌اند و صحیح آن سجستانی یا سیستانی است ، ومولی عماربن‌یا سر بوده و ازکبار فقهای تابعین بشمار آمدهٔ وفاتش در ۱۳۱ بطاعون در بصره بود بسن ٦٥ سالگی

صاحب نورالابصار و تذکره ومطالب وصواعق و حلیه و فصول دیگران او را از رجال حضرت صادق شمرده اند و رجال شیعه هم در کتاب خویش او را از خود دانسته اند .

اینها از رجال مبرزی بودندکه درخدمت حضرت صادق آل محمد تلمذنموده و ازخرمن فضایل و دانش آن بزرگوار استفاده‌کرده وهریك درمورد خود ازرجال مشهور و سران محدثین و روات مهمه می باشدکه نیاز مند به بیان و توصیف نخواهد بود .

موالیان‌حضرت‌صادق آل محمد

برای حضرت ابیعبدالله (ع)موالی بسیاری بوده ولیکن‌آنچه که‌درترجمه‌معتب‌ذکرشده‌آنهاده‌نفربوده‌اندوخودآن‌حضرت فرموده‌وفیهم خائن فاحذروه وهوصغیرواین‌کلمه‌درست‌ضبط نشده‌که‌آیا صغیر بغین‌معجمه است تاوصف بوده‌باشد یاصغیر بفاء یا بعین‌مهمله است که عنوان اسمی داشته باشد درهرحال‌آنچه که بدست‌آمده از ایشان‌ازده تن تجاوزمی

کند وشاید که عده آنها وقتی از اوقات ده تن بوده و در اینجا نام و او صاف بعضی از آنها مذکور میگردد :

۱ یکی از ایشان معلی بن خنیس از موالیان حضرت ابی عبدالله است که تفصیل احوال او بیش ازاین نگاشته شد واو از کسانی است که حضرت را درامور و شئون خود بایشان اعتماد بوده و از جمله ثقاتی است که مورد نظر آمده و از مشاهیر روات ثقه است .

۲ دیگری معتب است (بضم میم وفتح عین وتشدید تاء) که علمای رجال اورا ازاصحاب حضرت صادق و کاظم (ع) شمرده اند واز حضرت صادق رسیده که موالی آن بزرگوارده نفر بودند وازهمه بهتروافضل معتب بوده ونیزفرموده و فیهم خائن فاحذروه وهوصغیر ودرخبردیگر است که میفرماید موالی عشره خیر هم معتب و ما یظن معتب الا انی احق الناس یعنی موالیان من ده تن است وبهترازهمه معتب است که اوکمان نمی برد مگراینکه من شایسته و سزاوارترین مردمم

از معتب مشاهیر ثقات واعیان ایشان مانند یونس بن یعقوب ومعلی بن خنیس و اسحق بن عمار و دیگران روایت نموده اند و از این طریق میتوان اورا از اهل معرفت وفضیلت شمرد واورا موثق ومعتمد درحدیث دانست علامه در خلاصه خود وثاقت اورا بدون تردید وتوقف توثیق نموده

۳ دیگری مسلم است که ازحضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیده ان مسلماً سندی و ان الصادق جعفر و باز باو فرمود ارجوان تکون وفقت الاسم یعنی امیدوارم که تو با اسمت موافق باشی و از امام علیه السلام است که میفرماید ان مسلما علم القرآن فی النوم واصبح قدعلمه یعنی مسلم قرآن را درخواب یادگرفته وصبح کرد درحالتی که عالم بقرآن بود وازحضرت رضا علیه السلام بمانند آن روایت شده وبعضی ازاحادیث دلالت برموافات اوبا امام دارد بلکه او از اهل سرائر ازامام مصادف هم یکی ازموالیان است وعلمای رجال اوراجزء اصحاب امامین صادق وکاظم علیهماالسلام شمرده اند و اعلامی از ثقات مانند حسن بن محبوب و علی بن رئاب

ودیگران از اوروایت کرده اند واین خود شاهد وثاقت و عرفان او بحدیث و مقام امامت است .

٤ مصادف کسی است که حضرت صادق علیه السلام اورا باسرمایه ای که درحدود هزار دینار بود بمصر فرستاد ودرمعاودت باهزار دینار ربح خدمت آن حضرت آمد وحضرت آنرا زیاد شمرد مصادف بحضرت اعلام کرد متاعی که با ایشان بود در مصر چون وجود نداشت سوگند خوردند که جز بربح دینار بدینار (صددرصد) نفروشند حضرت این سوگند را انکار نموده واین ربح راحرام دانست واصل راگرفته ربح را واگذار نموده وباو فرمود ؛ یامصادف مجالدة السیوف اهون من طلب الحلال

مصادف کسی است که باامام بودومرازم بن حکیم راهم بهمراه داشتندموقعی که منصور حضرت را بحیرهٔ خواست وچون منصورحضرت را اجازه مراجعت بمدینه داد شبانه بیرون آمد پاسبان یاعاشر از آنجا حضرت را از رفتن ممانعت نمودمصادف ومرازم خواستند آنرا بقتل رسانند امام علیه السلام مانع شدوامام همین طور باعاشر بود تااینکه اوراقانع نمودند وراه راباز کرد تارفتند وبیشترشب گذشته بود آنگاه حضرت فرمود: ای مرازم این بهتر است یاآنچه شما دونفر گفتید و این قبیل قضایا دلالت دارد که مصادف همواره ملازم امام بوده و در قیام باو امر امام و رفع نیاز و احتیاج او مبادرت داشته .

۵ سعید رومی

شیخ دررجال خود اورا ازاصحاب حضرت صادق(ع) دانسته وابن مسکان و ابان وحماد از اوروایت نموده اند و اینها از اشخاصی هستند که عصابه برتصحیح احادیث صحیحه ایشان اجماع نموده و اقرار واعتراف بفقاهت ایشان دارند چنانکه در تراجم احوال آنان گذشت وابن نکته دلیل واضح بروثاقت سعید درروایت او است ونیز دلیل براعتماد این جماعت ازاعیان بروی وبرمعرفت او بحدیث واحکام واخذازامام علیه السلام میباشد.

٦ صباح (بتخفیف باء)

این شخص نیز از جمله غلامان وموالیان حضرت صادق بوده واورا از اصحاب آن حضرت شمرده اند و این دلالت دارد که او ازحضرت روایت کرده و از وی اخذ نموده و دلیل

بر معرفت او درباره امام است و همینقدر برای توفیق و سعادت او کافی است علاوه اینکه سعادت خدمت امام وانجام اطاعت وقیام بحوائج اورا داشته

۷ ـ طاهر چیزی درترجمه احوال اوذکر نشده ولی همینقدر اوازاصحاب حضرت صادق (ع) است وچنانکه در باره صباح ذکرشد این مقام کاشف ازاخذاواز آقای خود و روایت ری از آنحضرت است وسعادت و بهره وی وا از فیض خدمت آن بزرگوار میرساند ودلیل برمعرفت او میباشد وظاهر آن است که روایت عتاب حضرت بپسرش عبدالله افطح و نوبیخ وی بر آنچه امام از کردار او راضی نبوده ازظاهر است واوغلام ومولی حضرت صادق بوده .

۸ ـ عباس بن زید مدنی که او را از اصحاب حضرت صادق شمرده اند و احادیثی ازوی روایت شده وبیش ازاین از احوال او چیزی بدست نیامده و خدمت امام برای او سعادتی عظیم بوده وخطوه وبهره کبری از این راه برده ونظری که اورا همواره ودرهرحین برخسارمبارك امام بوده از اسعد طوالع شمرده میشود واخذ و استفاده‌اش سعادتی دیگراست که نصیب او کردیده واورا ازدیگران مستغنی وبی‌نیاز نموده و این از افضل باقیات الصالحات او است که اگر از بصیرت و معرفت وقصد و اراده بجا آورده و ملتفت این موهبت و کرامت عظمی بوده و شکراین نعمت سابغه را می گذارده

۹ ـ فضیل (بضم فاء وفتح ضاد) او نیز از اصحاب امام صادق بشمار آمده ودر طریق صدوق درباب نوادر الوصایا از وی نام برده و زیاده از این چیزی ذکر نکرده وخوشا بروی و سعادت او که چنین بهره و نصیب را برده و صدق نیت و اخلاص در عمل اساس این منزلت عالی وپایه بنیان این رواق ارفع وی گردیده

۱۰ ـ مغیره ـ که آن هم از اصحاب حضرت صادق است وازبرای او روایتی است ودارای چنین سعادتی گردیده واینگونه قدر ومقام یافته

۱۱ ـ موسی ـ نیز ازجمله موالیان حضرت بوده و ازاصحاب آن سرور بشمار آمده وجز این چیزی درباره اوذکر نشده وبا این وصف دارای خطی سعید وتوفیقی رفیع گردیده که خدای متعال اورا بجانب آن کشانیده

۱۰ ـ نصر بن ساعد ـ این شخص نیزدارای روایت از حضرت ابی عبدالله است ازجمله موالیان بوده وبهرمند ازفیض حضورودرك خدمت شده ودارای کرامت توفیق گردیده و باندازه استعداد خود سعادت برده

۱۳ ـ سالمه ـ شیخ این مرد را درکتاب رجال خود ازاصحاب حضرت صادق علیه السلام شمرده و او کسی است که روایت شده هنگام وفات و موقع اغما خدمت امام حضور داشته و چون بهوش آمده فرمود . بحسن افطس هفتاد دینار بدهید و بفلان چنین و چنان بپردازید و گوید که من عرض کردم آیا بکسی عطا میکنی که برای حضرتت کارد کشیده و میخواست ترا بکشد آنگاه فرمود : اتریدین الا اکون من الذین قال عز وجل فیهم والذین یصلون ماامرالله الخ چنانکه بجای خودمذکور گردید

از این روایت برمیآیدکه سالمه درخدمت امام علیه السلام خیلی مقرب بوده، امام کلام اورا میشنیده و بدون منع وردع جواب میداده و بتعلیم و وعظ او را متذکر میشده است .

فصل هفتم

در بعضی ازخطب و مواعظ و نصایح حضرت امام صادق علیه السلام

درخطب آن حضرت

از حضرت صادق آل محمد علیه السلام دو خطبه درکتاب فروع کافی دیده شده که یکی از آن مفصل ودیگری مختصر است و خطبه نخستین بر دو فصل است اول آن درصفات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بخصوصه است ولیکن ابتدای آن ملاحظه نشده وازاینجاشروع میشود

فلم یمنع ربنا لحلمه واناته وعطفه ماکان من عظیم جرمهم وقبیح افعالهم ان انتجب

لهم احب انبیائه و اکرمهم علیه محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله فی حومة العز مولده و فی دومة الکرم محتده غیر مشوب حسبه ولا ممزوج نسبة ولا مجهول عند اهل العلم صفته بشرت به الانبیاء فی کتبها و نطقت به العلماء بنعتها و تاملتها الحکماء بوصفها مهذب لایدانی هاشمی لایوازی ابطحی لایسامی شیمته الحیاء و طبیعته السخاء مجبول علی اوقار النبوة و اخلاقها مطبوع علی اوصاف الرسالة و احلامها الی ان انتهت به اسباب مقادیر الله الی اوقاتها و جری بامر الله القضاء فیه الی نهایاتها ادی محتوم قضاء الله الی غایتها یبشر کل امة من بعدها و یدفعه کل اب الی اب من ظهر الی ظاهر لم یخلط فی عنصره سفاح ولم ینجسه فی ولادته نکاح من لدن آدم الی ابیه عبدالله فی خیر فرقة و اکرم سبط و امنع رهط و اکلاحمل و اودع حجر اصطفاه الله و ارتضاه و اجتباه و اتاه من العلم مفاتیحه و من الحکم ینابیعه ابتعثه رحمة للعباد وربیعاً للبلاد و انزل الله الیه الکتاب فیه البیان و التبیان قراناً عربیاً غیر ذی عوج لعلهم یتقون قد بینه للناس و نهجه بعلم قد فصله و دین قد اوضحه و فرائض قد او جبها وحدود حدها للناس و بینها و امور قد کشفها لخلقه و اعلنها فیها دلالة الی النجاة و معالم تدعوا الی هداة فبلغ رسول الله صلی الله علیه و آله ما ارسل به وصدع بما امر به و ادی مما حمل من اثقال النبوة و صبر لربه وجاهد فی سبیله و نصح لامته و دعاهم الی النجاة وحثهم علی الذکر ودلهم علی سبیل الهدی بمناهج و دواع اسس للعباد اساسها و منازل رفع لهم اعلامها کیلا یضلوا من بعد و کان بهم رؤفاً رحیما

فصل دویم آن دوصفت ائمه وپیشوایان دین است که آنرا نیز کلینی در کتاب کافی ضمن کتاب حجة در باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته درج نموده و مسعودی صاحب تاریخ مروج الذهب نیز در کتاب الوصیة ذکر کرده حضرت صادق علیه السلام وقتی که خدای عز و جل امر را باو رجوع فرمود شیعیان خود را جمع کرده و برخواست و خطبه خواند و خدا را حمد وثنا کرده و آنانرا بایام الله متذکر نمود آنگاه فصلی راکه ذکر میشود بیان فرمود ولی بین خبر کلینی و مسعودی تفاوتی زیاد دیده میشود .

قال الصادق علیه السلام : ان الله تعالی اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا

عن دينه وابلج بهم عن سبيل منهاجه وفتح بهم عن باطن ينابيع علمه فمن عرف من امة محمد صلى الله عليه وآله واجب حق امامه وجدطعم حلاوة ايمانه وعلم فضل طلاوة اسلامه لان الله تعالى نصب الامام علما لخلقه وجعله حجة على اهل مواده وعالمه والبسه الله تعالى تاج الوقار وغشاه من نور الجبار يمد بسبب من السماء لاينقطع عنه مواده ولاينال ماعندالله الا اتجهت اسبابه ولايقبل الله اعمال العباد الا بمعرفته فهو عالم بما يرد عليه من ملبسات الدجى و معميات السنن ومشتبهات الفتن فلم يزل الله تعالى يختارهم لخلقه من ولدالحسين عليه السلام من عقب كل امام اماماً يصطفيهم لذلك ويجتبيهم و يرضى بهم لخلقه ويرتضيهم كلما مضى منهم امام نصب لخلقه من عقبه اماما علماً بينا وهادياً نيرا و اماما قيما وحجة عالما ائمة من الله يهدون بالحق وبه يعدلون حجج الله ودعاته و رعاته على خلقه يدين بهداهم العباد و تستهل بنورهم البلاد وينمو ببركتهم التلاد جعلهم الله حياة للانام ومصابيح للظلام ومفاتيح للكلام ودعائم للاسلام جرت بذلك فيهم مقادير الله على محتومها فالامام هو المنتجب المرتضى والهادى المنتجى والقائم المرتجى اصطفاه الله بذلك واصطنعه على عينه فى الذر حين درأه وفى البرية حين برأه ظلا قبل خلق الخلق نسمة عن يمين عرشه محبوا بالحكمة فى الغيب عنده اختاره بعلمه وانتجبه لطهره بقية من آدم عليه السلام وخيرة من ذرية نوح ومصطفى من آل ابراهيم وسلالة من اسماعيل وصفوة من عترة محمد ص لم يزل مرعيا بعين الله يحفظه ويكلاه بستره مطرودا عنه حبائل ابليس وجنوده مدفوعا عنه وقوب الغواسق و نفوث كل فاسق مصر وفاعنه قوارف السوء مبرأ من العاهات معصوماً من الفواحش كلها معروفا با الحلم و البر فى يفاعه منسوبا الى العفاف والعلم والفضل عند انتهائه مسنداً اليه امر والده صامتاً عن المنطق فى حياته فاذا انقضت مدة والده الى ان انتهت به مقادير الله الى مشيته وجاءت الارادة من الله فيه الى محبته وبلغ منتهى مدة والده صلى الله عليه فمضى و صار امر الله اليه من بعده وقلده دينه وجعله الحجة على عباده وقيمه فى بلاده وايده بروحه و اتاه علمه و أنبأه فضل بيانه ونصبه علما لخلقه و جعله حجة على اهل عالمه و ضياء الاهل دينه و القيم على عباد مرضى الله به اماماً لهم استودعه سره واستحفظه علمه واستخبأه حكمته واسترعاه لدينه وانتدبه لعظيم امره واحيى به مناهج سبيله وفرائضه وحدوده فقام بالعدل عند

تحیرا هل الجهل وتحیراهل الجدل بالنور الساطع والشفاء النافع بالحق الابلج والبیان اللائح من کل مخرج علی طریق المنهج الذی مضی علیه الصادقون من آبائه علیهم السلام فلیس یجهل حق هذا العالم الاشقی ولا یجحده الا غرثی ولا یصدعنه الاجری علی الله تعالی

خطبه دوبم - خطبه ایست که در مناقب ابن شهر آشوب روایت شده ودر آنجا می نویسد : وقتی که هشام بن عبدالملك بمدینه وارد شد بنی عباس نزد اورفته واز حضرت صاوق « ع » شکایت کردند که حضرت ترکات راگرفته حضرت ابوعبدالله(ع) در آنجا خطبه خوانده وفرمود :

ان الله لما بعث رسول الله « ص » کان ابو نا ابو طالب المواسی له بنفسه والناصرله و ابوکم العباس وابو لهب یکذبان ویولیان علیه شیاطین الکفر وابوکم یبغی له الغوایل ویقود الیه القبائل فی بدر وکان فی اول رعیلها وصاحب خیلها ورجلها المطعم یومئذ والناصب له الحرب ثم قال . فکان ابوکم طلیقنا وعتیقنا واسلم کارهاً تحت سیوفنا ولم یهاجر الی الله و رسوله هجرة قط فقطع الله ولایته منا بقوله : « الذین امنوا و لم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیئی ثم قال . مولی لنا مات فحزنا ترانه ادکان مولاو ولاناولد رسول الله (ص) وامنا فاطمة احرزت میراثه

مواعظ و نصایح حضرت صادق (ع)

موعظه و نصایح آن بزرگوار بسفیان ثوری

صاحب فصل الخطاب مینویسد سفیان ثوری گوید . روزی من خدمت حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام رسیدم وعرض کردم مرا وصیتی فرما تا آنرا حفظ کنم شاید خدای متعال مرا بدان بهره مندسازد فرمود : یا سفیان لامروة لکذوب و لاراحة لحسود ولاسودد لسیئی الا خلاق ولا اخاء لملول اولملوك - یعنی ای سفیان دروغگو مروت ندارد و برای حسود راحت نیست وآدم بد اخلاق آقائی و برتری پیدا نمیکند وبرادری ومواخات از برای شخص ملول وافسرده یا ازبرای شاهان نیست .

سفیان گوید من عرض کردم ، زدنی ، حضرت فرمود یا سفیان کف عن محارم الله تکن عابد اورض بما قسم الله لك تکن غنیاً واحسن جوار من جاورك تکن مسلماً و لا تصحب الفاجر فیغلبك فی فجوره و شاور فی امورك الذین یحسنون طاعة الله عزوجل

یعنی ای سفیان خودرا بازدار وجلو گیری کن از آنچه خدا حرام فرمود تا اینکه بنده پرستنده باشی و راضی شو بآنچه خدا بتو قسمت داده تا اینکه بی نیازمانی و خوبی کن درهمسایگی با همسایه خودت تا اینکه مسلم بشمار آئی و یارمشو وهمراه مکرد بابدکار که بدکاری او تورا از بین برده ومغلوب سازد ومشورت کن در کارهای خود باکسانیکه فرمانبرداری خدای عز وجل را بخوبی انجام میدهند.

سفیان گوید باز عرض کردم - زدنی ، حضرت فرمود یا سفیان من یصاحب صاحب السوء لایسلم ومن دخل مدخل السوء یتهم ومن لایملك لسانه یندم

یعنی ای سفیان کسی که با یاربد همراه شد سالم نمیماند وکسی که بجای بد داخل شد متهم میشود وکسی که اختیارزبان خودرا ندارد پشیمان میگردد

سفیان گوید بازعرض کردم یابن رسول الله (ص) زدنی فقال لی یاسفیان من ارادعزا بلا عشیرة وغنی بلا مال وهیبة بلاسلطان فلینتقل من ذل معصیة الله الی عز طاعته

یعنی ای سفیان کسی که بخواهد عزت را بدون داشتن خویشان و بستکان و بی نیازی را بدون دارائی و هیبت وتشخص را بدون سلطنت وشاهی بیابدپس بایستی که انتقال پیداکند ازخواری نافرمانی خدا بفرطاعت و فرمانبرداری او

وقال للصادق (ع) مرة لا اقوم حتی تحدثنی ، قال له انا احدثك و ما کثرة الحدیث لك بخیر ، یا سفیان اذا انعم الله علیك بنعمة فاحببت بقائها و دوامها فاکثر من الحمد والشکر علیها فان الله عز وجل قال فی کتابه (و لئن شکرتم لا زیدنکم) و اذا استبطات الرزق فاکثر من الاستغفار فان الله تعالی قال فی کتابه (استغفروا ربکم انه کان غفاراً یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین ویجعل لکم انهاراً)

یعنی سفیان بحضرت عرض کرد ازجابر نمیخیزم تا اینکه مرا حدیث کنی حضرت باو فرمود من تو را حدیث میکنم

ولیکن زیادی حدیث از برای تو خوب نیست ، ای سفیان وقتی که خدای متعال برتو نعمتی راانعام نمود وبقاء ودوام آنرا دوست داشتی حمد وشکرخودت رابرآن زیادکن زیراکه خداوند عزوجل درکتاب خودمیفرماید (اگر شکر کنید نعمت شما را میافزایم) وچون روزی کندی گرفت ونقصان یافت پس درخواست مغفرت رازیادتر کن وبر استغفارخود بیفزا زیراکه خدای متعال درکتاب خود میفرماید : درخواست آمرزش از پروردکارخودتان کنید که او بسیارآمرزنده است و ازآسمان برای شما باران میفرستد وکمك میدهد بشما بدارائی مال و اولادو برای شما جویبارو انه میسازد

یا سفیان اذا احزنك امر من سلطان اوغیره فاکثر من لاحول ولاقوة الا بالله فانها مفتاح الفرج وکنز من کنز الجنة فعقد سفیان بیده وقال ثلاث وای ثلاث

ای سفیان وقتی که تورا امری اندوهناك نمود ازسلطان یاغیرآن پس زیادکن لاحول ولا قوة الا بالله راکه آن مفتاح فرج است و گنجی از گنجهای بهشت میباشد پس سفیان دست خودرا پیچیده وگفت ثلاث وای ثلاث (سه تا وکدام سه تا)

مواعظ و نصایح حضرت صادق (ع) بحمران ابن اعین

حضرت صادق آل محمد(ع) را مواعظی است که بحمران بن اعین فرموده که ترجمه آن گفتارحکمت آثار در اینجا بمورد نگارش میآید :

امام (ع) فرماید ای حمران نگاه توبکسی باشدکه از تو پست تر است و نظر نداشته باش بکسی که ازتو بالا تر است یعنی که همواره نظربزیردست خودکن که ازحیث دارائی ازتوپست ترندوزندگانی ایشان ازتوسخت ترمیگذرد نه بربالا دستان خودت که در نهایت خوشی وراحت اند ، وهرگاه پانحه توراگفتم رفتارکنی قانع تر خواهی شد بدانچه قسمت و روزی توشده و شایسته تر خواهی شد بزیاد شدن نعمت از پروردکارخودت وبدان عملکم ودائم که با یقین توام باشد نزد خدا بهتراست ازعمل بسیاری که یقین درآن نباشد وبدان که ورعی مفیدتر ازپرهیز ودوری گزیدن از محارم آلهی و خود داری ازآزارمؤمنان وغیبت نمودن از ایشان نیست وعیشی گواراتر ازحسن خلق نباشد ومالی سودمند تر ازقناعت بچیزکم وکافی نباشدوجهلی زیان دارترازعجب وخود پسندی نیست .

هم از نصایح آن بزرگوار است

اگر بتوانی از منزل خود بیرون نروی بهتراست زیراکه در بیرون آمدن برتو لازم است که خودرا ازغیبت نگاهداری، غیبت نکنی و دروغ نگوئی و حسد نبری وریاکاری و خود نمائی نکنی ، مداهنه و سهل انگاری ننمائی زیرا که خود داری و حفاظت خود از این معاصی دربین مردمان مشکل است ولیکن اگرشخص در خانه بماند وبیرون نرود ازشر آنها آسوده ماند سپس فرمود چه خوب صومعه ایست برای مسلم خانه‌او که درآن چشم وزبان ونفس و روح خودرا نگاهداری میکند :

وصیت وموعظه آن حضرت بمفضل بن عمر

در بصائر الدرجات آمده که حضرت صادق (ع) بمفضل بن عمرفرمود : وصیت و سفارش میکنم تورا وخودم را بتقوای الهی و پرهیز و اطاعت اوزیراکه لازمه تقوی فرمانبرداری وپرهیز است ونیزتواضع از برای خدا وآرامش خاطروکوشش وگرفتن امراواست پیروی از نصیحت پیمبران خدا وشتابیدن در طلب رضای او است و دوری‌گزیدن و اجتناب ازچیزهائی است که او نیزفرموده زیراکه هرکس تقوی پیشه کرد و از خدا ترسید خودرا باذن خدا ازآتش جهنم حفظ نموده وبتمامی خیردنیا وآخرت رسیده وکسی‌که بتقوای خدا امرودستوردهد درحقیقت از موعظه رستگارشده وخدا ما را برمرحمت خود از جمله متقین قرار دهدانشاءالله .

وصیت ووعظ حضرت صادق (ع) بجمیل بن دراج

هم آن بزرگوار بجمیل بن دراج فرمود . خوبترین شماها بخشندگان وسخاوت داران شما می‌باشند وبدترین شماها بخیلان شما میباشند واز نیکوترین عملها خوبی نمودن به برادران‌وکوشش وشتاب دررفع نیازواحتیاجات‌ایشان است که دماغ شیطان بدان مالیده میشود وصاحب خودرا از نیران وآتش جهنم متمایل و دورنموده وداخل بهشت مینماید .

ای جمیل بـاین حدیث روشن دلان اصحاب خود را خبرده جمیل‌گوید من

۱ـ حمران‌ابن‌اعین شیبانی‌که نام او جزء صحابه حضرت صادق مذکورگردید واز اخبار و ابرار اصحاب آن بزرگوار است

عرض کردم قربانت شوم غرر اصحاب من و روشن دلان کدامند فرمود آنها کسانی هستند که در سختی وسستی برادران خود خوبی وخوشرفتاری میکنند

سپس فرمود ای جمیل برای صاحب جمیل ودارندگان تجمل این امری آسان است ولی خدای سبحان صاحب قلیل وکمتر داران را مدح فرموده و از آنها ستایش کرده که فرماید: ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون و آنها اختیار میکنند دیگران را برخود شان اگر چه بخود آنها بیشتر اختصاص وملازمت دارد و آنکس که از بخل خود نگاهداشته شود آنها همه از رستگارانند

وصیت و موعظه حضرت بمعلی بن خنیس

از جمله سفارشات آن بزرگوار سفارش و وصیتی است که که بمعلی بن خنیس فرموده درموقعی که قصد سفر داشته ای معلی خدارا عزیز بشمار و با عزت بدان تا خدا تورا عزیز بدارد معلی عرض کرد بچه طور یابن رسول الله ، حضرت فرمود . ای معلی ، از خدا بترس تا هرچیزی از تو بترسد ، ای معلی محبت کن ببرادران خود بصله و و پیوستگی ایشان که خدای تعالی عطارا محبت ودوستی قرار داده و منع رامبغضت دشمنی پس شما بخدا قسم اگر ازمن بخواهید و من بشما بدهم نزد من محبوبتر است از اینکه نخواهید وبشما ندهم که مرا دشمن دارید و هروقت خدای عزوجل امری از امور شمارا بدست من اجرا فرمود بس پسندیده خدای متعال است و شما دوری نجوئید از شکر چیزی که خدا از برای شما بدست من اجرا فرموده

وصیت وموعظه حضرت صادق بمؤمن الطاق

دراینجا قسمتی از وصایای حضرت صادق علیه السلام که بمؤمن الطاق فرموده اتخاذ و انتخاب گردیده که ازاصل عربی آن از کتاب حیات الصادق علامه مظفری اقتباس وترجمه میشود :

حضرت فرماید : ای پسر نعمان حذر باد تورا از مراء که عمل تورا بخود نابود میکند و حذر باد تورا از جدال که تورا هلاك می نماید و بترس از کثرت خصومت که آن تو را از خدا دور میسازد بدان که پیش از شما مردمی بودند که خاموشی و سکوت میاموختند و شما تکلم و گفتار را فرا میگیرید و آنها وقتی که قصد تعبد و

خود و اداری بعبادت مینمودند پیش از این کار بده سال قبل تعلیم خاموشی و سکوت میگرفته و اگر آن کار را خوب انجام میدادند و بر آن صبر و تحمل مینمودند آنوقت تعبد اختیار میکردند وگرنه میگفتند ما از عهده این عمل برنمیآئیم و اهل آن نیستیم زیرا نجات از برای کسی است که سکوت و خاموشی از کارهای ناروا را تحمل کند ودردولت باطل بر اذیت و آزار صبر و برد باری کند و اینگونه اشخاصند که خوبان و برگزیدگان واولیاء خدا از روی حق و حقیقت اند و آنها هستند که که دارای ایمان اند بخدا قسم اگر که یکی ازشما زمین را برای خدا از طلا پر کند و آنرا انفاق نماید سپس آن طلا از جمله چیز هائی خواهد شد که با آن او را در آتش داغ میکنند.

ای پسر نعمان کسی که از علمی سئوال شد وگفت نمیدانم در حقیقت انصاف علم را داده و در علم خود انصاف کرده و مومن در مجلس خود حسد برده میشود و چون از مجلس برخاست کینه از دل او بیرون میرود.

ای پسر نعمان اگر خواهی که دوستی ومحبت برادرت درباره توصاف و خالص شود با او مزاح و شوخی مکن و مجادله منما و مباهات باو مکن و باوی مخاصمه منما و دوست و رفیق خودت را ازسر خود آگاهی مده مگر بر آنچه که اگر دشمن بر آن مطلع شود بتو ضرر نرساند زیرا که دوست یکروزی هم ممکن است دشمن توشود

ای پسر نعمان بلاغت به تیزی زبان نیست و بزیادی هذیان یا پرت گوئی نباشد ولیکن بلاغت رسانیدن معنی و قصد حجت است.

از جمله وصایای حضرت صادق (ع) بشیعه خود

زید شحام گوید حضرت ابیعبدالله علیه السلام بمن فرمود: اقرء من تری انه یطیعنی منکم و یاخذ بقولی السلام واوصیکم بتقوی الله عز وجل والورع فی دینکم والاجتهاد لله وصدق الحدیث و اداء الامانة و طول السجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمد(ص) یعنی بخوان آنکسی راکه می بینی اطاعت مرا از شما میکند وگفته مرا میگیرد سلام برسان و سفارش و توصیه میکنم بپرهیز از خدای عزوجل وورع و پاکدامنی در دین خودتان و اجتهاد وکوشش از برای خدا و صدق حدیث یا

راستگوئی و ادای امانت و طول دادن سجده و خوشرفتاری با همسایگان و اینها است آنچه که محمد صلی‌الله علیه و آله آورده

صفات یکنفر جعفری مذهب بفرموده امام علیه السلام

ادّ والامانة الی من أئتمنکم علیها برا او فاجرا فان رسول الله کان یامر باداء الخیط والمخیط . صلوا عشائرکم و اشهدوا جنائزهم وعود و امرضاهم وادوا حقوقهم فان الرجل منکم اذا ورع فی دینه وصدق الحدیث وادی الامانة و حسن خلقه مع الناس قیل هذا جعفری و یسرنی ذلك و یدخل علیّ منه السرور و قیل هذا ادب جعفر و اذا کان غیر ذلك دخل علی بلاؤه و عاره و قیل هذا ادب جعفر فوالله لحدثنی ابی ان الرجل کان یکون فی القبیله من شیعه علی علیه السلام فیکون دینها اداهم للامانه واقضاهم للحقوق و اصدقهم للحدیث الیه وصایاهم وودائعهم تسئل العشیرة عنه ویقولون من مثل فلان انه ادأ للامانة واصدقنا للحدیث

امام علیه السلام فرماید : اداکنید امانت را بهر کس که شما را امین شمرده و بشما امانت سپرده چه نیکوکار یا بدکار باشد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر میفرمود باداکردن نخ ومخیط یاسوزن که بامانت گرفته باشند به پیوندید باخویشان وبی نوایان خود و حاضر شوید در سرجنازه های ایشان واحوالپرسی وعیادت کنید از بیماران آنها واداکنید حقوق ایشان را زیرا هرمردی ازشما هنگامیکه پرهیزگار شد در دین خود و درست گفتاری کرد و ادای امانت نمود و خلق او با مردم نیکو شد چنین کس را جعفری گویند و او مرا شادمان ومسرور نموده وازمن بر او سرور وشادمانی وارد میشود و گویند که این ادب جعفر است ویا بادب جعفری مودب گردیده و چون غیر این بود داخل میشود بر بلادعارا و گویند که این ادب جعفر است پس بخدا قسم پدرم مراحدیث فرمود مردیکه در قبیله از شیعه علی است پس باید زینت شیعه باشد ودر ادای امانت اداکننده تر ازهمه ودرقضای حقوق حکم کننده ترو داور تر ازهمه ودرمورد گفتار راستگوتر باشد وصایا وودایع ایشان بجانب او باشد عشیره و خویشان از اوپرسش کنند وبگویند کی بمثل فلانی است که ازهمه مادر او امانت خوبتر ودرحدیث وگفتار ازما راستگوتر است

مواعظه آن بزرگوار در امور مختلفه و متفاوته

از جمله مواعظه و اندرز نیکو و بلیغ آن بزرگوار که در خاطر های صافی جای گیر و متمرکز است فرمایشی است که درمورد درخواست شخصی شده که خواسته است حضرت اورا پندی دهد وفرموده بیقین که خدا متکفل روزی است پس اهتمام تو از برای چیست ؟ و اگر روزی رزق مقسوم و روزی مقدر است پس حرص از برای چیست ؟ واگر حساب حق است پس جمع مال چرا ؟ واگر ثواب و پاداش از خدا حق است پس تنبلی و کسالت از برای چیست ؟ واگر خلف و عوض از خدای عزوجل حق است پس بخل از برای چیست ؟ واگر عقوبت و مجازات از جانب خدای عزوجل آتش جهنم است پس معصیت از برای چیست ؟ و اگر مرگ حق است پس شادمانی و فرح از برای چیست واگر عرض بر خدا حق است پس مکر از برای چیست ؟ واگر شیطان دشمن است پس غفلت و بیحالی از برای چیست ؟ واگر گذشتن از صراط حق است پس عجب وخودپسندی از برای چیست ؟ واگر هرچیزی بسته بقضا وقدر است پس اندوه وغم از برای چیست ؟ واگر دنیا فانی است پس اطمینان و آرامش چرا ؟

از جمله بدایع مواعظه حضرت صادق علیه السلام است

بدرستی که شما در اجل ها ومدت هائی قبض شده و ایامی معدوده هستید ومرگ ناگهانی بشما وارد میشود ، کسی که تخم خیر بکارد و کشت و کار خوبی کند غبطه و حسرت میبرد (که چرا بیشتر نکشتم وزیادتر نکردم) و کسی که تخم شر بکارد و کشت و کار شر کند پشیمانی وندامت بدرود که چرا چنین تخمی کاشتم واز برای هرزارعی زراعتی است سبقت و پیشی نمیگیرد شخص کند کار وبطئی ازشما بهره ونصیب خودرا ودرك نمیکند حریص چیزی راکه از برای او مقدر نشده، کسی که خیری راعطا کند خدا بوی عطای خیر نماید و کسی که شری را جلوگیری کند خدا او را نگاهداری می نماید (۱)

هم از مواعظ آن بزرگوار است : تاخیر انداختن فریب خوردگی واغتراراست وطول تسویف وامروز وفردا نمودن حیرت و سرگردانی است وعلت وعیب را بخدا

نسبت دادن باعث هلاکت است واصرار برگناه ایمن بودن از مکرخداست وازمکر خدا وپاداش مکر او جز قومی که زیانکارانند ایمن نباشند (۱)

بازفرماید - من اتقی الله وقاه ومن شکره زاده ومن اقرضه جزاه هر کس که از خدابپرهیزد خدا اورا نگاهداری میکند وکسی که خدارا شکر میکند بر نعمت او می افزاید وکسی که در راه خدا قرض دهد خدا باو جزا وپاداش خواهد داد

وآن حضرت بابی بصیر فرمود اماتحزن ، اما تهتم اما تتالم قال بلی یعنی آیاتو محزون نمی شوی آیا مهموم نمیگردی آیا متالم نمیشوی عرض کرد بلی وانگاه فرمود وقتی که این حالت درتو بود بیادبیاور مرك راوتنهائی خودت را درقبر و روان شدن اشك چشمانت را بردوگونه ورخسارت وازهم پریدن وجداشدن رك وپی های خودت رأ وخوردن کرمها را ازگوشت بدنت وبلا وانقطاع خودت را از دنیاکه این تذکر تورا به عمل ترغیب وتحریص می کند وتو را منع می نماید از بسیاری حرصی که بر دنیا داری

بیانات مفید عنوان بصری ازشیخ خود

در استفاده از محضرحضرت صادق آل محمد

شیخ بهائی در دفترسوم کشکول خود مینویسد .

ازعنوان بصری روایت شده که من چند سالی را نزد مالك بن انس میرفتم سپس که از فضایل ومکارم حضرت جعفربن محمد الصادق آگاه شدم گفتی دوست داشتم که ازمحضرش استفاده کنم و از اواخذکمالات نمایم همانطورکه از مالك اخذکمال مینمودم پس روزی بمن فرمود ، من مردی مطلوبم و با این وصف برای من در هر ساعت ازاوقات شب و روزاورادی است بنا براین تومرا ازاذکارواورا دخودبازمدار و ازمالك اخذکن وبجانب او برو چنانکه پیش از این میرفتی ، پس من از این بیان

---

۱ - بحارمجلسی

اندوهناك و غمین گردیده ازخدمتش بیرون شدم و بخود گفتم اگر که عاقبت خوشی داشتم ببهترین آرزوی خود میرسیدم وبرای من تشرف بخدمت این حضرت واخذ نمودن از اومیسرمیشد پس داخل مسجد رسول خدا شدم و براوسلام کردم و فردا باز بروضه مقدسه برگشته ودر آن دور کعت نماز گذاردم و گفتم خدایاازتودرخواست میکنم که قلب جعفر ن محمد(ع)را برمن مهربان کنی ومرا ازعلم اوروزی فرمائی تا چیزی فراگیرم که بواسطه آن بصراط مستقیم توهدایت شوم وازآنجابخانه ام برگشتم درحالتی که اندوهگین بودم ونزد مالك بن انس هم نرفتم برای آنچه که دردل من از حب جعفربن محمد جای گرفته پس از خانه خود جز برای ادای نماز واجب بیرون نشدم تااینکه صبر من تمام شد و چون سینه مق تنك گردید ناچار شده کفش و کلاه کردم و بقصد خدمت حضرت جعفر بن محمد بیرون رفتم و این بعد ازادای نمازعصر بود پس وقتی که بدرب خانه آن حضرت رسیدم اذن دخول خواستم خادم حضرت بیرون آمد و گفت حاجت تو چیست گفتم عرض سلام برشخص شریف امام است گفت آن حضرت درمصلای خود قائم است پس من در برابر در نشستم و جزاندکی طول نکشید که خادم بیرون آمد وبمن گفت داخل شود ببرکت خدا پس داخل شدم و بر اوسلام کردم وحضرت سلام مرا جواب داده وفرمود بنشین خدا تورا بیامرزد آنگاه من نشستم وآن حضرت سر بزیر افکنندهآنگاه سربالا نموده وفرمود چه کنیه داری عرض کردم ابوعبدالله فرمودخدا ثابت وبرقراربدارد کنیه توراتوراتوفیق دهدیااباعبدالله درخواست توچیست پس من پیش خود گفتم اگر که درزیارت وسلام دادن بر او غیر این دعا نبود باز هم خیربسیاری بود پس ازآن سر بالا نموده وفرمود درخواست تو چیست عرض کردم ازخدا میخواهم که قلب تو را برمن مهربان کند و مرا از علم تو روزی فرماید و امیدوارم که خدای تبارك و تعالی در دل هرکس که خواهد اورا هدایت کند جای داده و قرار میدهد پس اگر خواهان علمی اولا در خودت حقیقت بندگی را طالب شو وعلم را باستعمال آن طلب کن وازخدا طلب فهم نماکه بتوبفرماید آنگاه من گفتم یا شریف فرمود بگو یا ابا عبدالله گفتم یا ابا عبدالله حقیقت عبودیت چیست فرمود . سه چیز است یکی اینکه بنده ازبرای خوددرآنچه خدا باومرحمت

وعطا فرموده مالکیت نه بیند و آنرا ملك خودنداند زیرا که ازبرای بندگان مالکیتی نیست ومال را مال الله می بینند و آنرا در آنجا می گذارند که خدا امرفرمود دیگر اینکه بنده برای خود تدبیری نکند واشتغال خودرا در چیزی قرار دهد که خدا باو امرفرموده یا نهی کرده پس وقتی که بنده از برای خود در آنچه خدا باوداده مالکیتی قائل نشد انفاق نمودن برا و آسان گردد و در آنچه خدا باوامر بانفاق نموده در آن انفاق کند وآنگاه که بنده تدبیر نفس خودرا بمدبر امور واگذار کرد مصیبتهای دنیا براوخار وآسان شود وآنگاه که بنده مشغول بچیزی شد که خدای تعالی اورا بدان امر یا نهی فرموده بواسطه آن دیگرمشغول بمراء وجدال وخود نمائی ومباهات با مردم نمی شود وهنگامیکه خدای تعالی بنده خودرا باین سه چیز کرامی گردانید واین سه را باو کرامت فرمود دنیا در نظراوخار گردد و ابلیس وخلو در نظر اوخار بشمار آیند وطالب دنیا نشود که درآن بازدیاد مال بپردازد و بدان مفاخرت ومباهات کند وطالب چیزهائی نشود که در نزد مردم عزت وبرتری دارد وروزگارخودرا به باطل نگذراند پس این اول درجه تقوی است و خدای متعال فرماید .

تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لافساداً والعاقبة للمتقین این است خانه آخرت که قرارمیدهیم ما اینرا ازبرای کسانیکه اراده برتری وفساد درزمین نمیکنند وعاقبت از برای پرهیزکاران است

عرض کردم یا ابا عبدالله مرا وصیت فرما حضرت فرمود تورا وصیت میکنم بنه چیز که درحقیقت آنها وصیت های من است از برای مرید طریق من بجانب خدای تعالی وازخدا در خواست میکنم که تورا برای بکار بردن آن توفیق دهد : سه چیز آن درریاضت نفس است وسه ازآن درحلم وسه دیگر آن درعلم میباشد پس آنانرا را حفظ کن وسستی و تهاون درباره آن منما ،

عنوان گوید پس من دل خودرا خالی ساخته و خاطرخویش را فارغ گردانیدم حضرت فرمود اما آنهاکه درریاضت اند حذر بادتورا که بخوری از چیزی که اشتهای آنرا نداری که بیقین آن مورث حماقت وبلاهت شود و جزدرحال گرسنگی مخور و چون خوردی حلال بخوروبنام خدا بر آن ببروحدیث رسول (ص) را بخاطر بیاور که

فرمود ماملاء آدمی وعاء شر اً من بطنه یعنی پر نمیکند فرزند آدم ظرفی را که بدتر از شکم خود باشد پس اگر آنرا پر کرد پس باید ثلثی از برای طعام و ثلثی از برای شراب وثلثی از برای نفس کشیدن او باشد اما آنها که درحرام است پس اگر کسی بتو گفت اگر یکی بگوئی ده تا می شنوی پس باو بگو اگر ده تا گفتی یکی میشنوی و اگر کسی بتو شتم کرد و تورا بد گفت پس باو بگو اگر راست می گوئی در آنچه گوئی من ازخدا میخواهم که مرا بیامرزد واگر دروغ میگوئی در آنچه گوئی من از خدا میخواهم که ترا بیامرزد و کسی که تورا وعده با نحناو خمید کی کرد پس اورا بنصیحت ودعا وعده کن واما آنها که درعلم است پس بپرس از دانایان هر آنچه را که ندانی و برحذرباش از اینکه ازایشان چیزی را ازروی تعنت وتجربه بپرسی وحذرباد تو را ازاینکه درچیزی رأی و اعتقاد خود عمل کنی وعمل باحتیاط کن در تمامی آنچه که بجانب آن راهی می یابی واززنان جوان بکریزهمانطور که ازشیرژیان می گریزی و گردن خودرا جسر وپل مردم قرارمده هم اکنون یا ابا عبدالله ازنزد من بر خیز که درحقیقت تورا نصیحت کردم وورد مرا ازبرای من خراب وفاسد مساز که مردی هستم که بنفس خود بخیل می باشم والسلام علی من اتبع الهدی

فصل هشتم

در گفتار در بارحضرت صادق ال محمد علیه السلام

برای صادق آل محمد علیه الصلواة و السلام گفتاری در ربار و اقوالی معجز آثار در آداب و اخلاق و معاشرت و سلوك و عبادات وغیره است که قسمت مهم آن در مصباح الشریعه و مناهج انوار وماده ۹۳ مسطور است و نگارنده جزئی از آنها را انتخاب نموده ودراین کتاب تیمناً وتبرکاً بمورد نگارش میآورد تاخوانندگان از آن هنرمند گردند.

قال الصادق علیه لسلم

نجوی العارفین تدور علی ثلاثة اصول :

الخوف والرجاء والحب، فالخوف فرع العلم والرجا فرع اليقين والحب فرع المعرفة فدليل الخوف الهرب و دليل الرجا الطلب و دليل الحب ايثار المحبوب على ما سواه فاذا تحقق العلم في الصدر خاف فاذا صح الخوف هرب واذا هرب نجى واذا اشرق نور اليقين في القلب شاهد الفضل واذا تمكن منه رؤية الفضل رجا واذا وجد حلاوة الرجا طلب واذا وفق للطلب وجد واذا انجلا ضياء المعرفه في الفؤاد هاج ريح المحبة واذا هاج ريح المحبة استانس في ظلال المحبوب و آثر المحبوب على ماسواه و باشر اوامره و اجتنب نواهيه و اختارهما على كل شي غيرهما فاذا استقام على بساط الانس بالمحبوب مع اداء و اوامره واجتناب نواهيه وصل الى روح المناجات و القرب ومثل هذه الاصول الثلثة كالحرم والمسجد والكعبه فمن دخل الحرم امن من الخلق ومن دخل المسجد امنت جوارحه ان يستعملها في المعصيته و من دخل الكعبه امن قلبه من ان يشغله بغير ذكر الله عزوجل

فانظر ايها المؤمن فان كانت حالتك حالة ترضيهما لحلول المعرفة فاشكر الله تعالى على توفيقه وعصمته و ان تكن للا خرى فانتقل عنها بصحه العزيمة و اندم على ماسلف من عمرك في الغفلة واستعن بالله على تطهير الظاهر من الذنوب و تنظيف الباطن من العيوب واقطع مادة الغفلة عن قلبك واطف نار الشهوة من نفسك

یعنی فرمود صادق آل محمد علیه السلام که رازونیاز اهل معرفت پیوسته بسه اصل است :

اول ترس - دوم امید - سوم دوستی ، امانرس فرع دانستن است و امید فرع یقین باشد ومحبت فرع معرفت است ونشانه ترس گریختن و نشانه امید خواستاری وجستجو است ونشانه دوستی گزیدن محبوب است برهرچه که غیر او باشد .

و چون علم درسینه تحقق یافت ترس پیدامیشود وچون ترس صحیح شد فرار پیش آمد و چون فرار پیدا شد نجات و رستگاری فراهم آید و چون نور یقین در دل تابند فضل وبخشایش پروردگار مشاهده کند وچون دیدن فضل استقرار پیدا کرد امیدوار گردد و چون حلاوت امیدواری را چشید درصدد طلب برآید و چون توفیق طلب پیدا کرد مطلوب خودرا بدست آورد و آنرا بیابد و چون نور معرفت دردل تابید

نسیم محبت بوزیدن آید و چون باد محبت وزید در سایه مرحمت محبوب انس و آرامش گیرد و محبوب را بر هرچه که جز آن است اختیار کند و بانجام اوامر او بپردازد و از نواهی او اجتناب نماید وامر ونهی محبوب را بر هرچیزی که غیر آندو باشد برگزیند و چون بر بساط انس محبوب برقرار شد و اوامر اورا بجا آورد و از نواهی او دوری گزید آنگاه بروح مناجات و قرب محبوب واصل آید و مثال این سه اصل حرم و مسجد و کعبه است که هر کس داخل حرم شد ایمن از تمام خلق شود و هر کس که داخل مسجد شد جوارح او از بکار رفتن در نافرمانی و معصیت ایمن گردد و هر کس که داخل کعبه شد دل او از اشتغال بغیر ذکر خدای عزوجل ایمن شود

پس ای مومن نگاه بخود کن که اگر تورا حالتی است که راضی برسیدن مرگ خود هستی آنگاه خدای تعالی را بتوفیق وعصمت خود سپاسگذار شو واگر تورا حالتی غیر از این است پس خودرا از آن حالت انتقال ده و قصد و عزیمت خودرا درست کن و پشیمان شو بر آنچه عمر تو بغفلت گذشته و از خدا کمك بخواه که تورا از گناهان پاك سازد و باطنت را از عیبها پاکیزه گرداند و ماده غفلت را از دل خود قطع کن و آتش شهوت را از نفس خود خاموش بدار

در احکام

قال الصادق علیه السلام اعراب القلوب علی اربعة انواع . رفع وفتح وخفض ووقف فرفع القلب فی الاشتغال بغیر الله و وقف القلب فی الغفلة عن الله الاتری الی ان العبد اذا ذکر الله بالتعظیم خالصاً ارتفع کل حجاب کان بینه وبین الله تعالی من قبل ذلك واذا انقاد القلب لورود قضاء الله بشرط الرضا عنه کیف ینفتح القلب بالسرور والراحة والروح و اذا اشتغل قلبه بشیء من اسباب الدنیا کیف تجده اذا ذکر الله بعد ذلك واناب منخفضاً مظلماً کبیت خراب خاو لیس فیه عمران ولا مونس فاذا غفل عن ذکر الله کیف تراه بعد ذلك موقوفا محجوباً قدقسی و اظلم منذ فارق نورالتعظیم

فعلامة الرفع ثلاثة اشیاء: وجود الموافقه وفقد المخالفة ودوام الشوق وعلامة الفتح ثلاثة اشیاء التوکل والصدق والیقین و علامت الخفض ثلاثة اشیاء العجب والریاء و الحرص و علامة الوقف ثلاثة اشیاء زوال حلاوة الطاعه و عدم مرارة المعصیه و التباس علم الحلال بالحرام

یعنی حضرت صادق آل محمد علیه السلام فرمود اعراب دلها چهار است: رفع - فتح - کسر - وقف ، رفع قلب ذکر خدای تعالی است وفتح آن راضی بودن برضای اواست و خفض یا کسر قلب مشغول شدن بغیر خداست و وقف آن غافل شدن از یاد خدا باشد آیا نمی بینی هنگامی که بنده خدارا به بزرگی وعظمت وخلوص نیت یاد کند تمام پرده و حجابهائی که بین او و بین خداست پیش از ذکر برداشته شود و هروقت دل در برابر ورود قضای خدا اطاعت نمود وراضی شد از خداچگونه بشادمانی وراحت و نشاط روحی باز شده وگشاده گردد و آنگاه که بچیزی از اسباب دنیوی مشغول گردید چگونه آنرا می یابی در آن بین که خدا را پس از اشتغال بیاد آورد وبسوی او بازگشت کند که در آنحال سربزیر وگرفته و تیره دل و مانند بنای خراب باشد که در آن آبادی و عمرانی دیده نشود و مونسی در آن نبینند

پس هنگامی که دل ازذکر خدا غافل شد چگونه می بینی آنرا که بعد ازغفلت باز مانده و محجوب گردیده وقساوت وتیرگی آنرا بسختی فروگرفته و آن ازوقتی است که نورعظمت آلهی را مفارقت کرده و بنابراین علامت رفع قلب سه چیزاست پیدایش موافقت ونایاب شدن مخالفت ودوام شوق الهی که باشتیاق خدا باشد وعلامت فتح سه چیز است : توکل بخدا و راستی و یقین بحق و علامت خفض نیز سه چیز باشد خودپسندی و خود نمائی و حرص وعلامت وقف هم سه چیز است : برطرف شدن حلاوت طاعت پروردگار و تلخ نشمردن نافرمانی و معصیت و اشتباه کردن در علم بحلال و حرام

گفتار آن حضرت در مواخات

قال الصادق علیه السلام ثلاثة فی کل زمان عزیزه وهی الاخاء فی الله تعالی والزوجه الصالحة النقیه تعینه فی دین الله عزوجل والولدالرشید ومن وجدالثلثة فقد اصاب خیر الدارین والحظ الاوفر من الدنیا والاخره و احذر ان تواخی من ارادك لطمع اوخوف او میل او مال او اکل او شرب و اطلب موافاة الاتقیاء ولو فی ظلمات الارض و ان افنیت عمرك فی طلبهم فان الله عز وجل لم یخلق علی وجه الارض افضل منهم بعدالنبیین و ما انعم الله علی العبد بمثل ما انعم به من التوفیق لصحبتهم قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الاالمتقین و اظن ان من طلب فی زماننا هذا صدیقا بلاعیب بقی بلا

صدیق الا تری ان اول کرامة اکرم‌الله بها انبیائه عند اظهار دعوتهم صدیق امین و ولی فکذلك اجل ما اکرم‌الله به اصدقائه و اولیائه و اصفیائه وامناءه صحبة انبیائه وذلك دلیل علی ان مافی الدارین بعد معرفه الله ص نعمه اجل و اطیب و ازکی من‌الصحبة فی‌الله عزوجل والمواخاة لوجه الله

فرمود حضرت صادق علیه السلام سه چیز است که در هردوره عزیز و کمیابند و آنسه یکی برادری در راه خداست و همسر نیکوکاری که الفت دار بشوهر خود باشد و اورا دردین خدا بی‌نیاز سازد وفرزندی رشید وارجمند دارا شود وهرکس دارای این سه چیز شد در واقع بخیر دو جهان رسیده و بهره تمام از دنیا و آخرت برده وبترس از اینکه برادری کنی باکسی که تورا از برای طمع یابیم یا میل یا مال یا جهت خوردن یا آشامیدن بخواهد وطلب برادری ازپرهیزکاران نما وبا آنها برادری کن اگرچه در میانه تاریکیهای زمین باشند اگرچه عمر خودرا درطلب ایشان فناکنی پس بدرستیکه خدای عزوجل در روی زمین بعداز پیغمبران بهتر ازآنها خلق نفرموده و بر بنده انعام نفرموده بمانند آنچه باو انعام نموده از توفیق برای صحبت ایشان خدای متعال فرماید درآنروز دوستان بعضی دشمن بعضی دیگرند جز پرهیزکاران ومن‌گمان میکنم که هرکس در این روزگار ما دوستی که بدون عیب باشد طلب کند بیدوست‌میماند آیا نمی‌بینی اول بزرگواری وکرامتی که خدا پیمبران خودرا بدان گرامی داشته درهنگام‌اظهار دعوت ایشان دوست امین و ولی و دوستدار است پس همچنین بزرگترین چیزی که خدا بآن دوستان و اولیای خود را بزرك داشته و و برگزیدگان و امنای خودگرامی گردانیده‌صحبت وهمراهی پیغمبران اواست‌واین خود دلیل است بر اینکه در دو دنیابعد از شناختن خدای تعالی نعمتی بزرگتر و پاکیزه از همراهی درراه خدای‌عزوجل‌نیست‌وبالاتراز برادری برای رضای‌خدانباشد

گفتار آن حضرت در حسن خلق

قال الصادق (ع)الخلق الحسن جمال فی‌الدنیا نزهة فی الاخرة و به کمال‌الدین وقربة‌الی‌الله عزوجل ولایکون حسن الخلق الا فی‌کل ولی وصفی لان الله تعالی‌ابی‌ان ینزل اللطافه و حسن الخلق الا فی مطایا نوره الا علی و جماله الازکی لانها خصلة یختص بهاالعارفون ولا یعلم ما فی حقیقة حسن الخلق الا الله عز و جل قال رسول الله

صلی الله علیه و آله خاتم الخلق زماننا حسن الخلق و الخلق الحسن الطاف شیئی فی الدین وانقل شیئی فی المیزان وسوء الخلق یفسد العمل کما یفسد الخل العسل وإن ارتقی فی الدرجات فمصیره الی الهوان قال رسول الله (ص) حسن الخلق شجره فی الجنة و صاحبه متعلق بغصنها یجذبه الیها و سوء الخلق شجرة فی النار و صاحبه متعلق بغصنها یجذبه الیها .

فرمود صادق آل محمد (ع) خلق نیکو جمال دنیا و نزهت و پاکیزگی در آخرت است و خلق خوب تمامیت دین است و تقرب و نزدیکی بخدای عز وجل می باشد وحسن خلق جزدر ولی یادوست و برگزیده خدا نباشد زیراکه خدای تعالی امتناع فرمود ازآنکه لطافت وحسن خلق را جز درمراکب نور اعلی و جمال ازکی خود نازل نماید زیراکه خلق خوب خصلتی است که عارفان بحق وخدا شناسان بدان اختصاص دارند و جزخدای عزوجل حقیقت آنچه راکه در حسن خلق وجود دارد نمی داند فرمود رسول خدا (ص) انکشترمردمان دردوره وزمان ما حسن خلق است وخلق خوب پاکیزه ترولطیف ترین چیزی است دردین وسنگین تر چیزی است در میزان عمل وبدی خلق عمل را تباه وفاسد سازد همانطورکه سرکه عسل را فاسد می نماید واگر بدخلقی بدرجات بلندرسید و پایه اوبالاگرفت پس بازگشت آن بجانب ذلت و خواری باشد و نیز رسول خدا فرمود حسن خلق درختی است در بهشت و صاحب آن بسته وآویخته بشاخه ای ازآن است که اورا بجانب بهشت میکشاند وبد خلقی درختی است درآتش و صاحب آن آویخته بشاخی است ازآنکه او را بجانب دوزخ وآتش میکشاند .

گفتار آن بزرگوار در تقوی

قال الصادق (ع) : التقوی علی ثلاثه اوجه تقوی بالله وهوترك الحلال فضلاعن الشبهة و هو تقوی خاص الخاص وتقوی من الله وهوترك الشبهات فضلا عن الحرام و تقوی من خوف النار والعقاب وهوترك الحرام وهو تقوی العام کماء یجری فی نهر و مثل هذه الطبقات الثلث فی معنی التقوی کاشجار مغروسة علی حافة ذلك النهر من کل

لون و جنس وكل شجر منها يستمص الماء من ذلك النهر على قدر جوهره و طعمه و لطافته وكثافته ثم منفع الخلق من ذلك الاشجار والثمار على قدرها وقيمتها

فرمود حضرت صادق (ع) تقوى بر سه گونه است تقوای بخدا وآن بترك حلال است تا چه رسد بشبهه وان تقوای خاص الخاص است و تقوای از خدای تعالی وآن ترك شبهات است علاوه از حرام وآن تقوی از خواص است وتقوائی كه از بیم آتش وعذاب است وآن ترك حرام و تقوای عوام میباشد، مثل تقوی مانند آبی است كه جاری شود در نهری ومثل این سه پایه در تقوی مانند درختهائی است كه بر كنار آن نهر نشانده شده از هر رنك وجنس وهر درختی از آن نهر آب می مكد و بخود جذب میكند باندازه استعداد خود ومزه ولطافت وكثافت خودش پس بهره ومنافع مردم از آن درختها ومیوه‌های آنان در اندازه وقیمت آنها است.

گفتار آن حضرت در رعایت

قال الصادق عليه السلام من رعى قلبه عن الغفلة ونفسه عن الشهوة وعقله عن الجهل فقد دخل فى ديوان المنتبهين ثم رعى علمه عن الهوى ودينه عن البدعة وماله عن الحرام فهو من جملة الصالحين قال رسول الله طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة وهو علم الانفس فيجب ان يكون نفس المؤمن على كل حال فى شكر اوعذر على معنى ان قبل ففضل و ان رد فعدل و تطالع الحركات فى الطاعات بالتوفيق ويطالع السكون عن المعاصى بالعصمة و قوام ذلك كله بالافتقار الى الله و الاضطرار اليه والخشوع والخضوع و مفتاحهما الا نابة الى الله تعالى مع قصر الامل بدوام ذكر الموت و عيان الوقوف بين يدى الجبار لان فى ذلك راحة من الحبس و نجاة من العدو وسلامة للنفس والاخلاص فى الطاعة بالتوفيق و اصل ذلك ان يرد العمر الى يوم واحد قال رسول الله الدنيا ساعة فاجعلها طاعة و باب ذلك كله ملازمة الخلوة بمداومة الفكرة وسبب الخلوة القناعه و ترك الفضول عن المعاش و سبب الفكرة الفراغ الزهد و تمام الزهد التقوى وباب التقوى الخشية و دليل الخشية التعظيم لله والتمسك بخالص طاعته و اوامره والخوف والحذر

مع الوقوف عن محارمه و دليلها العلم قال الله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء .

یعنی فرمود حضرت صادق آل محمد کسی که دل خود را از غفلت رعایت کند و نفس خودرا از شهوت وعقلش را از جهل نگهدارد درحقیقت در دیوان آگهان و باخبران داخل گردیده

پس کسی که علم خودرا ازهوا ودین خودرا از بدعت ومال خویش را ازحرام رعایت کند او ازجمله صالحین وخوبان خواهد بود .

حضرت رسول خدافرمود طلب دانش برهرمرد مسلم وزن مسلمه واجب است وآن دانش جان ها وعلم بنفوس است بنابراین واجب است که نفس مؤمن درهرحال بشکر گذاری یا عذر خواهی باشد بدین معنی که اگر قبول بشود بفضل و بخشش حق خواهد بود واگر مردود گردد بعدل او باشد وحرکات درطاعات و فرمانبرداری رابتوفیق خدا بیند وسکون ازنافرمانی وخودداری ازمعاصی رابعصمت ونگاهداری خدامطالعه نماید وقوام تمامی اینها به نیازمندی بخدا واضطرار بجانب او باشدوفروتنی وخضوع در بر ابر ذات حق است وکلید آن درباز گشت بجانب خدا است باکوتاهی آرزو بواسطه همیشگی بیاد مرگ وآشکارا دیدن وقوف خود را دربرابر پروردگار جبار چونانکه در این عمل راحت شدن ازحبس ونجات یافتن از دشمن وسلامت از برای نفس واخلاص درطاعت بسبب توفیق الهی است واصل این اعمال آنستکه تمام عمر را بیك روز شمارد ، رسول خدا فرمودکه دنیا ساعتی است و آنرا در طاعت و فرمانبرداری پروردگار قرارده وباب این اعمال بتمامی ملازمت خلوت بدوام فکرت است وسبب خلوت قناعت وواگذارنمودن زیادتی ازمعاش وگذران است وموجبات فراغت زهد وبی رغبتی بدنیا است وتمام زهدپرهیز کاری است وباب تقوی بیم وخشیت است ودلیل ونشانه ترس وبیم تعظیم وبزرك شماری حق عزوعلا است وتمسك جستن بخالص طاعات واوامر او باشد وبیم وترس باایستادگی ووقوف ازمحرمات خداودلیل آن علم است چنانکه خدافرماید :

انما یخشی الله من عباده العلماء جز این نیست که می ترسند ازحق تعالی بندکان او که دانایان وعلما هستند .

در بیان حق و باطل از فرمایشات آنحضرت

قال الصادق علیه السلام : اتق الله و کن حیث شئت و من ای قوم شئت فانه لا خلاف لاحد فی التقوی و التقوی محبوب عند کل فریق و فیه اجتماع کل خیر و رشد وهو میزان کل علة و حکمة و اساس کل طاعة مقبوله والتقوی ما ینفجر من عین المعرفة بالله تعالی یحتاج الیه کل فن من العلة و هو لایحتاج الا الی تصحیح المعرفة بالمحمود تحت هیبة الله و سلطانه و مزید التقوی یکون من اصل اطلاع الله عزوجل علی سر العبد بلطفه فهذا اصل کل حق واما الباطل فهو مایقطعك عن الله متفق علیه ایضاً عند کل فریق فاجتنب عنه وافرد سرك لله بلاعلامة

فرمود حضرت صادق علیه السلام بپرهیزار خدا و باش بهر کجا که خواهی وازهر قوم که خواهی زیرا که خلافی نیست برای احدی در پرهیز گاری و پرهیز دوست داشته محبوب است در نزد هر فرقه ای و در آن است گرد آمدن هر چیز و خوبی و آن شکافته میشود از چشمهٔ معرفت بخدای و تعالی نیازمند میگردد بآن هر قسمتی از علة و او محتاج نمیشود جز بصحت و درست گردانیدن شناسائی باخاموشی در تحت بیة وهیبت خداوند و سلطه وقدرت اوزیادتی تقوی که از اصل آگاهی و با خبری خداست بر اسرار بنده بواسطه لطف و مهربانی او پس این است اصل و ریشه هرحقی و اما باطل پس آن چیزی است که تورا از خدا دور سازد و آن نزد هر فرقه و گروهی متفق علیه است که تمامی بران اتفاق دارند و جملگی برانند پس از آن دوری کن و سر خود را برای خدا نگاهدار بتنهائی بدون بستگی بدیگری

فرموده آن بزرگوار در اخلاص

قال الصادق علیه السلام الاخلاص یجمع فواصل الاعمال وهو معنی مفتاحه القبول و توقیعه الرضا فمن تقبل الله منه ویرضی عنه فهو المخلص و ان قل عمله و من لا یتقبل الله منه فلیس بمخلص و ان کثر اعماله اعتبارا بآدم و ابلیس و علامة القبول وجود الاستقامه ببذل

کل المحاب مع اصابة العلة کل حرکة و سکون و المخلص ذائب روحه باذل مهجته فی تقویة ما به العلة والاعمال و العامل والمعمول بالعمل لانه اذا ادرك ذلك فقد ادرك کله و اذا فاته الکل و هو تصفیته معانی التنزیه فی التوحید کما قال الاول هلك العاملون الاالعابدون و هلك العابدون الاالعالمون و هلك العالمون الاالصادقون و هلك الصادقون الاالمخلصون و هلك المخلصون الا المتقون و هلك المتقون الاالموقنون وان الموقنین علی خطر عظیة قال الله تعالی و اعبد ربك حتی یأتیك الیقین و ادنی حد الاخلاص بذل العبد طاقته ثة لایجعل لعلمه قدراً عندالله فیوجب علی الله مکافاة بعلمه لعلمه انه لوطالبه بوفاء حق المعبودیة لعجز و ادنی مقام المخلص فی الدنیا السلامة من جمیع الآثام و فی الاخرة النجاة من النار و الفوز بالجنة

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام اخلاص گرد می آورد بهترین عملها را و آن معنائی است که کلید وی قبول و پذیرفتاری است وامضاء آن خوشنودی میباشد پس کسی که پذیرفت خدا ازوی وراضی شد ازاو پس اواخلاص دارنده است اگر چه عملش اندك باشد و کسی که خدا ازاو نپذیرد وعمل اورا قبول نکند پس اواخلاصمند نیست اگرچه کردار وی بسیار باشد مانند عمل و کردار حضرت آدم وابلیس ونشانه پذیرفتن وقبول نمودن بودن پایداری راستقامت است ببخشیدن تمام آنچه راکه دوست دارد با رسیدن بدانش در هر حرکتی و سکونی و آنکس که دارای اخلاص است روح خود وا میگدازد و جای خود را بذل میکند در برپا داشتن آنچه که دراوست از دانش و کرداروآنچه راکه عمل کننده وعمل کرده شده است بواسطه دانش زیرا که او وقتی این مرتبه را درك نمود و بعلم و عمل رسید در حقیقت تمامی طاعات را درك نموده و آنگاه که آنرا از دست داد و از او فوت گردید درحقیقت همه را از داده و ترك تمامی اعمال را نموده عمل صافی نمودن و پاکیزه کردن معانی تنزیه و منزه شمردن خداست در توحید و یگانگی چنانکه اول فرموده : هلاك شدند عمل کنندگان جز پرستش کاران و عابدان وهلاك شدند پرستش کارها جزعلماء ودانایان و هلاك شدند عالمان جز راستگویان و صداقت پیشه گان و هلاك شدند صادقین غیر از آنها که اخلاص دارند و مخلص شمرده میشوید و هلاك شدند مخلصین مگر

آنها که اهل تقوی و پرهیزند و هلاك شدند اهل تقوی مکر آنها که دارای یقین اند و بدرستیکه یقین داران هم بیقین در خطر عظیمی خواهند بود : خدای سبحان فرماید ، پرستش کن پروردگار خودت را تا اینکه برای تو یقین آید و پست ترین مرتبه وحد اخلاص بخشیدن و نثار نمودن بنده است توانائی و طاقت خود را که بقدر طاقت بندگی و عبادت کند و قرار ندهد برای عمل خود قدر و قیمتی در نزد خدای متعال تا اینکه واجب شمارد برای خدا پاداشی وعوضی برای عمل خود برای اینکه میداند اگرخدا بخواهد و مطالبه نماید وفا نمودن بحق بندگی وعبودیت را یقین که عجز آرد وعاجز آید و پست ترین مقام شخص اخلاص‌مند در دنیا سلامتی او است از تمامی گناهان و در آخرت رستگاری او است از آتش وفائز گردیدن و بهره‌مند شدن او است به بهشت .

گفتار آن بزرگوار در خوف و رجاء

قال الصادق علیه السلام الخوف رقیب القلب و الرجاء شفیع النفس و من کان بالله عارفاً کان من الله خائفاً و هما جناحان الایمان یطیر بهما العبد المتحقق الی رضوان الله تعالی وعینا عقله یبصر بهما الی وعدالله و وعیده والخوف طالع عدل‌الله ناهی وعیده والرجاء داعی فضل‌الله وهو یحیی القلب والخوف یمیت النفس

فرمود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ترس نگاهبان دل است و امید شفاعت کننده نفس میباشد و کسی که بخدا شناسا باشد ازخدا ترسان است وبیم وامید دوبال ایمانند که بنده تحقیق کار بااین دوبال بسوی رضوان خدای تعالی پروازمیکند وچشمان عقل او میباشند که با آندو بجانب وعدووعید خدا نظرمیکند وبیم مطالعه کننده است عدل خدارا ونهی کننده است ازوعید او وامید خوانده بنده است بفضل خدا وامید است که دل را زنده می‌سازد و بیم است که نفس را می میراند

گفتار آن بزرگوار درحقیقت عبودیت

قال الصادق علیه‌السلم العبودیة جوهرة کنها الربوبیة فما فقد فی العبودیة و جد فی الربوبیة و ما خفی فی الربوبیه اصیب فی‌العبودیة

یعنی فرمود حضرت صادق آل محمد بندگی وعبودیت جوهری است که کنه

آن پروردگاری وربوبیت است پس آنچه که در ربوبیت پنهان شده در بندگی و عبودیت بظهور آمده وپیداگردد

وقال الصادق علیه السلم کتاب الله علی اربعة اشیاء العبادة والاشارة و اللطایف و الحقایق فالعبادة للعوام و الاشارة للخواص و اللطایف للاولیاء و الحقایق للانبیاء علیهم السلم فرمود حضرت صادق علیه السلام که کتاب خدا (قرآن) بر چهار چیز است : عبارت و اشارت ـ لطایف وحقایق ، پس عبارت آن ازبرای عوام است واشارت از برای خواص باشد و لطایف از برای اولیاء است و حقایق از برای پیغمبران علیهم السلام باشد .

گفتار آن حضرت درمعاشرت و و آمیزش

قال الصادق علیه السلام حسن المعاشره مع خلق الله عزوجل فی غیر معصیة من مزید فضل الله عند عبده ومن کان خاضعا لله فی السر کان حسن المعاشرة فی العلانیة فعاشر الخلق لله ولاتعاشرهم لنصیبك من الدنیا ولطلب الجاه والریاوالسمعة ولاتسقطن بسببهاعن حدودالشریعة من باب المماثلة والشهوة فانهم لایغنون عنك شیئا وتفوتك الاخرة بلا فایدة و اجعل من هو اکبر منك بمنزلة الاب و الاصغر بمنزله الولد والمثل بمنزله الاخ ولا تدع ما تعلمه یقینا من نفسك بما تشك فیه من غیرك وکن رفیقا فی امرك بالمعروف وشفیقا فی نهیك عن المنکر و لاتدع النصیحه فی کل حال فالله عزوجل وقولوا للناس حسنا واقطع عمن نسیك وصل ذکر الله وتشغلك الفتنة عن طاعة الله فان ذلك من اولیاء الشیطان و اعوانه و لایحملنك رؤیتهم علی المداهنة عندالحق فان فی ذلك الخسران المبین

فرمود حضرت صادق علیه السلام خوشی آمیزش باخلق خدای عزوجل درغیر نا فرمانی و گناهکاری اززیادی فضل ومرحمت خدا است درنزدبنده خودوهر کس که برای خاطر خدا فروتنی کند درنهان و باطن اوخوش معاشرت و نیکو آمیزش در آشکار خواهد بود پس آمیزش کن با خلق ازبرای خاطر خدا ومعاشرت مکر باایشان جهت بهره گیری ونصیب خودازدنیا ویاازبرای جاه طلبی وخود نمائی وشهرت وشنوانیدن بمردم و سقوط مده خودرابواسطه چنین معاشرتی ازحدودشریعت ودستور آن از باب مانند

و یا همرنك شدن با مردم پس درحقیقت آنها تورا بی‌نیاز نمیکنند از چیزی و آخرت تو از دست میرود بدون فایده که بتو مترتب شود و قرار ده آنکس راکه از تو بزرگتر است بجای پدرت و آنکه از تو کوچکتر است بجای پسرت و آنکه مانند و همجنس تو است بجای برادرت و مگذار آنچه راکه بآن یقین دارد از خودت بواسطه آن چه در آن شك و تردید داری از غیر خودت و باش رفیق در امر نمودن رفیق خودت را بمعروف و کار نیك و با او شفیق و مهربان باش درباز داشتن و نهی نمودن ازمنکر و کار بد و ناروا و فرو نگذار نصیحت و پند را در هرحالتی که خدای عزوجل فرماید بگوئید از برای مردم خوبی را و ببر رشته خودرا از کسی که وصلت و پیوستگی با اوتورا ازذکر خدای تعالی بازدارد و تورا الفت و آمیزش با او از اطاعت و فرمان برداری خدای متعال منع کند زیرا که در حقیقت این شخص از اولیای شیطان و دوستداران و کمك کاران او میباشد و وادار نکند تورا دیدار ایشان برسست گیری نزد حق زیرا که فی الحقیقة در اینکار زیان و ضرری آشکار است

گفتار آن حضرت در معرفت

قال الصادق (ع) العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله ولو سهی قلبه عن الله طرفة عین لمات شوقاً الیه و العارف امین ودایع الله و کنز اسراره ومعدن انواره ودلیل رحمته علی خلقه ومطیة علومه و میزان فضله وعدله قدغنی عن الخلق و المراد و الدنیا ولا مونس له سوی الله ولانطق ولااشارة ولاانس الا بالله ومن الله ومع الله فهوفی ریاض قدسه متردد ومن لطائف فضله الیه متزود والمعرفة اصل و فرعه الایمان

فرمود حضرت صادق (ع) عارف بحق شخص او با خلق است و قلب او با خدا میباشد واگر دل او از خدا غافل شود بقدریك چشم بهم زدنی یقین که خواهد مرد او ازشوق بسوی خدا و عارف امین امانتهای خداست وخزانه اسرار او ومعدن انوار الهی و دلیل رحمت اواست برخلق وی ومرکب علمهای اوومیزان فضل وعدل اومیباشدودر حقیقت بی نیاز ازخلق گردیده ونیازمراد ودنیا بی نیاز شده مونس برای او جز خدا نیست ونطق و اشاره ونفس او جز بخدا وازخدا وبا خدا نباشد پس او درباغات قدس

الهی آمد وشد کند وازلطایف فضل خدا که درباره وی نموده توشه گیرد ومعرفت اصلی است که شاخه آن ایمان است

گفتار آن بزرگوار در حکمت

قال الصادق (ع) الحکمة ضیاء المعرفة و میزان التقوی و ثمرة الصدق ولوقلت ما انعم الله علی عبد بنعمة اعظم و انعم و ارفع واجزل وابهی من الحکمة لقلت قال الله تعالی یوت الحکمه من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً وما یذکر الا اولو الالباب ای لا یعلم وما اودعت وهیات فی الحکمه الامن استخلصته لنفسی وخصصته بها والحکمة هی النجاة وصفة الحکمة الثبات عند اوایل الامور و الوقوف عند عواقبها وهو هادی خلق الله الی الله تعالی قال رسول الله لعلی (ع) لئن یهدی الله علی یدیك عبداً من عباده خیرلك مما طلعت علیه الشمس من مشارقها الی مغاربها

یعنی فرمود حضرت صادق (ع) که حکمت نور معرفت و میزان تقوی و میوه صداقت است واگر بگوییم که انعام نفرموده خدای متعال بربنده نعمتی راکه بزرگتر وبالاتر ورساتر وفراوانتر ازحکمت باشد البته حق گفته ایم و خدای تعالی فرماید:

میدهد حکمت را بر هر کس که خواهد وکسیکه باو حکمت داده شود پس درحقیقت باوخیر بسیاری داده شده وپند نگیرند مگر صاحبان خرد ،یعنی نمیدانند آنچه راکه در حکمت گذارده شده جز آنکس که اورا ازبرای خود خالص نموده ومختص گردانیده ام بحکمت وحکمت نجات ورستگاری است وصفت حکمت پای برجابودن است در آغاز کارها وایستادگی ومقاومت است دراواخر آن واو است رهنمای مخلوق خدا بجانب خدای تعالی وحضرت رسول خدا(ص) بعلی(ع) فرمود اگرخدا هدایت و راهنمائی کند بدست تو بنده ای ازبندگان خودرا از برای توبهترخواهد بود از آنچه که آفتاب بر آن میتابد ازمشرق تا مغرب آن

گفتار آن حضرت در حسد

قال الصادق(ع) الحاسد مضر بنفسه مانع قبل ان یضر بالمحسود کابلیس اورث بحسده لنفسه اللعنة وآدم الاجتباء والهدی وارفع الی محل حقایق العهد والاصطفاء فکن محسوداً

ولا تكن حاسداً فان ميزان الحاسد ابداً خفيف ثقل ميزان المحسود والرزق مقسوم فماذا ينفع الحسد الحاسد و ماذا يضر المحسود الحسد والحسد اصله من عمل القلب وجحود فضل الله وهما جناحان للكبر و بالحسد وقع ابن آدم في حسرة الابد و هلك مهلكا لا ينجوا منه ابدا ولا توبة للحاسد لانه مستمر عليه معتقد به مطبوع فيه يبدوا بلا معارض به ولا سبب والطبع لا يتغير عن الاصل و ان عولج

یعنی فرمود حضرت صادق علیه‌السلام حسد برنده بنفس خود ضرر میرساند و حسد مانع او شود پیش از اینکه ضرر بمحسود برساند مانند ابلیس لعین که حسدوی باعث لعنت ابدی از برای او گردید که دوری از رحمت خدائی است و از برای آدم برگزیدگی را سبب شد و اورا بمحل حقایق عهد الهی و برگزیدگی بالا برد پس محسود کسی است که مورد حسد قرار گیرد نه حسدبرنده زیرا که درحقیقت میزان عمل حسدبرنده سبك میشود بواسطه سنگی میزان آنکس که بر اوحسد برده وحال اینکه روزی مقدر و تقسیم شده است پس در اینصورت حسد حاسد چه ضرری بمحسود میرساند واصل و ریشه حسد از عمل قلب است و از انکار نمودن فضل و بخشش خدای سبحان میباشد و حسد با انکار هردودو بال از برای کفرند وفرزند آدم بواسطه حسد خود درحسرت ابدی میافتد و هلاك میشود بهلاکتی که از آن هیچگاه رستگاری و نجات نمی‌یابد و از برای آنکس که حسد میبرد توبه نیست زیرا که این صفت برای او دایم و همیشگی است و حسد عقیده قلبی اوست که این صفت در طبیعت او نقش بسته و بدون معارضی که متعرض وی شود از او آشکارا وظاهر گردد و سببی برای اظهار آن نمیخواهد وطبیعت ازاصل خود تغییر نمیکند اگرچه معالجه وچاره‌جوئی شود

گفتار آن بزرگوار درعقل وهوی

قال الصادق عليه‌السلام العاقل من كان ذلولا عند اجابة الحق منصفاً بقوله جموحاً عند الباطل خصيماً لقوله يترك دنياه ولا يترك دينه ودليل العقل شيئان صدق القول وصواب العقل والعاقل لا يحدث ما ينكره العقول ولا يتعرض للتهمة ولا يدع مداراة من ابتلى به ويكون العلم دليله في اعماله و الحلم دقيقه في احواله والمعرفة يقينه في مذاهبه والهوى عدو العقل

و مخالف الحق و قرین الباطل و قوة الهوی من الشهوة و اصل علامات الهوی من اکل الحرام والغفلة عن الفرایض والاستهانة بالسنن و الخوض فی الملاهی

فرمود حضرت صادق علیه السلام خردمند کسی است که بوده باشد رام درهنگام پذیرفتن و اجابت نمودن امر حق و انصاف دهنده باشد در گفتار حق وسرکش باشد در نزد باطل و دشمن وخصم باشد برای گفتار باطل واگذارد دنیای خودرا و ترك آن کند ولی دین خودرا وا نگذارد و ترك آن ننماید ودلیل عقل دو چیزاست یکی صدق گفتار دیگری حقیقت و صواب کردار عاقل حرفی نمیزند که عقلا و اهل خرد آنرا انکار کنند و خودرا موردتهمت و متعرض آن قرار نمیدهد ووا نمیگذارد مدارا و ملایمت نمودن با کسی را که مبتلا باو شده و علم و دانش دلیل وی در اعمال و کردار وی باشد و بردباری رفیق و یاراوست دراحوالش ومعرفت وشناسائی بقین اوست در طریقه و روش او هوا و خواهش نفس دشمن عقل است و مخالف باحق باشد و قرین و همسر با باطل خواهد بود و نیروی خواهش نفس از شهوت است و ریشه و بیخ علامتهای هوای نفس از خوردن حرام باشد و از غفلت نمودن از واجبات و فرایض الهی وخوارشمردن سنن وروش بپیغمبر و فرورفتن درملاهی واشتغال بدنیا باشد

گفتار آن بزرگوار در وصف دنیا

قال الصادق (ع) الدنیا بمنزلة صورة رأسها الکبر وعینها الحرص واذنها الطمع ولسانها الریاء ویدها الشهوة و رجلها العجب وقلبها الغفلة وکونها العناء و حاصلها الزوال فمن احبها اورثته الکبر ومن استحنها اورثته الحرص ومن طلبها اورثته الطمع و من مدحها البسته الریاء ومن ارادها مکنته العجب و من اطمان الیها ارکبته الغفلة و من اعجبه متاعها افتنته ولایبقی ومن جمعها و بخل بها ردبه الی مستقرها وهی النار

فرمود حضرت صادق (ع) دنیا بمنزله و مانند صورتی است که سر آن کبر و چشم آن حرص و گوش آن طمع است وزبان آن ریا وخودنمائی ودست آن شهوت و خواهش نفس وپای آن عجب وخود پسندی ودل آن غفلت و بیخبری و وجود آن فنا ونیستی و برداشت وحاصل آن زوال و بر طرف شدن است پس هر کس که دنیا را دوست داشت دنیا برای او کبر و بخود بالیدن وخودرا بزرك شمردن باعث و مورث گردد

وکسی که خواستارخوبی دنیا است و خواهدکه دنیای خود را خوب کند دنیا برای اومورث حرص شود وکسی که دنیا را طلب کند دنیا مورث طمع از برای وی گردد وکسی که دنیا رامدح وستایش کند باولباس ریا را بپوشاند وکسی که دنیا را بخواهد وقصد آن کند اورا متمکن بعجب وخود پسندی سازد وکسی که بدنیا اطمینان پیدا کند اورا مرتکب غفلت سازد وکسی که اورا متاع وکالای دنیابشگفت دوآ ۰ردد نیا او را فریفته نماید و برای او باقی نمی ماندکسی که جمع نماید دنیا را و بخل کند بآن دنیا اورا برمیگرداند بسوی مستقروجایگاه خود وآن آتش است

یعقوبی درتاریخ خود می نویسد :

حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب(ع) درمدینه سال ۱۴۸ بود ودوره زندگانی آن حضرت شصت وشش سال بوده واو افضل مردم واعلم ایشان بدین خدا بود و اهل علم ودانش ازاو شنیده وچون از حضرتش روایت مینمودندمیگفتند ـ اخبرنا العالم

سفیان ثوری گوید : ازحضرت جعفر شنیدم که می فرمود .

الوقوف عندکل شبهة خیرمن الاقتحام فی الهلکة یعنی خودداری و ایستادگی دربرابرهرامرمشتبهی بهترازداخل شدن درمهلکه است

وترك حدیث لم تروه افضل من روایتك حدیثا لم تحصه

و نیز فرماید : بر هر حقی حقیقتی است و بر هرامر صواب و مصلحتی نوری خواهد بود پس آنچه راکه باکتاب خدا موافق آمدآنرا بگیرید وآنچهٔ راکه مخالف آمد پس واگذار نمائید .

وفرمود : سه کس هستندکه واجب است برایشان ترحم نمود وواجب الترحم اند سرمایه دار و دولتمندی که محتاج شود : عزیز قومی که ذلیل گردد عالمیکه اسباب دست وبازیچه جهال گردد ومیان نادانان دچارشود

هم آن حضرت فرماید .

کسی راکه خدا ازخواری معاصی ونافرمانی بدرآورد و اورا بعزت تقوی و پرهیزکاری کشانید خداوند اورا بدون مال بی نیازگردانیده و با نداشتن عشیره و

خویش عزیز نموده و کسی که از خدا ترسید خدا ازاوهرچیزی رابترساند و کسیکه ازخدا نترسید خدا او را ازهرچیزی بترساندو کسیکه از خدا بروزی اندك وآسان راضی گردید خدا ازاو باندك ازعمل راضی گردد

وفرماید من لم یستح من طلب الحلال خفتا مؤنته و نعم اهله

وفرمود کسی که دردنیا زهدو بی رغبتی اختیار کند خدا حکمت را درقلب او پا برجا سازد وزبان او را ازامور دنیا ودرمان آن رهانموده و اورا از دنیا بسلامت بیرون برد .

وفرمود با پنج کس ازمردمان آمیزش منما .

۱ - احمق که اومی خواهد بتوفایده رساند ودرعوض ضرر میرساند

۲ - دروغگو که گفته وقول اوبمانند سراب است دوررا ازتو نزدیك ونزدیك را ازتودورمیسازد .

۳ - فاسق که ترا بیك لقمه نان یا شربتی آب میفروشد

٤ - بخیل که ترا خارمیکند بکمترچیزی که توبدان نیازمندی داری

٥ - ترسو که تورا بدست دشمن تسلیم می کند .

باب ششم

در روزگار منصور دوانیقی و طرز رفتار او بعد از حضرت صادق آل محمد و حوادث ایام ووزرای وی و بنای شهر بغداد و تاریخچه آن مشتمل بر هشت فصل

فصل اول

درروزگار منصور و بعضی ازعادات ورفتار او باعلویین و دیگران

بطوریکه نوشته‌اند وقتی که خاطر منصورازجانب علویین فارغ گردید وحضرت جعفربن محمد صلوات الله علیه بدار بقا ارتحال فرمود منصور مرکز خلافت خود را اساساً دربغداد قرارداده و بدانجا منتقل گردید و آنجارا دار الخلافه وجایگاه سلطنت خود نمود خزائن وبیت المال ودواوین دولتی وادارات را بآنجا انتقال داد و بغداد درسال ۱۴۹ تکمیل یافت

دراوصاف منصور و خصایل او

مورخین مینویسند (۱) منصور مردی تیز هوش و باخرد وزیرك وصاحب رای وشجاع و حیله ور و باتدبیر و رائی صائب بود ، علمی زیاد داشت وازکسانی بوده که امان میداد ونکث عهد وامان مینمود چنانکه این عمل را درباره عم خود عبدالله بن علی انجام داد ونسبت بابن هبیره عامل بنی امیه درواسط رفتار نمود چنانکه درجلد اول کتاب نگاشته شد (۲) ازجمله کردار منصور این بود که امر کرد رجال در بار او کلاههای ایرانی بسر بگذارند (۳) وبجای عمامه دربالای آن عمامه کوچکی قراردهند وشمشیر بکمر خود بیاویزند ، لباس سیاه درمیانه ایشان عمومیت ورسمیت داشته باشدوآن

۱ـ تاریخ طبری ـ کامل ابن اثیر ـ تاریخ اسلام وعرب ـ تفسیر طنطاوی ـ عصر المامون

۲ـ صفحه ۳۱۲ ۳:۶ جلد اول تاریخ عصر جعفری ۳ـ تفسیر الجواهر طنطاری

شعار عباسی بود چنانکه لباس سفید شعار بنی امیه ولباس سبز شعار بنی هاشم بوده وهرکس که بر خلیفه عباسی وارد میشد ناچار بود جبه سیاهی که آنرا (سواد) مینامیدند بپوشد و سایر لباس او در زیر مستور باشد، منصور بر افراد سپاه خود درعهائی پوشانیده بود که این آیه بر آن نگاشته بودند «فسیکفیکهم الله وهوالسمیع العلیم» واز اینگونه درع برای عمال خود فرستاده وامرداده بود که آنرا بپوشند.

عملیات منصور و بنی عباس

طنطاوی گوید(۱): بنی عباس عرب را برای خاطر پیشرفت کارخود واستقرار خلافت در خاندان خویش ذلیل نمودند زیراکه خلافت بآنها آزادی در اموال ودولت میداد، اگر این خلافت خلافت راست ودرستی بود که خلیفه وقت درمال وجان مردم جز بشوری ومشورت تصرف نمینمود هرگز کار بکشتن و بستن ونفی واعدام نمیرسید، عباسیان لباس ایرانیان پوشیدند وسلطنت خودرا مانند دوره ساسانیان تشکیل دادند وآنان ایرانیان وترکهارا برای ذلیل کردن عرب بکار واداشتند واول کسی که آنهارا ذلیل گردانید همین هابودندچونانکه سلطنت خودرا برخلاف اصول اسلامی قرارداده و قرآن را فراموش نموده پیروعصبیت جاهلیت گردیدند.

قاضی نورالله شوشتری مینویسد (۲): منصور مردی زیاد خسیس الطبع بود وخست او بقدری بوده که از اعطای یك دانق (شش یك دینار) مضایقه کرده و از این جهت بمنصور دوانیقی مشهور گردید.

عداوت منصور باشیعه و علویین

از آنجا که شیعه وعلویین مخالف منصور بودند وخلافت اورا عملی برخلاف میشمردند لذا منصور بواسطه مخالفت شیعه وعلویین که از او تبری میجستند و بواسطه تبرای سادات علوی از متابعت وپیروی او که علاوه بر این ایشان مردم را از اطاعت وی منع وطرد مینمودند ونیز شیعه خلافت را حق اولادعلی میدانستند ازاینجهت او باشیعه ومذهب ایشان مخالفت نموده با اهل سنت وجماعت موافقت میکرد وطریقه ایشان را تاییدکرده از روش وعقیده آنها تقویت مینمود.

۱- تفسیر طنطاوی ۲- مجالس المومنین

منصور می‌خواست بکمك ودستیاری اهل‌تسنن‌وامداد ایشان‌ازطرفیت‌علویین وقیام ومخالفت آنان برعلیه خود دفاع کند از اینجهت سوگند یاد نموده وگفته بود: «قسم بخداکه بینی خود وبینی علویین‌را بخاك میمالم وعلی رغم آنها بنی تیم وبنی عدی را (ابابکر و عمر) برعلی مقدم میدارم لذا او روی این قسم عمل نموده در خطبه های خود خلفای ثلاث را برعلی علیه السلام‌مقدم میشمرد ودشمنی خودرابآل علی علنی وآشکارکرده بسیاری ازسادات‌گرام واولادعلی ع رانفی ونابود نمودونیز عده زیادی از دراری فاطمه سلام الله علیها رازیردیوار جامع منصور در حالت حیات وزندگی میان دیوارگذاشت ومحمد وابراهیم پسران عبدالله محض را بقتل رسانید وچندین بار درصددقتل حضرت امام جعفرصادق علیه اسلام برآمده وهربار بواسطه مشاهده آیات عجیبه و تجسم بعضی صور از خیال خود منصرف گردیده و بالاخره هم آن بزرگوار را مسموم نمود در اینجا برای توضیح مطلب و اختلالی‌که بعد از بنی امیه ومروانیان راجع بشیعه وامور پیروان این مذهب بمیان آمده وآنها را در اقلیت قرارداده وازطرف دیگر باعث پیشرفت وترویج مذهب تسنن‌گردیده مطالب ذیل را مینگارد:

مذهب شیعه ومذاهب تسنن

آیا بچه علت مذهب تسنن بمذهب تشیع فزونی پیدا نموده وپیروان آن درمیان اهل اسلام بیشترشدند؟

پاسخ این پرسش آن است‌که خلفای اولیه با صرف نظرازدستورخدا ورسول بهقر وغلبه وکشکمش و اختلاف امرخلافت رامتحمل شده وابتداآنرا بمردم مدینه جبراً وعنفاً قبولانیدند ومسلمین دوردست یا دیگران‌که از محیط دایره خلافت دور بودند سلطه وقدرت ظاهری و استیلای‌آنها را مدرك قرار داده وازکنه واقعه بی خبر بودند لذا بآنهاگرویده و با وجود بودن حضرت علی بن ابیطالب‌که ازهرحیث شایستگی وبایستگی از افضلیت واعلمیت‌وقرابت‌واولویت‌بامر ولایت خلفا را خلیفه حقیقی پیغمبر شمردند و حکام وعمال خلفا هم خلافت آنان را بنحوی‌که جریان داشت بعنوان خلافت حقه مردم تلقین وتحمیل نمودند وآنها هم که بحقیقت امرآگاه وخلفا را غاصب میشمردند درظاهرامر چارهٔ جزتحمل اجحاف

وتحمیل گزاف آنها نداشتند ولی ازهمان آغاز کار در نهانی و پنهان حقیقت موضوع را بدیگران تعلیم وتلقین می نمودند اما در اغلب موارد جرئت اظهار وا علان عقیده خودرا نداشتند وقتی هم که حق بحقدار رسید و ولایت مطلقه حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علی (ع) بروی کار آمد تاره مدعیان و دشمنان او القای شبهه نموده و بیهانه خون عثمان مردم را بمداوت آن ولی مطاق وادار گرداتیدند ونگذاشتند که حق بجای خود پایدار گردد علاوه بر این عمروعاص و حکام جور ازطرف معاویة بن ابی سفیان با دیگران از پیروان ایشان نسبت بشیعیان پیرو علی (ع) واولاد او همه نوع صدمه و آزاو رسانده و در اخفاء کلمه حق میکوشیدند و نمیگذاشتند که اهل ایمان هیچگاه در سلامت وامان باشند ؛ دسایس زیاد بن ابیه وقتل ونفی وستم وآزاری که ازاو بمؤمنین رسیده درکتابها مسطوراست وتاریخ اسلام تمامی آن را بیان میکند دردنباله آن هم شقاوت یزید و بد رفتاری ها وستم بنی امیه وبنی مروان و دشمنی ایشان بخاندان رسالت وامامت دراخفای کلمه حق بقدرقوه ونیروئی که داشتنددرتمام ممالك اسلامی که تحت نفوذوقدرت ایشان بودندکوشیدند وهمزمامداران وسلاطینی که درهر دوره از اهل تسنن بودندکاملا از نفوذ شیعه در اثر قدرت و نیروی خود جلوگیری نمود وپیروان مذهب تشیع را بسختی تحت اذیت وآزارخود می آوردند معذلك حقیقت این مذهب درزیراین همه فشارها خودرا جلوه گروآشکار گردانیده و پایدار وبرقرار گردید وروز بروز بر عظمت و اعتبار خود افزوده وپیروان روبازدیاد میگذارند و حقانیت این مذهب بجهانیان آشکار میشود .

این مطلب واضح است که دردولت بنی امیه که دشمنی آنها با خاندان رسالت علنی و آشکار بود آنان برای مردم وقت و مجالی نگذاشته و در تمام مراکز و محافل رسمی و منابر جز ازنام خلفای ثلاث که آنهم اصل واساسی غیرازبتعیت روش سیاسی و بستن دهان مردم چیزی نداشت سخنی دیگر بمیان نمی آمد وحکومت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) را هم امویان بیمورد شمرده حتی نسبت بآن حضرت وپیروان او جزسب وطعن وجوروآزار ونفی و اعدام کار دیگری نداشتند .

بنی عباس هم مانند منصور و مهدی و هارون برای پیشرفت سیاست خود و

جلوگیری ازدخالت ورقابت علویین که آنها خلافت را حق خود و خانواده خود می شمردند چاره جز تبعیت وپیروی ازخلفا وتمشی بسیرو روش آنها نداشتند و مذهب رسمی دولت خودرا روی اصول مذهب تسنن اجرا مینمودند ومذاهب اربعه اهل تسنن یکی ازمتبدعات خلفای بنی عباش است که دربرابرمذهب حق جعفری برای پیشرفت سیاست دولت خود بپای کار آوردند و خواستندکه بکلی مذهب شیعه فدای مطامع وهواوهوس آنها شود ولیکن ازآنجاکه حق هرگزازبین رفتنی نیست وهرموقع باشد خودرا آشکارمی نماید وپایدار خواهد شد تشیع پیشرفت نمود

با تمامی عداوت وکارشکنی های امویان وبنی عباس بالاخره خورشید دولت شیعه از زیر برابرهای تیره ومتراکم بغی وعدوان در آمده دروسط اسمان جلال و جبروت جلوه نمود وحقانیت خودرا بعالمیان نمایان وآشکارگردانید .

کسانیکه ازعلویین وسادات بدست منصور شهید شدند

منصور دوانیقی نسبت بعلویین و سادات بنی الحسن و بنی الحسین زیاده ستم و جور بخرج داده و از قتل و نفی آنها مضایقه ننموده ودرحبس وتلف آن هابی پروائی هاکردند ازجمله کسانیکه بحبس آن ستمکاردر آمده و شربت شهادت نوشیده اند اینها هستند .

ابراهیم اغمرکه از جمله برادران حسن مثنی بوده أودر کوفه مقیم گردیده و شصت ونه سال زندگانی نموده بودکه در پایان عمردچارحبس وزندان منصورشده و در آنجا تلف گردید .

دیگر از برادران حسن مثنی جعفربودکه اونیزهفتاد سال داشت وسیدی عالی مقام وفصیح اللسان و بلیغ وخطیبی خوش بیان بوده واونیردرحبس منصوروفات یافت

دیگر از برادران عبدالله محض حسن مثلث است که حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع) بوده ومادرش فاطمه بنت الحسین یا دخترجناب سید الشهدا است و یا عبدالله و ابراهیم از یکمادر متولد شده اندکه آن بزرگوار نیز در حبس منصوربدرود زندگانی نمود

منصور چندین تن از اولاد امام حسن را در هنگام بنای بغداد زند، در میان دیوار نهاد .

عبدالله محض و حبس او در زندان منصور

عبدالله محض فرزند حسن مثنی فرزند زاده امام حسن مجتبی است مادرش فاطمه بنت الحسین است کنیه او ابومحمد بود و اورا از آنجهت محض گفتند که سلاله خالص از سبطین بوده عبدالله تا زوال دولت بنی امیه درمدینه بود و در عهد سفاح بانبار آمده با جمعی از طالبین بری ورود نمود سفاح پس ازشناسائی باو احترام نمود وجایزه زیاد باوداد و او را نزد خود نگاه داشت و ندیم شبانه خود نمود شبی عبدالله سفاح حقه ایکه در آن جواهر نفیسه بود حاضر نمود و گفت این جواهر از بنی امیه بمن رسیده باتو قسمت میکنم وچنین کرد وقتی بخواب رفت عبدالله محض این دو بیت را خواند

الم ترحوشباً امسی ویبنی قصور انفعها لبنی نفیله
یؤمل ان یعمر عمر نوح و امرالله یأتی کل لیله

یعنی نمی بینی که جوشب شام کرد وقصرهائی را ساخت که بسود آن برای بنی نفیله باشد (یکی از از واج امام حسن موسوم به نفیله بوده) و آن قصر ها را برای ما گذاردند و آرزو داشتند که عمر نوح کنند در صورتیکه امر خدا هر شب وارد میشود .

سفاح برخاسته واین دو بیت را تعرض بخود شمرده بفال بدگرفت و گفت . من بتو محبت می کنم و تواین اشعار را بر خرابی وزوال دولت من می خوانی سپس از او رنجیده وهر قدر ازاو عذر خواست مفید نیامد در این خصوص تفاصیل دیگری هم نگاشته اند .

منصور و ستم و آزار او بسادات علوی

منصور پس از تثبیت مقام خود بسختی در صددخونریزی و قتل سادات و هتك حرمت بنی فاطمه درآمده عبدالله محض را در حبس خود در آورد زجری سخت نمود بطوریکه درآن هنگام دختر کوچکی ازعبدالله فاطمه نام برای رهائی پدرنزد منصور آمدو گفت

ارحم کبیرا سنه شهدّ ما فی السجن بین سلاسل و قیود ان جدت بالرحم القریبة بیننا ماجدنا من جدکم ببعید.

یعنی ترحم کن باین پیرسالخورد که قوای او تحلیل رفته ودرحبس توبزنجیر بسته است اگر که ترحم بقرابت وخویشی ما میکنی جد ما و جد شما با یکدیگر دوری و بیگانگی ندارند منصور از آن دختر گذشته و اعتنائی ننمود و علت حبس عبدالله برای داعیه خلافتی بود که ابراهیم ومحمد اولی قتیل با خمرا دیگری صاحب نفس زکیه داشته و آندو برمنصور خروج نمودند.

فرید رفاعی مینویسد (۱) : سیرت منصور بخوبی نشان میدهد که او دارای سیاستی مکیاولی بوده درهرجاکه سودخودرا میدید و نفع خویش را تصور مینمود از هیچگونه حیله و تزویر وقطع رحم وکفران نعمت فروگذار نمیکرد و در همه نوع جنایت کاری حاضر بود.

منصور و طرز ملك داری او

اگرچه منصور دوانیقی درکینه جوئی وستم و آزار اولاد علی وسادات بنی فاطمه منتهی درجه شقاوت وستمکاری را بخرج داده و برای پیشرفت سیاست خود با علویین که آنهارا رقیب خود میدید ازهیچ نوع جنایت وجفا وجورکوتاه نیامده معذلك درامور ملك داری وموجبات عمران و آبادی و رعیت داری داهیه عجیبی بوده و از عدل و انصاف درباره رعایا فروگذار نمینمود در تاریخ اسلام وعرب و دیگر جا مینویسد :

منصور خودرا از اعمال شنیعه وخلاف زیاده برکنار نموده و در کاخ سلطنتی و سازمان خلافت او منتهی درجه مراعات از عدم ارتکاب مناهی میشد و خود او بانزدیکانش از لهو و لعب برکنار بود و باصطلاح امروزی مردی خشك و پرهیزکار بوده و اوقسمت عمده اوقات خودرا بامرونهی کشورداری وعزل ونصب حکام وعمال ونظام امورکشوری گذرانده دردوره او امنیت راهها برقرار گردیده و سرحدات کشور ومرزها بتمامی مصون بوده ورسیدگی مناسبی در عایدات و مخارج مملکت شده ومهام کشوری بانجام میرسید در امور لشکری نیز دقت و اهتمامی زیاد بخرج

۱-عصرالمامون ج ۱

داده شخصاً خود او بررسی و باز جوئی میکرد و فلاع و استحکامات کشوری را سرکشی مینمود و از اینجهت روحیه سپاهی وسربازی در زمان او خوب و متناسب بود ودرجمع آوری عواید مالیاتی ورسیدگی بحساب عمال کشوری وقتی زیاد بکار برده از جزئیات عواید صرف نظر نمی‌نمود ودردادگستری بادیکتاتوری وخودسری واستبدادی که داشته سرمشقی عجیب بدیگران داده

منصور و محاکمه او باساربان

درتاریخ عرب و اسلام مینویسد : وقتی شتربانی درداد‌گاه مدینه بر علیه منصور خلیفه اقامه دعوی نمود و از طرف دادرس دستور احضار او داده شد، منصور بمحض رسیدن احضاریه تنها خود بارئیس تشریفات دربارخلافت بمدینه ورود نموده بدادگاه رفت و مانند یکتن از متداعیین معمولی دعاوی در برابر قاضی نشسته قاضی هم از برای احترام وی ازجای برنخواست لذا دعاوی شتربان مطرح گردید وبرعلیه منصور رای داده شد ومنصور محکوم گردید ، منصور با محکومیت خود بدرستکاری و بیغرضی قاضی محکمه ودادرس اعتراف نمود ودفع ادعاراکرده وخویشتن را محکوم بتادیه محکوم به شمرد ومبلغی هم برسم انعام بقاضی ودادرس داد

منصورو تقلید او از روش وعادات ایرانی

درذیل ص ۲۷۲ کتاب تاریخ عرب واسلام مینویسد : ابتدای دولت عباسی در حقیقت از آنموقع بود که منصور بروی کار آمده ودردوره علوم وفنون اسلامی شروع گردید علاوه بر اینکه او از اهل فضل وکمال بوده مذاق ایرانی داشته و در هرچیزی از ایرانیان تقلید مینمود بطوری که لباس درباری خود راهم لباس ایرانی قرارداده بود ، او اول کسی است که ایرانیان را بطرف خودجلب‌نموده مناصب ومشاغل عالی که در دربار بود بآنان واگذار نمود و فایده بزرگی که از این سیاست بدست آورده این بود که درعرب سنگ بنیاد حکمت وفلسفه گذاشته شد و علوم عقلی که امروزه مابین مسلمین رواج است بیشتر از برکت ایرانیان است که داخل دربار بنی عباس شده ومشغول کار گردیدند چونانکه اغلب ایشان ارباب فضل و کمال بودند وبهمین جهت آنان کتاب های کمیاب و گرانبهای فلسفه وطب وغیر آن راازهرجا

که بود گردآورده بزبان عربی ترجمه نموده اند .

منصور برخلاف بنی امیه که امتیاز نژادی بین عرب و ایران قائل بودند این امتیازرا ازمیان برداشته بلکه بیشتر متمایل همکاری ودستیاری ایرانیان بودوازاستعداد و قابلیت افراد ایرانی استفاده نموده مشاغل مهمه را بایشان واگذار میکرد چنانکه درضمن احوال وزراء ورجال درباری او این رویه مشاهده وملحوظ میگردد .

منصور دوانیقی وابن هرمه شاعر

ابن هرمه از شعرای معروف دورهٔ خلافت منصور دوانیقی است و او بندیمی حسن بن زید بن حسن بن علی ع حاکم مدینه که از جانب منصور منصوب شده بود اشتغال داشته و در شرب خمر بسیار حریص بود .

ابن هرمه از منصور دوانیقی خواهش نمود که بحاکم مدینه بنویسد هروقت در هر جا او را مست دید حد بر او جاری نکند منصور با آنکه از ابن هرمه بی‌اندازه احترام میکرد و میخواست حاجت اورا برآورد معذلك از این امر خود داری واستیحاش نموده گفت نبایست که حدود آلهی‌را ابطال نمود لذا باو گفت حاجت دیگر بخواه تا برآورم ابن هرمه بواسطه حرص و میلی زیادکه بشرب خمر داشت همین تقاضارا اعاده نمود .

منصور درآخر بحاکم مدینه نوشت هروقت ابن هرمه شراب خورد هشتادتازیانه باو بزن تا حد الهی معطل نشود و هرکس که او را بحالت مستی بیاورد ماذونی که که یکصد تازیانه هم بر اوبزنی از این بابت بعد ازآن هرکس که ابن هرمه رامست میدید بنزدیك اونمی‌آمد وحاکم مدینه را خبر نمینمود

منصور وستمکاری او در باره سادات علوی

ازجمله کسانیکه ازسادات حسنی بحبس منصوردوانیقی درآمده حسن امیرفرزند زیدبن حسن جد حضرت عبدالعظیم زیلری است که ازکبار سادات و بزرگان اولاد بنی‌الحسن بوده و او مکنی بابی‌الحسن است که فرزندش حسن وکنیه او ابومحمد بود و امیرلقب داشت حسن امیر مدت پنج سال از جانب منصور دوانیقی در مکه و مدینه و مصر

امارت و حکومت نموده پس از آن مورد غضب منصور قرار گرفت منصور اموال اورا گرفته و اورا بحبس انداخت و درحبس بود تا منصور بدرود زندگی نمود مهدی خلیفه اورا از حبس درآورده و آنچه را که منصور از وی گرفته بود باو مسترد داشت حسن امیر با مهدی بحج رفت ودوره سه تن از خلفای بنی‌عباس‌را درك نمود منصور مهدی ـ هادی سپس که بحاجز رسید در سال ۱۶۸ هجری رحلت کرد در حالیکه از سن او هشتاد وپنجسال گذشته بود علی‌بن مهدی بر او نماز نموده (حاجز درچند میلی مدینه‌واقع است)

حسن امیر مابین بنی هاشم ببزرگواری وخردمندی‌مشهور وبابنی‌عباس آمیزش زیاد داشت بدون اینکه بایشان خیانتی کند و او بلباس سیاه عباسیان هم ملبس میشد و شعار بنی‌عباس را رعایت میکرد

اخلاق منصور

فرید رفاعی(۱) مینویسد : زیدبن هبیره گوید من هرگز مردی را درجنك ندیدم و در صلح نشنیدم که مکارتر و بیدارتر و حیله بازتر ازمنصورباشد ، منصورمرا درشهرخودمدت نه ماه محاصره نمود در صورتیکه فرسان عرب بامن بودند وما سعی نمودیم که از سپاه او چیزی را شکست‌دهیم‌میسر نشد واومرا درهنگامیکه‌محاصره نمود یکدانه‌موی‌سفید درسرمن نبود ولی چون مدت محاصره بسر آمد یك موی سیاه بسرم باقی نماند .

هم درخلق وخوی منصور وشمه از رفتار او

منصور درصدر دولت بنی عباس قرارگرفته و میتوان او را سرسلسله ومؤسس این دولت شمرد او برای‌خود دولتی عظیم تشکیل داده در انضباط‌امورکشور وضبط و ربط مهام مملکت بزرك اسلامی و کشور داری اهتمامی عجیب نمود و در عمران و آبادی مملکت همتی غریب داشته ، منصور ، در خلوت باند های خود چنان میزیست که گوئی یکی از ایشان بودی و لیکن در مجلس بار زیاده مهابت وجلال از خودنشان میداد وهرکس را از خود بیمناك وهراسان داشتی

گفته‌اند : روزی منصور بپسران خودگفت « چون ببینند که من لباس بار در

---

۱ ـ عصرالمأمون

برنمودم وسلام عام دادم کسی ازشما بنزدمن نیاید که مبادا باو آزاری رسانم ، وازعادت او این بود که لباس خشن پوشیدی وگاه بود که پیراهن خودرا وصله زدی وگفته اند وقتی این موضوع را بعرض حضرت صادق علیه السلام رسانیدند فرمود : الحمدلله الذی ابتلاه فی ملکه بفقر نفسه یعنی سپاس خدا را که اورا مبتلا فرمود در دولت خود بفقر خودش .

صاحب تجارب السلف می نویسد : روزی منصور آوازی بلند شنید پرسید که این چه آواز است ؟ گفتند فلان خادم طنبور میزند وکنیز ها بدور آن گرد آمده بازی میکنند ، منصور پرسید طنبور چیست ؟ برای او وصف کردند ، منصور بگوینده گفت ، توچه میدانی که طنبور چنین چیزی است ، جواب داد من در خراسان دیدم منصور خود دربالای سر آن جمع رفته تمام کنیزان گریختند ، سپس امرداد طنبور را بسر خادم شکستند وپیروان خادم را ببازار روانم نموده ودرمعرض فروش درآورد

«سخاو بخل منصور»

مورخین واهل سیر منصوررا از طرفی بسخا وکرم وازطرفی دیگر ببخل وخست نسبت داده اند چنانکه می نویسند : وقتی که منصور سفر حج نمودبامردم حجاز احسانی بی شمار کرد و از اینجهت سالی راکه اوحج گذارد بعام الخصب نام نهادندودرباره خست و بخل او نوشته اند ؛

هنگامیکه منصور بمسند خلافت نشست گفت میخواهم که باهل کوفه از زن و مرد وصغیروکبیر عطا واحسان کنم بنابر این مبلغی را بعنوان عطایا بایشان اختصاص داد چون قسمت کردند بهریك نفر پنجدرهم رسید از اینجهت اورادوانقی خواندند و سپس چند روز دیگر گفت این شهر درمیان بیابان قرار گرفته و مردم آن دشمن بسیاردارند آنگاه مبلغی دیگر بر ایشان قسمت نمود چنانکه نصیب هر نفری چهل درهم گردید سپس آن زر را بجبر و قهر از ایشان گرفته و بمصرف برج وباره کوفه رسانید .

در مظالم منصور

صاحب منتخب التواریخ از کتاب در السلوك نقل نموده که منصور درمکه معظمه شبها گردش میکرد وطواف می نمود وبعد از نماز صبح بمنزل خود میرفت شبی مشغول گردش بودشنید کسی را که میگوید : اللهم انی اشکواالیك ظهورالبغی والفساد فی الارض منصور گوینده را خواسته گفت : چه میگفتی ؟ او گفت اگر مرا امان دهی باتو بگویم اورا امان داد آنشخص گفت آن کس که طمع بر اوغالب شده و بین وی وحق حائل گردیده وباعث پیدایش ستم وفساددرروی زمین شده تو باشی چون خداوند امور بندگانش را بتو واگذار فرموده وتو بغفلت میگذرانی و بین خود و مسلمانان دیواری از کچ وآجر حایل گردانیده ای ودرهائی از آهن قرارداده وحاجب ومانعی بر آنها گماشته ای که دارای اسلحه اند ووزیران ستمکار وکمك های فاجرونابکاری راگرفته ای که اگر اراده احسان کنی تورا یاری ننمایند واگرقصد سوئی بنمائی تورا مانع نشوند وآنانرا برظلم بمردمان نیرو دادی وبفریاد رسی و دادخواهی مظلومین بر نگماشتی وبسیر نمودن گرسنگان یاپوشیدن برهنگان و انداشتی و شهرستانها از ظلم وفساد توپر گردید :

ای امیر من ببلاد چین سفر نمودم دیدم پادشاه آنجا گوشش سنگین شده وگریه میکرد وزرا بوی گفتند چرا گریه میکنی پاسخ داد گریه من نه برای آن است که گوشم کر شده بلکه برای آن است که مظلومین دردربارگاه من داد وفریاد کنند ودادخواهی نمایند من صدای آنهارا نمیشنوم ولکن اکنون که گوش ندارم چشم دارم آنگاه امرداد منادی نداکند که احدی لباس سرخ نپوشد مگر اینکه بر او ستمی شده باشد وخود سلطان سوار فیل میشد تامظلومی را بیابد و اورا یاری کند .

سپس گفت ای امیر اوبا آنکه مشرك بخدا بود اینگونه بدن خود را برنج وتعب می افکند وتو که گوئی من مسلمان واهل ایمانم وبخدا عقیده دارم وپسر عم پیغمبرم خودرابرای مسلمانان بزحمت نیفکنی وبجمع اموال وگردآوردن مال حریص باشی درصورتیکه گردآوردن مال برای یکی از سه چیز است : یا بجهت اولاد و تو میدانی طفل که ازمادر متولد شد اورا مالی نباشد وخدا باوروزی میدهد وتوروزی

اورا نمی دهی یا برای استحکام مبانی سلطنت وتودیدی که پیشینیان اموال ها گرد آورده وسلاح ها تهیه نمودند وباوجود این بحال آنها فایده نداشت یاجهت تحصیل مقام است درصورتیکه مرتبه ومقامی‌فوق این رتبه ومقام که‌توداری‌نیست مگر آنکه عمل شایسته وصالح کنی .

آنگاه منصور بگریه درآمده گفت یالیتنی لم اخلق ولم اك شیئاً آنگاه مؤذن اذان گفت ومنصور مشغول نماز گردید و چون از نماز فارغ شد آن شخص را طلبید ونیافت .

منصور وردخواهش سیده‌علویه و مجازات آنی او

صاحب جنات نعیم از زهرةالریاض‌ونزهة القلوب نقل‌نموده که منصور خلیفه عباسی از بغداد درآمده بر استری سوار بود ، علویه‌ای عنان استرش راگرفته گفت ای امیرتوراقسم میدهم برحمی‌که بین من وتو است ساعتی صبر کن منصور ایستاد ، علویه گفت ، من از دختران حسین بن علی علیه السلام وتودوبرادروعمو وشوهر مراکشتی‌واکنون‌پسری بیشترندارم،آن نورچشم ومیوه دل‌من‌است‌وهم‌الحال درحبس تو است از وی درگذر واورا رهاکن ،

منصور ساعتی صبر نموده و بانهایت غضب در گذشت و گفت از او نمیگذرم پس آن علویه بادیده‌گریان مراجعت نمود وچند قدمی‌نگذشته بودکه استر منصور لغزیده رم کردو اورا بزمین زد بطوری که نزدیك بود گردن او خورد شود سپس فریاد زدپسر این علویه را رهاکنید وباو ده هزار درهم بدهید

منصور ودانش پروری او

درباره احوال منصور دوانیقی چنین نوشته اند: (۱)

که او در ۱۳۶ هجری مطابق با ۷۵۴ مسیحی بخلافت رسید واورا میل زیادی بعلم نجوم وریاضی بوده وازاین راه علمای این فن را گرد آورده و توجهی زیاد بترجمه کتب از زبان بیگانه داشت که آنرا بزبان عربی انتقال دهد .

درطلوع دولت بنی عباس میتوان گفت که علم بسه قسمت بوده : فقه ـ طب

---

۱ ـ تاریخ قفطی ـ طبری ـ عصرالمأمون

نجوم چنانکه درافواه گفته شد : ان العلوم ثلاثة: الفقه للادیان والطب للابدان والنجوم للازمان و میتوان بنابر این منصور خلیفه را از علمای نجوم شمرد چه او دوستدار علم ومعرفت بوده و افتخاروی برآن است که یکنفر حامی علم و دانش بشمار رفته ودرعصری مانند عصرشعشعانی جعفری که دوره رواج علم بوده او زندگانی مینمود نه افتخار او بر آن است که یکتن از خلفای بنی عباس بوده بلکه این مقام با آن عملیات جابرانه و ستمکاری هاکه در آن نموده لکه ننگینی بدامن او زده که پاك شدنی نیست .

گفته اندکه منصور از یوسف بن ابراهیم معروف به ابن الدایه متوفی درنیمه قرن سوم هجری استفاده نموده و غافل از اینکه او سرمایه علمی خود را در دوره صباوت وجوانی هنگامی که درمدینه جای داشت ودرسر اوهوائی نبود بلکه هرگز در متخیله اوچنین خیالی خطور نمیکرد ازمحضر حضرت صادق علیه السلام استفاده نموده چونانکه باب اکتساب دانش وعلم ازطرف آن حضرت در آنموقع بروی عموم بازبود وهرکس باندازه ظرفیت خود بهره ورمیگردید ابن ابی اصیبعه وابن قفطی و ابو الفرج بن عبری هرکدام دربن باب شرحی نگاشته اند .

منصور و نجوم

درزمان منصورابو یحیی ابن بطریق معروف کتاب چهارمقاله بطلمیوس راکه درفن احکام نجوم است ازیونانی بعربی نقل نمود وآن بیونانی Tetrabiblos خوانده میشد(یعنی کتاب مرتب بچهارباب) وآن کتاب را بایستی مهمترین کتب مولفه درعلم احکام نجوم شمرد در قرن وسطی کتاب نامبرده را به لاتینی Quadripartitum نامیدند

این کتاب راعلی بن رضوان مصری متوفی ۴۵۳ هجری شرح نموده

درزمان منصور کتابهای احکامی دیگری هم بزبان عربی نقل وترجمه گردیده وماشاء الله بن ساریه منجم معروف معاصر منصور در تالیفات خود اقوالی از علمای آن دوره ذکر می کند، گویند درزمان منصور یکی ازعلمای هندکه درشناختن حرکات کواکب ودیگر اعمال فلکی مهارت داشت ببغداد آمد واوبی نهایت دانا بطریقه علمای هند مخصوصا بمذهب علمی کتاب براهمه بود منصور ازوی خواست که آن کتاب را

مختصر وملخص کندسپس امرداد مختصر آنرا بعربی ترجمه نماید ومنصور آن ملخص را امر باستخراج کتابی نمود که ماخذ محاسبات علمای عرب گردید و ابراهیم فزاری متصدی تالیف آن کتاب گردید واز آن زیجی تألیف نمود که تا دوره مأمون خلیفه ملاك عمل بوده

درعیون اخبارالرضا ازمحمدبن اسحق انما طی روایت کرده :

وقتی که منصور مشغول ساختن ابنیه در بغداد بود درصدد بدست آوردن علویین برآمده آنهارا بسختی تعقیب مینمود و بهر کدام که دست می یافت درمیان استوانه‌های مجوف که از آجر وگچ بنا نهاده میشد میگذاشت اتفاقاً روزی پسری سیکوروی را که موئی سیاه داشت از اولاد حسن بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام بدست آورده و اورا تسلیم بنائی نمود که برای او مشغول بنائی بود و امر داد که اورا درمیان استوانه بگذارد و بر روی آن بنا را بالا برد بناء در این اثناء بحال او رقت یافته در استوانه فرجه‌ای قرار داد که هوا تا حد لزوم در آن داخل میشد و بآن پسر گفت باکی نداشته باش و بیم نکرده صبر کن که من تورا از میان این استوانه بیرون خواهم آورد پس وقتیکه تاریکی شب فرارسید بنا در آن تاریکی آمده علوی را از میان آن استوانه درآورد و باو گفت از خدا بپرهیز در بارهٔ خون من و خون کارگرانیکه با من کار میکنند تو خودرا پنهان کن و بدان که من تورا در این ظلمت شب از میان این ستون بیرون آوردم زیرا ترسیدم که اگر تو درمیان آن بنائی حد تو رسول خدا در روز قیامت نزد خدای عزوجل خصم من بوده باشد پس از آن مهدی اورا با آلات گچکاری بقدر امکان چیده باو گفت خود را پنهان کن وخویشتن را نجات ده ونزد مادرت برنگرد پسر گفت اگر که اینطور است پس تو برو بمادرم خبر ده که من نجات یافتم و فرار نمودم تا اینکه خاطر او آسوده شود وجزع و بیتابی وگریه او کمتر گردد اگر که من نتوانم نزد او بازگردم لااقل از من نجات باخبر باشد.

پس آن پسر فرار نموده و ندانست که بکجا برود وکدام سمتی را از زمین خدا توجه نماید و بکدام شهر روی بیاورد

بناگوید آن پسر مادرش را با مکان او بمن معرفی نموده ونشانی داد و من

به آنجائیکه مرا راهنمائی کرده بود رفتم و ناله‌ای بمانند آهنگ زنبوران از گریه شنیدم دانستم که ناله ما دراواست پس نزدیك شده و خبر پسرش را باوداده وموی اوراهم بوی دادم واز آنجا برگشتم

این بود شمه ای از جفا و جور منصور و ستم و آزار او نسبت به بنی فاطمه و اولاد علی علیهماالسلام

خلاصه بد رفتاری و ستم و جنایتکاری منصور دوانیقی مانندسایرخلفای عباسی بجائی رسیده بودکه ابوعطای شاعر آرزوی بازگشت دورهٔ بنی‌امیه را درشعرخود نموده وگوید :

یا لیت جور بنی مروان عادلنا یا لیت عدل بنی عباس فی‌النار

ایکاش که جوو وستم اولاد مروان بازگشت مینمود وایکاش که دادگری وعدل اولاد عباس درآتش افتاده میشد (۱)

در کاهنامه تهرانی سال ۱۳۱۰ مینویسد(۲)

منصور خلیفه عباسی- ابوجعفر منصورخلیفه دوم‌عباسی‌است که در۱۳۶هجری مصادف ۷۵٤ مسیحی بخلافت رسید او میل مفرطی بعلم نجوم و ریاضی داشت و از اینجهت علمای‌نجوم وریاضی‌راگردآورده واهتمامی‌زیاددرترجمه کتب اززبان‌خارجی بزبان عربی نمود

هم انجامی نویسد : در آغاز دولت عباسی علوم‌را بسه قسمت میتوان نمودعلم فقه و طب ونجوم‌چنانکه درالسنه بودکه‌ان‌العلوم ثلاثة : الفقه للادیان والطب‌للابدان والنجوم للازمان و بعقیده نویسنده منصور خلیفه عباسی‌را باید درردیف علمای نجوم نام برد چنانکه او یکی از دوستداران علم ومعرفت بوده و افتخار منصور این است که حامی علم و دانش بوده نه اینکه او یکی از سلاطین خلفای عباسی است

ونیز مینویسد منصور از یوسف بن ابراهیم معروف بابن اقدام استفاده نموده و ابن ابی‌اصیبعه وابن قفطی‌وابوالفرج‌ابن‌عبری‌هرکدام دراین باب شرحی‌نگاشته‌اند در دوره بنی‌عباس اول علمی ازعلوم فلسفه‌که مورد توجه واقع‌شد علم منطق ونجوم

۱ - اغانی ج ۱٦ ۲-تالیف دانشمند محترم سید جلال الدین تهرانی

بوده گفته‌اند(۱) درمنطق اول کسی که در دولت بنی‌عباس شهرت یافت عبدالله مقفع خطیب ایرانی است که منشی ابوجعفر منصور عباسی بوده این مقفع کتب ثلاثه ارسطورا در قاطاغوریاس و باری ارمیناس و انولوطیقی ترجمه نموده و بعربی درآورده است و گفته‌اند قبل از اینموقع تنها کتاب قاطاغوریاس بعربی نقل شد و دو کتاب دیگر بعربی ترجمه نشده ابن‌مقفع کتاب منطق معروف به‌ایساغوجی وفوفوریوس صوری‌را ترجمه نمود و بعبارت سهل وساده درآورده کتاب کلیله ودمنه حکیم هندی را از لغت فارسی و پهلوی بعربی ترجمه نموده و اول کسی است که ازفارسی بعربی کتاب ترجمه کرده وی را مؤلفات نفیسه درسیاست و آداب اجتماع است و رساله یتیمه را در اطاعت پادشاهان نوشته

نجوم در دوره بنی‌عباس ترقی یافته ومنصور خلیفه بآن اهمیت داده و نخستین عالمی که دارای نام است در آن عصر :

بختیشوع عالم نصاری است که طبیبی معروف بوده ابتدا روزگار خودرا درخدمت ابوالعباس سفاح گذرانده و طبیب معالج او بوده سپس بخدمت منصور دوانیقی آمده و با او بود بعد از وفات وی پسرش بجای او برقرار گردیده و در خدمت خلفا محترم بود و او دارای تالیفاتی مهم درطب است .

در پایان روزگار منصور

فضل بن ربیع گوید : (۲)

من با منصور در سفری بودم که او درآن وفات نمود و در یکی از منازل فرود آمدیم اومرا خواند و او درقبه ای که بسمت دیوار بود جای داشت گفت آیا من نهی ننمودم که هر کس داخل این منازل نشود تا اینکه چیزی را بنویسد که خبر در آن نیست گفتم آن چیست گفت . آیا نمی‌بینی که بدیوار چه نوشته شده است و این اشعار را خواند .

ابا جعفر حانت وفاتك وانقضت سنوك و امر الله لابد نـازل

ابا جعفر هل کاهن او منجم یرد قضاء الله ام انت جـاهل

من گفتم بخدا سوگند که بدیوار چیزی نیست و آن سفید و پاك و پاکیزه است گفت نه بلکه بخدا سوگند من بمرگ خودم خبر داده شده‌ام

---

۱ ـ عصر المامون ۲ ـ شیرینی

پس ماکوچ نمودیم و ناخوشی او سنگین شد تا به بئر میمون رسید پس باو گفتم که داخل حرم شدی گفت الحمدلله و همان روز بدرود زندگانی نمود و چون اورا وفات رسید گفت : السلطان من لا یموت سلطان کسی است که نمیمیرد

منصور و کوتاه نظری و بخالت و خست او

فرید رفاعی از حنین بن عطا نقل نموده که گوید : مابین من و ابوجعفر منصور دوستی قدیمی بود و پیش از رسیدن او بخلافت من با وی ارتباط داشتم و مرا با اومودت بود روزی در دوره خلافت وی ببغداد رفتم و او از من دیدن کرد و ما باهم خلوت نمودیم ، منصور بمن گفت : یا ابا عبدالله ، مال ومکنت تو چگونه است ، گفتم خوبست همانطور که امیرالمؤمنین میداند ، گفت عده اهل و عیال تو چند است ، گفتم سه دختر و یك زن و یکنفر خادم که بخدمت ایشان مشغول است ، منصور گفت ، هر چهار تن درخانه تواند گفتم بلی ، من بخدا قسم بتر دبدافتاده و گمان نمودم که او بزودی مرا متمول میکند ولیکن اوسر خودرا بلندنموده و گفت ، تو از توانگرترین عرب هستی زیرا که چهار دوك (چرخ ریسمان ریسی) درخانهٔ خود بگردش داری

گفته اند که منصور پیش از خلافت خود اغلب اوقات بازهر السمان وارد میشد و او از وی پذیرایی گرم مینمود موقعی که منصور بخلافت رسید ازهر از او دیدن کرده و درخواست صله نمود منصور در اولین بار و دومین دفعه صله عطا کرد سوم بار که او نزد منصور آمد و تقاضای صله نمود منصور بوی گفت ای از هرچه چیز نوز اینزد من می آورد ، گفت : دعائی که درباره تو نمودم و دوست دارم که حق آنرا از تو میگیرم منصور گفت دعای تو رد شده و مستجاب نخواهد شد ، من دعا کردم که خدا مرا از شر تو رهاکند ونکرد پس از آن وی را رد نموده وباو چیزی نداد

مورخین مینویسند(۱) که هروقت منصور کسی را بجنایتی ماخوذ میداشت واز او جریمه ای میگرفت یا از کسی وجهی دریافت مینمود آن وجه را در بیت المال یا خزانه جداگانه نهاده و روی آن نام صاحبش را مینگاشت ، هنگامی که وفات او در رسید به پسرش مهدی گفت : ای پسر من هرچه را که از مردم بعنوان جنایت ومصادره گرفته ام کنار گذاشته ونام اورا برآن نگاشته ام وقتی که تو عهده دار این امر شدی

۱ ـ طبری ـ ابن اثیر

آنْ مال و منال را بصاحبانش برگردان تا از تو خوشنود شده و بتو دعا کنند وتورا دوستْ بدارند .

منصور با همه قساوت قلب و سنگین دلی که داشته معذلك دارای رایی ثاقب و تدبیری محکم بوده و سیاست‌مداری عجیب بود

فصل دوم

در بعضی از حوادث ووقایع مربوط بعصر جعفری و اواخر دولت منصورعباسی و بعضی ازمشخصات اندوره

مورخین مینویسند (۱) ، منصور در دوره خود اقتدارخویش‌را بهمه جا بسط داده و تمام آسیای غربی و افریقا حکومت و دولت اورا پذیرفته و تصدیق نمودند اسپانیا اگرچه در ظاهر تحت‌نفوذسلاطین اموی درآمده و تابع‌حکومت منصورنبود ولی چون منصور نگاهبان و حافظ اماکن متبرکه اسلامی و دو شهر مقدس مکه و و مدینه بود در اسپانیا هم بنام وی خطبه میخواندند

ولادت زبیده‌دختر جعفر بن‌منصور

از وقایع این دوره آنکه در سال ۱۴۶ هجری دوسال قبل از وفات حضرت صادق آل‌محمد علیه‌السلام منصور پسرش جعفر را بحکومت موصل فرستاد و حرب نام پسرعبدالله‌را که یکی از سرداران جنگی و جسور بود بمعاونت او تعیین نمود او درنزدیکی‌شهر موصل قلعه زیبا و با شکوهی داشت که‌جعفر در آنجا سکنی‌گرفت و دخترش‌زبیدهٔ معروف‌که بعدها زوجهٔ هارون‌الرشید و ملکه بزرك و شهبر عالم اسلامی‌گردید در این قلعه متولد شدو گفته‌اندکه اورا از غایت سفیدی‌ولطافت بدن زبیده میخواندند چه زبد بمعنی‌کف است و از سفیدی بدن‌او چون‌کف بوده و نام اصلی اوامةالعزیز نوشته اند زبیده لقب اوست‌که جدش منصور باو داده زبیده از جمله خیرات حسان دنیاست‌که آثار خیریه او دربلاد اسلامی روزگار ها باقی خواهد ماند از آنجمله مجرای آبی است‌که در نهایت دقت وحسن طراحی ومهندسی از طایف بمکه‌آورده

و آن وادی غیر ذی‌زرع را از بی‌آبی نجات داده و چاههائی که از راه جبل در تمام عرض راه مکه است برای رفاه حال حجاج بیت‌الله‌الحرام حفر نموده

عبدالرحمن اموی در اسپانیا

در دولت منصور عبدالرحمن اموی در اسپانیا استیلا یافته قدرت و شوکتی تمام پیدا نمود و لشکری که منصور برای تسخیر اسپانیا فرستاده بود شکست داده سرفرمانده سپاه اورا محرمانه باسپانیا فرستادند و موقعی که منصور درمکه بسلام عام جلوس نموده بود سر را بجلوی وی افکندند و معلوم نشدکه آنراکی افکند منصود از این تهور و جرئت و جسارت بحیرت درآمده‌خدارا سپاس گذارد که‌بین او و بین عبدالرحمن اموی دریائی بزرك وقهار مانند دریای مدیترانه حایل است

هم در این دوره قبایل خزر بگرجستان هجوم‌آورده بودند و برای جلوگیری ایشان اقداماتی انجام‌گرفت وهم برای رفع زحمت اکراد ودفع اذیت وآزار ایشان خالد بن برمك که وزارت مالیه را دارا بود از طرف منصوربحکومت بین النهرین تعیین شد خالد باحسن رفتار و بسط بساط عدل وداد و پایداری و متانت و بردباری و استقامت بزودی‌آن نقاط را امنیت‌وآرامش دادواکراد نافرمان را تحت اطاعت و فرمان خود درآوود .

ظهور اغالبه افریقا دراین عصر

در اوایل دولت بنی عباس و زمان خلافت منصور همواره آتش انقلاب در قسمت افریقا برپا بود و فتنه آنجا دائماً خاطر منصور را مشوش داشت در سال ۱۴۸ مقارن با سال وفات حضرت صادق علیه السلام اغلب نام‌که مردی ازافراد قبیله تمیم بود بحکومت افریقا تعیین شده و مدت دوسال باموفقیت تمام در آنجا حکومت میکرد ولیکن در آن بین میانه جنگی که باسرکشان خارجی درتونس روی داد اوکشته‌گردید وعمر بن حفص بجای وی حکومت یافت که از اشخاص شایسته‌ولایق بود واودرحددوسه سال بحکومت خود باقی ماند دیگر بارخارجی ها در آنحدود شورش‌نموده قیروان رامحاصره کردند وآنجابواسطه فشار بسیاروسختی کارزار سقوط یافت و در تصرف

محاصره کنندگان درآمد وابن حفص والی قیروان بقتل رسید سپس پایتخت افریقا بدست خوارج افتاد .

پیش آمد فوق سبب خشم وغضب منصور گردیده بزودی لشکری درتحت امر سرداری بنام یزیدبن مهلب درآمد که ازمعاریف بودواوراکه ومردی فعال وجدی وپشت کاردار بشمارمیرفت بآن حدود روانه نمودخوارج دـ آنجا بدست یزیدبن مهلب شکست خوردند و سر کردگان ایشان بقتل رسیدند سپس از عقب فراریان تاخته اغلب را دستگیر کردند ودرمدت چندماه یزید بن مهلب آنحدود را امن وآرام نمود و خود مدت پانزده سال در افریقا حکومت وفرمانروائی میکردتادرصدوپنجاه هجری وفات یافت وپسرش داود بن یزید جانشین وی گردید .

معاهده و پیمان امپراطور روم بامنصور و بعضی از حوادث دیگر

در اواخر دولت منصور امپراطور روم قراردادی را که با منصوربسته بود شکسته ونقض عهدو پیمان نمود و از این رو بخاك کشور اسلامی تجاوز کرده بنای تعدی و تطاول راگذاشت ولی چیزی نگذشت که لشکر اوشکست‌خورده وناچارشد که پیمان مجددی بامنصور ببندد و قرار داد پیش را تجدید نماید ولذا درضمن قراردادجدیدملتزم گردیدکه سالیانه مبلغی‌خراج‌تادیه نماید و در سال ۱۶۵ هجری حکام ولایات از طرف منصور تجدید شده ولایات را بتقسیماتی جدید قسمت نمود ویکنفر ازسادات‌بنی‌الحسن بنام‌یزددرمدینه بحکومت معین وانتخاب گردید .

درتاریخ عرب و اسلام مینویسد : در دورهٔ منصور تهاجم روم شرقی رخ داد ولی بانلفات زیاد رفع شده وامپراطور قسطنطین مجبورشد پیمانی ببندد که بموجب آن تا مدت هفت سال جنك متارکه باشد بعد از آن منصور در صدد رفع خرابی برآمدکه از مهاجمین مسیحی بکشور اسلامی روی داده بود سپس قراء وشهر های خراب وخالی ازسکنه را آباد نموده ومسکون گردانید واصلاحاتی در اوضاع مرزی وتدارك موجبات دفاع فراهم آورد و خود برای سرکشی بولایات و ایالات میرفت و طبرستان که تا آنوقت در تحت فرمان نیامده بود ضمیمه دولت و کشور وسیع منصور گردید .

تفصیل این حادثه آنکه ساکنین قسمت جنوب غربی بحر خزر بعد از ظهور اسلام بآئین و کیش قدیم خود باقی مانده حکامی که از خود داشتند بظاهر تحت اوامر خلفابوده و بآنها حکومت مینمودند ولیکن باطن امر بخیال استقلال بودند چنانکه بعد ها برعلیه اعراب قیام نموده جمعی را کشتند و دردوره منصور لشکری برای سرکوبی ایشان روانه شد وچند نفر از سرکشان بومی بقتل رسیدند و قسمتی هم تبعید شده وطبرستان ضمیمه دولت بنی عباس گردید.

منصور جاسوس ها و مامورین سری بهر جا فرستاده تا بکار های مامورین و حکام رسیدگی کنند وجریان اموررا گزارش دهند

جنك منصور باراوندیهاو گزارش معن بن زائده

در دوره منصور وقایع دیگری هم رخ داده که خاطر او را بخود مشغول نمود از جمله خروج علویین و حادثه عبدالله محض وپسران اومحمدوابراهیم ودیگران بود که در کتاب اول تاریخ عصر جعفری ج۱ شرح آن نگاشته شدواز جمله حوادث آن عصر حادثه راوندیها بود و آنان جماعتی بودند درخراسان که مذهب تناسخ داشتند و آنها را راوندیان میگفتند ،جماعت مذکور بشهر منصور آمد، در اطراف کاخ او طواف مینمودند و آنرا کوشك و قصر پروردگارخود میشمردند منصور بزرگان ایشان راگرفته و بحبس درآورد، دیگران ریخته درمحبس راشکسته ومحبوسین را ازمحبس بیرون کشیده روی بجانب منصور نهادند

منصور از کاخ خود در آمده با ایشان جنگید ولی تا آنوقت او اسب دردرگاه دربار خود حاضر نداشت وازآن ببعد دستورداد شب و روزاسب نوبتی بردر درگاه ببندند و دیگران هم این موضوع را بعد از وی رعایت مینمودند خلاصه آنکه درآن اثنا بفوری اسب حاضر کرده منصور سوار شد و با راوندیها مبارزه شدیدی نمود و در آن موقع چون سپاهیان او حاضر نبودند و عده راوندیها زیادتی داشت نزدیك بودکه پیشرفت با ایشان شود و بر منصور غالب آیند ، دراین بین معن بن زائده شیبانی معروف که ازاسخیاء و صاحب همتان عصر خود شمرده شدهٔ از منصورهمواره بیمناك و هراسان و برکنار بود اتفاقاً درچنین موقعی رسیده نقابی بروی خود بست و دربرابر منصور باآن جماعت جنگی سخت نمود چنانکه منصوررا پسندیده ومنظور

افتاد در اینوقت لگام استر منصور را ربیع حاجب در دست داشت ، معن آمده بربیع گفت ، لجام استر را بمن واگذار که من اکنون از تو باینخدمت شایسته ترم ، منصور گفت راست میگوید لگام را باو واگذار ، ربیع لگام استر را در کف معن نهاده و در برابر خلیفه او دیگر بارجنگی شدید نمود و راوندیان بکلی مغلوب و منکوب شدند

در این اثنا منصور از معن پرسید تو کیستی ، جواب داد بنده خطاکار خائف معن بن زائده ، منصور گفت بتو ومال و جان واتباع تو امان دادم ، بعد از آن معن را نوازش کرده واحسان ها نمود و کارهای مهم وعمده بوی مراجعه داد مورخین مینویسند منصور خلیفه عباسی در بغداد قبه ای بنا نهاده و میخواست مطاف حجاج بیت‌الله در بغداد باشد وبدینواسطه ازحج بیت الحرام جلوگیری نماید ولیکن از برای او در این باب موفقیتی حاصل نشد و این امر تقلید از امویها بود که آنها هم منظورشان از ساختن مسجد جامع اموی در دمشق این بود ومیخواستند این امر مهم وعمل اساسی اسلامی را باینوسیله ازبین برده باشند .

فصل سوم

در ذکر نام وشرح احوال وزرای سفاح ومنصور دوانیقی

چنانکه نگاشته شد توجه سفاح منصور و اخلاف او از بنی عباس بیشتر این بود که که از ایرانیان مردمی را بر روی کار آورده و امر وزارت خود را با دیگر مشاغل مهمه بایشان واگذار نمایند واعتماد آنها بحسن کاردانی لیاقت و تیزهوشی و استعداد و ذکاوت ایرانیان بوده و بآنها اهمیتی زیاد میدادند

ابوسلمه خلال وزیر ایرانی

نخستین وزیری که در دوره خلافت بنی‌عباس بوزارت رسید ابوسلمه خلال است که بوزیر آل‌محمد لقب یافته و نامش حفص بن سلیمان کوفی است که ازجمله موالیان ایرانی نژاد بوده و تفصیل احوال وگذارش کار و پایان روزگار او تا حدی در کتاب اول نگاشتهٔ شد، گویند ابوسلمه وقتی که از علویین و بیعت ایشان مأیوس گردید با سفاح بیعت نموده و بخلافت بر او سلام کرد ، در آنوقت سفاح باو گفت . ای ابوسلمه علی رغم

تو مسلمین با من بیعت کردند و باو دشنام داد ، باوجود این وزارت خود را باو تفویض نمود و اورا وزیر آل محمد لقب داد و لیکن در صدد بود که ویرا بقتل رساند ، اما میاندیشید که مبادا این مطلب با بومسلم مروزی رسیده و در باره او بدگمان شود لذا نامه بابومسلم نوشته و عملیات ابوسلمه را با اقدام وی در نقل خلافت بعلویین اشعار داشت و اظهار نمود که گناه اورا بتو بخشیدم و مرادش از این نامه کشتن ابوسلمه بود سپس آن نامه را بدست منصور داد تا بابومسلم برساند ،

ابومسلم از خواندن نامه و مندرجات آن غرض سفاح را فهمیده چند تن از اتباع خودرا فرستاد تا ابوسلمه را کشتند و ابومسلم درحقیقت چنین حنایتی رامرتکب گردید که بعداً هم خود بدان دچار و گرفتار شد .

تفصیل قتل ابوسلمه

درتاریخ الفخری مینویسد ابوسلمه هرشب پیش سفاح می‌نشست و تاپاسی ازشب را بسخنرانی و صحبتهای متفرقه میگذرانید در آنشب که اوکشته شد سفاح وی را زیاد تر از همه شب پیش خود نگاه داشت هنگامیکه ابوسلمه از خدمت سفاح مرخص شد مدتی ازشب گذشته بود، دربین راه جمعی درکمین اونشسته بودندوقتی که ابوسلمه بآن محل رسید آن جمع از کمین درآمده شمشیر کشیده فریاد زدند لا حکم الالله و اورا بقتل رسانیدند و این عمل از برای آن بود که مردم تصور کنند کشندگان ابوسلمه از جمله خوارجند و بامداد نیز چنین شهرت یافت که خوارج ابوسلمه را کشتند دوره وزارت ابوسلمه مدت چهارماه بوده و هارون‌بن سعید عجلی برای او باین ابیات مرثیه سروده

الا قل لرهط الملك من آل هاشم مقالة من اضحی بمـاکان عـالمـا
اما فی الذی اسداه حفص الیکم ثواب فیعفی عنه ان کان ظالما
ولو غیرکـم ابلاه حفص بلائـکم لجـازوه خیرا اولادوه سـالمـا
فما هکذا فعل الاخا یرمنکم اذا مـا کرام النـاس عدوا مکارما

بعد ازابوسلمه خلال بعضی وزارت سفاح را بابوالجهم بن عطیه نسبت داده‌اند و گفته‌اند چون خلافت بمنصور رسد از ابوالجهم کینه در دل داشت و اورا مسموم نمود .

خالدبن برمك وزیر ایرانی

ازجمله وزرای سفاح و منصور یکی خالدبن برمك معروف است که او مردی شایسته و دانشمند وعاقل و بردبار بود و قدرو جلالتی زیادداشته گفته‌اندکه دردولت‌اموی وبنی‌عباس مانند او مردی کافی و لایق نبود سفاح وزارت خودرا بخالد داده و اورا باکرام و احترام خویش اختصاص داد و ویرا زیاده دوست میداشت و اورا وزیر میگفتند و گفته اندکه بعد از ابوسلمه وزراء میل نداشتندکه کسی بآنها وزیر بگوید بواسطه این بیت :

ان الوزیر وزیر آل محمد　　اودی فمن یشتاك کان وزیرا

خالدبن‌برمك کار وزرا را انجام مینمود ولی اورا وزیر نمیگفتند خالد را در دل‌سفاح جا و مقامی عجیب پیدا شد و نیز گفته‌اند فضلا و شعرای عالیمقام و اعیان واشراف وقتی‌که آوازه مکارم و بزرگواری و جاه و جلال خالد را شنیدند از هرطرف بامید احسان و عطایای او روی آوردند . واردین را وفود مینامیدندکه واحد آن وافد است وتمامی آنانرا سائل میخواندند خالدگفت ، سائل خواندن این‌جماعت را شایسته نباشد چونکه اغلب ایشان فضلاء واشراف و اعیانند لذا آنانرا زوار نام نهاد و این عمل باعث امتنان وشکرگذاری آن مردم گردید وشاعری‌کوفی در اینخصوص‌گفته

حذا خالد فی مجده حذو برمك　　فمجد له مستطرف و اصیل
و کان اولو الحاجات یدعون قبله　　بلفظ علی الاعدام فیه دلیل
فسماهم الزوار سترا علیهم　　ولکن من فعل الکرام جلیل

یعنی خالد دربزرگی و جلالت خود قدمی‌برداشت‌که برمك آن قدم را برداشته‌بود و بنابر این بزرگواری و جلال اوهم از نو پیدا شده وهم ازاصل داشته واهل نیاز و احتیاجات را پیش از وی بنام ولفظی‌میخواندندکه‌درآن دلیلی برنا بودی وفناشدن بود پس او اینگونه از مردم را بنام زوار خوانده و پرده پوشی بکار ایشان نمود و این خود از کارهای بزرگ اشخاص‌کریم وبزرگوار است

منصور وقصدخراب نمودن ایوان کسری وممانعت خالد ازاو

گفته‌اند وقتی که منصور شروع به بنای شهر بغداد نمود مصالح بنائی او از آجر و سنك نقصان پذیرفت باو گفتند که ایوان کسری را در مدائن خراب نموده و مصالح آن را ببغداد بیاورد منصور در اینخصوص با خالد برمکی مشورت کرد خالد گفت ای امیر ایوان کسری یکی از آیات دین اسلام است زیرا که مردم هروقت آن بنارا می‌بینند دانند که تا حادثه آسمانی پیش نیاید چنین سرائی که ایوانش آن باشد رو بخرابی نگذارد و هم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در آنجا نماز خوانده و این ایوان مصلای او بوده و بدین وسایط نبایستی که درصدد خرابی آن برآمد زیرا ضررش بیش از نفع آن خواهد بود .

منصور ـ ای خالد تورا میل بایرانیان بی نهایت است و سخن بر وفق احوال ایشان گوئی معذلك امر داد که درخرابی ایوان بکوشند ، چون اندکی از آنرا شکافتند معلوم شد که خرج خراب نمودن پیش از بهره‌برداری است لذا ترك این تصمیم نمود و بخالد گفت اکنون با توهم عقیده شدم .

خالد ـ ای امیر هم اکنون عقیده من آن است که خرابی ایوان را باتمام رسانی تا مردم نگویند که از خرابی آن عاجز شد .

چنانکه مورخین نوشته‌اند :(۱) موقعی که منصور بخلافت رسید خالد راخیلی محترم شمرده ودر کارها باوی مشورت میکرد و گفته اند : فضایلی که پسران خالد داشتند خالد از آن فضایل بیشتر از همه بهره داشت با اینکه هریك از فرزندان او در آن خصلت مابین مردم مشار الیه بالبنان بودند چنانکه یحیی رای و علم داشت فضل سخاوت وبخشش ـ جعفر فصاحت و کتابت محمد ـ بزرگی وشرافت ـ موسی شجاعت وشخصیت خلاصه در خالد برمکی تمام این اوصاف جمع آمده ومتمرکز بود .

ابو ایوب موریانی

مورخین مینویسند : ـ (۲) که بعد از خالد برمکی منصب وزارت منصور بابو ایوب موریانی وا گذار شد و با اینکه منصور در کارها باستبداد رای خود عمل مینمودو نیازمند

---

۱ ـ الفخری ـ تجارب السلف ۲ ـ طبری ـ ابن اثیر ـ تجارب السلف ـ

برای دیگران نبود وهیبت اوبرای و زرای وی قدر و مقداری نمیگذاشت معذالك دردورهٔ او وزرائی متعدد وزارت یافتندکه از آنجمله یکی ابو ایوب موریانی است واومردی از اهل موریان یادهی از دهات اهواز بوده و نیز در باره ابو ایوب چنین مینویسد : منصور اورا خریداری نموده وتربیت کرد ویکبار اوراباهدا یاوتحف نزد سفاح فرستاد ، سفاح از فصاحت وبلاغت او تعجب کرده و گفت تواز آن کیستی ، ابو ایوب گفت از آن برادر امیرم . سفاح گفت ، نه تو ازآن منی واوراباز گرفته و آزاد نمود وگزارش امر را بمنصور نگاشت ابو ایوب دردوره سفاح ملازم خدمت او بود ودرآن اوقات ترقی نمود ومراتبی را طی کرد وقتی که نوبت خلافت بمنصور رسید وزارت خودرا بوی تفویض نموده واومردی فاضل وعاقل بود ، ذکاء و فطانتی بکمال داشت وگفته اند او مال و منال گرد آوردی تا بواسطه آن بمنصور تقرب پیداکند ، روزی منصور گفت پسر من صالح را ضیاع و عقاری بالاختصاص نیست و میخواهم که اوراجد اکانه املاکی خاصه باشد موریانی گفت ، در اهواز مزارع معطله بسیار است ولیکن سیصد هزار درهم باید داد تا آبادان شود ومنافعی نیکو دهد منصور آنمبلغ را بموریانی داد واودریافت نمود وهیچ آبادانی وعمران نکرده ولی هرساله بیست هزار درهم نزد منصور فرستادی که این حاصل املاك صالح است ومدتی بدین منوال گذشت عاقبت دشمنان موریانی باین امر آگاه شده و بمنصور گزارش دادند منصور باین اندیشه درآمدکه ملك پسرش را دیدن کند ، ابو ایوب دستور دادکه بر کنار آب عماراتی ساخته و درختانی نشاندند اطراف آن را سبز وخرم کردند وقتی که منصور از آنجاگذشت موریانی گفت اینها ضیاع وعقار مخدوم زاده من است ، منصور نگاه کرد عماراتی خوب ودلکش وسبزه واشجاری فرح افزا دید وتصورنمودکه موریانی درگفتار خود راست گو است ولیکن دشمنان موریانی حقیقت امررا بعرض منصور رسانیدند او معماران و ارباب بصیرت واطلاع را وادار نمود تا در آن املاك بررسی نموده ودقت کنند وچگونگی رامعروض دارند بازرسان بعد از رسیدگی وبازدید جز ظاهر ساری چیز دیگری ندیدند و خیانت ابو ایوب

واضح گردید ، منصور در اثر این تقلب امرداد تمام اقارب موریانی راکشتند واموال اورا ضبط نمودند .

ربیع بن یونس یاربیع حاجب

بعد از موریانی منصب وزارت منصور نصیب ربیع بن یونس شدکه بربیع حاجب شهرت یافته کنیه او ابوالفضل وپدرش یونس بن محمد بن کیسان است کیسان ابوفروه آزادکرده عثمان بن عفان بوده وبعضی گفته اندکه ربیع لقیط (بچه سرراهی) بوده .

ربیع مردی عالی مقام وفصیح زبان وزیرك وکاردان وکارپردازوعاقل وناگته دان بود درحسابداری و امور دیوانی نهایت خبرت وبصیرت را داشته در اکتساب خیرات ومبرات تمایلی زیاد از خود بروز داده وابتداء بربیع حاجب شهرت یافته بود وقتی که ربیع بمقام وزارت رسید منصور اورا خیلی عزیز و محترم داشت و نسبت بتمام خدم وحشم اورا احترام زیادتر بوده و تا آخر زندگانی منصور منصب وزارت باربیع بن یونس بود .

بعد از وفات منصور مهدی وزارت خوددا بابی عبدالله معاویة بن یسارداد که پیش ازخلافت کاتب ومنشی اوبوده و منصب حجابت ووزارت در بار خود را بربیع حاجب واگذار نمود ، وقتی که هادی خلیفه شد او ربیع را مسموم کرد وسبب آن بود که ربیع کنیزکی بعنوان هدیه نزد مهدی فرستاد ، مهدی آن کنیزرا بپسرش هادی بخشید ، هادی را بااو دل نگران شده و ازوی فرزندی بوجودآمد موقعی که هادی بخلافت رسید دشمنان باوگفتند که ربیع وقتی فرزندان تورا می بیند میگوید من باهیچ زنی بهتر از مادر ایشان وقاع ننموده ام این سخن درخاطرهادی وفرزندان او ومادرشان اثری عظیم بخشیده بینهایت از ربیع رنجیدند وهادی درصددقتل ربیع برآمده قدحی عسل مسموم بربیع داد ، ربیع پیش خود تصورکردکه بوی احترام و اکرام میکنند و بحرص تمام آن شربت را نوشیده و همان روز وفات یافت سال ۱۷۰ هجری

با این وضع وزرای منصور وسفاح مانندیگرخلفای عباسی ازایرانیان وموالی بودند

که بنی‌عباس آنها را طرفدار و حامی خود تصور کرده و برخلاف امویان که ایرانیان را طرد و رفع مینمودند آنان از ایرانیان هرفردی از افراد شایسته و لایق را بروی کار آوردند.

فصل چهارم

در تاریخچه بنای بغداد و خصوصیت آن

منصور دوانیقی از آنجاکه منظورش خصومت و عناد با خاندان آل محمد و علویین و سادات بنی‌فاطمه بود نمیخواست که دربرابر خود رقیب و همسری از آنها داشته باشد وازطرفی مدینة الرسول که مهبط وحی و تنزیل ومرکز رسالت و حوزه خلافت بود وعلم و دانشی که از مجامع امامت وولایت در آنجا بسط و نشرمییافت او خواست برای تقلیل وتحلیل این اهمیت و تنزیل آن مقام و موقعیت مرکزدیگری از برای سلطنت اسلامی و خلافت ترتیب داده باشد و از طرفی توقف خودرادرشهر هاشمیه و مراکز دیگری که آنوقت پایتخت و مرکز خلافت بشمار میرفت مکروه میشمرد و دمشق راهم که مرکز حکومت امویین بود ناپسند و شوم میدانست بدین اندیشه درآمد شهری از نو بنا نموده و موقعیت چندی را در آن از لحاظ سیاسی و علمی و تجارتی و اقتصادی وغیره ها در نظرگیرد بدینجهت بعد از وارسی و جستجو وکنکاشی زیاد برای محل مقتضی موضع و مرکز حالیه شهر بغداد را در نظرگرفته آنجا را برای تامین تمامی منظور خود شایسته و مناسب شمرد و درصدد بنا وبنیاد آن برآمد ولی با تمام این تفاصیل شهر بغداد یکی از مفاخر مهمه دوره و تاریخ عصر جعفری است که اینگونه مقتضی بود در همچه موقعی که خورشید علم و دانش از پرتو نور وجود آن امام بحق ناطق بلمعان و تابش درآمده بود چنین‌مرکز علمی و مرجع فضل و دانش در همچه زمانی بنا و تاسیس شود.

اینک‌ما بتفصیل درباره ذکرخصوصیات این شهرکه از آن بدارالسلام وعاصمه و پایتخت دولت اسلامی تعبیر شده بنحو ایجاز و اختصار پرداخته مزایا و مرجحات آنرا بمورد نگارش درآوریم.

تاریخ شروع بینای بغداد

بطوریکه زبان تاریخ حکایت میکنند، منصور دوانیقی برای محل پایتخت ومرکزخلافت‌خود در۱۴۵ هجری شهر بغداد را بنا نهاده و پیش از این نقشه آنرا طرح کرده و بعد ها شروع به بنای این شهر نمود وعلت تعویق امر خروج علویین و بعضی پیش‌آمد ها بوده‌که تا حدی در انجام منظور وی مانع آمده و جلوگیری مینمود.

وجه تسمیه بغداد و عقیده نویسندگان

چنانکه نوشته اند (۱) لغت بغداد مخفف‌ازباغ داد است، گفته شده که آنجا قبل از عمارت و آبادی سرا بستان پادشاه دادگر انوشیروان عادل ساسانی بوده واو در آنجا دیوانخانه‌عالی وباشکوهی داشته‌که درآن بعرض‌متظلمین وستمزدگان‌رسیده ودادخواهی مینمود:

حمزة‌بن حسن اصفهانی گوید (۲) بغداد بنای پارسی‌است‌ومغرب باغ‌داذویه است زیراکه درگوشه از شهر منصور بیش از آن باغی بوده است که تعلق بمردی ایرانی موسوم بداذویه داشته (دادگر یاصاحب داد)

درتاریخ عمران بغداد مینویسد: (۳)منافاتی نداردکه‌پیش ازبنای بغداددر آن مکان شهری بوده و از بین رفته و ویران شده باشد و درزمان اکاسره (کسروی‌ها) باغی در آنجا احداث نموده باشند و انوشیروان دادگر آنرا تفرج‌گاه خود قرار داده باشدکه پس از وی بنام باغدادد‌ر آمده‌سپس مخفف شده و بغداد خوانده شود

صاحب تجارب السلف و تاریخ الفخری مینویسند:(٤) بغداد بدالین مهمله و بغداذ بذالین معجمه و بغدان بنون بابن هرسه لغت خوانده شده است و خود بغداد را زوراء خوانند برای آنکه درجانب قبلی آن زوراء یعنی انحراف است وآنجارا مدینةالمنصور ودارالسلام هم‌گفته اند

دیگری مینویسد: این شهر را زوراگفته‌اندکه ازخارج در آن انحرافی دیده میشود و لغت زورا، بمعنی منحرف است از طرف دیگری این شهر مقابل با شهری دیگر نبوده و یا آنکه در محراب مساجد آن انحرافی دیده میشود، هم این شهر بنام دارالسلام خوانده شده و آنرا منصور عباسی بنا نهاده.

---

۱ ـ بستان‌السیاحة ۲ ـ تاریخ سنی‌الملوك ۳ ـ عمران‌بغداد ٤ ـ تاریخ هنتوشام

بطوریکه یاقوت حموی مینویسد (۱) قبلا در محل بغداد بازاری تجارتی بوده و آنجا موقعی خاص کاروان گذار و محل داد و ستد و معاملات شده و بازرگانانی ازفارس و خوزستان و جهات دیگری هرماه یکبار بآنجا می آمدند و این بازار وقتی بدست مثنی بن حارث بغارت رفت که از آنجمله تخت طلای جواهر نشان او بود ودرتواریخ تفصیل آن مسطور است)

اقوال مختلفه در باره تاریخ باستانی بغداد

صاحب قاموس مینویسد : بغداد و بغذاذ بمهملتین ومعجمتین و تقدیم هریك از آنها و بعنوان مدینةالسلام وتبغدداتنسب الیها تشبه باهلها (انتهی)

دینوری ـ درکتاب معروف خود (الاخبار الطوال) مینویسد ابوجعفرمنصور دوست داشت برای خود و سپاهیانش شهری بنا کند وآنرا دار الملك خویش قرار دهد لذاخود شخصا بسیاحت بلاد و دوره گردی پرداخت تا بمحل بغداد رسید ، بغداد را آنوقت راهی بود که هرماهه درآن بازاری برپا میشد ، منصور از آنمکان خوش آمده و درآنجا از برای خود وحشم وموالی و فرزندان و اهلبیتش نقشه شهری کشید و آنرا مدینةالسلام نامیده و نیز قصری برای خویش بنا نمود که وسط آن مسجدی قرار داد پس از آن برای لشگریان خود درحول وحوش شهرخطی کشید و قرار داد اهل هربلد از خراسان را در ناحیه از نواحی آن بطور انفراد جای دهند و باقی مردم را ببنا وبنیان و آبادی و عمران آنجا وادار نمود ونفقات آنهارا توسعه داد سطح زندگانی ایشان را بالا برد و امرداد نهر فرات را از هشت فرسخی کشیده ودهانه نهر از آنجا شروع شده آنرا ببغداد جاری نمود تا اینکه مواد و محصولات جزیرةالعرب وشام بآنجا وارد شود .

شهر بغداد را زوراء و مدینه منصور و دارالسلام(۲) هم گفته اند و برای آن نامهای بسیاری است، درباره آب و هوای این شهر وگوارائی آبش تنها قول ابن گوینده کافی است که در وصف آن سروده :

طیب الهواء ببغداد یشوقنی قرباً الیها و ان عـافت مقـادیر
وکیف ارحل عنها الیوم اذجمعت طیب الهوائین ممدود و مقصود

۱ ـ معجم البلدان یاقوت ۲ ـ انوار الحسینیه

یعنی خوشی هواء ببغداد مرا تشویق می کند که خودم را بآن نزدیك کنم اگرچه مقدار ها مسافت از آن دورم وچگونه از آن سفر کرده وامروزه رحلت کنم زیرا که در آن دو هوای پاك وخوش دراز وکوتاه گرد آمده است

شاعری دیگر گوید :

آه علی البغداد ها و عراقها و ظبائها والسحر فی احداقها

متبنخترات فی النعیم کانها خلق الهوی العذری من اخلاقها

یعنی تاسف وحسرت من بر بغداد است ملتفت باش با عراق آن و خوشی های آن و سحری که در حدقه ها چشمهای خوبان رخوبرویان آن است که بحالت خود نازی و تبختر درناز و نعمت آن میگردند که گویا عشق و محبت دختران باکره جزء اخلاق سرشته و آفریده شده .

محمد رفیق بیك در جزء چهارم کتاب تاریخ عمومی خود مینویسد :

منصور شهر بغداد را در محل سلفیکه قدیم کنار دجله بنا نهاد وآن درمحلی بود که قبل از آن در ۳۰۷ بیش ازمیلاد مسیح سلوکوس نیکاتر بنا نهاده بود وپایتخت سلوکیدها بود تا موقعی که اشکانیان در ۱۴۰ قبل ازمیلاد بر آن مستولی شده وآنجا راگرفته بعضی گفته اند که بجای بغداد جز بازار نامبرده قبل دیر وکلیسائی بود که جمعی از رهبانان نسطوری پیش از اسلام در آن جای داشتند .

صاحب ستان السیاحه می نویسد : شاپور ذوالاکتاف قریهٔ در جهت غربی دجله بنانمود که آن کرخ وقریه دیگری درمشرق دجله بنانهاد که بساباط موسوم گردید دردورهٔ کسری انوشیروان باغ بزرگی دراین سرزمین احداث شده بود که بباغ داد معروف گردیده وپس از آن از کثرت استعمال بغداد خوانده شد .

ابن جوزی در کتاب مناقب بغداد خود مینویسد : اینجا شهری کوچك معروف ببغداد بود ومنصور خلیفه شهر خود را درجوار آن بنا نمود سپس آنشهر برای ارتباط ومجاورتی که ببغداد داشت باین نام خوانده شد و شهر ابیجعفر بیش از بنا مرزعه و جای کشت وکار مردم بغداد قدیم وبنام مبارکه بوده واین قسمت درتمکن شصت تن از بغدادی ها اداره میشد ، منصور خاطر آنان را راضی نموده وآنمحل را ازایشان گرفت

تاریخ بنای بغداد

ابن‌واضح یعقوبی (۱) مینویسد : منصور بنای شهر بغداد راد سال ۱۴۵ هجری نهاد و آن موافق با اختیار وقتی بود که نوبخت منجم معروف وابن‌ساریه تعیین نموده بودند .

ابوریحان بیرونی(۲) مینویسد : ابتدای بنای بغداد روز ۲۳ تموز سال ۱۰۷۴ اسکندری‌مطابق ۲۵ربیع‌الثانی سال ۱۴۵ هجری بودکه نوبخت منجم‌فارسی برحسب وقت مناسبی‌گه‌ازروی احکام نجوم اختیار نموده بود شروع بکارکردند ونیزبیرونی زایچه بنای بغداد رادرکتاب خود نقش وترسیم کرده .

بغداد کهنه‌و نو

دریکی ازمجلات عصری مینویسد : روزهای درخشان‌قدیم بغداد عده زیادی از مسافرین هر کشور در موقع شب در کاروانسراها جمع شده تبادل افکار مینمودند وحوادث و اتفاقات عجیبه‌راکه دردوره مسافرت‌خوددیده بودند حکایت کرده واخباری‌ازپایتخت هارون‌الرشید بکشورهای خود میفرستادند ، امروزه دربغداد جدید که محل ترقی و پیشرفت است درهمین بناهای قدیمه ثمره عراق جوان مردمان فعال و دانشمند در امورملی مشغول وباداره‌کردن امور و بنا نهادن اساس ترقی اشتغال دارند در سرای بزرك بغداد ادارات مهمه‌عمارت ریاست هیئت وزراء ـوزارت فرهنك ـ وزارت‌امورو ارتباط خارجه ـ وزارت دارائی ـ مصارف عمومی ـ اداره شهربانی و ادارات دیگر تشکیل گردیده .

ازاین ادارات‌امنیت‌وآسایش دولت‌وجامعه وسعادت‌کشوروثیکبختی‌وآبادانی امورزندگانی عراق رامراقبت می‌نمایند چندبارد دورتر از این‌سرا : باشگاه افسران ارتش‌عراق‌ـ عمارت شهرداری ـسالون‌شهر ـ اداره‌آتش‌نشانی ودادگاه‌هابرقراراست

سرای بغداد روبدجله واقع شده وپس از طغیان شوم دجله‌که در بیست‌سال قبل‌رخ داد این دستگاه بوضع با شکوه جدید ساخته شد و این دستگاه دارای باغ زیبائی است‌که دروسط‌آن برج معروف ساعت‌نصب گردیده‌است . خیابانهای‌بغداد و بازار ازهرطرف‌بسرامنتهی‌میشوند .

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی ۲ ـ احسن‌التقاسیم

صاحب عمران بغداد از قول مقدسی نقل میکند که اهل رأی و فتوای ازفقها بمنصور اشعار داشتند اراضی شهر جدید را بچهار طرح یا چهار ناحیه تقسیم سازد ، دو بخش از جانب شرقی و دو بخش

موقعیت بغداد

ازطرف غربی ازاینرو باید دانست اراضی که برای شهر تخصیص یافته زیاده وسیع است و ممکن است در موقع وسعت و آبادی تمام این اراضی معمور و آبادان شود و با این وصف چنانکه اربلی (۱) نوشته وسعت شهر و ابنیه و باغات به ۵۳۷۵۰ جریب بالغ گردید که ۲۶۷۵۰ جریب در جانب شرقی و ۲۷۰۰۰ جریب در طرف غربی قرار گرفته بود در صورتیکه یك جریب مساوی با ۳۶۰۰ ذرع مربع باشد .

بنابراین مساحت آنشهر در حدود ۱٫۹۳۵۰۰۰۰۰۰ ذراع مربع خواهد بود و ازاین احصائیه برمیآید که بغداد عبارت ازچند شهر بهم پیوسته بوده و این شهرهای متصل بهم تمامی بیك نام خوانده میشد چنانکه مدائن پایتخت قدیم ایران که در نزدیکی بغداد بوده پیش از آن برچند نهر متصل بیکدیگر اطلاق شده بود .

خلاصه منصور در پایتخت جدید خود چندین دهکده را که متعلق بنصارای کلدان بود از آنجمله قریه سویانا در محله کهنه و قریه براثا که بازار وحرم بوده و محله شده وهم اکنون درقسمت غربی بغداد ودریا خوانده میشود و درقسمت شرقی محله کرخ واقع است قرارداد .

باید دانست ازحین بنای بغداد تاکنون تغییراتی زیاد و تحولاتی متوالی برای بغداد پیش آمد نموده است یاقوت حموی (۳) عرض بغداد را ۷۵ درجه و طول آنرا ۳۴ درجه دانسته و آنجا را از اقلیم چهارم میشمارد .

علت بنای بغداد

بطوریکه مینویسند : (٤) بعداز آنکه مردم باسفاح بامر خلافت بیعت نمودند درسال ۱۳۲ هجری وطرفداران او در عراق و ایران بسیار شدند ، سفاح بابرادر خود منصور دوانیقی بکوفه آمده درصدد بنای شهرها شمیه برآمد تااینکه بنی عباش و علویین را در آنجا گرد آورده باشد که این شهر درنزدیکی انبار درمحل معروف بقصر ابن هبیره بود وهاشمیین بآنجا

---

۱ ـ احسن التقاسیم ۲ ـ سیر الملوك ۳ ـ معجم البلدان ٤ ـ عمران بغداد ـ تاریخ عرب و اسلام

انتقال گزیدند ، سفاح در آنشهر بدرود زندگانی نموده ودرهمانجا مدفون گردید

منصور بعداز وفات سفاح چندسالی درهاشمیه اقامت گزید ودراین بین چنانکه درکتاب اول تاریخ عصر جعفری نگاشته شد راوندیها برای قتل ابومسلم خراسانی شورش نمودند ، منصور ازسکونت آنجا اکراه یافته وازآنمحل بیرون شد ودرصدد جستجوی محلی برآمدکه آنجا شهری زیبا واستوار بدلخواه خودبنا نماید ، او در آغاز کار خواست شهر کوفه را مرمت کند وآنجا را مرکز خلافت قراردهد ولیکن بزودی این اندیشه وی بهم خورده وبواسطه یادآوری وتذکر این نکته که طبایع مردم کوفه انقلابی ومتحول وقابل تغییر وتبدل است وازطرفی مردم آنجابه بی‌وفائی اشتهار یافته ودردوستی وپیمان استوار نمانندتوجه خودرا بنقطهٔ نزدیك بارمتا معطوف نمود وچون بآنجا رسید شبی را در آنجا بیتوته نمود وازکسانی که همراه وی بودند مانندسلیمان بن مخالد وابوایوب موریانی خوری وزیر وعبدالملك کاتب استشاره نموده از ایشان عقیده ورأی خواست ، آنها گفتندکه اینجا جائی بسیار خوش آب وهوا ومحلی زیاده مناسب است ، منصور خودهم تصدیق نمود ولکن گفت که اینجاموافقت باحوال رعیت نیست وباید جائی را انتخاب نمودکه همیشه کاروان گذار باشد و امتعه وکالای بری وبحری در آنجا وارد شود ومن اکنون بدان طرف شده شب را در آنجا بسرمیبرم اگر آنشب در آنجا خوش گذشت چنین جائی موافق بآن منظوری است که من و مردم طالب وخواهان آنیم .

بنابراین منصور بمحل فعلی بغداد آمده درمحل قصر دارالسلام عبور نمود و نمازعصررا درآن فصل تابستان وگرمای شدید درهمانجا بجای آورد وشب را درآنجا بیتوته نمود روز دیگرهم اقامت کرده درآنجا جزخوش وراحت چیزی ندیده گفت دراینجا جائی است که صلاحیت ساختمان وبنا دارد وماده از فرات و دجله و دیگر آنها روشطوط بدینجا آید و مناسب باحال رعایا وسپاهیان خواهدبود .

علت دیگر بنای بغداد

ونیز درباب علت بنای بغداد چنین نوشته اند : (۱) منصور هنگامیکه تصمیم گرفت پسرخود محمدمهدی را بجنك صقالبه (روسیه) درسنه ۱۴۰ هجری بفرستد برای مشایعت وتودیع

اوتامحل بغدادکنونی آمد واورا ازموقعیت این‌محل خوش‌آمده منظره‌آنرا پسندید وشایسته ونیکوشمرد وازصفای‌آب‌وهوایش بهره‌مند شده لذا پرسید نام اینجا چیست گفتند ، بغداد ، بنابراین منصور ازهمانوقت تصمیم‌گرفت شهری درآن‌محل‌بناکند و آنرا پایتخت ومرکز خلافت خودسازد .

درتاریخ عرب واسلام تفصیلی قریب باین مضمون مینویسد : (۱)

تاموقعیکه ابومسلم خراسانی زنده بود منصور خاطری‌پریشان داشت وازمقام خویش مضطرب ومشوش بود ولی بعداز قتل‌او خودرا شاه مستقل خوانده ودرصدد برآمد برای پایتخت خود محلی‌را اختیارکند ، بنی‌عباس رانه‌تنها علاقه ومیلی‌بدمشق نبود بلکه درآنجا برای ایشان بیم خطربوده وازطرف دیگرکوفه وبصره هم بواسطه دورنگی ونفاق اهالی وتلون مزاج و بی‌ثباتی و بدعهدی مردمانش ناپسند و مکروه طبع آنها قرارگرفته وبمکه ومدینه هم نظربه‌بیم ازعلویین اندیشناك‌بودی بدین‌جهت بعدازجستجوئی زیاد محل بغداد بخوبی‌که مسافت‌آن‌تابصره ازروی آب به‌پنجروز راه درآن‌روزمیرسید پسندیده‌آمد .

بغداد پیش ازان جایگاه تابستانی انوشیروان عادل بوده وازواژه باغداد گرفته شده چونانکه انوشیروان بروش‌دادگری وعدالت‌کستری اشتهاریافته بود وبعدازبهم خوردن دولت‌ساسانیان همان باغ‌که‌کسری انوشیروان درآن بعدل وداد میپرداخت ازنظرها نابود شده وتنها نام‌آن درزبانهاباقی بود ، منصور این‌مکان زیبا ومرکزعالی ودلگشا را که‌دارای آب وهوائی دلپسند وسازگاربود برای پایتخت‌خویش برگزید وشهر بغدادرادرآن‌بنانهاد وبنای‌این‌شهرزیبا ودلگشا بدست معماران تواناومهندسین عالی‌مقام ودانا وکارشناس انجام‌گرفت .

بغدادی‌راکه منصور بنانهاد درسمت غربی رودساحل دجله بنیاد یافت وبعداز اندك مدتی درسمت ساحل شرقی پسراومهدی ولیعهد منصور بغداد نو را بنام مهدیه بنا نهاد که‌در زیبائی و دلگشائی و شکوه و عظمت با بغـداد پدرش منصور قرین و همدوش بود.

خلاصه بغداد دردورهٔ عظمت وجلال خودش‌که هنوز دچار حمله مغول‌وتاتار نشده وتمدن اسلامی عربی‌آنجا پایمال‌حوادث نگردیده بود منظره‌زیبا وجالب‌توجه

واهمیتی را دارا بوده وپایتخت شایسته ومتناسبی ازبرای مرکز روحانیت و جایگاه خلافت اسلامی بشمار میرفت .

طرز ساختمان بغداد ووضع مهندسی او

بطوریکه نگاشته‌اند(۱) : این شهر تقریباً بشکل مدور ساخته شده وبدیوار وسوری دوپهلو بنیاد یافته بود وکاخ خلیفه در مرکز شهر بوده ومسجد جامع درآنجا برپاشده بود منازل وعمارت سران سپاه و افسران اطراف میدانی راکه برای سان سپاه ساخته بودند احاطه کرده ونقشه خیابانهای شهر بقانون مهندسی طراحی شده وعرض آن بچهل متر میرسید وبازارشهر درخارج حصار بود ولیکن درگوشه وکنار خیابانها بعضی دکاکین متفرقه خواروبار فروشی قرارگرفته وپاسبانان ازآنها حفاظت ونگاهداری مینمودند سربازخانه شهر درطرف شرقی رودجله واقع وبسه‌قسمت میشدکه یك قسمت آن مختص سپاه مدحری وقسمتی مخصوص یمنی‌ها وآخرین قسمت بسربازان خراسانی اختصاص داشت و بین هریك ازدستجات سد وحائلی ترتیب داده بودند .

شهر بغداد دارای چندین دروازه بود وهرکدام‌را برجی مرتفع وعالی بودکه پاسداران شبانه‌روز درمیان آن بروج مشیده بپاسداری ونگاهبانی شهر میپرداختند وبنای این شهر تاسال ۱۵۰ هجری بطول انجامید .

خبر راهب در بارهٔ بنای بغداد

علی‌بن یقطین گوید : من درمیان سپاه واردوی منصور بودم در انوقت که وی بجانب صراه روانه بود درطلب مکانی بر آمده و آنرا برای بنای شهرخود جستجو می‌نمود موکب منصور دراین‌اثنا بدیرراهبی نزول اجلال کرد وآن دیردرمکانی باستانی وکهن نزدیك صراة بود منصور خود تنها روی اسب نشسته ومیرفت وفکر مینمود ومردد بود .

راهبی دانشمند درآن دیر مسکن داشت گفت : امیر برای‌چه اینقدردراندیشه است ومردد میماند ؟ من باوگفتم که امیردرصدد بنای شهری‌است ، راهب گفت ، اسم اوچیست ؟ گفتم ، عبدالله پسرمحمد ، گفت ، ابوکی ؟ گفتم ، ابوجعفر ، گفت اورا لقبی‌هم هست ، گفتم ، بلی ، منصور ، راهب گفت این‌شخص بانی آن‌شهرنخواهدشد

---

۱ ـ عمران بغداد

گفتم چرا ؟ گفت زیرا مادر کتابی موروثی که داریم چنین خوانده ایم کسی که این شهررا بنا میکند مردی است که نام اومقلاص است

ابن بقطین گوید : من این خبررا بمنصوردادم ، منصور از اسب فرود آمده بسجده افتاد وتازیانه خودرا گرفته شروع کرد که باآن ذرع ومساحت کند ، من بخود گفتم این مرد داراي لجاجت است ، آنگاه بهمان حالت مهندسین را خواسته وبایشان امر داد که باخاکستر خطی کشیدند ، من گفتم ، ای امیر ، گویاکه باراهب درصدد معارضه ومعانده برآمده‌ای ومیخواهی که گفتهٔ اورا تکذیب کنی ، گفت نه‌چنین است بلکه‌من خود مقلاص لقب دارم .

سپس منصوراین حکایت را نقل کرد که من روزی ازدایه خود دوکی رادزدیده وبدو درهم فروختم ودرضیافتی که برای خویشان وپسرعموهای خود ترتیب‌داده بودم بمصرف رسانیدم وقتي که‌دایه احساس نمود من آنرا دزدیدم آنوقت مراملقب بمقلاص نمود که عنوان ولقب دزدی مخصوص بوده . بعضی برآن رفته اند(۱) که ابوالعباس سفاح بغداد را احداث نموده ومنصور شهرخود را درآنمحل بنا نهاد .

منصور واحضار مهندسین فنی ودیگران

شمشاطی درتاریخ خودمینویسد : وقتی که منصور خواست مدینة السلام را بسازد بزرگان اهل فقه وعدالت ودیانت و خبرای فنی ومهندسین چندرا خواست که درمیان ایشان ابوحنیفه نعمان بن ثابت فقیه معروف بود وازمهندسین حجاج بن ارطاه بوده آنگاه امردادسایر مهندسین وطراحان وآنانکه آشنا بفن بنائی ودانش ذرع و مساحت بندی اراضی بودند حاضر نمود که از آنجمله عبدالله بن محرز وحجاج بن یوسف وعمران وجناح و شهاب بن کثیر ونوبخت بزرك منجمین وابراهیم بن محمد فرازی وطبری ازاهل حساب بودند سپس ازارباب صنایع وبناء ومعماروعملجات ازشام وموصل وعراق وایران ودیگر جا خواسته امر بنقشه کشی وکندن پایه دیوار واساس حصارشهر نمود وچنانکه نوشته اند : (۲) آمارمعمار وبناء ونجار وحداد وحفاردراین کاربصدهزار میرسید وبرطبق این احصائیه سایر عملجات وکارگران را باید برآورد نموده بشمارآورد .

---

۱ ـ احسن التقاسیم ۲ ـ ابن رسته

نقشه برداری شهر بغداد و طراحی آن

منصور امر داد خشت‌ها زده و آنها را بپزند و آجر پخته ترتیب دهند و نیز در ابتدای کار دستور داد که خطوط و نقشه برداری را با خاکستر انجام دهند و فواصل هر قسمت را بدینگونه برآورده اندازه گیری نمود سپس گفت پنبه دانه گرد آورده بآتش بسوزانند و چنین کردند و اونگاه میکرد درحالیکه پنبه‌دانه‌ها شعله‌میزد وازاینرو آنرا ترسیم نمود سپس دستورداد که پایه‌شهررا روی آن‌رسم کنند وچهارتن سرکرده برای انجام‌این عمل برگماشت وابوحنیفه را بکار وکالت آجرشماری واداشت واین عمل‌قبل از آن بود که ابوحنیفه عهده‌دار امر قضاوت بغداد ومظالم آن‌گردد ولی‌او نپذیرفت‌منصور وی را سوگند داد که امر اورا اجابت کند سپس او پذیرفتار این‌عمل‌گردید تااینکه در امور بغداد ناظرباشد وخشت‌وآجر وبوریاراشماره مینمود پس‌ازآن منصوردستور داد که شهر را تقریبا بشکل مستدیر درآورند تا اینکه‌مردم بعضی بدیگری نزدیك باشند و قصر خودراکه دوره آن دوازده هزار نی بود درمرکز این دائره قرار داد و دربرابرآن جامعی از سنك بنام « جامعهٔ منصور » بنا نمودسپس خیابان های‌منظم از روی مرکز دائره باطراف آن احداث‌کرده ودرحواشی و جوانب آن ابنیه‌عالیه وعمارات رفیعه مجلل و باشکوه متحدالشکل ساختمان نمود و تمامی‌را با متانت و استحکامی زیادبنیادکردبطوریکه هرکس‌ازهرجای شهرکه نگاه میکرد کاخ‌خلافت را در جلو نظر خود میدید و جلب نظر و توجه اورا مینمود .

منصور برای شهر دوسوراستوار وباروی داخلی وخارجی قرار دادکه داخلی سور اول و درحدود شهر واقع شده بود و بلندی دیوار آن بسی وپنج ذرع‌میرسید و دربالای آن ۱۶۳ برج قرار داردکه ارتفاع هربرجی از بالای سور و باروی شهر به پنج ذراع بالغ میشد و عرض سور شهر از پایه به بیست ذراع میرسید و دردورهٔ آن خندقی عمیق‌کندند ، دربرابراین‌سور دیگری‌ترتیب دادکه فاصلهٔ آن بادیگری شصت ذراع میشد و آنراسور خارجی یا سور فصیل میخواند ودرپشت سرآن‌خندق قرارگرفته بود .

گذاشتن سنك اول بنا بدست منصور

در آنروزکه شروع ببنای‌شهر بغداد نمودند روزی بودکه عده‌کثیری ازوزرا و علما وسرکردگان سپاه و اعیان رجال و وجوه مردم در آنجا حضور داشتند ، منصور سنك اول بنا را بدست خود بر روی زمین نهاده وگفت :

بسم‌الله والحمدلله و ان‌الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة المتقین سپس گفت بمبارکی و میمنت و با برکت آلهی بنا کنید آنگاه شروع به بنا نمودند و این امر در سال ۱۴۵ هجری واقع شد

مصالح ساختمان مداین در بغداد

چنانکه درضمن احوال خالدبن برمك نگاشته شد منصور تصمیم گرفت‌ازمصالح ساختمانی‌مداین‌موادی‌را ببغدادانتقال دهد و با آن مواد بنای شهر را بنیان و اساس نهد لذابرای انجام این منظور بوزیر خود خالدبن یحیی برمکی که‌یکی‌از بزرگان و سران ایران بود تا ایوان کسری را ویران نموده ومصالح ساختمانی آنرا از سنك و چوب و آجر و ابواب و غیره برای عمران بغداد بدانجا انتقال دهد خالد اورا از این تصمیم باین کلام لطیف جلو گیری‌کرده و نهی نموده وگفت « من در اینکار عقیده ندارم وبدان رای نمیدهم زیراکه ایوان‌کسری علمی از اعلام‌اسلام است و هنگامی‌که مردم‌آنرا می‌بینند دانندکه مانند این بنارا جزامرآسمانی برطرف ونابود نسازد اینك دراینجا باختصارکوشیده وبقیه مطلب‌رابشرح‌احوال خالدکه قبلانگاشته شد مراجعه میدهد

فصل پنجم

در ابواب و مجاری و ابنیه وعمارات و مؤسسات بغداد

دروازه های بغداد درآغاز بنا

شهر بغداد ابتدا دارای چهار دروازه بزرك بوده ، اولین دروازه آن‌دروازه خراسان بودکه‌دروازه‌دولت نیزخوانده میشد و تسمیه اولش از آن بوده‌که دولت بنی‌عباسی از جانب خراسان طلوع و اقبال نمود دوم دروازه شام‌که مقابل با راه شام وبجانب آن

بوده دیگری دروازه کوفه که برابر بجانب کوفه بود و از آن راه کوفه را میپیمودند آخرین دروازه دروازه بصره بوده که آنهم مقابل راه بصره بنا شده بود وهر دو دروازه مقابل و محاذی بیکدیگر بودند و برای هر دروازه دهلیز ومیدانگاهی بوده گویند درهای این چهار دروازه را منصور از واسط و شام آورده و درشهر بغداد بکار وا داشته بود که سواراً نیزه وعلم بلند بدون آنکه آنرا خم کند در آن آمد وشد مینمود و برهر کدام پرده ها و حجاب قرار داده بودند و دروازه خراسان محلی است که در آن مشهد و مدفن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام واقع شده و کاظمین معروفست

مجاوی و انهار در بغداد

منصور از برای استفاده مردم بغداد و مشروب نمودن آن شهر نهرهائی از دجله بشهر کشیده و آنهارا با ساروج و آجر محکم گردانید ونیاز واحتیاجات آن شهر را از حیث آب در تابستان و زمستان از هرجهت تأمین نموده و برای محله کرخ بغداد چهار نهر مخصوص احداث کرد .

کاخ سلطنتی منصور و گنبد سبزو میزان الهوا

بطوریکه نگاشته شد ، منصور شهر بغداد را دائره مانند ساخته کاخ خود را با جامع آن در مرکز دائره قرارداد و گنبدی سبز برای جلوه و شکوه روی ایوان آن بنا نهاد که بلندی آن بهشتاد ذراع رسیده و در بالای گنبد یك مجسمه بصورت سواری نیزه دار نصب نمود که چنانچه نوشته شده آن مجسمه بدورخود میچرخید و هواسنجی بود که از وزش باد و پیدایش گرد و غبار و باد و طوفان مردم را خبر میداد و این مجسمه با راس قبه در ۳۲۹ هجری روزی که رعد و برق شدید و بارانی سخت ومهیب درکار جریان بود در دورهٔ خلافت المتقی لله سقوط نمود

تاج البلد بغداد

یاقوت حموی(۱) این گنبد سبز را تاج البلد وعلم بغداد نامیده که مدت بقای آن صدوهشتاد سال وکسری بود وبنای این گنبد درباغی قرارداشت که مساحت آن چهارصد ذرع در چهارصد بود واین قصری بوده که منصور آنرا برای خود بنا نموده بود ومخارجی را که منصور برای بنای شهر بغداد نموده درحدود چهارده الی هیجده ملیون دینار نوشته اند که

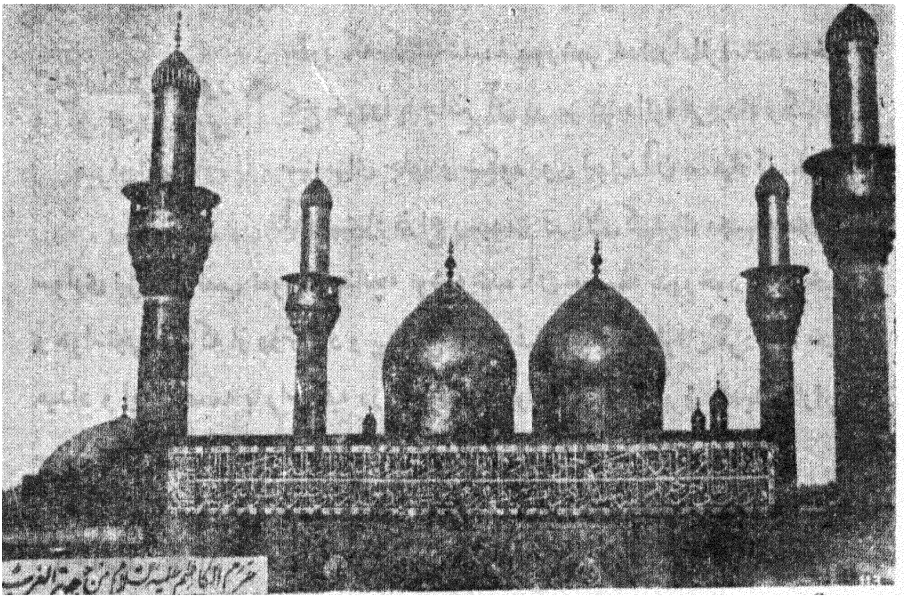
۱ ـ تاریخ معجم البلدان

اگر باحساب کنونی مقایسه شود مبلغی زیاد وهنگفت خواهد بود واین هزینه باکارکنان واساتید ومعماران ارزان قیمت وکم خرج آنروز بدین حدود وپایه بوده است.

بنای کاخ در بغداد

پس ازآن منصور در ۱۷۵ هجری کاخ بزرك وباشکوه خود که بقصرالخلد معروف شده بود درکنار دجله بنا نمودوآن محلی بوده دربرابر دروازه خراسان ، این قصر بزرگترین قصری بود که دردوره بنی‌عباس دربنای آن اهتمام نمودند ومحتوی هرگونه صنایع و بدایع وطراحی‌های عجیب بوده وبسیاری ازفنون بدیعه وصنعت‌های ظریفه ازحجاری ومعماری ونقش ونگار درآن بکاررفته بود .

علاوه برکاخهای مذکور چندقصر مهم دیگر بامرمنصور در طرف غربی بغداد بنا نهادند که ازآنجمله: یکی قصرعیسی منصوب بعیسی بن علی بن عبدالله بن عباس بوده



گنبد کاظمین

وآن نخستین کاخی بود که هاشمیین درزمان دولت منصور دربغداد بنانمودند ، این قصر درکنار نهررفیل ومصب آن درپیاض دجله بنا شده بود

مشاهد و مقابر بغداد

در بغداد بقاع مهمه متبرکه و مشاهد مشرفه بسیار است مشهورتر ازهمه آنها مشهد کاظمین علیهماالسلام است که بمشهد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشهور شده این مشهددر جانب غربی بغداد درموضع معروف بمقابر قریش قراردارد مشتمل برقبردوامام همام موسی بن جعفر ونوادهٔ او امام محمدالجواد علیهماالسلام است .

خطیب درتاریخ خودمینویسد : (۱) امام موسی بن جعفردرحبس وفات یافته و درمقابر (شونیزیه) درخارج قبه ایکه قبرآن حضرت درآنجاست واکنون مشهوراست وزیارت میکنند مدفون گردید واورامشهدی عظیم ومرقدی باجلال وشکوه است که درآن قنادیل طلا وانواع آلات واسباب وفروش وامتعه گرانبهااست .

صحن وایوان این مرقد مطهر را مرحوم شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا فرزند عباس میرزاولیعهد وعم ناصرالدین شاه قاجار درسنه ۱۲۹۸ تعمیر نموده وشکوه وعظمت وجلالی تمام برآن بارگاه داده ، مرحوم دبیرتفرشی در ضمن تاریخ وفات معتمدالدوله این عمل را متذکرشده وگوید :

راد فرزند ولیعهد مجاهد فرهاد — آن خدیوی که بدش حد خرد نامحدود
ساخت ازنو چه سرا صحن امام هفتم — یافت فردوس سزا از کرم حی ودود
سال تاریخ عیان آمدش ازکلك دبیر — ازعمل معتمدالدوله بجنات آسود

۱۳۰۵

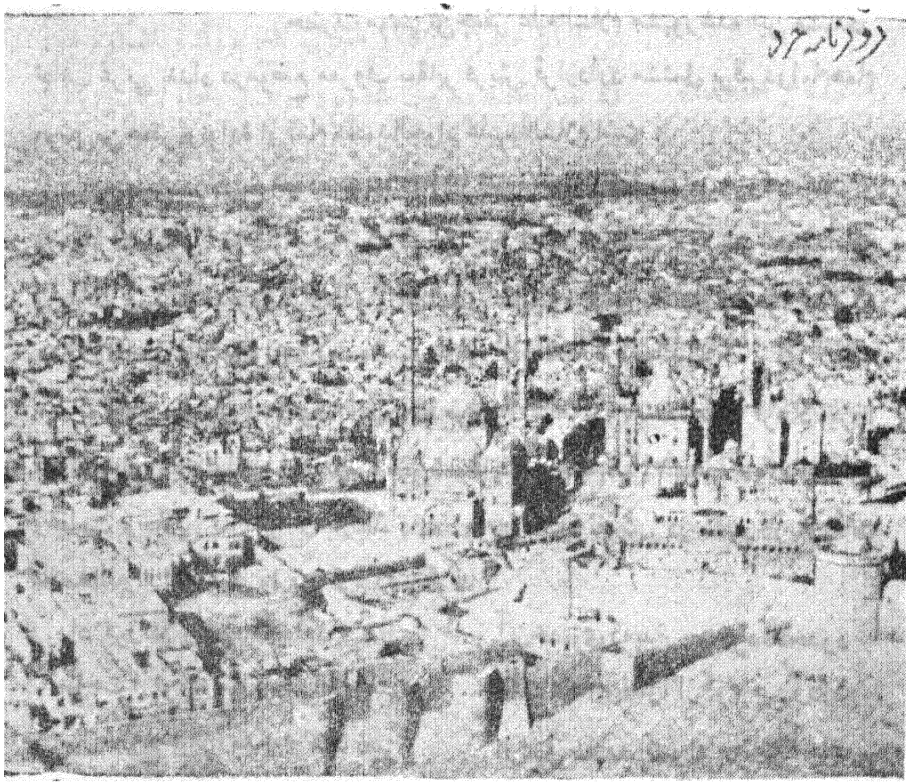
درکتاب عمران بغداد مینویسد : اگرچه برای این مشهدشریف حوادث زیادی در دوره وادوار تاریخ روی داده معذلك بااستواری اساس و رصانت و استحکام بنا تاکنون این بارگاه باعظمت برپامانده و ازتمامی ممالك وبلاد اسلامی سالیانه مردمی بسیار وزائرین بیشمار بزیارت وآستان بوسی آن بزرگوارمشرف میشوندواین مکان نزدما ازمشاهدمتبرکه بشمار میرود .

موقعیت کاظمین . ومختصری از تاریخچه آن

شهر کاظمین ازجمله شهرهای جدیداسلامی است که درکنار دارالسلام بغداد واقع شده واین شهر اغلب دچارحوادث و طغیان دجله وپیش آمدهای دیگری گردیده که بعضی اوقات بحالت آبادی بوده وبرخی دیگر را بخرابی گذرانیده و

۱- تاریخ خطیب .

دراثر توجه فرقه شیعی مذهب واهتمام وبذل عنایتی که دراین قرون اخیر ازدورهٔ صفویه ببعد درآبادی و عمران وقبه وبارگاه امامین همامین کاظمین (حضرت موسی بن جعفر



دورنمای کاظمین

وحضرت امام جوادعلیهاالسلام)شده روزبروز برابهت و عظمت این شهرافزوده مرحوم شاه اسمعیل اول صفوی چه آثار نفیسه وگرانبهاکه دراین حظیره قدس ازخودبیادگار گذاشته حتی ازطرف سلاطین عثمانی وپیروان مذهب تسنن هم توجهی خاص باین جایگاه مقدس وبارگاه مینو نشان بعمل آمده که تفاصیل هر قسمتی را کتاب تاریخ کاظمین دانشمند محقق جناب آقای میرزا عباس فیض ادام الله توفیقه حاوی و متضمن است و ماخوانندگان این کتاب را برای بسط اطلاع و آگاهی ازتحولات وتاریخ این قسمت از اعتاب مقدسه بکتاب نامبرده مراجعه میدهیم وهمچنین نفایس فنی وظرافت صنعتی واستعدادی راکه ازصنعت گران هوشمند وماهرایرانی درضریح مقدس وابنیه

وابواب بکاررفته مخصوصاخاتم کاری‌های ظریف وزیبائی که دراین دوسه سال اخیر بدست استاد توانا ونیرومند شهیر آقای محمد صنیع خاتم انجام گرفته وخدماتی راکه ازسران وعیون اعیان واشراف این کشور بآن مقام پاك صورت یافته تفاصیل آنرا بنگارشات آقای فیض حواله مینمائیم چونانکه دانشمند نامبرده باحس کنجکاوی ونظر دقیق و محققانه که داشته تمامی لطایف ودقایق این عالی بنای معلی را بقلم آورده باگراورهای زیبا ولطیف درکتاب خود درج نموده ونیز پارهٔ ازاطلاعات تاریخی وشرذمه ازحال بزرگان ورجال راکه درآنسرزمین متوطن بوده یابخاك رفته اندنام برده ووصف کرده

نگارنده در اینجا قسمتی ازخدمتگذاری و تعمیراتی راکه مرحوم شاهزاده معتمدالدوله فرهاد میرزا در این استان قدس انجام داده در۱۲۹۸ مطابق شرحی که جناب آقای فیض نگاشته‌اند ذیلامی‌نگارد (دراینجا متذکرمیشودکه نویسنده‌نامبرده شاهزاده را ملقب باعتمادالدوله نگاشته واشتباه نموده‌اند)

خلاصه آنکه شاهزاده معتمدالدوله فرهادمیرزاعموی ناصرالدین‌شاه بنای صحن سابق رااز بیخ وبن بهمزده وچندباب ازخانه های اطراف ومجاوررا هم خریده وبرآن افزوده صحن باشکوه ومجللی را ازنو طرح ریزی نموده ومدت شش‌سال باین‌خدمت اشتغال داشته تاصحن نهایت باعظمت که‌هرطرف آن‌دارای بیست‌حجره وایوان است بناگذارده وتمامی را باکاشی های نفیس زینت داده ودرجهت جنوبی دری بسیار زیبا باایوانی مجلل وباشکوه بنا نهاده وهفتمین درب‌صحن را درزاویه شمال‌شرقی افتتاح نموده و آنرا بنام خودموسوم گردانیده وکارهای دیگری‌را هم انجام داده است رحمة‌الله‌علیه

دیگر از مشاهد متبرکه بغداد مشهد عبیدالله‌بن‌محمداز احفاد حضرت‌امام‌حسن مجتبیع است که بابی‌النذورمشهور گردیده وهر نذری که‌درآنجاکنند برآورده‌میشود این شهرشریف درجانب شرقی خارج سورشهر بمسافت نصف میل‌قرارگرفته وسالها بودکه دارای گنبد وبارگاه مهم وصحن وسرای عالی بوده ومردم ازهرجا بزیارت‌و طواف آن میرفتند تادرسال ٦٤٦ که رصافه راآب‌گرفته بود و بیشتر خانه های آن خراب گردیداین مشهد نیز خراب‌شده وباز چندین‌بار بنای آن‌را تجدیدنموده ودیگر بارآنرا فراگرفته وخراب نمود .

مقابر و مزار بغداد

در بغداد مقابر و مزار بسیاری از بزرگان رجال از خلفاء و وزراء و علما و حکما و متنفنین و اساتید و ادبا وجود دارد از آنجمله مقابر خلفای عباسی است که در رصافه قرار گرفته و ابن بطوطه (۱) در اطراف آن در سفرنامه خود تفصیلی نگاشته از جمله قبور ان قبر مهدی هادی - امین - معتصم - الواثق - متوکل - منتصر - مستعین وغیره است که بر هر قبری نام صاحب آن ثبت گردیده دیگر مقبره ابوحنیفه است که در خیزرانیه و نزدیك رصافه است و آن دارای گنبدی بزرك میباشد دیگر مقبره شیخ عبدالقادر گیلانی است که در طرفی از رصافه واقع شده واکنون در میانه شهر قرار گرفته و از قبور مشهور بغداد است . دیگر قبر شیخ مفید و ابویوسف قاضی القضاة و خواجه نصیرالدین طوسی وجمعی از اعاظم علما و بزرگان جزء مقابر قریش است که در جوار مشهد منور کاظمین قرار گرفته و این قبرستان مختص بنی هاشم و اشراف و سران و بزرگان بوده ، قبر شیخ ابواسحق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی و نواب اربعه امام عصر عجل الله تعالی فرجه (عثمان بن سعید - محمد بن عثمان - ابوالقاسم حسین بن روح و ابوالحسن علی بن محمد سمری) و شیخ شهاب الدین سهروردی معروف بشیخ مقتول و جنید بغدادی و شیخ ابوزکریای تبریزی خطیب و معروف کرخی و محمد بن یعقوب کلینی رازی صاحب کتاب کافی هم در بغداد است و مرکزیت علمی یادارالتعلیم بودن بغداد مقتضی تمرکز و احتفال این گونه رجال بزرك وفحول ازعلما بوده .

مساجد و جوامع بغداد در ازمنه اولیه

صاحب کتاب عمران بغداد مینویسد :

مجموع مساجد و جوامع علمی که در دوره عظمت و اقبال بغداد سرپا بوده بطوریکه ابن رسته نقل مینماید بچهل و پنجهزار بالغ میشده وازجمله در محله کرخ چهل هزار و در رصافه پانزده هزار مسجد و مجامع بوده واینها جز آنان است که مردم بر آن علاوه نمودند واول جامعی که در بغداد بناشده بود «جامع منصور» بوده که آنرا ابوجعفر منصور دوانیقی در کرخ بنا نموده و پیوسته بقصر معروف او (قصرالذهب) بوده که هارون الرشید برعمارت آن افزوده و نام خود را بر

۱ - سیاحت نامه ابن بطوطه طنجی

آن نگاشت واین بنگاه چندین بار دچار خرابی وانهدام گردیده و مکرر بنای آن تجدید شده .

دیگر جامع رصافه بوده که آنرا مهدی پسر منصور درجانب شرقی بغداد ساخته بود والمکتفی مسجد جامع را نزدیك قصر حسنی ساخته ، دربرانا مسجد جامع مهمی نیز ساخته شده بود که شیعه در آنجا اجتماع مینمودند و بمسجد برانا(۱) خوانده میشد وشیخ مفید اعلی مقامه حوزه درس خودرادر آنجا دائر مینموده ونماز جمعه رادر آنجا اقامه میکرد ومسجد نامبرده امروز درمیان راه بغداد بکاظمین واقع شده ومقابری زیاد آنرا احاطه نموده است .

دیگر جامع قطیعه بوده ونیز ابواحمدموسوی مسجدی دربغداد بنانموده واز الطائع بالله خواست که آنرا جامع قرار دهد و نماز جمعه را در آنجا اقامه نمایند ، عبدالعزیز هاشمی هم جامع حربیه را دردوره المطیع بامرالله بنا نمود ، جلال الدین - ملکشاه سلجوقی هم دربغداد جامعی بنام (جامع سلطان) بناکرده وبعداز آن جامعه های دیگری هم بنا نمودند که از آن جمله در سال ۵۳۰ جامع دارالغربه و جامع العقبه و جامع التابئین وجامع دارالرقیق وغیر آن بود .

ابن جبیر سیاح معروف اسلامی که بغداد را دردوره خرابی وانحطاط آن دیده چنین مینویسد (۲) دربغداد مساجدی که درآن خطبه خوانده میشود ونماز جمعه در آن اقامه میگردد یازده مسجد است ازانجمله درطرف عربی هشت باب ودرجانب شرقی سه باب میباشد ومساجد دیگر درآنجا خیلی زیاد است .

---

۱ - یاقوت حموی راجع بمسجد برانا شرحی نوشته (معجم البلدان) و گوید برانا محله درگوشه از بغداد درطرف قبلی کرخ وجنوبی باب محول و برای آن مسجد جامعی بود که شیعیان درآن نماز میخواندندو گفته اند که قبل از زمان الراضی بالله وخلیفه عباسی جماعت شیعه درآن مسجد اجتماع نموده وبست دشمنان اهل بیت میبودند الراضی حکم کرد بمسجد ریختند وهر که را یافتند گرفته بزندان بردندومسجد راخراب نمودند ودوباره حکم ماکانی امیرالامراء آنرا بناکرده وبروسعت آن افزوده ونام الراضی بالله را درصدر آن نگاشت و گفته اند برانا محلی بود که امیر المومنین علی علیه السلام درجنك نهروان درآنجا آمده ونماز خوانده وبرانا منسوب بابوشیلب برانی جامد بوده و برای آن تفصیلی است که محدث قمی درمفاتیح الجنان خودنوشته وفضائلی برای آن مسجد درآنجا نگاشته است .

۲ - سیاحت نامه ابن جبیر

مدارس و مؤسسات آموزشی قدیم بغداد

در کتاب عمران بغداد مینویسد : موسسات آموزشی و آموزشگاههای بغداد بطوریکه معلوم شده مانند ابنیه مدارس و آموزشگاههای کنونی نبوده وحلقات تدریس درمجامع و مساجد ورباطات وزوایادرمنازل وبیوتات علماء واهل دانش برپامیشد ومردم ازآنان استفاده مینمودند ونیز ابن محاضرعلمی در دکاکین بزرك و حجرات واقعه در بازار کتابفروشها (وراقین) انجام می گرفته .

مورخین اسلامی تقریباً بطوراجماع گفته اند اول کسی که مدارس اسلامی رادر ایران و بغداد تأسیس و بنیاد نموده خواجه نظام الملك طوسی وزیرجلال الدین ملکشاه سلجوقی بودکه دراواسط قرن پنجم میزیسته این وزیر باکفایت ودانش دوست چندین مدرسه درنیشابور واصفهان وبغداد بنانهاده وتمامی رابنام خود منتسب نمودونظامیه خوانده شدند .

نظامیه بغداد دروسط سه بازار (سه سوق) درجانب شرقی شهر بنا شده وافتتاح آن روز دوشنبه دهم شهر ذی قعدة الحرام سال ۴۵۹ صورت گرفت ، نظام الملك امر تعلیم را دراینمدارس رایگان ومجانی قرارداده وبرای دانشجویان وطلاب هرگونه وسایل و موجبات اعاشه شبانه روزی وخدمتگذار ووسائل تحصیل را فراهم نمود ودانشوران واساتید عالیمقام و علمای مبرز و ممتازیرا در آنمدارس بکار تعلیم و تدریس وادار گردانید .

پس ازنظام الملك وزیردیگر ملکشاه ابوالقاسم مرزبان بن خسرو فیروز ملقب بتاج الملك مدرسه دیگری بنام تاجیه بغداد درناحیه شرقی آن بنانمود .

چنانکه أستاد فهمی بیك مدرس در بیانیه خودذکر کرده ـ شماره مدارس بغداد بسی وپنج مدرسه رسیده و اوابتدا نام نظامیه رابرده پس ازآن مدرسه (المستنصریة) راکه المستنصر بالله خلیفه عباسی مانند نظامیه ساخته ودر ۶۰۵ شروع ببنای آن نموده ودر ۶۳۳ آن راتمام کرده (۲ نام ببرد واین مدرسه درروز پنجشنبه بیستم رجب سال ۶۳۱ پیش از اتمام بعضی از مزایا ولوازم آن بدوسال قبل ازاختتام افتتاح یافته ومتصدی ساختمان آن وزیر ابن علقمی معروف بوده وچنانکه نوشته اند (۱) این مدرسه دارای بناهائی استوار

ووسعتی زیاد بوده المستنصر بالله برای اهل‌علم درآن حقوق کافی‌قرارداده وموجبات آسایش خاطر وفراغت خیال محصلین را از هرجهت درراه‌تعلیم وتربیت درآن‌فراهم نموده است .

دراین مدرسه فقه و اصول و حدیث و تفسیر و حساب و هندسه وطب وعلم حیوانشناسی‌تدریس‌میشده وشخص خلیفه درآن‌مدرسه ازبرای هرمذهبی شصت‌وسه نفر از فقها و مدرسین واداشته بود وچهارنفر معیدین (اعاده‌کنندگان ، در آنجا قرار داشت و برای هرکدام ماهیانه مقررگردانیده و احتیاجات آنجارا از هربابت فراهم نموده بود علاوه براین برای آن بیمارستانی‌ترتیب داده وطبیبی ماهر درآن گماشته بود (۱)

مستنصر برای آنمدرسه کتابخانه عالی ترتیب داده و مرقعات شریفه و کتابها و نسخ نفیس که محتوی علوم دینیه و ادبی بودبمقداری زیاد تهیه نمود و اداره‌آنرا بعهدهٔ مورخ فیلسوف ابن صابونی معروف قرار داده بود (۲) ناصرالدین شاه قاجار در سفرنامه ایکه برای زیارت عتبات عالیات در ۱۲۸۸ نوشته شرحی از مستنصریه نگاشته و از الفی نقل شده‌که بنای آن در۶۱۷ بوده و نام مدرسین آنرا برده‌که آنجمله محیی‌الدین مدرس‌شافعی و عمربن‌محمد فرغانی مدرس‌حنفی و محیی‌الدین بن جوزی مدرس حنابله وابوالحسن مغربی مدرس مالکی بوده ، هم الفی‌گوید در زمان المستنصر مدرسه بزرك تر وعالی و اعظم از مستنصریه در ربع سکون نبوده

هم از مدارس مهمه ایکه در بغداد ایجاد شده(مدرسه مجاهدیه) بودکه‌آن را مجاهدالدین ودودیدارصغیر ایجاد وتکمیل نموده‌وقواعد واساس‌آنرا روی‌مدرسه مستنصریه نهاده وآنرا برسم حنابله قرار داده وبرآن چیزی وقف ننموده بود وآن درجانب شرقی شهر مقابل (داردویدارد کبیر) علاء الدین درباب بصلیه بنا شده بود دیگر مدرسه شمس الضحی شاهانی زوجه احمدبن خلیفه مستعصم بوده‌که آنرا بر طوایف اربعه (چهارمذهب) وقف نموده بود و بنای آن در سال ۶۷۱ تکمیل یافته و اینمدرسه مجاورمشهد عبیدالله‌بن‌محمدعلوی‌معروف‌بابی‌النذوربودکه‌نزدیك‌بجامع رصافه درجانب شرقی شهر بوده و شمس‌الضحی در جوار اینمدرسه خود رباطی از

۱ ـ جامعه آل البیت ۲ ـ تاریخ مرآت البلدان

برای متصوفه بنا نموده بود وقاضی عزالدین بصری متوفی ۶۷۲ مدرس شافعی را ابتدا در آنجا بتدریس وا داشتند و نیز عفیف‌الدین کوفی مدرس حنفی و شرف‌الدین جبلی مدرس حنبلی و مجدالدین معروف بشقیر مدرس مالکی را در آنجا مشغول تدریس کرده و برطبق اصول مذاهب اربعه تسنن دراینمدرسه عمل تدریس انجام میگرفت و عمل نظارت آن با شهاب‌الدین علی بوده و در ۶۸۳ اینمدرسه بزندان انتقال یافته دیگر مدرسه شرابیه بوده که بنای آن درشوال ۶۲۸ هجری تکمیل یافته و بانی آن شرف‌الدین اقبال شرابی بوده و آنرانیز برسم مذاهب اربعه قرار داده بودند، این مدرسه در سوق‌العجم و خیابان اعظم نزدیك پیچ ارك سلطنتی مقابل درب ملاحین بوده و بعضی محل آنرا در نقاط دیگری‌هم گفته اند

دیگر مدرسه بشیریه بوده که در جانب غربی بغداد مقابل مدرسه مستنصریه بناشده بود و اینمدرسه را بشیرالدوله بامریکی از خلفای بنی‌عباس یا بدستور یکی از خواجگان مستعصم آخرین خلیفه عباسی ساخته وشباهت زیادی به‌مدرسه مستنصریه داشته و در دوره خود خالی از اهمیت نبوده

اینها مدارس عمده‌ای بود که ذکر آن در آثارمتقدمین بعمل آمده و در ردیف موالید مدرسه نظامیه بغداد بشمار رفته اند ونکته قابل توجه این است که حیات علمی بغداد درآن عهد بمانند وسعتی که امروزه این شهر پیدا نموده نبوده وشامل همه ملل نمیشده‌وتمام طبقات‌مختلفه ازآن استفاده‌نمینموده‌اندزیراکه‌نفوذمخصوصی از جانب دولت در اینخصوص‌بکار نمیرفت وچندان درصدد ایجاد مدارس و تربیت عمومی‌قطع نظر از احساب و انساب نداشتند ولیکن فرهنك کنونی و وزارت معارف این عصر که عهده دار پیشرفت تمدن عربی وتربیت عمومی است اهتمامی بی اندازه در اینباب بخرج داده و میدهد.

شفاخانه ها و بیمارستان بغداد

در دوره خلفای عباسی از جانب خلفای عصر و صاحبان امر اهتمامی زیاد درباره تاسیس بیمارستانها و ایجاد شفاخانه و بهداشت بکار میبردند و نیزدارالعجزه‌ها ودارالمساکین عمده ترتیب داده بودند، منصور دوانیقی شفاخانه و درمانگاه و مؤسسه مهمی از

برای کوران تأسیس نموده بود و هارون‌الرشید آنرا وسعت وتوسعه داده پس از آن موسیاتی زیاد از این قبیل بر پانمودند که از آنجمله بیمارستان معروف بعضدی بوده و عبیدالله بن جبرئیل بن بختیشوع طبیب از آن نام برده در کتاب خود مینویسد : وقتی که عضدالدوله دیلمی بیمارستان عضدی جدیدرا در کنار جسر غربی بغداد بنانمود اطبائی را در آنجا جمع آورده بود که همگی پزشکان معروف بودند و آنان ازهر جا ببغداد گرد آمده وبیست و چهار نفر پزشك متخصص در آنجا مشغول عمل گردیده حقوق میگرفتند که از جمله ایشان یکی ابن بکس ابواسحق علی بن ابراهیم بود و آداب و روش وی چنین بود که بواسطه محجوبیت خود طب را تدریس مینمود - ابوالحسن بن کشکرایا و دیگری ابویعقوب اهوازی و ابوعیسی بقیه والقس رومی بنی‌حنون بودندجمعی از طبیعی‌دانهاهم‌درآنجا اشتغال داشتند و نیز نویسنده‌نامبرده میگوید : پدرم جبرئیل با عضدالدوله از شیراز ببغداد رفته در ردیف طبیعی دانها در بیمارستان مشغول گردید و هم از جمله خواص اطباء بشمار آمد ، و نیز مینویسد در بیمارستان علاوه براطباء و طبیعی دانها کحالان بزرگی بودند که از آنجمله ابونصر بن دخلی بوده و از جراحان ابوالحسن بن تفاح و درشکسته‌بندی هم کسانی‌درآنجا مشغول بودند رئیس اداری همگانی وعمومی این بیمارستان ابوبکر رازی بوده (۱)

فصل ششم

درحیات علمی و آثار تمدنی وعمران و آبادی بغداد

حیات علمی در بغداد در دوره پیش

هنگامی که دولت عباسی تشکیل شد توجه خلفای بنی‌عباس بیشتر بترجمه علوم وفنونی بوده که بین یونان وایران وهند وروم وشام معمول ومتداول بود وآنان توجهی مخصوص در این باب مینمودند واین عمل بخلاف روش ومسلك خلفای قرن اول و اوایل قرن دوم هجری بوده که وجهه همت ایشان اغلب مصروف بنشر دعوت اسلامی وتبلیغ واجرای آن بنقاطی بود که اسلام هنوز درآنجاپای ننهاده بود .

---

۱ - عمران بغداد

قاضی صاعدبن احمداندلسی مینویسد : (۱) نظرمسلمین نسبت بمعارف وفنون در دورهٔ وزمان قبل از بنی عباس این بود که عرب درصدر اسلام توجهی بدیگر علوم نداشتند وتنها نظر ایشان بلغت وزبان ونشر احکام وشریعت بود ونیز صناعت طبی که نزد بعضی ازافراد معروف بواسطه نیازمندی عمومی معمول بوده .

در اینجا باید دانست که آغاز نهضت علمی از عصر جعفری در دورهٔ خلافت منصور شروع شده ومنتهی بزمان الوانق بالله عباسی سال ۲۳۲ زمان حضرت امام علی النقی ع گردیده

ونیز قاضی صاعد اندلسی می نویسد :(۲) اول کسی که در بغداد بجانب علوم و معارف توجه نموده وآنرا ترویج داد خلیفه دوم عباسی ابوجعفر منصور بود که خود براعتی تمام درفقه داشت ومیخواست که فلسفه ونجوم را ترویج کند وچون دورهٔ او بپایان رسید وخلافت بخلیفه هفتم عباسی عبدالله مامون منتقل گردید این خلیفه عملیاتی راکه منصور جدش بدان دست زده بود تکمیل نمود، چنانکه احمدفرید رفاعی هم این مطلب را متعرض است .(۳)

حضارت و تمدن بغداد در دوره مامون

بغداد یادارالسلام دردوره مامون خلیفه عباسی خصوصیاتی رادارا گردیده ومجمع حکماء وفلاسفه وعلماء وفقهاواطبای بزرك وبسیاری ازاهل ادب وصاحبان فنون وهنرواساتیددر صنایع بدیعه گردید وبکتابخانه های مهم که بعضی محتوی صدهاهزار مجلدکتاب بودند زیب وزینت یافت از آنجمله کتابخانه مهم «بیت الحکمة» و «دارالکتب» و غیر آندو بود ، دراین عصر مولفاتی زیاد وبافایده ومهم درعلوم دینی وحدیث وفقه وادب وتفسیر وتاریخ وجغرافیا وطب وفلسفه واصول فلاحت وزراعت وموسیقی وعلوم ریاضی ازقبیل حساب وهندسه وجبر وعلم هیئت ونجوم ومکانیك (جرثقیل) وغیره ازعلوم نگاشته و وتالیف شد ، وعلمای اسلامی دربغداد از سال ۱٤٦ ببعد وبن کتب حدیث وفقه وتفسیر همت گماشته مصنفات عدیده در این علوم نگاشتند ، ابوحنیفه کتابی درفقه تالیف نموده بود وبعدازاندك مدتی تدوین علم ودانش شیوع یافته وکتبی درتاریخ وغیره بزبان عربی تدوین گردید .

---

۱ ـ طبقات الامم ۲ ـ طبقات ۳ ـ عصرالمأمون

انحطاط علمی در بغداد و ارتقاء مجدد آن در دوره دیالمه

پس ازاینکه علوم و دانش دوره شمشمانی و عصر تابان و درخشان خودرا درعصرجعفری وپس ازآن درعصر رضوی ودوره امامت حضرت ثامن‌الائمه علیه‌السلام گذراند دیگر بار بازار دانش و کمال ازرواج افتاده انحطاط علمی برای علم واهل علم فراهم آمد ومتدرجاً متاع علم ودانش کسادی پیدا نموده وپیشرفت سریع آن روبتنزل وقهقرا گذاشته وعقب‌روی نمود واین تحول دراثر خارشدن علما و بی اهمیتی ایشان بواسطه تسلط اتراك گردید که ازدوره معتصم‌خلیفه متدرجاً اوضاع را دگرگون‌واساس‌وبنیاد علم وفضل راسرازیرووارون گردانید وبدین‌حال‌میگذشت تا دولت آل‌بویه وسلاطین دیالمه بپای‌کار آمد ، این‌خانواده اصیل‌ایرانی وبزرگان‌و امرای آن دوستدار علم‌وادب بوده دربسط معرفت ونشردانش‌کمال‌کوشش‌راداشتند مخصوصاً عضدالدوله دیلمی که یکی‌ازبزرگان امرا و سلاطین دیالمه بشمار میرود طرفدارعلم واهل‌علم شده عملیات مامون‌راقدمهائی که اودراین‌راه برداشته‌بودپیروی نمود ودیگر باردراثر توجه خاص این سلطان بغداد برای دوم بار دارای شکوه و جلال علمی وفرهنگی شده ونام این امیربزرك زینت‌صفحات تاریخ آن‌دوره وزمان گردید بویژه بغداد تازگی ونضارت اولیهٔ خودرا دیگرباردراثر وجود رجال‌عمده‌از حکما وفضلا رفقها ومفسرین ومحدثین ومتکلمین ولغویین و علمای نحو و منجمین و پزشکان عالی‌رتبه حائز گردید .

کتاب‌و کتابخانه در بغداد قدیم

چیزیکه بیشتر موردنظر وتوجه است کثرت مؤلفات‌وآثار جلیله‌ایست که عصرنهضت علمی آنرا دربغداد بوجودآورد ودراثر ترویج واهمیت وطالبین وخوانندگان آنها کاربجائی کشید که‌دربغداد بازار بزرگی معروف به «سوق‌الوراقین» یابازارکتابفروشهاتاسیس گردید این بازار مختص‌خریداری‌کتاب بودودرآن علماء وشعرا نیزجلوس‌مینمودند ودریکی ازمخازن (سوق‌الحلاوبن) یابازارشیرینی‌فروشها ، کتابخانه مهمی بوده که دوازده‌هزار جلدکتاب درآن جمع‌آوری نموده بودند ونیز کتابخانه ابن‌علقمی‌وزیر مستعصم محتوی ده‌هزارجلدکتاب ازکتب نفیسه(۱) بوده و نگارنده تفصیل کتاب و

کتابخانه آندوره راکه جزء قرون وسطی بشمار میرود ودرضمن مقاله مفصلی درمجله آئین اسلام بمورد انتشار گذاردم .

مشهورترین کتاب فروشها در بغداد سعدبن علی معروف به «دلال الکتب» بوده که بعضی ازمؤلفین اورا درردیف مصنفین شمرده‌اند .

بغداد عصر مامون و عظمت آن

چنانکه نگاشته شد مامون خلیفه دنباله کار وعقب اندیشه و و افکار ورفتار جدخود منصور دوانیقی را گرفته و در راه ترویج علوم ودانش اهتمامی بلیغ و کوشش تمام بخرج داده بطوریکه احمد رفاعی مصری مینویسد : (۱) مامون صله وهدایائی راکه از امپراطوران روم و سلاطین کشور بیزانطین تقاضا نمود کتب فلسفه وحکمت بود که آنان همه خواهش اورا پذیرفته و آنچه راکه حاضر داشته از کتب افلاطون وارسطو وبقراط وجالینوس و اقلیدس و بطلمیوس ودیگران بخدمت اوروانه مینمودند و اومترجمین ماهر وتوانائی رابرگزیده ، ایشان را وادار بترجمه درست وبااساس آن مینمود وآن کتابها نهایت آنچه راکه امکان داشت ازصحت وسلامت وتطبیق بااصل ترجمه میرسید وسپس مردم را تشویق وترغیب بخواندن کتب نموده استادان متبحر را وادارمیکرد که بدیگران بیاموزند .

مامون خود باحکما ودانشمندان وصاحبان خرد وکمال خلوت ومجالست مینمود وبمناظره ومباحثه باایشان انس والفتی تمام داشت و ازمذاکره ومحاوره باآنان لذت میبرد و ازاینجا نهضت علمی شروع شده جنبشی شدید درعمل نقل وتالیف و ترجمه وتصنیف پیش آمد نمود .

ابوالقاسم احمدبن صاعد اندلسی مینویسد : (۲) همین که نوبت خلافت بهفتمین خلیفه عباسی عبدالله مامون پسرهارون الرشید رسید اوروشی راکه جدش منصور شروع نموده بود پیروی واقدام کرده ونواقص کار او باتمام رسانید ودرراه دانش سعی وافی مبذول نمود چنانکه درهرگوشه وکنجی که گنجی ازدانش را پوشیده و نهان میدید آشکارا وعیان مینمود وباامپراطوران روم طریق دوستی ورفاقت را پیش گرفته هدایا و وتحف برای ایشان میفرستاد ودرعوض از آنها کتب حکمت وفلسفه رامیخواست ، و

---

۱ ـ عصر المأمون ۲ ـ طبقات الامم

سلاطین روم برای مامون کتب مولفه ،فلاطون وارسطو ودیگران رامیفرستادند ،مامون مترجمین ماهر وزبردست را بترجمه آنان وادار نموده وازوجود آنان استفاده مینمود

یوحنابن ماسویه ازعلمای نصاری طبیب هارون الرشید وپسر وی مامون بوده اند واو تادوره متوکل زندگانی مینموده و بامر هارون کتب قدیمه که در آنقره و سایر شهرهای روم مفتوحه مسلمین بود ترجمه نموده بعربی درآورد ، اورا تالیفاتی مهمه درطب است ازقبیل کتاب برهان ـ فصد وحجامت ـ کتاب جذام وحمام ـ کتاب اصلاح البلاغه ـ کتاب معده ـ کتاب ادویه مسهله کناش معروف بمشجر .

حنین بن اسحق مکنی بابوزید شاگرد یوحنا است که ازمترجمین بزرك اسلامی دوره خلفای عباسی وعالم بزبان عربی ویونانی بوده ودرخدمت خلیل بن احمد نحوی بصری عربی آموخته ، حنین کتاب العین(۱) را ببغداد آورده و در سال ۲۷۰ هجری وفات نموده است .

ابومعشر بلخی گوید . (۲)مترجمین بزرك درعصر عباسی چهار نفر بودند : حنین بن اسحق ـ یعقوب بن اسحق کندی ـ ثابت بن قره حرانی ـ عمر بن فرخان طبری ، و نیز صاحب طبقات الامم مینویسد ، حنین کسی است که ترجمه کتابهای بقراط و جالینوس را واضح نموده وآنها را بهترین صورتی ملخص کرده واو را تالیفاتی مهمه است ، از جمله. کتابی درمنطق و کتابی درمدخل منطق و کتابی دراغذیه و کتابی درتدبیر بیماران و کتابی در ادویه مسهله نوشته واودرایام متوکل وفات یافته ودوپسر ازخود بیادگار گذاشته که یکی اسحق ودیگری داود است ، اسحق روش پدررا گرفته درعمل ترجمه مهارت یافت ودرعلوم ریاضی هم سمت تقدم پیدا نمود ، داود طب آموخت وپزشکی دانا ومتبحر ومتخصص گردید ، محمدبن ابراهیم فرازی منجم معروف دردوره منصور عباسی مقامی شامخ ومنزلتی عمده رادارا بوده وکتابی بنام هندسه (دهر الداهر) نگاشته که علمای زمان عباسی بآن عمل مینمودند .

حوادث بغداد در عصر مامون

نگارنده درکتاب تاریخ زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام خود در جلداول و دوم قضایای مربوط بحوادث بغداد را از منازعه وکشمکش بین مأمون با امین واختلاف

---

۱ ـ طبقات الامم ۲ ـ کتاب مذاکرات

بنی‌عباس و انتخاب ابراهیم بن مهدی و بعضی از حادثه های دیگررا متعرض گردیده اینك در اینجا بطور اختصار مینویسد که بعد از قتل امین از مامون ناراضی شده بنای نافرمانی وعدم اطاعت و سرکشی راگذاشتند مخصوصاً وقتی شنیدندکه مأمون درصدد برآمده خلافت را از خانواده بنی‌عباس بخاندان‌علوی نقل وانتقال دهدبیشتر عصبانی شده و نسبت بکردار او اعتصاب نمودند ، هم از اینکه لباس سیاه راکه شعار عباسیان بود وقتی‌که آنرا بلباس سبز و سبزپوشی تبدیل نمود بیشتراسباب تهییج و آشوب آنها شده لذا برای بیعت با ابراهیم بن مهدی دست بهم دادند ومأمون‌را در بغداد خلع نمودند وموجبات حرکت مامون از مرو ببغداد بدین سبب فراهم آمد

مامون در اثر این پیش‌آمد انجام چندکار مهم را بخاطر گرفت که‌یکی ازآنها قبل فضل‌بن سهل ذوالریاستین بود و او خودرا از آن عمل تبرئه مینمود ، دیگری مسموم نمودن حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام بودکه دیگران از آن دفاع مینمایند و میگویند مامون با آنهمه‌عرض ارادت و اظهار محبت چنین عملی‌راننموده و آخر آن انتقال مرکز خلافت و پایتخت خودکه آنرا از مرو ببغداد تمرکزداده و خود بآنجا نقل و انتقال نمود ودرسال ۲۰٤ بغداد را پاینخت قرار داده و درآنجا استقرار یافت و بعدها موقعیت خلافت دربغداد بود

خضری مینویسد : (۱) واشرقت‌شمس ابی‌العباس‌عبدالله المامون ببغدادحاضرة آبائه یعنی آفتاب دولت ابوالعباس عبدالله مامون دربغداد پایتخت نیاکان خود طلوع نموده تابش یافت و اینموقع آغاز دولت‌وسلطنت حقیقی مامون بودکه مزایای عالیه و اخلاق خودرا با سیاستی نرم و ملایم بروزداد وبا مردم‌داری ورعایت حفظ حدود و حقوق مماشات مینمود و طریقه عفو و اغماض وگذشت و بخشش را پیش گرفته اطرافیان را با این روش دلخوش میداشت و از این راه جلب توجه عموم را نموده و مردم را نسبت بخود متمایل گردانید و بخویشتن‌گرایانید

احمدبن صاعد (۲) اندیسی مینویسد : در زمان مامون جمـ اعتی از علماء در فنون مختلفه مهارت‌یافته وترقی‌نمودند ودر طب‌وعلوم ادبی‌قوی و زبردست گردیدند آنها برای اخلاف و آیندگان خود اصول جدیده دراینگونه علوم بیادگار گذاشتند

---

۱ ـ محاضرات الامم ۲ـ طبقات الامم

ودر دوره او بقدری علوم و دانش رواج یافت که‌دولت عباسی درعراق وبغداد نظیر دولت رُوم متمدن در منتهی درجه ترقی و اوج عظمت گردید ولیکن وقتی که‌سال هجرت بسیصد رسید رفته رفته بازار علم و دانش کساد شده و ترقیات علمی ودانشی رو بتنزل نهاد و این بواسطه تهاجم ترکان و غلبه آنان بر ممالك اسلامی و تسلط ایشان بخلفا گردید که مردم در اثر مزاحمت و فتنه و آشوب ایشان از فرا گرفتن علم و دانش باز مانده برای آنها آسودگی و فراغتی باقی نماند.

هم اوگوید[1]: مامون دارای نفسی فاضل بودو میل‌زیادی بحکمت و معرفت داشت علمای زمان‌اوهم خود را مصروف بکتاب‌مجسطی وفهم آلات رصدیه نمودند، مامون علمای عصر خودرا ازهر جا و هرسو از ممالك اسلامی خواسته دستور داد که آلات رصدی‌را بطوریکه بطلمیوس‌وصف‌نموده‌بود بسازند وکواکب رارصدگرفته، چگونگی‌حرکت کواکبی را ضبط نمایند وامررصد در شماسیه بغداد شروع شد و رصدی که‌در آنوقت ترتیب یافت بنام رصد مامونی مشهور گردید.

کاخها و باغات و گردشگاههای عمومی بغداد

در بغداد کاخها و باغات‌و تفریحگاه زیادی احداث شده بودو هریك ازخلفا ووزراء وسران سپاه وافسران وصاحبان‌مناصب و کاررا حرص ورغبت ومیل و اشتیاقی تمام بساختن عمارات عالیه و بنیاد کاخها و احداث باغات و بساتین بودو آنان‌پولهای‌هنگفتی صرف بناوبنیاد یك کاخ می‌نمودند چنانکه بسابود مخارج ساختمان یك‌کاخ ازملیون ها دینار (پول طلا)تجاوز مینمود و اول کسی که کاخ عالی در بغداد بنانمود منصور دوانقی‌بود[2] که اوبطوری‌که قبلا هم نگاشته‌شد قبةالخضراء (گنبد سبز) و قصر الذهب (کاخ طلا) و قصر الخلا (کاخ بهشت) را بنا نمود مهدی پسر منصور چندین کاخ مهم بر پا کرد که از آنجمله (قصرالوضاح) بودو آن بدست یکی از اهل انبار بنام (الوضاح) ساخته شد، وضاح از موالیان منصور بشمار میرفت و از این روی آن کاخ را بوی نسبت دادند و این کاخ نزدیك بکاخ الرصافه بود که از بزرگترین کاخهای بغداد بشمار می‌رفت و جزء ابنیه رشیدی بوده .

---

۱ ـ طبقات الامم ۲ ـ تاریخ عمران بغداد

برامکه دارای چندین کاخ بودند که مهمتر از همه آنها کاخ یحیی برمکی بوده است دیگر کاخ دارالخلافه ر آن قصر حسنی بود که بجعفر برمکی اختصاص داشت سپس خراب گردیده و حسن بن سهل وزیر مامون بنای آنرا تجدید نمود و بعد از مرگ او این کاخ بپوران دخت دختر وی همخوابه مامون انتقال یافت، معتضد یا معتمد این قصر را دیگر بار تعمیر نموده و آنرا ببهترین فرشهای گرانبها و نفیس مفروش نمود و بخدمه و کنیزان باهوش و زیبا زینت داد و تمام لوازم و محتاج آنرا فراهم آورده خود بآنجا انتقال یافت و بر وسعت آن افزود، گفته‌اند که پوران دخت آن کاخ را اصلاح وتعمیر نموده و برای معتضد سفید گردانید و این قصر بزرگترین قصور بغداد بود که سقفها و دیوار بنایش با جواهر گرانبها و احجار کریمه مرصع شده بود[1]

معتضد خلیفه دوستدار بناو عمران و آبادی بوده وشوقی زیاد بساختمان داشت، اوقصری در جانب شرقی بغداد ساخته وآنرا بنام «نصر التاج» نامید ولیکن در روزگار وی این قصر بانمام نرسید وبعد از او پسرش المکتفی آنرا بپایان رسانید و وراث او در آنجا قبه‌ها و مجالس ترتیب دادند سپس در دو میلی قصر التاج قصر معروف به «الثریا» را بنا نمودند و در آن بواسطه معبر تحت الارضی راهی ترتیب دادند که بقصر الحسنی می‌رفت و این راه دو قصر را بهم می‌پیوست و اهل حرم و پردگیان ازاین قصر بآن قصر از راه زیر زمینی عبور مینمودند المعتز در وصف کاخ الثریا گفته:

سلمت امیر المومنین علی الدهر فسلازلت فینا باقیا واسع العمر
حللت الثریا خیر دارو منزل فسلازال معمورا و بورك من قصر

یعنی من سلام میدهم بامیر المومنین در روزگار پس همیشه اودر میان ما باقی باشد و عمر او دراز و طولانی بارای امیر تو داخل شدی در قصر ثریا که بهترین خانه و فرودگاه است پس همیشه آن کاخ آباد باد و آن قصر با برکت بوده باشد اما قصر دارالشجره از عجائب بغداد بشمار میرفت و آن دارای فضائی وسیع و باغاتی دلکشا و فسیح بوده ودر آن قبه‌ها و ایوان عالی که ببهترین تزیینات زینت شده بود آماده ومهیا گردید، و از تمامی بناها وعمارات آن دورهٔ زیباتر و با شکوه و بهاتر

---

۱ ـ منجم العمران مناقب بغداد

بوده معروف بدارالشجره شده بواسطه درختی که در میان او از طلا و نقره ترتیب داده ودر وسط برکه و آبگیری بزرگ در جلوایوان و بین درختان بساتین زیادبر پاداشته بودند؟ این درخت دارای هیجده شاخه بوده ودر هرشاخی از آن شاخه های کوچك بسیار مکلل و آراسته بانواع جواهر ولئالی بوده و جواهر آن هر کدام بشکل میوه بر شاخها آویخته بودند و انواع طیور و پرندگان بر شاخسار وی از طلا و نقره ترتیب داده و هنگامی که باد یانسیم بر آن میوزید آهنك، و نواهای جان‌فزاو دلکش از آن پرندگان مصنوعی بگوش ها میرسید ودر جانب کاخ از طرف راست برکه مجسمه پانزده سوار بود که برپانزده اسب قرار گرفته بودند و مانند آن از طرف چپ برکه همین اندازه سوار بر اسبان قرار گرفته و انواع البسه حریر و پوشش های زیبا در بر داشتند وشمشیر ها بدوش گذاشته و دردست خود نیزه‌ها داشتند و همگی بخط واحد حرکت مینمودند چنانکه بیننده تصورمیکرد تمامی آنها هر کدام قصد رفیق خوددارند،

اما حریم دارالخلافه بطوریکه آثار نگارندگان میفهماند عبارت بود از چند کاخ پیوسته بیکدیگر و گرد آمده در یك مکان که از بعضی جهات و اطراف آن محالی بود که مردم در آن سکنی داشتند و مابین هربعه و شریعه رنگین حالیه قرار گرفته بود.

عمارات و ابنیه مهمه در بغداد

عمارت و کاخ معزالدوله دیلمی از بزرگترین و با شکوه ترین عمارات و کاخها در بغداد بوده که ابن عقیل در وصف آن میگوید: «در انتهای دار شاطیه (عمارت کنار شط فرات) عمارت معزالدوله بود که عرض آن باندازه صدآجر و صاحب روشنی و درو پنجره های بدیع و ممتاز بود» اما دارالمملکة یادارالسلطنه که مخصوص سلاطین بود آن دستگاه در بلند ترین محل واقع شده وامیر عضدالدوله دیلمی برای تجدید قسمتی ازعمارت آن پنجهزار درهم خرج نمود و برای ما بس است کاخهای پیوسته بیکدیگری که در جانب غربی بوده و از برای آنان دوب و پنجره‌های متقابل بیکدیگر بود ازهمه مهمتر (دارالفخریه) ودار بلارك و حریم الطاهری وعمارات شاطیه وسور عمده بادرآهنین آن بوده و نیز

عمارات امیر حسن بن اسحق بن مقتدر که خلافت را بوی عرضه داشتند و او ازقبول آن امتناع نمود سپس عمارت النقابة لشاطئه و عمارت (باب الحجره) که عمارتی زیاد عالی و باشکوه و شکفت بنیان بود و در آن وزراء خلعت پوشیده یا مخلع میگردیدند و در مواقع خوشی و شادمانی در آنجا حاضر شده تفریح می نمودند و این بنا ازجمله کاخهای بااهمیت و عمده بغداد بود .

فصل هفتم

در نقابت سادات و خانواده های اصیل و مشاهیر علمی و فنی بغداد وعلما و نویسندگان و مولفین و غیره

نقابت سادات و خانواده‌های اصیل و عالی نسب بغداد

در بغداد خانواده های اصیل وخاندان نجیب و کریم آنهائی بودند که نسب ایشان منتهی بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم میشد ونیزسادات حسنی وحسینی که آنهارا منزلتی عالی و مقامی شامخ و ارفع بوده و در زمان المستعین بالله در سال ۲۵۲ نقابتی خاصه برای آنها تاسیس یافت که بنقابت طالبیین یا علویین خوانده میشد ورئیسی از برای ایشان تعیین شده بود که اورا نقیب النقباء میخواندند این نقیب را خلیفه وقت تعیین کرده و از جمله رجال مبرز و نامی عالی مقام ومنزلتی عالی را در بغداد دارا بود و او باندازهٔ اهمیت داشته که هر وقت در مجلس فخرالدوله دیلمی ورود مینمود و فخر الدوله برای تجلیل و احترام او از جای خود برخاسته و سید را بجای خود می نشانید .

از اینها گذشته خانواده اولاد مهاجرین بودند و دیگر کسانیکه نسبت آنها بخلفای راشدین میرسید واینها از طبقات ممتازه نجبا و خاندان اصیل و نبیل شمرده میشدند وخلفای عباسی جانب ایشان را مراعات مینمودند وبرای آنها عطایا و رواتب مخصوصی ترتیب میدادند ولیکن المستنجد بالله خلیفه عباسی درسال ۵۵۵ تیولات و مقاطعاتی را که مختص بعلویین بود مداخله و تصرف نمود و موجب زحمت ایشان گردید و این عمل را مورخین عملی ناپسند وقبیح بشمار آورده اند .

ازجمله خلفائی که بعلویین احترام مینمودندو بدوستی و ودادعلویین وسادات بنی‌فاطمه اشتهار یافته اند ـ مهدی ـ مامون ـ الواثق ـ منتصر ـ معتضد ـ المکتفی ـ ناصر ـ مستنصر بوده‌اند وبطوریکه مورخین نوشته اند[1] احسان وخوشرفتاری ونیکو کاری الواثق نسبت بعلویین بقسمی بوده که دردوره او احدی از علویین فقیر نبودند و او از ایشان دستگیری میکرد .

مشاهیر قدیم بغداد درعلوم وفنون

از برای بغداد در دوره خلفای عباسی یکی اهمیت مذهبی و دینی و دیگری اهمیت تمدنی بزرك بود که این شهر عمده اسلامی را نصیب شده بود ـ دربغداد بسیاری از نوابغ زمان و بزرگان و صاحبان فضل و دانش گرد آمده علم و ادب بواسطه افاده و افاضه ایشان باعلی درجه کمال رسید واین تجمع وسیله استجلاب جمعی کثیر ازاهل فضل و نباهت از دیگر کشورهای عمده اسلامی شده از هرسو مردمی بآنجا ورود می نمودند .

خطیب بغدادی درتاریخ بغداد خود که چندین مجلد است واردین این شهر را از علما و بزرگان ودیگران بتفصیل درمجلدات کتاب خود شرح داده و ما دراینجا بذکر بعضی از اساتید اهل فضل ونوابغ ومشاهیر و دانشمندان که دراین مرکزمهم اسلامی جا و مکان داشته‌اند مبادرت می نمائیم وآنان یا اصلا از مردم بغداد بوده یا اینکه از نقاط دیگر ببغداد روآورده ودرآنجا توطن گزیده و نزیل بغدادند .

ازجمله مشاهیر ومعاریف قدیم بغداد یکی ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت کابلی بوده که ریاست وپیشوائی مذهب حنفی باو اختصاص یافته و نزد اهل تسنن از ائمه اربعه آنها بشمار رفته و تفصیل حال او دربخش یکم این کتاب نگاشته آمد و او از جمله کسانی است که دانش را ازحضرت صادق آل محمد علیه السلام فراگرفته و شاگرد دبستان علمی آن حضرت بوده ـ او در اواخر برای امر قضاوت بغداد بحبس منصور افتاد و ازقبول آن امتناع نمود .

دیگرابویوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی بغداد بودکه وی نیز بین‌اهل‌تسنن شهرتی تمام دارد و درعصر خود ازمعاریف بشمارآمده و او یار وندیم و دمخور ابو حنیفه بوده و بدانشمندی و فضل اشتهار یافته و از او آثاری درخراج وقضاء است و

۱ ـ تاریخ عراق

در دوره مهدی وهادی خلیفه پسر ونواده منصور عهده‌دار امرقضاگردیده و در زمان هارون‌الرشید مرجع فتوی شده و اول کسی است که عنوان قاضی‌القضاة گرفته و در ۱۸۲ هجری وفات یافته است .

یکی دیگر از اهل ادب و سخن وشعر وگفتار که شهرتی تمام داشته اسمعیل بن محمد مشهور بسید حمیری است که نام وبعضی اشعار وی در بخش اول این کتاب اشعارگردید - او شاعری امامی وشیعی مذهب بوده سیادت او نه اصلی ونسبی است بلکه بواسطه برتری‌وسوددی‌که در فضل وادب داشته ازاین راه اورا سیدخوانده‌اند و او اشعاری زیاد در مدح بنی‌هاشم سروده و درخدمت منصور ر مهدی اورا تقربی بوده وفاتش درسال ۱۷۳ واقع شده .

بشار بن برد شاعرمعروف گوید .

اگرنه این بود این مرد (یعنی سید حمیری) که از میانه ما خود را مشغول بمدح بنی‌هاشم نمود یقین‌که مارا بزحمت می‌انداخت وگفته‌اند وقتی که مروان بن ابی حفصه شاعر قصیده مذهبه سید را شنید برای هر بیتی گفت سبحان‌الله چه قدر این کلام کلامی شگفت انگیز وتعجب‌آور است !

ثوری گوید اگرقصیده‌ایکه‌درآن‌ان‌یوم التطهیر یوم‌عظیم‌علی‌المنبررا میخواندی بابن قصیده باکی نبود - دیگری گفته من از اشعار سید حمیری دو هزار و دویست قصیده گرد آوردم و گمان کردم که دیگر چیزی از برای من باقی نمانده است از قضا روزی شعری انشاد شد من پرسیدم این شعر ازکیست ؟ گفتند از سید حمیری است من بخودم گفتم‌دیگر به‌چیزی از آنها که من‌جمع‌نموده‌ام‌بعدازاین‌عقیده‌ندارم ابن‌معز درطبقات‌الشعراء می‌نویسد :

ابن شهر آشوب درمعالم‌العلمای‌خودمی نویسد: سید ابوهاشم اسمعیل بن‌محمدبن‌مزیدبن‌محمد بن وفراغ بن مفرغ حمیری‌ازاصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده واودرآغ زامر خارجی بود سپس بمذهب کیسانی در آمده وبعد ازآن شیعه امامی گردید ؛ وقتی که از ابوعبیده پرسیدند شاعرترین مردم کیست جواب گفت من شبه رجلا بربیح عاد یعنی شاعر آنکسی است که‌مردرادر بریح‌عادتشبیه‌نموده‌و آنوقت گفته‌سیدحمیری‌شاعرمیآورد گفته که‌اذاالثی معشراً یوماً انامهم انا مة‌الریح فی تدبیر هاعادا

در بغداد حمالی را دیدند که باری سنگین بدوش داشت ازاو پرسیدند محمول تو چیست گفت قصیده میمیات سید اسمعیل حمیری است و از اینرو بایستی سایر قصاید واشعار اورا قیاس گرفت .

گویند وقتی بسید گفتند چرا شعری نمیگوئی که در آن غریب باشد ، گفت من چیزی میگویم که صغیرو کبیر بفهمند و نیازمند بتفسیر و تعبیر نباشد ، آنگاه این شعر را انشاد نمود .

ایا رب انی لم ارد بالذی به مدحت علیا غیر وجهك فارحم

یعنی خدایا من در اشعاری که علی را بآن مدح نموده‌ام ورضای تورا اراده ننموده‌ام پس بمن ترحم کن و مرا بیامرز .

دیگر از معاریف عباد وصلحا و زهاد بغداد احمد بن هارون الرشید بوده که ازبندگان صالح خدا بشمار آمده و از تارکین دنیا بوده است ، احمد دردوره خلافت پدرش هارون ترك دنیا نموده و بهیچ چیزی ازامور خلافت اظهار علاقه ومیل ننمود و او معروف با حمدسبتی شده که روز شنبه را برای اعاشه و گذران هفته خود کار وکسب میکرد و باقی روزها را بفراغت خاطر مشغول عبادت وبندگی بود و در ۱۸٤ وفات یافت .

دیگر کسائی ابوالحسن علی بن حمزه است که امام نحو و لغت وقرائت بوده و معلم رشید وپسرش امین بود و درسال۱۸۹ در ری وفات نمود واوصاحب مصنفات معانی القرآن ـ المصادر وغیرآن است وازجمله مشاهیر رجال دانش بشمار آمده .

دیگر معروف کرخی بن فیروز است که ازمشایخ متصوفه و ازموالیان حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده وپدر و مادر وی نصرانی بودند او درخدمت حضرت موسی بن جعفر بذیرفتار دین حنیف اسلام شده وازمعاریف بغداد بوده است گفته اند وقتی که معروف ایمان آورده و اسلام قبول نمود بمنزل پدرش رفته دق‌الباب کرد پدرش پشت در آمده پرسید کیست ؟گفت معروف ، از او پرسید بکدام دین ؟ گفت بدین اسلام ، پدر ومادرش هم اسلام آوردند و او باستجابت دعا (مستجاب‌الدعوه) مشهور است ودرسال ۲۰۰ هجری (۲۰٤۰ میلادی) وفات یافته و در

طرف محله کرخ بغداد مدفون است وقبر او مشهور میباشد .

بشرحافی مروزی معروف که او نیز از بزرگان زهاد و صلحا بوده،اصل وی از مرو خراسان و از رجال حدیث و اقطاب بشمار آید ودر۲۲۷ وفات یافته درکتب وآثار نام او و بعضی از سیرت و رفتار او مسطور است .

جنید بغدادی : او نیز از مشهور ترین مشاهیر متصوفه و عرفای بغداد بوده ، علمای زمان وی او را شیخ مذهب تصوف شمرده اند زیرا که وی مذهب خود را بقواعد کتاب وسنت ضبط مینموده واز گفتار اوست که گوید :

طریقتنامضبوطة بالکتاب والسنة ـ اصل جنید از نهاوند بوده کـه شهری از شهرهای ولایات ثلاثاست ونگارنده مدت چهار سال و نیم در آنجا رئیس فرهنگ و اوقاف ومدیر مدرسه بوده (از ۱۲۹۹) شمسی تا ۱۳۰٤)نشو و نمای جنید در بغداد بوده ودرسال۲۹۷وفات نمود .

سری سقطی ـ ابوالحسن بن مفلس از مشاهیر صوفیه بوده او در بغداد تولد یافته ودرآنجا نیز وفات نموده و از دائی جنید بغدادی است و اول کسی است که بلسان توحید واحوال صوفیه تکلم نموده وفات او در۲۵۱ بوده .

زجاج نحوی وابواسحق ابراهیم بن سری معروف بزجاج عالم نحو ولغت است که درجوانی شیشه بری مینموده وازاهل بغداد بوده و او کتاب الامالی ـ معانی القرآن وغیرآن‌را تالیف نموده تولد وی در بغداد شده وهم درآنجا وفات یافته ۳۱۱هجری

علما و فقهای بغداد و نویسندگان تصانیف و تآلیف

در بغداد علمای بزرك وفقها و رجال علم و ادب و نویسندگان و مولفین و مصنفین عمده مهمی وده که اغلب از طراز اول دانشمندان نامی بشمار میروند واز آنها است.

ابواحمد حسین بن موسی که از سادات موسوی و از اعاظم نجباو والدماجد سیدبن شریف رضی وسیدمرتضی رضوان الله علیهما بوده ابن سیدجلیل القدر نقابت علویین و امارت حاج را در ۳۵٤ داشته واز بزرگان ومعاریف وعظمای بغداد شمار آمده دیگر ابوعلی حسین بن صالح که از جمله فقهای بزرك و علمای پرهیزکار بغداد بوده و در دوره المقتدر بالله خلیفه عباسی که امر قضای بغداد را باو تکلیف نمودنداز قبول این

کار امتناع نمود ووفات او در سال ۳۲۰ هجری بوده

دیگر محمد بن یعقوب کلینی : صاحب کتاب کافی ابن عالم بزرگوار ازمشایخ بزرك حدیث و اخبار واز جمله علمای عظام شیعهٔ امامیه بوده و از مردم ری واهل قریه کلین ری است که از آنجا ببغداد رفته ودر بغداد مقیم گردیده کنیه او ابوجعفر و عالم باخبار[1] بوده از او است : کتاب کافی که مشتمل بر سی کتاب است کتاب العقل - فضل العلم - کتاب التوحید والحجة والایمان - والکفر - فضل القرآن - الدعاء - الطهارة الحیض - الصلوة و الزکواة تا آخر کتب فقه - از او است الدواجن و الرواجن - الزی والتجمل - الروضه - الرسائل - الردعلی القرامطه - تعبیر الرویا و غیر اینها

کتاب کافی او در دو قسمت اصول و فروع تنظیم شده و جزو کتبی آمده است که مدار اصول وفروع وفقه امامیه بدان مرجوع و مربوط است از اوست کتاب الرجال وفات او در ۳۲۹ در بغداد روی داده و در موضعی مشهور نزدیك جسر قدیم بغداد که اکنون در طرف رصافه واقع شده مدفون گردیده دبیر تفرشی در تاریخ وفاتش سروده : محمد ابن یعقوب کلینی که بودی شمس ملت نجم دین کو دبیراز بهر تاریخش رقم کن کلینی اوحد پاك عزدین کو ۳۲۹

ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی

صاحب کتاب الاغانی که در اصفهان متولد شده در بغداد نشو ونما یافته و از اعیان مصنفین و مشاهیر نویسندگان بوده و در تاریخ و سیر و روزگار مردمان و چگونگی احوال ایشان دانشی تمام داشته و از رجال شیعی مذهب بشمار رفته است .

تنوخی در باره ابوالفرج گوید: از جمله متشیعین که ما مشاهده نمودیم یکی ابوالفرج اصفهانی بود که بسیاری از اشعار و اغانی و اخبار را از حفظ داشت و عالم باحادیث و آثار مسنده ونسب بود که من بمانند او ندیدم و همین طور علومی دیگر را از لغت وشعر و خرافات و بیطره از حفظ داشته و ضبط نموده بود واز دانش وفن طبابت و نجوم و غیر آن هم اطلاعات کافی داشت ، ولادت او در ۲۸٤ وفاتش در ۳۵٦ بوده و جز کتاب الاغانی برای او مصنفاتی زیاد است که از آنجمله است : مقاتل الطالبیین - جمهرة النسب وغیر آن.

---

۲ ـ معالم العلماء ابن شهر آب

شریف رضی یا سید رضی اعلی الله مقامه ابوالحسن محمدبن حسین موسوی که ثعالبی درکتاب درةالیتیمه خود از وی نام برده و درتاریخ بغداد خطیب وکتب بسیاری نام وی بجلالت و بزرگواری ذکر شده و مقام علمی و ادبی وفضیلت او بلند و دارای جایگاهی ارجمند بوده است

ثعالبی در ترجمهٔ احوال سید مینویسد . (۱) شریف رضی امروزه ابدع ابنای زمان و انجب سادات عراق است وجود او بادب ظاهر و فضل باهر و بهره‌مندی از مزایا و محاسن وافرزینت شده واشعر طالبیین است باکثرت شعرائی که‌این خانواده راست و اگر اورا اشعر قریش بشماریم از صدق و حقیقت گوئی دور نشده‌ایم ، پدر سید نقابت طالبیین راعهده دار بوده ودرمیان ایشان بتمامی حکومت مینمود و نظر در مظالم و حج و غیر آن داشت و اینها تمامی بپسرش سید رضی برگردید ، در ۳۸٤ درصورتیکه پدرش آنوقت در قید حیات بود و از اشعار درربار اوچیزی است که به‌القادربالله خلیفه (ابوالعباس احمدبن مقتدر) نوشته :

عطفا امیر المومنین باننا	فی دوحة العلیاء لا نتفرق
ما بیننا یوم الفخار تفاوت	ابداکلانا فی‌المعالی‌مغرق
الاالخلافه میزتك فاننی	انا عاطل منها وانت‌مطوق

یعنی ای امیرالمؤمنین مهربانی و محبت داشته و عاطفه خویشاوندی و قرابت خرج ده زیراکه ما از یك ریشه و نژاد عالی و اصلی هستیم که از هم جدا نمیشویم ولی با وجود این در روز مفاخرت بین ما تفاوت و توفیری است با اینکه هردوی ما در معالی و برتری جاه و مقام فرو رفته یا ریشه دوانده‌ایم و باز خلافت و سلطنت‌است که امروز ترا تمایز و اختصاص داده و من اکنون از آن برکنار و بیکار میباشم درصورتیکه این امر امروزه مانند طوقی بگردن تو افتاده از آثار مهمه سید رضی کتاب نهج البلاغه است که درآن خطب ورسائل صادره وکلمات قصار ازلسان دربار وبیان معجز آثار حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را در آن‌جمع و تدوین نموده و دیوان اشعاری داردکه مشهور است دیگرکتاب مجازات القران

۱ـ درت‌الیتیمه ثعالبی

و معانی القران و غیر آن میباشد

• ولادت سید رضی در بغداد سال ۳۶۹ هجری بوده وفاتش در محرم سال ٤٠٦ واقع شده و ابتدا در خانه خودش در مسجد انباریین بخاك رفته ولیکن برادرش سید مرتضی در اثر جزع و بیتابی خود اورا بمشهد مقدس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام جد خود انتقال داده زیرا که او نتوانسته نگاه بتابوت یا قبری بکند که برادرش در آن بوده

سید رضی از جمله علمای بزرك و سادات مبرز عالیمقام تشیع است که در برابر خلیفه عباسی (القادر بالله) مقاومتی عجیب بخرج داده و تقاضای اورا رد نمود و این دو موردی بود که خلیفه در اثر پیشرفت خلفای فاطمی که پر افتخار ترین سلسله سلاطین اسلامی را در افریقا بدست عبدالله مهدی تشکیل داده بودند و پیشرفت العزیز فاطمی بعد از المعز لدین الله شیوع یافته بود القادر بر خلاف ایشان قیام نموده و آنهارا تکفیر کرده لعنت نامه هائی ترتیب داد و گواهینامه ها و اسنادی درست کرد که نسب فاطمیین را قدح ورد نماید و آنانرا از سادات علوی و فاطمی خارج سازد و همین معامله ازطرف فاطمیین برای قدح نسب بنی عباس بمیان آمده بود و در نسب ایشان با آن اهانت و ستمها و جور و آزار که بائمه اطهار و سادات علویین نموده بودند این قدح ورد را بثبوت میرسانید و در اینجا معاوضه بمثل شده بود

بنابراین القادر بالله نسب فاطمیین را از عبدالله مهدی بعبدالله بن میمون قداح رسانیده و میمون قداح یهودی بود و از راه عداوت خلیفه عباسی آنها را یهودی نژاد خوانده

سید رضی باکمال قدرت و شهامت در برابر خلیفه ایستادگی کرده و این نسبت را قدح نمود ولی این نسبت مجعول را تواریخ غیره معتبره ضبط کرده وصاحب تبصرة الحرام هم آنرا پیروی نموده و نگارنده در جلد اول تاریخ عصر جعفری این قول را ضمن ذکر مذاهب و ادیان از کتاب او نقل کرده

با این وصف نسب سادات خلفای فاطمیین مصر را بدینگونه میدانند عبدالله مهدی بن احمد بن اسمعیل ثانی بن محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

نگارنده انشا الله تمامی تفصیل را ضمن بیان احوال اولاد حضرت امام صادق علیه السلام در کتاب نسب سادات نفرش با تحقیق کامل خواهم نگاشت .

شریف مرتضی علم الهدی

یا سید مرتضی که بذر المناقب شهرت یافته نامش علی بن حسین بن موسی موسوی است که او نقیب علویین بوده و استاد و پیشوا درعلم کلام و ادب و شعر آمده و صاحب تصانیفی زیاد مشهور است ، سیددارای مذهب امامیه وپیرو آئین شیعه اثنی عشریه بوده ، ابن بسام گوید (۱) : شریف امام ائمه عراق بین اختلاف و اتفاق بود وعلمای عراق بجانب او روی نموده از محضر شریفش استفاده میکردند ، عظما و بزرگان در مجلس علمی او مستفیض میشدند .

ولادت سید در بغداد ساد ۳۵۵ بوده و سید رضی بنابراین چهارسال از سید مرتضی کوچکتر است وفات او در ۴۳۶ سی سال بعد ازوفات برادرش سید رضی بوده و بنابراین هشتاد و یکسال زندگانی نموده و در مقبره جامع المنصور بخاك رفته ابن شهر آشوب وفات سید را در ۴۳۳ نوشته(۲) نوشته و اشعار او در حدود بیست هزار بیت است .

از مولفات سید کتاب الدرر والغرر که معروف بامالی سید مرتضی است ، کتاب شهاب در شیب و شاب و اوصاف البروق و دیوان شعر است که محتوی بیست هزار بیت میباشد .

سلسله نسب سید بحضرت موسی بن جعفر علیه السلام منتهی میشود بدین طریق: شریف ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) مشهور بسید مرتضی و ملقب بعلم الهدی است و اسامی کتب او در معالم العلما بتفصیل مسطور است

شیخ مفید اعلی الله مقامه

محمد بن محمد بن نعمان العکبری که از مسقط الراس خود عکبری نزدیك بسامره ببغداد رفته در دورهٔ عضد الدوله دیلمی شغل تدریس و امامت را در بغداد داراگردیده و جمعه را درجامع بر انا برپا مینمود و نماز جمعه میخواند ، شیخ استاد شریفین سید

---

۱ — کتاب الذخیره ۲ - معالم العلما ابن شهر آشوب

مرتضی و سید رضی اعلی‌الله‌مقامهما است که‌نفصیل مراجعه نمودن والده سیدین بشیخ برای تدریس و تعلیم آندو در کتاب ها مسطور است سید از بزرگان مشایخ علم و دین مابین علمای امامیه و شیعه اثنی‌عشریه میباشد

برای شیخ مفید محاورات مفیده نادره با ابن‌الزمانی و قاضی باقلانی بوده و اورا در حدود دویست کتاب آثار تالیفی و تصنیفی است که از انواع علوم متنوعه در آن کتب مندرج گردیده از ابواب عربیت وتاریخ و تفسیر و فقه و حدیث که مشهور تر از همه آنها کتاب‌الارشاد و مقالات الفرق است و کتاب ارشاد اودر دوره سلطنت شاه‌سلیمان صفوی بوسیله محمد مسیح کاشانی بعنوان تحفه سلیمانی ترجمه شده و بطبع رسیده و کتابی‌است در خلاصه‌احوال ائمه اطهارصلوات‌الله علیهم اجمعین‌نجاشی گوید : من جنازه شیخ را دربغداد مشایعت نموده ودیدم که هشتاد هزارجمعیت در تشییع جنازه وی حضور داشتند و با این تجلیل اورا بمشهد حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام برده و بخاك سپردند .

شیخ الطایفه ابوجعفر محمدبن حسن بن علی‌طوسی رضوان الله علیه

که از بزرگان علمای امامیه و فقهای شیعه اثنی‌عشریه و فحول رجال علمی عصر خود بوده این دانشمند علی مقام در بغداد و مشهد کاظمین ع درعلوم فقه و حدیث وکلام و و تاریخ تدریس می‌نمود چنانکه گفته اند سیاست گران نزد خلیفه وقت از او سعایت کردند شیخ مجبورشد بنجف اشرف مهاجرت کند لذا بنجف رفته و در آنجامنصب امامت و تدریس یافته ومشغول‌تالیف و تصنیف و ترویج احکام دین مبین گردید

ازاواست : کتاب‌تهذیب ـ استبصار ـ کتاب‌الاستیعاب ـ وفات او درمحرم ۴۶۰ واقع شده و در خانه خود درنجف‌مدفون گردید که هم اکنوی آنجا بمسجد طوسی معروف و باب طوسی درحرم محترم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهور است

ابواسحق ابراهیم شیرازی

این دانشمند بزرك بنام ابراهیم بن‌علی بن‌یوسف شیرازی مکنی‌بابواسحق است که ازفارس ببغداد رفته در۴۱۵ ودر آنجا نبوغ واجتهادخودرا آشکار نموده و سرآمد علمای

عصر درعلوم شرعی اسلامی شده چنانکه نوشته اند : نظام الملك وزیر جلال الدین ملکشاه وقتی که مدرسه نظامیه خود را در بغداد بنا نمود ابواسحق در آنمدرسه بتدریس اشتغال داشته و اورا تصانیفی بسیار است که از آنجمله است : کتاب التنبیه ـ المهذب ـ التبصرة ـ طبقات الفقهاء و اورا اشعاری نمکین و دلکش است وفاتش در ٤٧٦ بوده والمقتدی خلیفه بر جنازه‌اش نماز خوانده

علی بن ابی زید استرابادی

این دانشمند هم از اساتید و مدرسین مدرسه نظامیه بغداد بوده ودر ٥١٦ وفات نموده ونیز **ابویعقوب زاهد** که از کودکی ببغداد رفته و ملازم خدمت شیخ ابواسحق بوده و درعلوم عقلی و نقلی براعت و مهارت یافته واز مدرسین مدرسه نظامیهٔ شده واصلا از مردم همدان بوده و در ٥٣٥ وفات یافته

از جمله مفاخر بغداد **ابومنصور لغوی** است که درفنون ادب استاد و پیشوا بوده و نزد خطیب ابوزکریای تبریزی درس خوانده وکتاب ادب الکاتب را شرح نموده وفاتش در ٥٣٩ بوده

فصل هشتم

درتاریخ نویسان ومورخین بغداد ومتخصصین فنی وقسمتی ازگفتار ادبا درمدح وذم بغداد

تاریخ نویسان یا مورخین بغداد

از جمله مورخین بزرك بغداد یکی ابوجعفرمحمدبن‌جریر طبری صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر است این‌دانشمند در فنون وعلومی چندسرآمد بوده که‌ازآنجمله است تفسیر حدیث ـ تاریخ و فقه گفته‌اند که‌طبری ازائمهٔ‌مجتهدین بوده وازاحدی تقلید نمینمود و او در نقل اخبار از ثقات و معتمدین بشمار رفته

ابو اسحق شیرازی در طبقات الفقهای خود مینویسد که او از جمله مجتهدین بود و صاحب ذیل وصله تاریخ طبری از یکی از شاگردان وی حکایت کرده که گفته است : « اگر من اوراقی راکه طبری نوشته میشمردم و بر روزگار عمر او تقسیم

می‌نمودم از روز بلوغ تا روز وفات و هر روزه بچهارده ورق تقسیم می‌شد .

تولد طبری در سال ۲۲٤ درشهر آمل مازندران وفاتش در بغداد سال ۳۱۰ هجری بوده ، بنابراین مدت زندگانی طبری بنود و چهار سال میرسد و بسیاری از حوادث روزگار را و بدیدگان خود دیده است

دیگری فخر الکتاب نویسنده دانشمند وشاعر معروف بزرك مؤیدالدین ابواسمعیل حسین بن علی اصفهانی معروف به طغرائی است ابن خلکان در بارهٔ وی مینویسد (۱) طغرائی مردی بسیار دانا و لطیف طبع بوده و اهل زمان و مردم روزگارخود را به صنعت نظم و نثر برتری جسته و از همگنان سرآمد گردیده اورا دیوانی در اشعار پسندیده و نیکواست وازخوبترین اشعار اوقصیده ایست که بلامیة العجم معروف است و مصدر باین ابیات می باشد اصالة الرای صانتنی عن الحنظل

طغرائی ابن قصیده را در بغداد بنظم آورده و در آن احوال واوضاع زندگانی خودرا شرح داده و از دوره وضع زمان وروزگار خود شکایت کرده ، او وزیر سلطان مسعود بن محمد سلجوقی بوده و باستادی موصوف گردیده تولد وی در اصفهان و قتلش در بغداد سال ۵۱۳ از روی ستم و عدوان ابنای زمان خود شده

دیگر از اهل فن کتابت و انشاء ابراهیم حرانی است که کاتب انشاء بغداد و منشی از جانب خلیفه وقت و عزالدوله بختیار بن معزالدوله بوده وفات او در ۳۸۰ واقع شده و شریف رضی برای وی مرثیه‌ای سروده که اولش این است .

ارایت من حملوا علی اعواد ارایت کیف خبا ضیاء النادی

یعنی آیا دیدی تو آنکسی را که برچوب ها حمل نموده و بر دوش بردند آیا دیدی چگونه پوشیده ومستور گردید آنکس که نور مجامع و محافل بود دیگری ابوحامد احمد بن محمد اسطرلابی مهندس که عالم بهیئت بوده و آلات صناعت اسطرلاب ورصد رامتین و مستحکم نموده و از اهل بغداد بوده و در سال ۳۹۷ وفات یافته

دیگر ابراهیم بن هلال صابی از نوابغ نویسندگان و منشیان بشمار رفته و در دوره المطیع بالله عهده دار واین وسائل ومظالم (دادگاه) بوده و کتاب التاجی

---

۱ — وفیات الاعیان

رادراخبار وتواریخ آل بویه نگاشته ودارای دیوانی ازاشعاراست ومذهب صائبی داشته و چون وزارت را براو عرضه نمودند پیشنهاد کردند بشرط اینکه اسلام بیاورداو قبول ننمودو بدین خود باقی ماندسال وفات وی ۳۸٤ بوده

دیگری ابراهیم بن عباس صولی کاتب عراق بود که خلفااورا بخدمت خود خوانده وتقرب دادند . واومنشی المعتصم والواثق را المتوکل عباسی بوده ودرسامره سال ۲٤۲ وفات نموده .

بحتری هیثم بن عدی است که بعقیده خوارج بود و دارای مصنفاتی است که از آن جمله کتاب المثالب و کتاب نزول العرب بخراسان والسواد ، کتاب تاریخ الاشراف ،صغیر و کبیر، کتاب «طبقات الفقهاوالمحدثین» و اخبار حضرت حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام وغیر آن است و بمجالست منصور دوانیقی ومهدی وهادی ورشید اختصاص داشته ودر ۲۰٦ وفات یافته اسحق بن حنین عبادی ازجمله اطبای مشهور بغداد بوده ودردوره خود یگانه درفن پزشکی وطبابت شده و شهرتی تمام یافته کتابهای طبی چندی راازیونانی بعربی ترجمه نموده و کتنی عدیده تألیف نموده که از آنجمله است : تاریخ الاطبا، کتاب او در مفردات و آداب الفلاسفه و نوادرهم و نیزاوکلیات ارسطوراهم بی ترجمه کرده و بزبان یونانی وسریانی تسلطی تمام داشته وفات اودر بغداد سال ۲۹۸ بوده

دیگر ثابت بن قره حرانی که طبیب وفیلسوف بوده درحران متولد گردیده ودر آنجا نشوونما یافته ومذهب صائبی داشته اوقصد بغداد نموده وبخدمت معتضد خلیفه در آمده در طب وفلسفه براعت ومهارتی تمام یافته ودرحدود ۱۵۰ کتاب درطب وکلیات واخلاق وغیره نوشته برای اومقدارزیادی از کتب درهندسه وموسیقی بوده واز جمله آنهااست کتاب : ترکیب الافلاك ـ رساله درموسیقی ـ تصحیح مسائل جبر ـ اصول الاخلاق وفات ثابت بن قره در ۲۸۸ هجری بوده

دیگر حسین بن منصور حلاج ـ که یکی ازفلاسفه ومتصوفه بوده وبعضی هم اورا ازکبار معتبدین زهاد می شمارند وبعضی اورا در ردیف محدثین و زهاد شمرده اند اصل وی از بیضای فارس بوده و گفته اند که اوادعای حلول خدا درخود نموده واز او بمقتدر خلیفه وادعائی که داشته خبر بردندوی رابحبس انداخته وشکنجه وآزار نموده سپس در

سال ۳۰۹ بقتل رسانید.

نویسندگان و اهل بحث تحقیق و متنفذین درباره منصور حلاج گفتاری زیاد دارند لویس ماسنیون[۱] مستشرق فرانسوی کتابی درباره او و طریقه‌اش نوشته و انتشار داده

حلاج دارای مصنفاتی زیاد است از آنجمله است کتاب . علم البقاء والفناء - کتاب القیامة والقیامات - کتاب السیاسة و الخلفاء والامراء دیگر مؤلفات و مصنفاتی که ذکر آنها باعث تفصیل خواهد شد .

بنی موسیٰ یا پسران موسی که از جمله معاریف و اهل فن و تخصص بغداد بشمار آمده‌اند آنها سه برادرند که شهرتی بسزا و تمام یافته‌اند و نام آنها : احمد حسن - محمد است ، همت عالی این سه برادر در تحصیل علوم قدیمه و کتب اوائل بوده و خودرا بزحمت ترجمه و نقل واداشته عجایب حکمت را آشکارا و مکشوف نمودند .

بنی موسی بر حسب امر مامون دوره کره ارض را بحساب آورده و در حدود ۲٤ هزار میل یعنی هشت هزار فرسخ دانسته و آنها از مشاهیر قرن سوم هجری بشمار رفته‌اند .

دیگر خطیب بغدادی صاحب تاریخ بغداد ابو بکر احمد بن علی خطیب بغدادی که از مورخین بزرگ ومشهور است او یکی از حفاظ مورخین مقدم است که در فن تاریخ مشهور و مسلم آمده و متفنن و متخصص در فن خود بوده

تولد ووفات خطیب در بغداد شده وسفر هائی زیاد بدیگر شهرستانها و بلاد نموده و عارف بادب وشعر بوده ودر مطالعه وتالیف ولع وحرصی زیاد داشته وبرای او در حدود پنجاه وشش کتاب تالیف و تصنیف شمرده‌اند که بهتر و مشهورتر از همه تاریخ بغداد اواست که در چهار مجلد نگاشته و نسخه آن مکرر بچاپ رسیده

---

۱ ــ ماسنیون از خاور شناسان معروف معاصر است که چندین بار بایران آمده و کنفرانس‌ها داده نگارنده دریکی از کنفرانس‌های او که در سالون خطابه دانش سرای عالی تهران داد حضور داشته وبااو مصاحبه نموده وشرح احوال وترجمه اودر کتاب فرهنگ خاور شناسان تالیف این بنده مسطور است

دیگر کتاب النجلاء او میباشد که مشهور است وفات خطیب در ۴۷۳ هجری بوده

دیگر ابن ابی الحدید معتزلی

عبدالحمید بن هبة الله بن ابی الحدید ادیب کبیر که از علمای معتزله بوده ودر تاریخ اطلاعی زیاد و معلوماتی قابل ملاحظه وشایان داشته ، شعر خوب می گفته و او را اشعاری نغز و گفتاری با مغز است ودر مدح حضرت مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام قصایدی سروده که در ضمن مجموعه سبعه معلقه بچاپ رسیده و مشهور است .

تولد ابن ابی الحدید در مدائن سال ۵۸۶ هجری شده و در دیوان سلطنتی مستخدم بوده در انشاء و غریب و بلاغت تخصص و مهارت داشته و صاحب مولفات و مصنفاتی عدیده است که از آنجمله است :

شرح نهج البلاغه - کتاب الاعتبار علی الذیعه للسید المرتضی در سه جزء العبقری الحسان - دیوان شعر و غیر آن وفاتش در بغداد سال ۶۵۵ بوده یکسال قبل ازسقوط بغداد وقتل المستعصم بدست هلاکوخان مغول

دیگر ازعلماو دانشمندان بغداد ابوالعلاء صاعد بن حسن لغوی بغدادی بود که ازسیرافی فارسی روایت کرده ودر ۴۱۷ در بغداد فوت نموده وصاحب کتاب «الفصوص» است که انرا بروش امالی ابوعلی قالی نوشته

دیگر ابومنصور عبدالقاهر بغدادی است که درفنونی چند مخصوصاً درعلم حساب متخصص بوده در ۱۷ فن در بغداد تدریس مینموده و از مولفات او کتاب تکمله در علم حساب است وفاتش در ۴۲۰ در اسفراین خراسان روی داده

دیگر ابوحامد احمد بن محمد اسفراینی است که از خراسان ببغداد رفته و در آنجا همیتی بسزا یافته وصاحب کتاب الرونق درفقه است وفات اودر بغداد سال ۴۰۶ هجری بوده

دیگر ابوبکر محمد بن طیب باقلانی که صاحب تصنیفات زیاد درعلم کلام بوده وبمذهب ابوالحسن اشعری گرائیده ودر ۴۰۳ در بغداد وفات یافته

دیگر ابوالحسن علی بن عمر شافعی معروف به دارقطنی (محله ایست در بغداد) که در علم حدیث یگانه ومنفرد بوده و کسی با او برابری نمی نمود و کتاب السنن و کتاب

المختلف والمؤتلف وغیر آنرا نوشته وفاتش در ۳۵۸ هجری واقع شده

دیگر عبدالله مرزبانی خراسانی الاصل که صاحب تصانیفی مشهور میباشد و در حدیث مردی ثقه ومایل بتشیع بوده او اول کسی است که دیوان یزیدبن معاویه را جمع کرده وفاتش در ۳۷۸ هجری در بغداد بوده

دیگر قطیفی بغدادی احمدبن جعفربن حمدان است که مردی عالم بحدیث بوده واز اوست کتاب‌القطعیات در پنج جزء در حدیث واومنتسب بقطیفة الدقیق در بغداد است وفاتش در ۳۶۸ هجری بوده

از جمله مدفونین در بغداد خواجه‌نصیرالدین‌طوسی رحمة الله‌علیه‌است نام‌او محمدبن محمدبن‌حسن‌طوسی معروف بخواجه است که درحادثه هلاکوخان هنگام استیلای مغول و سقوط بغداد حضور داشته و او قبلا دربغداد انواع علوم عقلی‌ونقلی وفلسفی و مسائل دینی را تدریس مینموده و در مشهد کاظمین علیه السلام مدرس بوده آنگاه نزد خلیفه وقت از وی سعایت نموده‌اند و از آنجا بایران آمده مدتی در صحبت رؤسای مذهب اسمعیلی‌در قلعه الموت گذرانده آنگاه با هلاکوخان ببغداد آمده ودر کاظمین سکنی گزیده ودر هشتصدوهفتاد وفات یافته ولادت او در ۵۹۷ هجری بوده و بعضی او را از مردم طوس تفرش شمرده اند دبیر تفرشی در تاریخ وفاتش گوید :

نصیرالدین محمد آنکه بدطینوجی‌المولد زدنیارفت در بغداد وهم‌آنجا دفین‌آمد
چه‌بوداوناصرشرع مبین و رفت‌و از دنیا از آن‌تاریخ‌سال‌رحلتش ۶۸۲ شرع‌مبین‌آمد

خواجه را تصنیفات و مولفاتی زیاد است و مشهور تر از همه کتب او شرح اشارات و شرح تجرید درتوحید و شرح مجسطی‌درهیئت وتذکرة الافلاک‌والمدخل و المنظور فی النجوم و اخلاق محسنی است خواجه کسی است که زیج ایلخانی را تاسیس نموده واصل اوازطینوج جهرودقم است ودرآنجا هنوزازوی آثاروموقوفاتی باقی است که بین‌اهالی مشهور است.

---

۱ ـ نخبة‌التواریخ

۲ ـ طینوح یا طوس نوژدهی است درجهرودقم

چنانکه نوشته‌اند ، شهر بغداد که مهمترین مرکز و پایتخت مملکت اسلامی بوده مانند سایر مراکز اهمیتی عمده ازبرای خوداحرازنموده وموقعیت مهم‌را باعث گردیده که بایدازوجهه تاریخی و اجتماعی جمعی از مورخین نسبت بتاریخ آن اهتمام نمایند و تاریخی مخصوص برای آن بنگارند .

مشهور ترین اشخاصی که تاریخ بغداد را نوشته‌اند

از جمله مورخینی که در این خصوص اقدام و مبادرت نموده و برای بغداد تاریخ نوشته اند یکی خطیب بغدادی است که مختصری از تاریخ اورو شرح احوالش دراینجا نگاشته آمد وبعدازوی عبدالکریم بن محمد سمعانی است که از مورخین و نویسندگان بزرك ونسابین عمده اسلامی بشمار آمده وکتاب انساب سمعانی از جمله کتب مشهوره وگرانبها است این دانشمند در ٥٦٣ وفات یافته و پنج جلد کتاب بر تاریخ خطیب افزوده وآنرا بنام تذییل تاریخ بغداد خطیب نامیده و بر کتاب انساب اوتذییلها نوشته‌اند

از جمله محمد دبیثی متوفی سال ٦٣٧ هم ملحقاتی در سه مجلد برای تذییل سمعانی نگاشته وآنرا «صله» نامیده که متصل ومربوط بتاریخ بغداد است پس ازوی «محب الدین ابن نجار» متوفی سال ٦٤٣ تذییلی عمده وبزرك بتاریخ خطیب در سی مجلد نوشته و آنچه‌را که از خطیب در کتاب تاریخ وی فرو گذار شده ویا از آن غفلت نموده در این مجلدات گنجانیده وبعد ازوی تقی الدین متوفی ٧٧٤ و ابوبکر مارستانی و تاج الدین علی بن ساعی ذیل‌ها وملحقات دیگری جهت تاریخ خطیب نگاشته‌اند بنابراین نگارشات از ملحقات وتذییل تاریخ بغداد در حدود پنجاه الی شصت مجلد شده

باید دانست که تمامی اینان علاوه بر تاریخ (روضة الاریب) است که آنرا ظهیر الدین کازرونی نوشته ونیز غیراز کتاب اخبار بغداد است که احمد بن طیفور خراسانی متوفی ۲۸۰ نگاشته وپسرش عبدالله بن احمد طیفور آنرا تکمیل وتمام نموده وتنها جزو ششم آن بچاپ رسیده

گفتار اد باو نویسندگان در مدح وذم بغداد

یاقوت حموی مینویسد :(۱) بغداد ام الدنیا وسید البلاد بشمار میرود ، یکی از دانشمندان گوید : بغداد بهشت زمین و مدینة السلام وقبة الاسلام وغرة بلاد وعین عراق است ابوالفرج

۱ـ معجم البدان

ببغاء گوید : بغداد مدینة السلام بلکه مدینة الاسلام است وهمیشه بغداد جایگاه اکاسره در ازهنه قدیمه بوده ومنزل خلفای دین در دولت اسلام است ، دیگری در مذمت بغداد گوید :

جوهافی الشتاء والصیف دخان کثیف وماوهایحموم دیگری گوید اذم بغداد والمقام بهامن بعدماخبرة وتجریب ماعندسکانها بمختبط خیر ولافرجة لمکروب

بغداد در دوره منصور و مرکزیت و طرز سیاست اداری آن

موقعی که عمل خلافت بنام منصور استوار شد و خاطروی از جانب علویین مطمئن گردید مقر خودرا ببغداد قرار داده و آنجارا سکنی و جایگاه خود کرده و پایتخت کشورخویش گردانید وخزائن و بیت المال و دواوین وادارات دولتی را بآنجا انتقال داد و این عمل پیش ازفراغت از بنای آن شهر بسه سال بود یعنی سال ۱۷۶ هجری باسه سال قبل از وفات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که این شهر در سال ۱۴۹ اتمام یافته و مساحت مقداری اراضی که جزء شهر بغداد گردید در آنموقع صدوسی جریب بوده چنانکه ابوالفرج بن جوزی در کتاب خود نوشته و آن باستثنای کرخ و قطایفی بود که بعدها بآن علاوه گردید ،

از بدر غلام معتضد روایت شده که گوید :

امیر المؤمنین امر فرمود که ببینید مساحت شهر ابی جعفر بچه اندازه است پس ما نگاه کرده وحساب نموده دیدیم که آن دومیل مکسر در دومیل است

هنگامی که منصور از عملیات جنك و جدال فراغت یافت و بغداد را بطوری که تفصیل آن شرح داده شد بنا نمود شروع بتنظیم نقشه از برای اجرای اصلاحات اداری کرده ونظامات و آئین جامعی برای کشورمتناسب الاطراف خود روی ارکان پنجگانه قرار داد که آن عبارت بود ازوزیر ـ حاجب ـ کاتب ـ اداره نظمیه وشهربانی و قاضی و دادرس و برای هرکدام از ایشان قدرت و تسلطی زیاد مقرر داشت که در اجرای امور بطور دلخواه کمك کار آنها باشد تااینکه موجبات آرامش و اطمینان وآسایش خاطر فراهم آمده امنیت همگانی بین مردمان و نواحی کشور بر قرار

شود وخودرا مرجع اعلی و ارکان پنجگانه مخصوص قرارداد تادر مواردلازمه بشخص وی مراجعه نمایند .

فخری گوید:(۱) منصور کسی است که بنیاد دولت را نهاده و کشوررا تحت ضبط و قاعده در آورده و مرتب گردانید و ناموس را برپا داشته و چیز های بسیاری را اختراع کرده ، چنانکه نوشته‌اند مهمترین آثارخالده و دائمی منصور که همیشه در عالم وجود باقی است شهر بغداد است که نام آن مرادف با نام منصور شده و باقی خواهد ماند و عمران این شهر رمزی از سداد رای و متانت کزداراومیباشد .

---

۱ ـ تاریخ الفخری ـ عمران بغداد

باب هفتم

در مناظرات علمی و دستخط های صادره از مقام حضرت صادق آل محمد صلوات علیه و بیان بعضی از اظهارت دربارهٔ سادات بی‌الحسن و اخبار واردهو گفتار راجع بآداب واخلاق واموراجتماعی و غیر آن و چگونگی نماز وادای آن وعرض دین چندتن از صحابه درخدمت او مشتمل بر پنج فصل است

فصل اول - در مناظرات علمی

پرسش ابوشاکر دیصانی از حضرت صادق علیه السلام و پاسخ او

صاحب کشف الغمه و دیگران نوشته‌اند:(۱)

روزی ابوشاکر دیصانی در مجلس حضرت ابیعبدالله حضور یافته عرض کرد: براستی و حقیقت که تو یکی از ستارگان درخشان آسمان علم و دانشی و پدران تو بدرهای تابان اقمار تمام آن آسمان بوده‌اند و مادران تو از بانوان عقیلات و خردمندان و گلهای جس و یاسمن گلستان معرفت‌اند و عنصر پاك حضرتت از گرامی ترین عناصر پاك میباشد هر وقت که از دانشمندان اهل علم بیاد آورند و ذکری بمیان آید تو مابین ایشان انگشت نمای بخناصر خواهی بود هم اکنون ای دریای مواج علم و دانش بمن بنمایانو برای من بیان فرما: آیا چه دلیلی بر حدوث جهان و نبودو شدکیتی و این عالم بحدو پایان داری

حضرت ابیعبدالله علیه السلام - بدان که نزدیکترین دلیل براین موضوع مطلبی است که هم اکنون تورا بر آن متذکر می کنم پس از آن حضرت تخم مرغی راخواسته و آنرا در کف دست خود گرفته فرمود:

این است پی سر بسته و استوار که داخل آن ماده ایست چسبنده و لزج رقیق که بدان دوره و مانند نقره خام است وهم درمیان آن طلائی مایع و گداخته

---

۱ - کشف الغمه بلی - بحارالانوار مجلسی

است آیا تورا در آن شك و تردیدی هست ؟

ابوشاکر ـ مرا در آن شك وتردیدی نیست

حضرت ـ پس از آن این بیضه از هم شکافته شود و صورتی بمانند طاوس و امثال آن از میان بیضه در آید آیاجز آنکه تو شناختی چیز دیگری در جوف آن داخل شده بود ؟

ابو شاکر ـ نه !

حضرت صادق ـ پس این دلیل برحدوث دنیا است (یعنی که ازچنین مادهٔ چنین هیئت و صورتی در آن بیضه سربسته بعمل آمده و پا بعالم وجود نهاده و حدوث یافته و از نیستی بهستی آمده همین طور خالق آفریدگارجهان را ازنیستی هست فرموده و بآن وجودو نموداده)

ابو شاکر ـ یااباعبدالله عجب دلیل خوبی آوردی و حقیقت امر را واضح نمودی وچه خوب فرمودی و مرا تذکر دادی و بچه خوبی موضوع را معلوم و مختصر و معین گردانیدی که من آنرا خوب فهمیدم ـ چونانکه ما چیزی را نمیپذیریم مگر آنکه آنرا بدیدگان خود مشاهده کنیم و بگوشهای خود بشنویم و یا بذائقه خود بچشیم یا بشامه خو ببوئیم و آنرا استشمام کنیم یا آنرا بلامسه و پوست خود لمس و احساس نمائیم .

حضرت صادق ع ـ ای ابوشاکر توحواس خمسه را نام بردی و آنان را استنباط جز بدلیل سود ندهد چنانکه تاریکی بدون نور قطع نشود و ظلمت بدو چراغ دفع نگردد و آن بزرگوار را گویا غرض آن بوده که حواس بدون عقل و خرد بشناسائی و معرفت مغیبات و اسرار نهان نبرد و آنچه را که من از حدوث صور می بینم معقول وجزء مسائل عقلی است که نیازمند باندیشه و تامل است و بنای علم بآن روی محسوسات گذاشته شده باینمعنی که باید هرچیزی را باحواس ظاهره درك کرد پس از آن بقوای باطنه آنرا سپرده و درباره اش اندیشه و تامل کنند و تصرفات عقل در آن نمایند و آنرا بانور چراغ عقل روشن کرده و رفع ظلمت اوهام را از آن نمایند .

مناظره مردشامی با آن بزرگوار و اصحاب کبار او

باز صاحب کتاب کشف الغمه و دیگری(۱) از یونس بن یعقوب روایت کرده که من در خدمت حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمدالصادق علیه السلام بودم ، مردی از اهل شام بر حضرتش ورود نموده عرض کرد ، من مردی هستم دارای علم کلام وفقه وفرایض و از برای مناظره و بحث علمی با اصحاب تو آمده‌ام ، حضرت آیا این کلام و گفتار از کلام و گفتار رسول خدا است یا از گفته های خودتو تست ، شامی عرض کرد بعضی از آن از کلمات رسول خدا است و بعضی از خودمن است .

حضرت ابیعبدالله - پس بنا بر این تو شریك رسول خدا خواهی بود ، شامی عرض کرد - نه چنین است ، حضرت فرمود پس تو وحی را از خدا شنیدی ، عرض کرد نه ، حضرت فرمود پس اطاعت تو واجب است همانطور که اطاعت رسول خدا واجب است - شامی - نه !

یونس گوید : در این بین حضرت ابیعبدالله علیه السلام متوجه بطرف من شده وفرمود ، ای یونس بن یعقوب ؛ این مردی است که خودش خصم خود شده پیش از اینکه تکلم کند ، سپس فرمود ای یونس اگر تو کلام را خوب میدانی با او تکلم کن وچه بسیار جای حسرت وتأسف است از برای این اشخاص یونس گوید - من عرض کردم فدایت شوم ، از حضرتت شنیدم که ما را از کلام نهی نموده و میفرمودی وای بر اهل کلام که میگویند ، این مسلم است و آن مسلم نیست و این را ما معقول میدانیم و آن دیگری را معقول نمیدانیم ، یا ما اینرا تعقل میکنیم و آن دیگری را تعقل نمیکنیم ، این ادای مطلب میکند و آن دیگری نمیکند ، یعنی آنچه را که در کتاب وسنت وارد آمده بمیزان عقل خود یاروی موازین وقواعد کلامی می‌سنجند و ببعضی ایمان میآورند و بعضی دیگر را کافر میشوند و اینها در حق اهل کلام صادق است .

حضرت ابیعبدالله(٤) - جز این نیست که من گفتم بلی ویل از برای مردمی است که قول مرا واگذارند وبجانب چیزی روند که خود میخواهند ، پس فرمود ای یونس

---

۱ - مفاتیح انوار المعرفة

برو بجانب در وهر کس را که از متکلمین دیدی با خود بیاور - یونس گوید - من بیرون شدم وحمران بن اعین را دیدم که کلام را خوب میدانست ونیز محمدبن نعمان احول را یافتم که متکلم بود وهشام بن سالم وقیس بن ناصر را دیدم که ازجمله متکلمین شمرده می‌شدند وهمه آنها را بخدمت حضرت آوردم قیس عالم کلام را از همه بهتر میدانست زیرا که او ابن عالم را ازحضرت علی بن الحسین علیه السلام فرا گرفته بود:

آنگاه وقتی که بنای مجلس استقرار یافت ورسمیت پیدا کرد، مادرخیمه حضرت ابی عبدالله علیه السلام که درطرف جبل رو بحرم زده بود جاداشتیم و ابن امر چندروز قبل از ایام حج بود، حضرت ابیعبدالله از خیمه خود سر بدر آورد در این اثناشتر سواری بشتاب می‌آمد، حضرت فرمود او هشام است، یونس گوید بپروردگار کعبه سوگند که ما از کثرت محبت بوی گمان کردیم که او هشام بن عقیل عمو زاده حضرت میباشد.

در این اثنا هشام بن حکم وارد شد و او جوانی بود که تازه خطرویش دمیده ودرمیان ماکسی نبود مگر اینکه سنش زیادتر ازاو بود، یونس گوید، حضرت ابیعبدالله برای او مجلس را وسعت داده وفرمودند که او یار و یاور ما بدل و زبان و دستهای خود میباشد سپس بحمران فرمود، با این مرد شامی سخن بگو، حمران با شامی بسخن در آمد و بروی غالب شد، پس از آن بمؤمن الطاق فرمود، ای طاقی تو با او بسخن درآ، مؤمن الطاق نیز با او داخل سخن شده و بروی غلبه یافت، از آن پس فرمود ای هشام بن سالم تو با او سخن بگو، پس آندو با یکدیگر تعارف وخود شناسی نمودند آنگاه بقیس بن ناصر فرمود ای قیس تو با او سخن گو، قیس نیز باوی داخل گفتگو شده وحضرت بآنها متوجه بود و از گفتارایشان تبسم می‌فرمود وشخص شامی در دست قیس خار وزبون شده بود.

مناظره شامی با هشام بن حکم در حضور امام صادق ع

پس از آن حضرت رو بشامی نموده وفرمود، با این جوان (یعنی هشام بن حکم) سخن بگو، شامی عرض کرد، چنین کنم، آنگاه شامی بآن جوان گفت از من در باره امامت این شخص یعنی حضرت ابیعبدالله ع پرسش کن، هشام بخشم درآمد بطوری که بدن

وی مرتعش شد پس از آن گفت ، آیا پروردگار تو بیناتر است بمخلوق خود یا ایشان بخودشان ، شامی گفت بلکه پروردگار من نظر بخلق خود بیشتر دارد و در باره ایشان بیناتر است ، گفت پس درباره دین ایشان چه نظری فرموده . شامی گفت آنها را مکلف نموده و برای ایشان حجت و دلیلی بر آنچه تکلیف کرده اقامه نموده و علل آنرا ازایشان رفع کرد ، هشام گفت پس چه چیز است آن دلیلی که برای ایشان بر قرار گردانید ـ شامی گفت : او رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله است ، هشام گفت بعد از رسول خدا کی است ، گفت کتاب وسنت ، هشام گفت : آیا امروز کتاب و سنت در آنچه که مادر آن اختلاف داریم سود میدهد تا اینکه اختلاف را ازمیانه بردارند ومارا باتفاق متمکن سازند ، شامی گفت بلی هشام گفت ، پس ما و شما برای چه اختلاف مینمائیم و تواز شام آمده‌ای که باما مخالفت کنی و معتقدی که رأی طریق دین است وتواقرارداری که رای باقول واحد که مورد اختلاف است جمع نمیشود .

شامی در اینجاساکت شده بفکر افتاد ؛ حضرت ابیعبدالله باو فرمود ، ای مرد تورا چه شد که حرف نمیزنی ، شامی عرض کرد اگر بگویم که اختلاف نداریم مکابره کرده‌ام و اگر بگویم که کتاب و سنت اختلاف را ازمیان ما بر میدارند باطل گفته‌ام زیرا که آندو محتمل وجوهی هستند .

حضرت فرمود، ازاین جوان آنرا بپرس که آنرا مملووسرشارخواهی دید ،شامی بهشام گفت، کدام یك بخلق بیناترند، پروردگار آنها یا خودشان ، هشام گفت بلکه پروردگار بیناتر است بآنان ؟شامی گفت ، پس دراینصورت آیا کسی هست که قیام کند وکلمه آنهارا جمع سازدواختلاف ایشان را رفع کندو برای آنها حق را از باطل جدا سازد ،

هشام گفت بلی؟! شامی ـ او کیست ـهشام ـ امادر ابتدای شریعت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله سلم خواهد بود وامابعداز پیغمبر اکرم غیر ازاو میباشند ـ شامی غیراز پیغمبر کیست که قائم مقام اودرحجت وی باشد ؟ هشام دراین زمان یاپیش از این شامی ـ بلکه دراین دوره وزمان ما ـ هشام ـ این کسی که دراینجا نشسته یعنی حضرت ابیعبدالله علیه‌السلام که مردم ازهرجا بخدمتش شدرحال کنند وباستان حضرتش مشرف

میشوند ومارا باخبار آسمانی خبر میدهد واین را برحسب ارث از پدر و جد خود دارا شده

شامی ـ چگونه برای ما باین مدعا علم پیدا شود ،

هشام ـ ازحضرتش بپرس هر آنچه راکه بخاطرت میرسد ،

شامی ـ عذرمراخواستی وراه حرف مرا بریدی پس برمن است که از خوداو بپرسم

حضرت ابیعبدالله فرمود ـ من تورا از پرسش کفایت دهم ـ ای شامی من بتوخبر میدهم از سیروطریقی که پیمودی وسفری که نمودی ، تودرفلان روز ازخانه در آمدی وخط سیرتودرراه چنین بودو بتوچنان گذشت و برچنین چیز گذشتی

شامی متوجه حضرت شده وهر چه را که ازبرای اواز گذارش سفرش وصف مینمود میگفت بخدا راست فرمودی ، سپس گفت هم اکنون از برای خدا اسلام آوردم .

حضرت ابیعبدالله ـ بلکه الساعه بخدا ایمان آوردی زیرا که اسلام قبل از ایمان است و با اسلام است که ارث میبرند و ازدواج ونکاح میکنند و برایمان ثواب داده میشوند واجرومزد میگیرند ،

شامی ـ راست فرمودی ، هم اکنون من شهادت میدهم که معبودی مستحق پرستش نیست مگر ذات خدای یکتا و براستی وحقیقت که محمدصلی الله علیه و آله رسول خدا و فرستاده اواست وبدرستی وتحقیق که تووصی اوصیاو جانشین او میباشی .

این خبر علاوه از اینکه در آن اثبات حجت نظر ودلائل امامت است متضمن معجزه ازمعجزات حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمدالصادق علیه السلام میباشد که خبر از غیب میدهد و چگونگی حرکت وخط سیر مردشامی را بنحوی که جریان داشته بیان میفرماید .

مناظره و گفتار فیض آثار آنحضرت

با سفیان ثوری در باره زندگانی

بر وفق مقتضیات عصری

حضرت صادق آل محمد(ص) نه تنها درزهد وورع و تقوی وپرهیزدستوراتی فرموده و دارای مواعظ وبیاناتی است بلکه درخصوص روش وکردار وعمل ورفتار بروفق مقتضیات زمان وجریان عصری فرمایشاتی داردکه برای خرده گیران وآنانکه خاندان آل محمد را تنها بداعیان دارآخرت وبیرغبتی از دنیا وبی‌اهمیتی بآن معرفی مینمایند وکردار ایشان را مناسب با امور معاشیه وزندگانی دنیا نمی‌شمارندبهترین پاسخ و استوارترین دلیل است ما در اینجا قسمتی راکه آنحضرت در برابر انتقادو خرده گیری سفیان ثوری درمقابل ایراد او بیان فرموده اند بمورد نگارش میگذاریم

مجلسی دربحارالانوار ودیگران از مسعدة بن صدقه روایت کرده‌اند که وقتی سفیان ثوری برابیعبدالله علیه‌السلام وارد شد و بر تن آن حضرت جامه سفیدی دید که گویا از نرمی ونازکی ولطافت مانند پوستی بودکه بسفیده تخم مرغ چسبیده پس در مقام اعتراض برآمده گفت : این لباس لباس تو نیست یعنی شایسته مانندتونیست که اینگونه لباس بپوشد)

حضرت فرمود گوش بمن ده وبگذارکه برای توچیزهائی را بگویم که جهت حال وآینده تو خیر باشد ومفید آید واگرکه تو مردی برسنت وحق مرده‌باشی و بر بدعت نمیری ، من بتو خبردهم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله در زمانی سخت و تنك وخشك وخالی بود پس وقتی که دنیا اقبال کرد پس اهل آن بدان شایسته‌ترند و آنان خوبان ونیکوکاران دنیا باشند نه بدان و بدکاران ، مؤمنین دنیا هستند نه منافقین ـ مسلمین آنند نه کافران پس ای ثوری چه‌چیز را انکار داری بخداسوگند با اینکه تومی‌بینی من از آنگاه که خردیافتم وتعقل‌نمودم صباح ومسائی بمن‌نگذشته

ج ۱۱ بحارالانوار

که خدا را درمال من حقی باشد وبمن امر فرمود که آنرا بجای خود بگذارم مگر اینکه بجای خود گذارده وعمل بدان نموده‌ام .

راوی گوید : در این اثنا قومی آمدند که ازخود اظهارزهد مینمودند ومردم را بجانب خود میخواندند که تا درزهد وپرهیز مانند ایشان باشند وبخدمتش عرض کردند یار وصاحب گفتار تو محصور گردید ودلائلی حاضر نداشت حضرت فرمود پس شما دلائل خود را بیاورید ، آنها گفتند حجت ها و دلائل ما کتاب خدا است حضرت فرمودپس ازقرآن دلیل بیاورید که قرآن شایسته‌تراست ازهر چیزی که پیروی گردد وبدان عمل شود .

آنان گفتند مگر نه این است که خدای تبارك و تعالی درحالیکه از اصحاب پیغمبر خبرمیدهد می فرماید ویؤثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون یعنی اختیار می کنند دیگران را برخودشان اگرچه خود بدان اختصاص بیشتر دارند کسانی که اربخل خود را نگاهداری میکنند ایشانند رستگاران وخدا کردار ایشان را مدح کرده وجای دیگر گوید : ویطعمون الطعام علی حبه مسکیناً ویتیماً واسیراً یعنی می‌خورانند طعام را بدوستی حق برگدا ویتیم واسیر پس ما باین اکتفا می کنیم آنگاه مردی از همنشینان گفت ما شما را می‌بینیم که در خوراك های پاکیزه بی رغبتی من نمیکنید وبا این وصف مردم را امرمینمائید که از اموال خود دست بکشند تا اینکه شما ازآن متمتع گردید .

حضرت ابیعبدالله باو فرمود واگذارید از خودتان چیزی راکه از آن منتفع می‌شوید اکنون ای‌جماعت مرا خبر دهید آیا شما راعلمی بناسخ قرآن از منسوخ آن ومحکم آن ازمتشابه آن میباشدکه درمانند آن‌ازاین‌امت گمراه و هلاك میشوند پس برای او سخن ازبعضی از قرآن گفتند حضرت بآنها فرمود از کجا شما آنرا آوردید و همینطور از احادیث رسول خدا گفتند پس فرمود آنچه را که شما از اخبارخدای عزوجل برای ما درکتاب خدا یادکردید ازآنهاکه خدا ازایشان بحسن کردارشان خبر داده اینان معلوم میدارند که برآنها مباح وجایز بوده و ازآن نهی وبازداشت نشده‌اند وثواب ایشان دراین باب ازخدای‌عزوجل خواهدبود وبیان مطلب

اینست که خدای جل وتقدس امر بخلاف چیزی داده است که آنها بدان عمل مینمودند و این امر ناسخ فعل آنها بوده ونهی خدای متعال رحمتی است از برای اهل ایمان و نظری است از برای آنکه ایشان ضرری بخود وعیالات خود نزنند که از آنجمله اند بینوایان از کودکان وپدران ومادران وپیران از دست رفته وپیرزنان مسنه ایکه طاقت وتحمل گرسنگی ندارند پس اگر من بگرده نان خود صدقه بآنها دهم درصورتیکه گرده نانی جز آن برای من نیست ضایع شده واز گرسنگی هلاك شوند واز اینجاست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود پنجدانه خرما یا پنج قرص نان یا دینار ها و دراهمی که کسی دارا شود وبخواهد مصرف کند پس بهتر آن است آنچه را که انفاق می نماید ابتدا بر پدر ومادرش انفاق کند پس از آن برخود وعیالش دردومین بار ودر بار سوم برنزدیکان بیچیز وفقیر خود وچهارم بار برهمسایکان فقیرش وپنجم بار درراه خدا که اجر آن از همه نیکوتر است و فرمود رسول خدا (ص) بیك نفر از انصار هنگامی که نزد مرك خود پنج یا شش بنده را آزاد نمود و مالك چیزی غیر آنان نبود و فرزندانی صغیر و کودك داشت اگر امر اورا بمن اعلام مینمودید نمی گذاشتم که شما اورا با مسلمین دفن کنید که ازخود کودکانی صغار بگذارد که نگاه آنها بدست مردم باشد ومحتاج باین و آن باشند .

پس از آن فرمود حدیث کرد مرا پدرم که رسول خدا (ص) فرمود ابداً بمن تعول ابتدا از کسانی کن که عیال تواند و آنکه نزدیکتر پس نزدیکتر خواهد بود واین چیزی که کتاب خدا بآن گویا است و رد گفتار شما میباشد و نهی از آن است و از جانب خداوند عزیز حکیم فرض شده که فرمایدوالذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذالك قواماً یعنی آنانکه وقتی انفاق کردند زیاده روی واسراف ننمودند وبخالت نکردند وتنك نگرفتند برخود وبین ایندو امر انفاق برپااست و قوام دارد . آیا نمی بینید که که خدای تعالی غیر از آنچه شما عقیده دارید می فرماید ومردم رادر انفاق از اختیار برخود میخواند وکردار کسی راکه شما بجانب آن می خوانید اسراف کاری و کننده آنرا مسرف می نامد و در آیه دیگر از کتاب خداست که میفرماید : انه لایحب المسرفین براستی که خدا اسراف کاران را دوست نمیدارد و از اینروی آنها را از اسراف نهی

فرموده ونیز از تقتیر وبخل و امساك منع کرده ولیکن امر بین امرین عطا نمیکند تمامی آنچه را که نزد اواست پس خدا را میخواند که باوروزی دهد و برای اواین دعا مستجاب نمیشود بواسطه حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده که می فرماید اصنافی از امت من دعای آنها مستجاب نمیشود. مردی که دعا بر علیه پدر و مادر خود کند و مردی که دعا برغرامت خواهی کند که مال اورا برده ونوشته وگواهی نداشته باشد ومردی که نفرین بر زن خود کند درصورتیکه خدا واگذاری او را براه خود دردست وی قرارداده ومردی که درخانه خود بنشیند وبگوید: خدایا بمن روزی بده وبیرون نرود وطلب روزی نکند پس خدای متعال می فرماید: بنده من آیا برای تومن راه طلب ورفتن بسفر وطی طریق با جوارح و اعضای سالم قرارندادم وتو مابین من وخودت برای طلب جهت پیروی من عذر می آوری وبرای اینکه تو باردوش براهل و عیال خود نباشی اگر بخواهم ترا روزی میدهم واگر بخواهم برتو تنك میگیرم وتو نزد من معذوری ـ ومردی که خدای عزوجل باو مالی بسیار میدهد و او آن مال را انفاق میکند پس روی بجانب خدا آورده دعامیکند ومیگوید پروردگارا بمن روزی ده پس خدای عزوجل میفرماید آیا من بتو روزی زیادی ندادم پس چرا اقتصاد و میانه روی نکردی چنانکه بتو دستور دادم وچرا تو اسراف وزیاده روی کردی در صورتیکه من ترا از اسراف نهی نموده بودم و مردی که درباره قطع رحم دعا میکند

پس خدای جل اسمه پیغمبر خود رادانا فرمود که چگونه انفاق کند وآن وقتی بود که نزد حضرتش چندوقیه طلا بود آنحضرت ناپسند شمرد که بخوابد وآن طلا نزد وی باشد لذا آنرا صدقه داد وصبح فرمود در حالتی که چیزی پیش او نبود آنگاه سائلی آمد از حضرتش چیزی خواست ودر خدمت او چیزی نبود که بسائل بدهد سائل اورا ملامت نمود وحضرت غمگین گردید که چرا چیزی نبود که بسائل دهد واین از ترحم و رحمت و مهربانی وارفاق آن حضرت بود پس خدای متعال پیغمبر خودرا باین دستور تادیب فرمود که ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسوراً یعنی نکردان دست خودرا بسته بگردنت و باز مکن آنرا بتمام باز کردن که آنگاه ملامت زده وحسرت کشیده شوی منظور این است که میفرماید مردم از تو سئوال ودرخواست

می‌کنند وازحضرتت عذر نمی‌پذیرند پس وقتی تو هر چه راکه داری دادی خودرا از مال بحسرت تنگدستی انداختی و اینها احادیثی است از رسول خدا که کتاب آنرا تصدیق میکند وهم کتاب اهل آنرا ازمؤمنین تصدیق می‌نماید و بابوبکر هنگام مردن گفتند وصیت کن گفت وصیت بخمس می‌کنم و خمس زیاد است زیرا که خدای عزوجل بخمس راضی و خوشنود شود پس بخمس وصیت کرد در صورتیکه خدا از برای او هنگام مرگ ثلث قرارداده بود اگر میدانست که ثلث از برای او بهتر است بثلث وصیت میکرد سپس آنکسی که بعدازاو درفضل وزهد می‌شناسید سلمان وابی ذر رضی الله عنهما هستند، اما سلمان چنان بود وقتی که باوعطای وی را میدادند قوت سال خودرا از آن مال آینده وموقع دادن عطا برمیداشت وذخیره میکرد باو گفتند یا اباعبدالله تو بازهدی که داری چرا چنین کنی درصورتیکه نمیدانی که شاید امروز یا فردا بمیری جواب او این بود چه میشود بشما که امید بقای مرا داشته باشید همینطور که برفنای من میترسید ای نادانان آیا شما نمیدانید نفس سستی میکند بر صاحب خودش وقتی که برای او ارگذران و اسباب معیشت بمقداری که مایه اعتماد او است نباشد پس آنگاه که معیشتش معرز گردد اطمینان می‌یابد .

اما ابوذر دارای ناقه‌ها و گوسفندان بود که آنهارا میدوشید و از آنها ذبح میکرد وقتی که خانواده‌اش از او خواهان گوشت میشدند یا مهمانی باو وارد میشد یا موقعی که اشخاصی ازخاصان او باو وارد می‌شدند و باایشان خصوصیتی داشت از ماده شتر یا گوسفندان خودرا برای آنها کشته یا نحر مینمود بقدری که میل آنها بود و آنهارا بین ایشان تقسیم میکرد وخودش مانند آنان سهمی که زیادتر از سهم آنها نبود برمیداشت وزاهدتر ازاینها کی بوده و درباره ایشان رسول خدا فرمود آنچه را که فرمود وامر آنها بآنجا رسید که مالك چیزی نباشید چنانکه شما مردم را بفراگرفتن مال ومتاع خودشان وادار میکنید وآنرا برخود وعیالاتشان برگزیده واختیار می‌نمایند .

هم اکنون ای مدعی شنیدم ازپدرم که از پدرانش علیهم السلام روایت میکرد که رسول خدا روزی فرمود تعجب نکردم از چیزی مانند تعجبی که از مومن کردم که اگر بدن او را در دار دنیا بامقراض ببرند از برای او خیر است واگر مالك مشارق و مغارب زمین

گردد برای او خیر است و هرچه را که خدای عزوجل درباره او بفرماید از برای او خیر است پس کاش میدانستم آیا حقیقت دارد در شما آنچه را که من از امروز برای شما شرح دادم یا زیادتر از آن گفتم آیا نمیدانید که خدای عزوجل بر مومنین در اول امر فرض نموده بود که اگر یك مرد از ایشان باده نفر از مشرکین بجنگد و مبارزه کند نباید که روی خود را از آن ها برگرداند و کسی که پشت بجنك کند در آن روز جایگاه او در آتش خواهد بود سپس از آن احوال حالت ایشان را بواسطه رحمت تغییر داده مقرر گردید که یك مرد مومن برابر دو تن از مشرکین بجنگد و این تخفیفی بود از خدای عزوجل برای مومنین که برابری باده نفر را نسخ فرمود.

بمن خبر بدهید از قضات و اجرت و پاداشی که برای ایشان است در موردی که برای یکی از شما نفقه زن او را حکم میکنند وقتی که گفت من زاهدم و برای من حقی نیست و چیزی نمیخواهم پس اگر آنان را جائر و ستمگر خوانید باهل اسلام ستم گردید و اگر عدول گفتید خصمی بخود نموده اید و در وقتی که صدقه ای از تصدق را بر مسکینان هنگام مرك زیادتر از ثلث رد کنند بمن خبر دهید اگر که تمامی مردم مانند آنهائیکه شما میخواهید زهاد و بی رغبت بدنیا باشند و آنان را نیازی در متاع دیگران نباشد پس کفاره های قسم و نذر و صدقات و فروض زکواة را از طلا و نقره و تمر و کشمش و دیگر چیزها که در آن زکواة واجب میشود از شتر و گاو و گوسفند و غیر آن بکه باید داد و اگر امر چنان است که شما میگوئید برای احدی شایسته نیست که چیزی از متاع را حبس نماید مگر اینکه آنرا تقدیم دارد اگرچه خود بآن شایسته تر باشد و اختصاص او بدان زیادتر بود پس آنچه را که شما بجانب آن رفتید بدروشی است و مردم را بواسطه جهل و نادانی بکتاب خدای عزوجل بر آن واداشته اید و سنت پیغمبر را با احادیثی که کتاب منزل تصدیق نموده ندانسته اید و آنها را بواسطه جهالتی که دارید رد نموده اید و نظر و تامل در غرایب از تفسیر بناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی را ترك کرده اید و مرا خبر دهید که کجائید شما از سلیمان بن داود وقتی که از خدا درخواست سلطنتی نمود که برای احدی بعد از وی چنین سلطنتی نبود و خداوند عزوجل اسمه باو آنکونه سلطنت را داد و او حق میگفت و عمل بحق میکرد و ما ندیدیم که خدای عزوجل این امر را بر او عیب گرفته باشد یا یکی از مؤمنین

آنرا عیب داند داود نبی(ع) در دولت و شدت سلطنت او را قبول نموده و پذیرفت پس از آن بوسفه پیغمبر هنگامی که بملك مصر گفت مرا اختیار دار خزائن و دفائن زمین گردان که من نگهبان دانامی باشم و از جمله کار او این بود که کشورداری مملکت را باحوالی آن برای خود پسندیده و اختیار نمود و مردم از برای خوراکی بواسطه قحطی و مجاعه که بایشان رری داده از هر طرف نزد وی می آمدند و یوسف حق میگفت و عمل بحق میکرد و ما کسی را ندیدیم که او را در این عمل عیب گرفته باشد .

همین طور ذوالقرنین بنده ای بود که خدا را دوست میداشت و خدا هم او را دوست میداشت و برای وی اسباب را فراهم کرده و او را مالك شرق و غرب زمین گردانید و او نیز حق گفت و عمل بحق میکرد ما کسی را نیافتیم که وی را در این باب عیب گرفته باشد .

پس ای مردم بآدابی که خدای عز و جل از برای مومنین قرار داده مودب شوید و بر امر و نهی خدا اکتفا کنید و آنچه را که رشما مشتبه است و علم بآن ندارید واگذار کنید و علم را باهل خود برگردانید تا اینکه نزد خدای تعالی ماجور و معذور باشید و در طلب علم ناسخ قرآن از منسوخ آن و محکم وی از متشابه برآئید و علم بیابید بآنچه که خدا در قرآن حلال فرموده از آنچه حرام گردانیده که تا آن شما را بخدا نزدیکتر و از جهل دورتر سازد و جهالت را بجاهلان واگذارید که اهل جهل بسیارند و اهل علم اندك و خدای متعال در کلام خود فرماید : وفوق کل ذی علم علیم

ابو حنیفه و حضرت صادق علیه السلام

چنانکه اهل خبر نوشته اند وقتی ابو حنیفه برای شنیدن حدیث خدمت حضرت امام صادق علیه السلام آمد هنگامی که آنجناب از جا برخاست بعصا تکیه فرمود ، ابو حنیفه عرض کرد:

یا اباعبدالله شما هنوز بسنی نرسیده اید که نیازمند بعصا شوید ، حضرت فرمود آری، چنین است ، ولیکن چون عصا متعلق برسول خدا است من آنرا برای تیمن و تبرك در دست گرفته ام ،

ابو حنیفه خواست عصارا ببوسد اجازه خواست حضرت آستین بالا زده ذراع مبارك خودرا برهنه فرمود و آن مانند نوری تابنده و درخشان بود سپس فرمود، این

پوست وموی که از پوست و موی حضرت رسالت (ص) روئیده شده چرا نمیبوسی، در صورتیکه میدانی پاره‌ای از بدن حضرت ختمی مرتبت است وخواهان آنی که چوبی را ببوسی

چه خوش گفته : یعظمون له اعواد منبره وتحت ارجلهم اولاده وضعوا

این مردم چوب منبر رسول خدارا بزرك شمرده و احترام میگذارند درصورتی که فرزندان گرام اورا زیر پاهای خود گذارده وهیچگونه احترام نمی کنند

فصل دوم

در مرقومات و نامه‌های آنحضرت

نامه حضرت صادق علیه السلام بعبدالله نجاشی حاکم اهواز

از جمله نامه حضرت صادق علیه السلام که مشتمل بر اندرز ومواعظ وسیاست مداری و زمامداریست نامه ایست که آن بزرگوار در جواب عبدالله نجاشی والی اهواز و خوزستان مرقوم داشته وما در اینجا ترجمه آنرا تیمناً مینگاریم

مرحوم مجلسی درجلد ۱۶ بحارالانوار خود از غیبت شهید ثانی از جعفر بن محمدبن قولویه باستناد دیگران از عبدالله بن سلیمان نوفلی روایت کرده که من در خدمت جعفر بن محمدالصادق علیه السلام بودم دراین اثنا غلام عبدالله نجاشی بر آنحضرت ورود نموده وبحضرتش سلام داد و نامه اورا بحضرت تقدیم نمود وقرائت فرمودند در آغاز آن نامه چنین نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحیم اطال الله بقاء سیدی ومولای وجعلنی من کل سوء فداه ولا ارانی فیه مکروها فانه ولی ذلك والقادر علیه . یعنی بنام خداوند بخشنده مهربان خدا دراز گرداند بقای آقا و مولای مراو بگرداند مرا از هرگونه بدی فدای او ننمایاند بمن مکروه وناپسندی در وجود او که براستی خداوند ولی این امر است وبر آن تواناست ، بدان ای آقا ومولای من که من هم اکنون دچار و گرفتار فرمانداری و حکومت اهواز شده‌ام پس اگر آقای من صلاح بیند برای من حدی قرار دهد ویا دستوری از برای من صادر فرماید که بدان راه بیابم ودلالت شوم بر آنچه مرا بخدای

عزوجل ورسول او نزدیك میسازد ودر نامه خود ملخص فرماید هر آنچه که بمن عمل و انجام آنرا دستور میدهد ودر آنچه بذل ومرحمت میفرماید که من آنرا مبذول دارم و زکواة خود را در آنجا اداکنم یا بکجا قرار دهم ودر باره چه اشخاصی مصرف سازم و با کی مأنوس بشوم و با چه کس استراحت بجویم ویا خاطر خود را راحت سازم وبکه اعتماد نموده وایمن کردم وباو در اسرار خود پناه برم که شاید خدا مرا بهدایت ودلالت حضرت نجات ورستگاری دهد زیرا که توحجت خدائی برخلق او وامین او میباشی در بلاد وی وهمیشه نعمت او برحضرتت وارد ونازل میشود .

عبدالله بن سلیمان گوید حضرت ابیعبدالله علیه السلام نامه وی را بدینگونه جواب مرقوم فرمود :

بسم الله الرحمن الرحیم حاطك الله بصنعه ولطف بك بمنه (بمنعه) وكلاك برعایته فانه ولی ذلك یعنی خدا تورا فراگیرد وبصنع وکارسازی خودش ولطف فرماید تورا بکرم وبخشش خود ویا لطف کند درباره تو بنگهداری و منع خودش و حفظ فرماید تو را برعایت نظر تیمار خود پس براستی که حضرتش ولی و اختیار دار این کار است ، اما بعد فرستاده تو نامه تورا بمن رسانید وآنرا خوانده وتمام آنچه رارا یادآوری نموده بودی یا خواستار آن شده بودی فهمیدم و گمان یا عقیده تو بر این است که بفرمانداری وحکومت اهواز دچار وگرفتار شده‌ای ، این امر مرا ازجهتی خوشحال وشادمان گردانید وازطرفی ناپسند آمده وگرفته خاطر نمود وهم اینك بتو آگاهی دهم از آنچه که مرا ناپسند وبدآمده وگرفته خاطر ساخته وازآنچه که مرا شادمان و مسرور نموده است انشاءالله تعالی .

اما سرور وشادمانی من بزمامداری وفرمانگذاری توازآن است که قائلم شاید خدا بواسطه توستم زده ترسانی راازدوستان آل محمد بداد رسد وفریادرسی نماید و وبوسیله تو ذلیلی از ایشان را عزیز سازد و یا بواسطه تو برهنهٔ از آنان را بپوشاند وضعیفی از ایشان را توانا و قوی کند وبسعی تو آتش غضب مخالفین را از ایشان خاموش سازد .

اما آنچه که مرا بدآمده و ازآن گرفته خاطر میباشم این است که کمترین

چیزی راکه برتو بیم دارم آن است که سلوك خودرا درباره یکی از دوستان ماتغییر دهی وبدینجهت بوی بهشت را در آخرت استشمام نکنی پس من خلاصه و مختصر نمودم برای تو هر آنچه را که از من خواستار شدی که اگر تو بدانها عمل کنی و از آنان تجاوز ننمائی امیدوارم که بسلامت مانی انشاءالله تعالی

ای عبدالله خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی بن ابیطالب علیه السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود من استشاره اخوه‌المؤمن فلم یمحضه النصیحة سلبه‌الله‌لبه هر آنکس که برادر مؤمنش از او مشورت کند ونصیحت خالصانه در باره او ننماید خداوند عقل وخرد اورا نابود وبرطرف سازد وبدان که من هم اکنون تو را برأی ونظری اشاره میکنم که اگر بدان رفتار کنی نجات ورستگاری یابی از آنچه که تو از آن بیم داری و بدان که نجات تو از خونریزی و آزار نرسانیدن باولیای خداست ومدارا نمودن برعیت وخوشرفتاری بایشان و ارفاق ونرمی درباره آنان و حسن معاشرت وسازش ونرمی درغیرضعیف وسختی درغیر عنف وحسن رفتار باصاحب خود وکسی که برتو وارد آمد از جمله فرستادگان او میباشد رتق کن فتق رعیت خودرا وگرهٔ کارهای بسته ایشانرا بگشا بدین نحو که باآنها برآنچه موافق حق وعدل است رفتار کن انشاءالله تعالی.

بترس و برحذر باش ازساعیان وسخن چینان که از آنان احدی بتو نچسبد و خدا نیاورد روزی که تو از ایشان تغییر یا تبدیل وعدولی از حق را بپذیری که خدا برتو خشم گیرد و مورد غضب او وارد شوی و پرده ترا بدرد و از مکر خوز اهواز برحذر باش که پدرم خبر داد مرا از پدرانش ازامیرالمؤمنین (ع) که فرمود الایمان لایثبت فی‌قلب یهودی اهوازی ولاخوزی ابداً یعنی ایمان در قلب یهودی اهوازی و مردم خوز هیچوقت ثابت نمیماند و اما آنکس که تو بآن مأنوس میشوی و بطرف آنجهت آسایش خاطرخود میروی واسرار خودرا باو آشکار می‌کنی یا امور خود را اظهار میداری پس او مردی است آزموده وامتحان شده وبینا و آگاه و امین موافق از برای تو بردین تو و تو عوام را فرق بگذار ودوطرف یادودسته از خواص وعوام را بیازما وتجربه کن پس اگر درآنان رشدی دیدی آنگاه هرچه خواهی بکن

وبترس وحذر باد تو را از اینکه درهمی عطاکنی یا لباسی بپوشانی و یا خلعتی دهی یا هر کوبی سوار کنی درغیر ذات خدا ورضای او بشاعر یا مسخره یا لوده‌ها یانقلیدچی ومزاح کاری مگر اینکه عطاکنی مانند آنرا در راه خدا ورضای او و بایستی که جوائز و عطایا و خلعت های تو برای سران سپاه و نمایندگان و مخبرین و اصحاب واصحاب رسائل ومنشیان و پاسبانان و نیروی شهربانی و تأمینات و سر لشکر ها باشد و آنچه راکه خواستی مصرف کنی در وجوه بر ونجاح و فتوت و صدقه و حج وشرب و کسوه تانوشیدنی و پوشیدنی که در آن نماز میگذاری وصله میکنی یا آنرا پذیرفته میشوی و هدیه ایکه آنرا بخدا و رسول اهدا مینمائی باید از پاك و پاکیزه ترین کسب تو باشد یعنی از راه حلال و روا آنرا پیدا نموده باشی

ای عبدالله سعی کن که طلاونقره راذخیره و جمع آوری نکنی و آنرا دفینه ننمائی که ازاهل این آیه شوی که خدافرماید :

الذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم و کوچك مشمار خلق راونیز کم و کوچك مشمار شیرینی یامازادوفاضل طعام خودرا که درشکمهای گرسنه وخالی گرسنگان مصرف کنی و بآن آتش غضب پروردگار تبارك وتعالی رافرونشانی و بدان که من ازپدرم شنیدم که ازپدرانش ازامیر المؤمنین حدیث میفرمود که آن حضرت از رسول خداصلی علیه وآله شنید که باصحاب خود روزی میفرمود :

ایمان بخدا روزواپسین نیاورده است آنکسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه بماند پس ماعرض کردیم مابهلاکت افتادیم یارسول الله ، پس از آن فرمود از فاضل باقی مانده طعام خودتان واز زیادی غذاهایتان ورزق وروزیتان واز کهنه وپاره های لباستان بآنها بدهید وآتش غضب پروردگار خودتان را بآن خاموش سازید و اینك من تورا خبر میدهم بخواری و بیمقداری دنیا که شرف و امتیاز آن برای کسانی بود که از گذشتگان وتابعین بوده اند چنانکه حدیث کردپدرم محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام که فرمود وقتی که حضرت حسین بن علی علیه السلام مهیای رفتن بکوفه شد ، ابن عباس بخدمتش آمده واورا برحم قسم داد که در واقعه طف و حادثه کربلا کشته و شهید خواهدشد ؟ آن

حضرت در جواب فرمود :

ثمة بمنصرعی منك وماوكدی من الدنیاالافراقها ، درآنجاست قتلگاه من سعی و کوشش من نیست مگر در راه جدائی و فراق از آن و آگاه باش ای پسر عباس که خبر دهم تورا بحدیث امیرالمومنین علیه السلام ودنیا ، ابن عباس عرض کرد بلی قسم بجان خودم که من دوست دارم مراحدیث فرمائی در باره آن حضرت فرمود گفت پدرم فرمود علی بن الحسین سلام الله علیه فرمود شنیدم ازابیعبدالله الحسین علیه السلام که میفرمود حدیث کرد مرا امیرالمومنین علیه السلام که فرمود روزی من در فدك بودم ودر بعضی از مزارع واملاك آن که متعلق بحضرت فاطمه علیها السلام بود اشتغال داشتم در این اثنا زنی سزرده و بی تحصیل اجازه برمن واردشد ودردست من مسحاتی (بیلی) بود که باآن کار میکردم وقتی که من اورادیدم دل من بجانب او پرواز نمود از آنچه که اززیبائی و جمال وی در من مداخله وتاثیر کرد ومن اورا به بثینه بنت عامرالجحمی که از وجیه ترین زنان قریش وزیباترین آنان بود تشبیه نمودم پس او گفت ای پسر ابوطالب آیا میل داری که بامن ازدواج کنی وتورااز این بیل بی نیاز کنم و حضرتت را بر خزائن و دفائن زمین دلیل و راهنما شوم تابرای تو سلطنت همیشگی باشد و همچنین از برای آیندگان بعد از تو پشت به پشت این دولت و سلطنت باقی بماند ، پس از آن حضرت بوی فرمود توکیستی که من تورا از کسانت خواستگاری کنم ، گفت منم دنیا، حضرت فرمود باو برگرد و از من دور شو و شوهری غیرازمن برای خوداختیار کن سپس فرماید، من این را گفته ودیگر بار بکار بیل زدن پرداختم و این ابیات را در ضمن انشاد نمودم :

لقدخاب من غرته دنیادنیة وماهی ان غرت قرونا بنایل

یعنی در حقیقت نومید شد کسی که او را دنیای دنی و پست فریفته و مغرور گردانید ونیست دنیا اگر که فریفت کسی را بقرنها اورا بمرام ومقصود خودبرساند یا برای او مفیدفایده‌ای باشد

اتتنا علی زی العزیز بثینة وزینتها فی مثل تلك الشمائل

آمد مرا دنیا بزی وکسوت عزیز وگرانبهای بثینه رزینت او بمانند آن شمائل ومنظره

فقلت لها غری سوای فانني عزوف عن الدنیا ولست بجاهل

پس بلو گفتم ای دنیا غیر ازمن دیگری را بفریب و گول بزن زیرا که براستی من برکنار میباشم ازدنیا ونادان نیستم که فریب اورا بخورم

وما انا والدنیا فان محمداً احل صریعاً بین تلك الجنادل

مراچه سروکاری است بادنیا درصورتیکه محمد صلی الله علیه وآله پس ازمرك بین لحدو سنگهای قبر بخاك رفته ودر تنکنای قبرجا گرفته

وهیهات امنی بالکنوز وودها و اموال قارون وملك القبائل

هیهات چه قدردوراست خاطرجمعی وآرامش خیال من بگنجهای دنیا ودوستی آن و اموال ودارائی قارون ودولت وشاهی قبیله‌ها وطوایف

الیس جمیعاً للفناء مصیرنا ویطلب من خزانها بالطوائل

آیانیست ازبرای تمامی ماها که بجانب فناونیستی بازگشت داریم و از خواستاران و طالبین دنیا وجمع آورندگان وخزانه‌دارهایش حساب کشیده‌وباز خواست میکنند

فغری سوای اننی غیر راغب بمافیك من ملك وعزوسائل

پس فریب ده غیر مراکه براستی من میل ندارم بآنچه درتست از دولت و سلطنت وعزیزترین وسیله اسباب‌ها

فقد قنعت نفسی بما قد رزقته فشانك یا دنیا واهل الغوایل

پس درحقیقت نفس من قانع است بآنچه که من روزی داده شده‌ام پس ای دنیا توبکار خود باش با اهل مکر وحیله یاگمراهی

فانی اخاف الله یوم لقائه واخشی عذاباً دائماً غیرزائل

زیراکه من بیم دارم از خدای خودم درروز لقای او و می‌ترسم از عذابی که همیشه‌ودائم است و برطرف‌شدنی نیست پس آن بزرگوار ازدنیارفت ودرگردن او بیعت و تبعیت از احدی نبود تا اینکه خدا را بشایستگی و غیر ملامت زده و نامذموم ملاقات فرمود و امامان بعد از وی هم بآن بزرگوار پیروی و اقتدا نمودند بدانچه که خبر او بشما رسیده و هرگز آلوده بهیچ چیزی از مهلکات دنیوی و توابع آن نشدند علیهم السلام اجمعین واحسن مثواهم . ومن درحقیقت تورا متوجه بمکارم دنیا

وآخرت نمودم و بآنچه که ازصادق مصدق رسول خداصلی‌الله‌علیه وآله رسیده است پس اگر تو بپذیری هرآنچه راکه من بتو درنامه خودنصیحت واندرز دادم اگر که بر تو ازگناهان مانند سنگینی کوهها و امواج دریاها باشد امیدوارم بخدا که خدای عزوجل از توبگذرد تورا بقدرت و نیروی خود نگاهداری کند.

ای عبدالله بترس از اینکه مؤمنی را بترسانی، زیرا که پدرم محمدبن‌علی ٤ حدیث کرد مرا از پدرش از جدش علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام که فرمود: کسی که نظر کند بمومن بنظری که‌او را بترساند و یا ویرا به بیم و وحشت اندازدخدابترساند اورا در روزی که سایه‌ای جز سایه اونیست واورا محشورکند بصورت‌موری ضعیف وکوچك ازحیث گوشت وبدن و تمامی کالبد تا او را بجای خود واردکند (یعنی بجهنم افکند)

حدیث فرمود مرا پدرم از پدرانش از علی علیه‌السلام از پیغمبراکرم صلی‌الله علیه وآله و سلم که فرمود: کسی که ستمزده ایرا ازمؤمنین دستگیری کند واز وی فریادرسی نماید خدای‌تعالی او رافریادرسی کند درآنروزکه سایه از برای‌آن‌نیست (یعنی‌آفتاب‌گرم محشر) واورا ازبیم ووحشت روز فرغ‌اکبرآسوده وایمن سازدوهم از بدی منقلب و مکان اخروی اورا آرامش خاطردهدو کسی که ازبرای برادرمومن خود حاجتی بر آورد خدا از برای اوحاجات بسیاری را برآوردکه یکی از آنان بهشت است وکسیکه برادر مومن خودرا از برهنگی بپوشاند خدا او را از سندس بهشتی و استبرق وحریر جنان بپوشاند وهمیشه در خشنودی و رضای خدا فرو رود مادامیکه پوشنده آن لباس بدان ملبس باشد و با آن سلوك نماید، کسی که برادر مومن خودرا ازگرسنگی نجات‌دهد و اورا اطعام‌کند خداوی را ازطعام‌های‌گوارای وپاکیزه بهشتی اطعام‌فرمایدو کسی که‌اورا ازتشنگی برهاند وسیراب‌کند خدا ویرا ازکوزه های سربمهر بهشتی‌سیراب سازدو کسی که‌ببرادرمومن خود خدمت‌کند خدا از پسران بهشتی بخدمت وی بگمارد و اورا با اولیای طاهربن خود در بهشت جای دهد وکسی که باری از برادر مومن خودبدوش‌گیرد یاباری از دوش او بردارد‌خدا اورا بر ناقه ای ازناقه‌های بهشتی سوارکند وملائکه مقربین در روز قیامت وهنگام

رستخیز باو مباهات و افتخار کنند رکسی که برادر مومن خود را بزنی ازدواج کند تا پدان مأنوس گردد وبازوی ویرا قوت دهدیا باو کمك کند و در برابر وی استراحت جوید خدا اورا از حورالعین بهشت بازدواج درآورد و همسر سازد و اورا بکسانی از صدیقین اهل بیت خود و برادرانش که دوست دارد مانوس گرداندو ایشان را هم باو مانوس سازد و کسی که برادر مومن خودرا در برابر سلطانی ستمکار وجبار مردم آزار کمك کار و دستیار شود و باویاری کند خدا اورا هنگام گذشتن از صراط موقعی که قدمهایش لغزان است کمك کار گردد و کسی که برادر مومن خودرا بدون نیازمندی باو بمنزلش رود و ازوی دیدن کند خدا اورا از زائرین ودیدار کنندگان خودشمارد و بر خدا شایسته و سزاست که زائرین خودرا احترام نموده وگرامی دارد

ای عبدالله حدیث کردمرا پدرم از پدرانش ازعلی علیه السلام که فرمودازررسول خدا صلوات الله علیه شنیدم که روزی بیاران وصحابه خود میفرمود ، ای گروه مردم مؤمن آنکس نیست که بزبان خود ایمان بیاورد ولی در قلب و نهان خود ایمان نیاورد ، پس لغزش و خطای مؤمنین را تعقیب نکنید و دنبال آن نروید زیراکه بیقین هر کس لغزش مؤمنی را دنبال کند خداوند لغزش اورا در روز قیامت تعقیب فرماید و اورا در میان خانه خود رسوا سازد

حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود خدا از مومن پیمان گرفته که تصدیق او نکنند درگفتارش انصاف داده نشود از دشمن خود و شفا ندهد خشم خودرا مگر بفضیحت خود زیراکه مؤمن دهانه زده و ملجم است باین معنی که اختیار زبان خودرا دارد و زبانش در تحت اطاعت و فرمان اواست و این برای غرض و غایتی نارسا و کوتاه است که خوشی وراحتی دراز و طولانی را درپشت سردارد و خدا از مومن عهد گرفته بچیزهائی که آسانتر از همه آنست که مومنی بمانند او گفتار اورا بگوید و اورا بزحمت اندازد و بروی حسد برد و شیطان اورا بفریبد و دشمن دارد و شیطان اثر او را پیروی کند و او را دنبال نماید و کافر باشد بدانچه که او بآن ایمان دارد و عقیده مند باشد که ریختن خون او دین و مباح شمردن حرمت او غنیمت است و بعد از این مؤمنی باقی نماند و چه بقائی برای او

خواهد بود ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود : جبرئیل بر من نازل شد و گفت :

یا محمد خدا بتو سلام میرساند و میفرماید : من مومن را نامی از نامهای خودم مشتق نموده و اورا مؤمن نامیدم پس مؤمن از من است و من از او هستم و کسیکه مؤمنی را خوار شمارد در حقیقت با من بمحاربه و کارزار برآمده

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله که روزی فرمود یا علی نگاه بظاهر مرد مکن تا اینکه نظر در نهاد و باطن آن کنی پس اگر سریره و باطن آن پسندیده و نیکو بود برخدای عزوجل شایسته وسزاوار نیست که دوست خود را خوار بدارد و اگر سریره ونهان او ناپسند بود بیقین که بدی او را کفایت کند که : بدرا بدی خویش کفایت باشد ، پس اگر بکوشی که در باره او بیشتر از آنچه در نافرمانی خدای عزوجل عمل نموده عمل کنی بر آن قدرت نیابی و نتوانی

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام از پیغمبر صلوات الله علیه که فرمود: پست ترین درجه کفر آن است که شخص از برادر دینی و کلمه ایرا بشنود که آنرا بر ضرر روی نگاهدارد و بخواهد که اورا بآن حرف رسوا کند و این اشخاص کسانی هستند که در آخرت بهره و نصیبی ندارند .

ای عبدالله حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از علی (ع) که فرمود: کسی که بگوید در بارهٔ مؤمن چیزی را که دو چشم او ندیده و دو گوش او نشنیده از آنچه که عیب او را بشمارد و مروت او را بهم زند چنین کسی از آنانی است که خدای عزوجل در باره ایشان فرماید :

ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم یعنی براستی آنکسانیکه دوست دارند ناروائی شیوع یابد در باره آنهائیکه ایمان آورده اند برای ایشان عذابی است دردناك »

ای عبدالله خبرداد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که فرمود : کسی که روایت کند از برادر مؤمن خود روایتی را بخواهد که بدان بنای مروت او را خراب

کند و بدی اورا برساند . خداوند اورا بواسطه خبط و گناه خود دچار مهلکه سازد تااینکه از عهدهٔ آنچه که گفته بیرون آید و هرگز از برای او بیرون شدن ازین مهلکه نباشد و کسی که دردل برادرمومن خود خوشحالی وسرور داخل کند درحقیقت که این سرور وخشنودی رادردل اما اهل بیت داخل نموده وهرکس که دردل اهل بیت سروری را داخل کند در حقیقت که دل رسول خدا را شاد کرده و این سرو را در دل او داخل نموده و هرکس که رسول خدارا شاد کند درحقیقت خدارا شاد کرده و کسی که خدارا شاد کند سزاوار است داخل بهشت شود .

پس من تورا توصیه و سفارش میکنم به پرهیز ازخدا وایثار طاعت و اختیار امر حق واعتصام بحبل خدا که هرکس برشته خدا در اویخت در حقیقت براه راست و صراط مستقیم هدایت شده پس از خدا بترس و رضایت احدی را بر رضای او اختیار مکن که این دستور و سفارش خدای عزوجل است برخلق خود و پذیرفته نمی‌شود از ایشان غیراین و حرمت گذارده نمی‌شود سوای آن و بدان که خلایق عهده دار بچیزی که بزرگتر از تقوی و پرهیز باشد نشده اند زیرا که آن دستور و سفارش ماهل بیت است ، پس اگرتوانی برس از دنیابچیزی که فردا از آن بازخواست نخواهی شد بدنبال آن برو و آن کار را بکن .

عبدالله بن سلیمان گوید :

وقتی که نامه حضرت صادق علیه السلام بنجاشی رسید و آنرا مطالعه کرد گفت :

قسم بآنخدائی که جز او خدائی نیست مولای من راست فرمود پس نیست کسی که عمل بمندرجات این نامه کند مگر اینکه نجات یافته و رستگار گردد و عبدالله تابود بمضمون این نامه در تمام دوره زندگانی خودش عمل می‌نمود.

خوب است زمامداران کشوروفرمانداران مانیزعمل باین دستورمبارك فرموده ازطریق انصاف و عدالت و دادرسی و مردم داری و خدابینی و حق شناسی منحرف نشوند ودر همه احوال خدا را حاضر و ناظر رفتار و کردار خود دانند و بدانند که روز حساب و بازخواستی رادر دنبال دارند وهر تخمی را که در مزرع دین کاشتند

در آخرت حاصل آنرا برداشته و پاداش اعمال خودرا خواهند دید.

فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره وفقنا الله تعالی بتوفیقه و تاییده

دستخط مبارك حضرت صادق علیه السلام بعبد الله محض و دیگر از سادات بنی الحسن

بسم الله الرحمن الرحیم

الی الخلف الصالح والذریة الطاهرة من ولد اخیه و ابن عمه « اما بعد » فلئن کنت قد تفردت انت و اهل بیتك ممن حمل معك بما اصابکم ما انفردت بالحزن و الغیظ والکابة و الیم وجع القلب دونی ولقد نالنی من ذلك من الجزع والقلق وحر المصیبة مثل ماناالك ولکن رجعت الی امر الله جل و عز به المتقین من الصبر و حسن العزاء حین یقول لنبیه صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله الطیبین فاصبر لحکم ربك ولا تکن کصاحب الحوت وحین یقول لنبیه حین مثل بحمزة و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین فصبر رسول الله و لم یعاقب و حین یقول و أمر اهلك بالصلوة و اصطبر علیها لا نسالك رزقا نحن نر زقك و العاقبة للتقوی و حین یقول الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم و رحمة واولئك هم المهتدون انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وحین یقول لقمان لابنه و اصبر علی ما اصابك ان ذلك من عزم الامور و حین یقول عن موسی و قال موسی لقومه استعینوا بالله ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین وحین یقول الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و حین یقول لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثمرات و بشر الصابرین و حین یقول و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین و حین یقول و الصابرین والصابرات و حین یقول و اصبر حتی یحکم الله والله خیر الحاکمین وامثال ذلك من القران کثیر

واعلم ای عم و ابن عم ان الله عز وجل لم یبال بضر الدنیا لولیه ساعة قط ولاشیی

احب اليه من الضرر و الجهد والبلاء و الاذى مع الصبر و انه تبارك و تعالى لم يبال بنعيم الدنيا لعدوه لولا ذلك ماكان اعداوه يقتلون اوليائه و يخوفونهم و يمنعونهم و اعدائه آمنون مطمئنون عالمون ظاهرون و لولا ذلك لما قتل زكريا و يحيى بن زكريا ظلما و عدوانا فى بغى من البغايا ولولا ذلك ما قتل جدك على بن ابيطالب عليه السلام لما قام بامر الله جل وعز ظلماً وعمك حسين بن فاطمة صلى الله عليهم اضطهاداً وعدواناً ولولا ذلك ما قال الله عز وجل فى كتابه ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة ومعارج عليها يظهرون ولولا ذلك لماقال فى كتابه ايحسبون انما نمدهم من مال و بنين نسارع لهم فى الخيرات بل لا يشعرون ولولا ذلك لما جاء فى الحديث لولا ان يحزن المومن لجعلت للكافرين عصابة من حديد فلا يصدع راسه ابداً ولولا ذلك لماجاء فى الحديث ان الدنيا لاتساوى عندالله جناح بعوضة ولولا ذلك لماجاء فى الحديث ماسقى كافر منها شربة من ماء ولولا ذلك لما جاء فى الحديث انه اذا احب الله قوماً او احب عبدا صب عليه البلاء صبا فلا يخرج من غم الا وقع فى غم ولولا ذلك لما جاء فى الحديث مامن جرعتين احب الى الله عز وجل ان يجزعهما عبده المومن فى الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها و جرعة حزن عند مصيبة صبر عليها بحسن عزاء و احتساب ولولا ذلك لما كان اصحاب رسول الله يدعون على من ظلمهم بطول العمر وصحة البدن وكثرة المال والولد ولولا ذلك ما بلغنا ان رسول الله كان اذا خص رجلا بالترحم عليه والاستغفار استشهد فعليكم يا عم و ابن عم و بنى عمومتى و اخوتى بالصبر والرضا والتسليم و التفويض الى الله عز وجل والرضا بالصبر والصبر على قضائه والتمسك بطاعته والنزول عند امره افرغ الله علينا وعليكم الصبر ختم لنا ولكم بالاجر و السعادة وانقذنا و اياكم من كل هلكة بحوله وقوته انه سميع قريب صلى الله على صفوته من خلقه محمد النبى و اهل بيته

در اينجا ماقبل از اينكه داخل در ترجمه نامه مبارك امام صادق عليه السلام شويم ناچاريم علت صدور اين نامه و تاثرى كه براى امام عليه السلام رخ داده و باعث نگاشتن اين مرقومه و دستخط گرديده بيان كنيم .

از موسی بن عبدالله محض روایت شده که گوید:

تاثر حضرت صادق علیه‌السلام از اسارت سادات نبی الحسن

منصور دوانیقی امر داد پدرم را با تمام اعمامم از نبی‌الحسن مقید ومغلول کرده در محملهای بی‌روپوش بنشانند واز برابر ضریح حضرت ختمی مرتبت عبور دهند ، مامورین چنین کرده و امر اوراا جرا نمودند وسادات را درباب جبرئیل نگاه داشتند و مردم مدینه برذلت وخواری ایشان ناله‌وزاری میکردند ، حضرت صادق علیه‌السلام درخانه خودنشسته و براوضاع ایشان نگران بود واشکهای پیاپی برچهره ورخسار ومحاسن شریفش جاری میشد سپس برمردم مسجدالرسول نظری نموده وفرمود،

لعنکم الله یامعاشرالانصار خوب درباره اولاد پیغمبر خود مراعات نمودید ! ووفا بعهد ومیثاق او کردید ،

دراین هنگام حسین ذوالدمعه فرزند زیدبن علی بن الحسین علیه‌السلام باغلامی از غلامان در خدمت آن حضرت بودند ، حضرت بغلام فرمود هروقت آنهاراحرکت دادند مرا خبر کن ، وقتی که سادات بنی‌الحسن رابمصلای مدینه رسانیدند که بجانب ربذه ببرند امام علیه السلام ازخانه بمسجد تشریف برد و گریه شدیدی در سرقبر پیغمبر (ص) نموده و بیرون آمد تا بمحل عبدالله رسیدخواست بااو صحبتی بمیان آرد یکی از گماشتگان منصور بسختی مانع شده و بآنحضرت تندی و جسارت نمود که از پهلوی محمل بکناری رو ، آن حضرت فرمود ، دور شو ،خداشر تورا ودیگران را کفایت فرماید

پس از آن آنمرد تندخوی بد سرشت هنوز از بقیع نگذشته بود که شتری براو لگدزده استخوان اسفل اورا شکست وهلاك گردید .

حضرت از این پیش آمد عجیب وحادثه ناگوار که برای سادات بنی‌الحسن و پسر عمو هایش روی داده بود بیست شب تب شدیدی کرده و رنجوری سختی پیدا نمود که تیمم تلف آن حضرت می‌رفت وقتی که نبی الحسن را بربذه رسانیدند امام علیه‌السلام دستخطی در تسلیه عبدالله محض مرقوم فرمود که اصل آن در این فصل نگاشته شد واینك بترجمه فارسی آن‌هم در ضمن مبادرت میشود تا پیروان ائمه‌دین

در مورد گرفتاری وشدائد وارده ازخواندن آن مرقومه مبارکه تسلی جویند .

نامه مذکور را شهید ثانی ازشیخ طوسی و او ازشیخ مفید واوازابن غضایری از صدوق تامنتهی بامام‌در رساله مسکن‌الفؤاد خود نقل نموده و ترجمه فارسی نامه شریف این است .

بنام خداوند بخشاینده مهربان

این نامه‌ایست ازصادق آل محمد علیه‌السلام بعبدالله محض و سایر سادات از برادر زادگان و پسرعمان او ومراد از خلف صالح در این نامه عبدالله است‌ومراد از ذریه طاهره دیگران از سادات بنی‌الحسن اند که آغاز نامه بنام‌خدا و خطاب بعبدالله است و عنوان نامه برشان و مقام عبدالله دلالتی تمام دارد.

سپس ، فرماید اگر چه تواهل بیت‌توبراینگونه رنج و بلااختصاص یافتیدو بدینگونه بدست اشرار گرفتار شدیدلیکن برحسب واقع من دراندوه‌ودلسوختگی باشما شریکم و شکیبائی شما را خواستارم ، و درّ حقیقت آنچه بر شما رسیده بمن رسیده ولی در اینجا بازگشت میکنم بآنچه خدا می‌فرمود بپرهیزکاران از بندگان خدا از صبر وخودرا بخوبی تسلیت دادن از آنچه به پیغمبرش فرماید :

شکیبائی کن‌وخودرا در اطاعت پروردگار وفرمان او بردبار ساز که تو در برابر نظرمائی ومابر کردار تونگرانیم آنگاه که فرماید:

شکیبائی کن ازبرای امروفرمان‌پروردگارخود ومانند یونس نبی‌مباش وجای دیگر به پیغمبر خود فرماید در آنوقت که حمزه را مثله نموده بودند :

اگر خواهید که عقاب کنید در هنگام غلبه پس‌همانطور عقاب‌کنیدکه‌عقوبت کرده شدید واگر گذشت نموده وصبر کنید اینکار بیقین‌که از برای صبر کنندگان بهتر و خوبتر خواهد بود لذا آن حضرت در صدد مکافات و مجازات بر نیامده و صبرفرمود وجای دیگرفرماید: خانواده‌واهل‌خودرابنمازوادار وبرد‌باری بر آن‌پیشه کن مابازخواست از روزی نمی‌کنیم و بتوروزی میدهیم‌وعاقبت‌از برای پرهیزکاران است و در جای دیگر فرماید :

انکسانیکه بر ایشان مصیبتی‌وارد میشود گویند ماازبرای‌خدائیم‌وبازگشت

مابسوی او است بر آنها است درود ورحمت پروردگار ایشان و آنها هستند هدایت شدگان وجز این نیست که بصبر کنندگان مزدی بیشمار داده خواهد شد و جای دیگر فرماید که لقمان بپسرش فرمود در آنچه از بلا بتو میرسد صبوری پیشه کن و بردبار باش که درعزم نمودن بکارها تورا صبر لازم است وجای دیگر در باره موسی فرمود:

از خدایاری بخواهید وصبر کنید وبدانید که زمین مال وملك خداست و آنرا بهر کس از بندگان خود بخواهد بطور توارث میدهد و عاقبت از برای پرهیزکاران است ، جای دیگر فرماید :

آنها که گرویدند و کار خوب کردند و سفارش و توصیه بحق نمودند و نیز سفارش بصبر کردند و هم در جای دیگر فرماید :

بودند آنها از کسانیکه ایمان آوردند و وصیت بصبر کردند و سفارش و توصیه در باره مرحمت و ترحم بیکدیگر نموده باز در موردی دیگر فرماید ماشما را بیازمائیم بچیزی از ترس و گرسنگی و کم کردن مال وجان ومیوه‌ها و بشارت و مژده بده بآنهائیکه بردباری وصبر میکنند ودر جای دیگر فرماید :چه بسا پیغمبرانی که بسیاری ازسرکشان باایشان درراه خدا مقاتله وکارزار نمودند و در کردار خود سست نشدند واظهار بیچارگی وشکفت نکردند و خدا صبر کنندگان را دوست دارد و جای دیگر فرماید :

صبر کنندگان از مردان وزنان وجای دیگر فرماید صبر کن تااینکه خداحکم کند وخدا بهترین حکم کنندگان است ومانند اینها در قرآن مجید بسیاراست .

سپس حضرت در مقام موعظه بر آمده واز بی‌اعتباری دنیا و بی‌اهمیتی آن و بلاهائی که بخاصان بندگان خدا از انبیا واولیای حق وارد آمده اشاره نموده تاازآن تسلی جویند و بی‌تابی ننمایند چنانکه فرماید :

ای عم وپسر عم خدای سبحان باك ندارد از اینکه دنیا بدوست او ضرر رساند و تنها ساعتی اورا آزاراز کندوچیزی نزد خدامحبوب‌تر از ضرر و سعی و بلاء وآزار با صبر نیست ویقین که خدای متعال اهمیتی بنعمت‌های دنیااز برای دشمنان خود نمیدهد واگرنه این بود نبایستی که دشمنان حق اولیای خودرا بکشند و آنها را بترسانند

و منع و جلوگیری کنند و دشمنان خدا بآسایش و آرامش خاطر دانا بعمل خود باشند و آشکار استم کاری را شعار خود سازند واگرنه این بود یحیی بن زکریا از روی ستم کاری و دشمنی بواسطه خاطر مردی زانی از زناکاران کشته نمی‌شدواگرنه این بود جد تو علی بن ابیطالب هنگامی که قیام بامر خدای عزوجل نموده بود از روی ستم کاری دشمنان بقتل نمی‌رسید وعم تو حسین پسر فاطمه سلام‌الله علیهااز روی بیداد وناروائی عدوان شهید نمیگردید واگرنه این بود خدای متعال درکتاب خود نمی‌فرمود که اگرنه آن بود که مردم تنها یك امت می شدند یقین که‌میکردانیدیم برای آنکه کافر بخدا می‌شود بجهت خانه های ایشان سقف‌ها از نقره و نردبامهائی که خود را بر آن آشکار کنند واگرنه این بود درکتاب خدا نمی‌آمد که آنها گمان می کنند ما ایشان را از مال و اولاد کمك می‌دهیم و در خوبی‌ها بایشان شتاب‌می کنیم بلکه نمی‌فهمند واگرنه این بوددرحدیث نمی‌آمدکه اگرنبود مؤمن که بود محزون می شد هر آینه برای کافران دستمالی از آهن قرارمیدادیم و بر سر آنهامی بستیم که‌هرگز سردرد نه‌بینند، واگرنه این بود در حدیث نمی‌آمدکه دنیا نزد خدا با بال پشه‌ای برابری ندارد یعنی بقدربال پشه ارزش ندارد .

واگرنه این بود در حدیث نمی‌آمد که کافر از آن شربتی‌از آب نمی‌نوشید واگرنه این بود در حدیث نمیآمد که وقتی خدا قومی را دوست دارد یابنده ایرا دوست دارد بر اوبلامی فرستد وا ورادچار مصیبت و بلامی سازد پس هنوزازغمی درنیامده‌اورادر غمی دیگر میافکند و اگر نه این بود در حدیث نمی‌آمد نیست از دو جرعه محبو بتر پیش خدا که بنده مومن او در دنیا از جرعه خشمی که بر آن خشم خودرا فرو برد وجرعه اندوه وغمی هنگام مصیبت که‌بدان‌صبرو تحمل نمایدو خودرا بخوبی تسلیت دهدوآنرا بحساب خدا بگذارد و اگرنه این بود یاران‌رسول خدا برای کسانیکه بآنها ظلم وستم می‌نمودند دعا از برای درازی عمر و صحت‌بدن و زیادی مال و فرزند ایشان نمی کردند واگرنه این بودبما نمی‌رسید که پیغمبرخدا وقتی‌که مردی را در مورد ترحم‌می‌آورد و اورا بدان اختصاص می‌داد واز برای او طلب آمرزش می کرد بدرجه‌شهادت می‌رسید پس بر شما بادای عم‌وای‌پسرعم وپسر

عموهای من و برادران من بصبر و بردباری وراضی شدن برضای خداو تسلیم وواگذار کردن کارهای خود بخدای عزوجل و رضایافتن بصبر وصبر کردن برقضای الهی وچنگ زدن بطاعت حق وفرمانبرداری از خدا و فرود آمدن در برابر امراو که خدا برما و برشما صبر را نصیب وقسمت فرماید و عاقبت ما و شما را بخیر و پاداش خوب و سعادت قراردهد وما وشما را از هرمهلکه بحول وقوه خود نجات بخشد زیراکه او شنوای نزدیك است و درود خدا برمحمد فرستاده و برگزیده ازخلق واهل بیت او

فصل سوم

در اسامی و بیان احوال اجمالی کسانیکه عرض دین خود بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نموده اند

آنچه که در اخبار و آثار دیده شده عده‌ای از رجال مذهبی و بزرگان برای تحکیم وتشیید مراتب یقین خود درصدد برآمده حضور امام زمان خویش عرض دین خودکرده و اثبات آئین نموده اند و از جمله ایشان چندتن از اصحاب وتابعین عالی مقام حضرت صادق آل محمد علیه السلام می باشند که خدمت آن بزرگوار تشرف یافته در مقام عرض دین خود برآمده و برآن عقیدهٔ خویش را تثبیت نموده اند نگارنده در این کتاب که مشتمل برشرح زندگانی و تاریخ دوره و زمان حضرت امام صادق علیه السلام است از مدارك صحیحه تاحدی(۱) بذکر نام و بیان احوال عده از آنان مبادرت مینماید تا برای پیروان مذهب حق نیز نمونه و سرمشقی تمام و جامع بوده باشد و اسامی آنها بتفصیلی است که نگاشته میشود :

اول ـ خالدبن جربر بجلی است ابی سلمه جمال گوید : من خدمت حضرت صادق آل محمد علیه السلام شرفیاب شده بودم در این بین خالد بجلی ورود نموده و عرض کرد فدایت شوم من خواهان آنم که دین خودرا در خدمت شما عرضه بدارم که اکنون یدان متدین میباشم ودین خدامیدانم ، این مردچندی پیش هم ازآن بزرگوار چنین خواهشی را نموده بود ، حضرت فرمودند بپرس وقسم بخدا ازهرچه سئوال کنی میگویم و کتمان نمیکنم وتوراخبر میدهم

خالد عرض کرد اول چیزی که بآن ابتدا میکنم این است : اشهد ان لا اله

۱ـ جنات النعیم

الا الله وحده لاشریك له لیس آله غیره یعنی گواهی میدهم که معبودی سزاوار پرستش جز خدای یگانه که شریکی از برای او نیست نمی‌باشد و خدائی شایسته پرستش جز او نیست .

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : کذلك ربنا لیس معه اله غیره یعنی بدینگونه است پروردگارما و نیست با او خدائی سزاوار پرستش جز او

خالد ـ اشهد ان محمداً عبده ورسوله گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده و پیام آورنده اوست

حضرت صادق علیه السلام ـ کذلك محمد عبدالله مقرله بالعبودیة و رسوله الی خلقه چنین است که محمد بنده خداست و اقرار کننده برای خدا است ببندگی و فرستاده اوست به سوی خلق خدا

خالد ـ اشهدان علیا کان له من الطاعة المفروضة علی العباد مثل ما کان لمحمد علی الناس یعنی گواهی میدهم که علی علیه‌السلام فرمانبر داری او بر بندگان خدا واجب است همانطور که برای محمد اطاعت و فرمانبرداری مردم واجب است

حضرت صادق(ع) فرمود بلی چنین است ـ آنگاه خالد عرض کرد همانطور که اطاعت حضرت رسول خدا و حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام بر خلق لازم است بهمان نحو امام حسن علیه‌السلام مطاع است و باید از او فرمانبری نمود و شهادت میدهم که حضرت امام حسین نیز در مطاعیت بدینگونه است و اطاعت او بر مردم بعد از برادرش واجب است و نیز شهادت میدهم بدینگونه بر امامت حضرت علی بن الحسین و حضرت امام محمد باقر علیهما السلام حضرت صادق بلی چنین است ،

خالد ـ شهادت میدهم که خداوند سبحان بشما تمام این امر را بارث داده است سپس فرمود حسبك اسکت آلان فقد قلت حقا یعنی بس است تورا کفایت میدهد بتو ساکت شو که درحقیقت اکنون حق را گفته‌ای وقائل بآن شدی آنگاه خالد بن جریر بجلی ساکت شد و حضرت صادق علیه‌السلام خدا را ثنا و ستایش گفته فرمود خدای محمد پیغمبری را برنیانگیخت که ازبرای او ذریه و بازمانده‌ای باشد مگر اینکه اجرا نمود برای آخر ایشان آنچه را که ازبرای اول آنها اجرا فرمود و برای آخر ماذریه

محمد صلی‌الله علیه‌وآله جاری نمود آنچه راکه برای اول ما جاری فرمود ونحن علی منهاج نبینا لنا مثل ماله من الطاعة الواجبة ما بر طریقه و دستور و روش مستقیم حضرت ختمی مرتبت پیغمبر خودمان هستیم و همان طورکه فرمانبری آنّ حضرت بر مردم واجب بود بهمین نحوطاعت و فرمانبری ازماها بر مردم فرض و واجبست وقتی‌که در قرآن نظر نمردم دیدم مرجئهٔ و قدریه با یکدیگر در آن نزاع دارند و زندیق که خارج از آنست مخاصمه میکنند و برخصمای خود غالب میشود من دانستم که قرآن مستقلا حجت نیست پس قیم و مبین می خواهد تا حق و باطل را بشکافد و بیان کند آنگاه از مردم پرسیدم قیم قرآن کیست گفتند ابن مسعود وعمر و حذیفه است یعنی این چند نفر معانی قرآن را میدانند وقتی‌که ازایشان تمام‌معانی قرآن را پرسیدم گفتند ما تمام آنرا نمیدانیم‌اماعلم تمام معانی‌قرآن خدمت حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام است و همگی‌اعتراف نمودندکه لا ادری پس رجوع بآن جناب نمودم فرمودندکه تمام معضلات و مشکلات و معانی قرآن نزد من‌است پس دانستم قیم قرآن‌که اطاعت او واجب‌است حضرت شاه ولایت علی‌است واست که بعد از حضرت رسول اکرم برتمام خلایق‌حجت‌است وهرچه‌که از قرآن‌میگوید حق است .

پس‌حضرت صادق فرمودرحمك‌الله تعالی‌من عرض کردم‌پس آن بزرگوار بعداز رسول اکرم‌حجت است‌وبعداز آن‌بزرگوارامام حسن و بعد ازاوامام حسین علیه‌السلام است‌وشهادت می‌دهم که‌امام‌حسن‌ازدنیانرفت مگرآنکه‌حجتی‌بگذاردمثل‌جدوپدرش وحجت بعد از حضرت امام حسن و امام حسین که‌اطاعتش‌واجب است علی‌بر‌الحسین است فرمود رحمك الله آنگاه برخاسته و سر مبارك آن جناب را بوسیدم و عرض کردم حجت خدا بعد از علی‌بن‌الحسین ابیجعفر محمدبن علی است و طاعت او نیز واجب است فرمود رحمك‌الله پس از آن عرض‌کردم بگذار سرت را ببوسم حضرت صادق تبسم فرمود آنگاه عرض‌کردم اصلحك‌الله پدرت از دنیا رفت تا آنکه مانند پدرش حجتی‌گذارد و اشهد بالله انك انت الحجة و إن طاعتك مفترضة پس فرمود هکذا رحمك الله تعالی باز عرض‌کردم سرمبارك را بگذار تا ببوسم پس سر حضرت

بوسیدم و تبسم فرموده باز فرمود بپرس از من هرآنچه راکه بخواهی و من بعد از امروز تورا هرگز انکار نخواهم نمود گویاکه حضرت فرموده این عقیده تو هیچگاه مورد انکار من نخواهد بود

کنیه منصور بن حازم ابوایوب بجلی کوفی است و ازاشخاص بسیارموثق واجله اصحاب حضرت صادق و از فقهای عظام بود واواز حضرت صادق آل محمد وحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده و یونس بن عبدالله از او روایت نموده و صاحب کتاب اصول الشرایع و کتاب حج است

دویم ـ از اشخاصی که عرض دین خود بخدمت حضرت صادق علیه‌السلام نموده‌اند حسن بن زیاد عطائی ضبی مولای نبی‌ضبه است که او مطابق اقوال علمای رجال از ثقات اخبار بوده و خبرهای بسیاری از حضرت صادق محمد علیه‌السلام شنیده وروایت نموده

صاحب منهج المقال می‌نویسد : حسن بن زیاد گوید من برحضرت ابیعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام وارد شدم و عرض کردم میخواهم که دین خودرا بخدمتت عرضه بدارم که اگر بر حق است بفرمائید تابر آن باقی و بر قرار بمانم آن جناب فرمود بیاور آنچه داری

حسن گوید :

من عرض کردم انی اشهدان لااله‌الاالله وحده لاشریك له و ان محمداً عبده و رسوله و اقربما جاء به النبی من عندالله و ان علیا امامی فرض الله طاعته من عرفه کان‌مومنا و من‌جهله کان ضالا و من ردعلیه کان کافرا ثم وصفت الائمة علیهم السلام حتی انتهت الیه فقال ماالذی تریداتریدان انولاك علی هذا

یعنی در حقیقت گواهی میدهم که نیست معبودی سزاوار پرستش مگر ذات خدای یکتائی که شریك از برای او نیست و اینستکه محمد (ص) بنده وفرستاده‌او است واقرار دارم بآنچه که حضرت او از جانب خدا برای‌من آورده و اینکه علی علیه‌السلام امام و پیشوای‌من‌است و خدا اطاعت اورا برمن واجب نموده هرکس‌که آن حضرت را شناخت و آشنائی در حق او پیدا نمود مومن است و هر کس که

نادان بمقام ومنزلت او گردید گمراه در ضلالت است و هر کس که او را رد نمود و بخلافت بلا فصل نشناخت کافر است پس هریك از ائمه و پیشوایان دین علیهم السلام را بمانند آن حضرت و صف نمودم تا اینکه منتهی بخود آن بزرگوار گردیدم حضرت صادق فرمودند چه اراده داری آیا میخواهی تو را بر آنچه اظهار نمودی دوست بدارم که من تورا دوست دارم

سیم - عمرو بن حریث است که او نیز از صحابه وروات عصر جعفری است و او کسی است که دین پسندیده و متبوع خود را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشته وامام علیه السلام بر صحت وحقیقت دین او قسم یاد فرموده و تصدیق او نموده است و این مرد نزد نجاشی و کشی و کلینی و علامه از مولفین بشمار آمده

کلینی در اصول کافی در باب علائم اسلام از عمرو بن حریث روایت نموده که گوید من خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم در موقعی که در خانه عبدالله بن محمد برادرش تشریف داشت

(عبدالله علی جد مرحوم آقا محمد مؤمن داعی تفرشی وسادات میرهادی است که نگارنده شرح احوال اورا در مجله گلهای رنگارنك، شماره ششم نگاشته‌ام)

عمرو بن حدیث گوید ، من بحضرتش عرض کردم چه چیز شما را باین منزل آورد فرمود برای گردش باینجا آمدم عرض کردم فدایت شوم ، اجازه میدهید دین خودم را بر شما عرضه بدارم فرمود بلی ، عرض کردم ، دین من شهادت بوحدانیت خداست و براینکه خدا شریك ندارد و پیغمبر بنده وفرستاده او است وقیامت آمدنی است ومردم از قبر های خود برانگیخته خواهند شد ونماز خواندن و زکواة دادن و روزه گرفتن ماه رمضان و حج خانه خدا نمودن فرض و واجب است و ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام بعد از رسول خدا واجب است همچنین ولایت حسن و حسین وولایت علی بن الحسین و محمد بن علی علیهم السلام وولایت شما بعد از ایشان واجب است و شماها پیشوایان من هستید ومن براین دین باقی می‌مانم تا بمیرم عقیده‌ام همین است که عرض کردم

حضرت صادق فرمود :

یاعمرو هذاوالله دین‌الله و دین‌ابائی الذی‌ادین‌الله به‌فی‌السرو العلانیة یعنی ای عمرو بخدا قسم این است دین خدا و دین پدران من وهمان دینی است که من در آشکار ونهان بر آنم سپس فرمود :

ای عمرو ازخدا بترس و زبانت را نگاهدار مگر برای خیر و خوبی من‌خود تورا هدایت ننموده‌ام بلکه خدا تورا هدایت کرده سپس‌از این هدایت نعمت شکر خدارابجای بیاورکه مرحمت بتو شده و ستایش کن‌از آنچه وقتی که اقبال‌رو کردبر چشم وی طعن رسد و چون پشت کرد قفایش مطعون‌شود و مردم را بدوش خودبار مکن‌وتو سزاواری از آنکه مردم را بدوش خود بار ننمائی تا بین دو کتف‌تو اصلاح شود (کنایه ازاینکه‌حقوق ودیون مردم را بدوش‌خودت بار مکن که‌متحمل نمیتوانی‌شد) چنانکه عنوان بصری در باب فتوی فرمودند

ولاتجعل رقبتك جسراً للناس

چهارم - از آنها که دین خودرا بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نموده و آن بزرگوار تصدیق او نموده است یوسف نامی است که یکی از روات حدیث‌است و استرابادی وکشی در رجال خوداز اونام‌برده‌اند

یوسف گوید :

من خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم وعرض‌کردم‌میخواهم دین‌خودم را بخدمت حضرتت وصف کنم که اگر آن را حق شمردید مرا بر آن ثابت‌بدارید واگر بر باطل است مرا براه حق برگردانید ، حضرت فرمود بیاور آنچه داری ،من عرض کردم ،

اشهدان لااله الاالله وحده لاشریك‌له وان محمد اعبده و رسوله وان علیا کان امامی وان‌الحسن کان امامی وان‌الحسین کان‌امامی وان علی‌بن‌الحسین کان‌امامی و ان محمدبن علی کان امامی و انت جعلت فداك علی منهاج اباك

گواهی میدهم که نیست خدائی جز آن خدای یگانه که شریکی از برای‌او نیست و اینکه محمد صلی‌الله علیه‌وآله بنده‌وفرستاده‌او است واینکه علی‌علیه‌السلام امام من است و حسن و حسین و علی‌بن‌الحسین و محمدبن‌علی امام من‌اندو حضرت

تو که فدای توشوم برروش و طریقه پدران خودمی‌باشی

یوسف گوید حضرت چندین بار بر من رحمت فرستاد و فرمود قسم بخدا که این دین خدا و دین ملائکه او و دین من و دین پدران من است و دینی است که خدا جز آن را قبول نخواهد فرمود

پنجم حمران بن اعین شیبانی است که از بزرگان صحابه ومحدثین دوره وزمان حضرت امام صادق علیه‌السلام است حمران از آل اعین است که بزرگترین خانواده در کوفه از شیعه اهل بیت رسالت بوده‌اند و از حیث شان و مقام از همه بزرگتر و از جهت رجال و اعیان از دیگران زیاد تر و دوره ایشان از همه دراز تر و ادراك خدمت سه امام نموده که اول ایشان سجاد و دومی باقر و سومین آنها حضرت صادق علیه‌السلام است ودنباله آنهاتااوایل غیبت کبری باقی بوده‌ومابین ایشان علما و فقها وقارئین قرآن وادبا و راویان حدیث پیدا شده که مشهورترین آنان حمران وزراره و عبدالملك دیگر پسران اعین بوده‌اند و نیز حمزة بن حمران و عبیدبن زراره و ضریس بن عبدالملك و عبدالله بن بکیر و حسن جهم بن بکیر معاصر با حضرت رضا علیه‌السلام که اخباری زیاد از او روایت شده و سلیمان بن حسن بن جهم وابوطاهر محمدبن سلیمان بن حسن وابو غالب احمدبن محمدبن سلیمان از آنخانواده‌اند

شرح احوال خاندان اعین

اولاد اعین زمان حضرت سید سجاد را درك نموده وتا اوایل غیبت کبری اشتهار داشته‌اند و تمامی اهل علم و فقه و حدیث و قرائت و فضل وادب بوده اند و از خواص یاران و صحابه اهل بیت عصمت بشمار آمده و بالاتر از همه حمران بوده که درفوق بنام و اوصاف اشاره شد او از بزرگان مشایخ شیعه‌است و از جمله قرآن‌مجید بوده حمزه و محمد پسران‌او هم‌مشهورند و مسجد اعین هم شهرتی زیاد داشته وحضرت صادق (ع) در آن نماز گذارده ابوغالب شیخ علمای عصر خود بوده و بقیه آل اعین است او در بیان‌حال رجال خانواده اعین رساله نوشته و گوید که پدر حمران غلامی رومی بود و او را مردی از نبی شیبان خرید و تربیت کرد و او را فرزند خود شمرد وآنرا حفظ کرد

وبعد از چندی اومردی توانا و عالمی ماهر گردید

کنیه حمران ابوحمزه بوده ونه برادر داشته که تمامی از ثقات اخبار ائمه اطهار شمرده شده‌اند

حضرت امام محمد باقر بحمران فرموده انت من شیعتنا حقا فی الدنیا والاخره

حضرت صادق آل محمد در باره او پس از فوتش فرمود :

مات والله مومنا و باز آن حضرت در باره‌اش فرمود انه رجل من اهل الجنة و وباز آن بزرگوار فرموده حمران بن اعین مومن لایرتد استرابادی در رجال خود می‌نویسد :

حمران بن اعین خدمت حضرت صادق (٤) عرض کرد میخواهم خبر دهید که من چیستم یعنی موافقم یامخالف حضرت فرمود: انت لناشیعة فی لدنیا والاخرة

زید شحام گوید : حضرت صادق فرمود نیافتم احدی را که قول مرا بگیرد و اطاعت امر من نماید و بر آنچه اصحاب من و اصحاب پدر من رفته‌اند پیروی کند مگر دو نفر اول عبدالله بن یعفور دوم حمران بن اعین و ایندو نفر مومن خالص ما هستند ونام ایشان در کتاب اصحاب یمین که بحضرت ختمی مرتبت عطاشده نوشته شده است

هشام بن حکم گوید حضرت صادق فرمود : حمران مومنی است که هرگز مرتد نمیشود سپس فرمود من و پدران من خوب شفیعانی هستیم برای حمران بن اعین در روز قیامت دست اورا گرفته از او جدا نمیشویم تااینکه او را داخل بهشت نمائیم ، ونیز حمران بن اعین را ازقوامین حضرت باقر علیه‌السلام شمرده اند

در عرض دین حمران بن اعین

حمزه و محمد دوعالم ثقه و جلیل القدر پسران حمران که معاصر حضرت باقر و صادق علیهاالسلام بوده اند حدیث عرض دین حمران را بدینگونه روایت نموده‌اندوسید محمدحسینی هم آنرا در کتاب فضایل السادات خود روایت کرده

محمد وحمزه پسران حمران گویند ما هردو نزد حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام باجماعتی ازبزرگان موالی آنحضرت ودوستان او بودیم و حمران بن اعین

در میان مابود پس ماشروع بمباحثه و مناظره نمودیم و حمران ساکت بود پس حضرت ابیعبدالله رو بحمران نموده وفرمود توراچه شده است که تکلم نمی کنی حمران عرض کرد ای سید من خودم رابعنوان قسم ملزم نموده‌ام در مجلسی که حضرت شمادر آن باشد حرف نزنم .

حضرت فرمود ، من تورا اجازه میدهم که سخن گوئی، حمران گفت ،شهادت می‌دهم که نیست خدائی جز خدای واحد یگانه که از برای او شریکی نیست وزن وفرزند از برای خود نگرفته و بیرون است از دو حد تعطیل تاهیچ صفتی از برای او اثبات نکنند واز حدتشبیه یعنی ازمشابهت صفات او بصفات مخلوق و در حقیقت حق قول بین قولین است که لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین

این گفته حمران موافق بافرموده حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمدعلیه السلام است که‌فرموده لاجبر و لاتفویض بل امر بین امرین بود که بیشتر علمای محقق شیعی در صدد حل آن بر آمده‌اند و از جمله میر محمد باقرداما ددر کتاب الاطیاب خودرا آن را بداینگونه حل نموده

اشاعره در افعال بجبر قائل‌اند بدینمعنی که آنها را درانجام افعال اختیاری از خود نباشد و حضرت حق این افعال را بی‌اختیار و بی‌واسطه عباد بقدرت کامله‌خود بر دست ایشان جاری سازد

معتزله گویند در افعال عباد تفویض است و تمامی افعال بندگان خدا با خود آنها است و بهیچ وجه قدر حقیقی رادخلی در آن نباشددر برابر این‌دو قول حق آن است که‌علل واسباب اول باحضرت ایزدمتعال است و او مسبب اسباب شده وعلل سابقه مبدءالمبادی است و آنچه باراده بندگان‌خدا صادر می‌شود فعل خود آنها است پس جبر نیست که بندگان در کارهای خود مجبور باشند و آنانرا هیچگونه اختیاری نباشد تفویض وواگذاری هم نیست که همه کارهابا ایشان باشد و خدای سبحان را در افعال بندگان فعلی نباشد بلکه مبداء اسباب با خدا است و آنچه را که‌از کردار بندگان بفعل آیدازعمل ایشان‌است واین‌است واسطه بین‌امرین وخدادر کلام‌خودفرماید ماصابك من‌خسنه فمن‌الله ومااصابك من سیئه فمن نفسك

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی و ملا عبدالرزاق لاهیجانی و دیگران هم در این خصوص بیاناتی دارند دانشمند فاضل معاصر شریف العلما المکرودی هم در این خصوص رساله‌ای نفیس نگاشته که بچاپ رسیده ما هم در اینجا این موضوع که را یکی از موضوعات اساس مذهب جعفری است بهمین اندازه در این کتاب اشاره نمودیم و ما بقی بحث و تفصیل آن را بکتب مبسوطه مراجعه می‌دهیم

فصل چهارم

در بیان بعضی از اظهارات حضرت صادق آل محمد و مطالب مربوطه بان وجود مبارک و راجع به حجت عصر و مورد عهد و مقام علمای دین

بیان آن بزرگوار درباره سادات بنی الحسن

در کتاب روضه کافی از زرارة بن اعین روایت شده که گوید من خدمت حضرت صادق آل محمد علیه السلام بودم که در اثنا بین آن بزرگوار و بین فرزندان امام حسن (سادات بنی الحسن) کلامی چند گفته شد من خواستم سخنی که مشعر بر مذمت ایشان باشد بگویم حضرت فرمود تو خودرا داخل مکن بین ما بنی هاشم زیرا مثل ما و مثل بنی عم تا مثل مردی است که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت یکی را بزارعی داد و دیگری را بکوزه گری روزی آن مرد خواست از ایشان دیدن کند اول بخانه زارع رفت و از دختر پرسید که بر شما چه میگذرد دختر گفت اگر که خدا از آسمان رحمت خودرا بزراعت ما نازل کند حال ما از تمام بنی اسرائیل بهتر است چون بمنزل کوزه گر گرفت و از حال آنها پرسید دختر گفت اگر چندی خداوند مهربان باران نفرستد مال ما از تمام بنی اسرائیل بهتر خواهد بود پس آن مرد از جا برخاسته عرض کرد خدایا تو بندگان خود از همه مهربان تری و راضی نشد در حق یکی دعا کند که بر ضرر دیگری باشد

آنگاه امام فرمود مثل ما هم بدینگونه است و نباید کسی ببد گوئی طرفین راضی شود اگرچه هرقدر بد باشد از بودن اهل بیت پیغمبر خارج نمی‌شوند و فرزند عاق مقطوع الارث نیست

در احادیث وارده از حضرت صادق که بمنصور ایراد فرموده

حضرت صادق علیه السلام فرماید بعد از واقعه مهم مصیبت محمد و ابراهم (پسران عبدالله محض) بنی هاشم را از مدینه کوچ داده بعراق بردند و آنان در آنجا سکنی گرفتند وما همگی منتظر شهادت ومترصد قتل بودیم تا آنکه روزی ربیع حاجب آمده و گفت از حضرات علویین دو نفر که عاقل اند منتخب شوند تا من ایشان را بحضور منصور ببرم، من وحسن بن زید برخاسته نزد منصور خلیفه عباسی رفتیم منصور روی بمن کرده گفت توئی که علم غیب می دانی من گفتم ولا یعلم الغیب الا الله گفت توئی که خراج کشور را بنزد تو میآورند گفتم خراج هر کشور از آن امیرالمؤمنین است گفت آیا میدانید من از برای چه شمارا خواسته ام گفتم نه از برای چه گفت تا اینکه خانه های شمارا خراب کنم و دلهای شمارا بترسانم ونخلهای شمارا قطع کنم و شمارا با اینحالت و با کمال ابتذال نگاهدارم که اهل حجاز وعراق بشما مایل نشوند و باشما مراوده نکنند که موجب فساد میباشد من گفتم ای امیرالمؤمنین سلیمان برعطاهای خداوندی شاکر بود وایوب بربلاهای آسمانی صابر ، یوسف صدیق با آنکه مظلوم شد از برادران گذشت نمود و تو از نسل آنانی و شایسته است که بایشان تاسی جوئی

منصور را از این بیان خوش آمده و خندید آنگاه گفت این سخنان را اعاده نما من چون آنرا اعاده کردم گفت مثلك فلیکن زعیم القوم یعنی مانند تو کسی باید بزرك قوم باشد ازشما طالبیین گذشتم اما حدیثی که در زمان گذشته از پدرانت نقل نمودی اکنون بیان کن پس گفتم حدثنی ابی عن آبائه عن علی عن رسول الله (ص) صلة الرحم تعمر الدیار وتطیل الاعمار وان کانوا کفاراً یعنی پدرم از پدرانش ازحضرت امیرالمؤمنین علی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده صله رحم شهرهارا آباد و عمرهارا دراز میکند اگرچه کفار باشند .

منصور گفت مرادمن حدیث دیگر بود پس گفتم : حدثنی ابی عن آبائه عن علی (ع) عن رسول الله (ص) الارحام معلقة بالعرش تنادی صل من وصلنی واقطع من قطعنی یعنی پدرم از پدرانش از علی علیه السلام ازرسول خدا صلی الله خبرداده که فرمود رحم به

عرش خدا آویخته است وخدا را میخواند که ای خدای من پیوند کن هر آنکس که مرا پیوند کند وقطع کن هر آنکس که از من قطع کند .

منصور - مرادم حدیث دیگراست پس من گفتم : حدثنی ابی عن آبائه عن علی٤ عن رسول الله(ص) ان کان لملکا من ملوك الارض کان بقی من عمره ثلاث سنین فوصل رحمه فجعلها ثلثین سنه یعنی خبرداد مرا پدرم از پدرانش از علی(٤) از رسول خدا(ص) که فرمود هر پادشاهی از پادشاهان زمین اگر سه سال از عمرش باقی باشد چون صله رحم نمود خداوند سی سال زندگانی بوی مرحمت فرماید .

پس منصور مرا اکرام واحترام نموده وگفت مراد من همین حدیث بوده سپس مرا روانه مدینه نمود .

روایت شیخ مفید
درمورد عهد حضرت امام صادق علیه السلام

از ابی بصیر ازصدقه بن ابی موسی روایت شده که صدقه گوید :

وقتی که ابیجعفر محمدبن علی علیه السلام پسر خود حضرت صادق علیه السلام را خواست تا با اوعهد امامت بندد ، برادرش زیدبن علی باو عرض کرد : چرا کاری که حسن درباره حسین نمود شما نکردید ، من امیدوارم که بانکار آن اتیان نفرمائید.

حضرت باو فرمود یا اباالحسن ، امانات بمثال نیست وعهود برسوم نباشد وچز این نیست که این از جمله اموری است که از حجج خدای عزوجل سابقه دارد ، پس از آن جابربن عبدالله را خواسته فرمود ای جابر حدیث کن بما آنچه راکه ازصحیفه مشاهده نمودی ، جابر عرض کرد بلی ، یا اباجعفر ، من برمولاة خودم فاطمه دختر رسول خدا وارد شدم تا اینکه اورا بولادت حسین علیه السلام تهنیت گویم دراینوقت دیدم در دست اوصحیفه‌ای سفیدتر از در است ، عرض کردم ای سیده زنان این صحیفه چیست که آنرا باتومی بینم ، فرمود در آن نامهای امامان از اولاد من است . باوعرض کردم صحیفه‌را بمن بدهید تادر آن نظر کنم فرمود ای جابر اگر نهی نشده بودچنین مینمودم ولیکن نهی شده که آنرا جز نبی یا وصی یا اهل بیت نبی بدست نگیرد

ولیکن تو اجازه داری که در آن از باطن بظاهرش نظر کنی .

جابر گوید ، من آن صحیفه را خواندم در آن بود : ابوالقاسم محمدبن عبدالله المصطفی مادر او آمنه ـ ابوالحسن علی بن ابیطالب المرتضی مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف ـ ابومحمد لحسن بن علی بن ابیطالب البر ـ ابوعبدالله الحسین بن علی مادر شان فاطمه بنت محمد(ص) ـ ابومحمد علی بن الحسین العدل مادرش شهربانویه بنت یزدجرد بن شهنشاه ابوجعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبدالله بنت حسن بن علی بن ابیطالب ـ ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش ام فروه دختر قاسم(قسم) بن محمد بن ابی بکر ـ ابو ابراهیم موسی بن جعفر الثقه مادرش جاریه بنام حمیده ـ ابوالحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه بنام نجمه ـ ابوجعفر محمد بن علی الزکی مادرش کنیز بنام خیزران ـ ابوالحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه بنام سوسن ـ ابومحمد حسن بن علی الهادی مادرش جاریه بنام سمانه مکنی بام الحسن ابوالقاسم (مح م د) بن الحسن حجة الله مادرش کنیز بنام نرجس صلوات الله علیهم اجمعین

گفتار حضرت صادق علیه السلام

در اینکه علماء حافظ دین اند

در اصول کافی مینویسد . حضرت صادق آل محمد علیه السلام فرمود : علماء ورثه انبیاء اند و پیغمبران درهم ودیناری بارث نمیگذارند بلکه احادیثی را بارث گذارند وهر کس که از احادیث ایشان اخذ نمود ، فیض عظیم و بهره بیشمار برد ، پس ببینید که علم را از که میگیرید زیرا که در میان اهل بیت بعدازاین عدولی چند بیایند که تحریف اهل غلو وضلال و تصحیف اهل جهل و ابطال را بر دارند .

صاحب جنات نعیم می نویسد : گویامراد از فیناالهل البیت درحدیث (ماالهل بیت) علمای سادات از بنی فاطمه اند که مردم نادان را جلوگیری از تصحیف و تحریف احادیث و اخبار نبوی می کنند .

قال الصادق علیه السلام : من خالف دین الله ووالی اعداء الله وعادی اولیاء الله فالبرائة منهم واجبة کائنا من کان من ای قبیلة کان یعنی هر کس که با دین خدا مخالفت کند ودوست بدارد دشمنان خدا را ودشمن بدارد دوستان خدارا پس بیزاری از آنها

واجب است هر کس که خواهد باشد واز هر قبیله که هست باشد .

حدیث حضرت عبدالعظیم حسنی (ع) نقل از صفوان بن یحیی در باره حضرت صادق علیه السلام و حجت عصر ۴

حضرت عبد العظیم حسنی علیه السلام از صفوان بن یحیی روایت کرده که او بسه واسطه از ابو خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت نموده ،

ابو خالد گوید من خدمت حضرت علی بن الحسین شرفیاب شده عرض کردم یابن رسول الله آنهائیکه خدا اطاعت ایشانرا واجب نموده واقتداء بآنها را لازم گردانیده کیانند ؟

حضرت فرمود ، ای کابلی بدرستیکه اولی الامر آنهائی هستند که خداوند ایشانرا پیشوایان مردم قرار داده واطاعت آنهارا واجب فرموده اول امیر مومنان علی بن ابیطالب علیه السلام است پس از آن امر بما منتهی میشود ،

سپس آنحضرت سکوت فرمود ، ابوخالد گوید من عرض کردم از برای ما روایت شده که زمین از حجت خالی نمیماند آیا امام وحجت بعد از شما کیست حضرت فرمود پسرم محمد است که در تورات بنام باقر است وعلم را می شکافد بشکافتنی واو حجت وامام بعد از من است و بعد از او پسرش جعفر است که اسم او نزد اهل آسمانها صادق است پس عرض کردم ای سید من چگونه اسم او صادق است در صورتیکه همه شما ها صادقید ـ فرمود پدرم مرا خبر داد از پدرش که حضرت رسول اکرم فرمود در وقتی که پسر من جعفر بن محمد الصادق متولد شود پنجمین از فرزندان او نیز بنام جعفر است وتجری مینماید و دروغ

صفوان بن یحیی ابومحمد بجلی کوفی از روات ثقه و صاحب کتب و موالفات عدیده در حدود سی کتاب است که از آن جمله است کتاب اشارات کتاب تجارات کتاب فرائض ـ کتاب بحث ووظائف کتاب آداب کتاب وصایا ، شیخ طوسی صفوان را از اوثق اهل زمان خود شمرد . ودرباره او نوشته اند که هر روزه صد و پنجاه رکعت نماز میگذارد و در سال سه ماه روزه میگرفت و سه مرتبه زکوة مالش را در سال میداد و او را خدمت حضرت ثامن الائمه (ع) مقام ومنزلتی زیاد بوده علمای رجال از او در درستی وراستی واعتماد چیز ها نوشته اند وفات او در دویست وده واقع شده وحضرت جواد حنوط و کفن اورا عطا فرموده و اسمعیل بن موسی بر او نماز گذارده است ابوخالد نیز از رواتی است که در کتب رجال مشهور است

برخدا می‌بندد و او در نزد خدا جعفر کذاب مفتری است که افترا برخدا می‌بندد و مخالفت امر پدر کند وحسد بر برادرمیورزدومیخواهد که سرغیبت امام ولی‌خدارا بداند و بطلبد .

پس ازآن حضرت علی بن‌الحسین گریست بگریستن شدیدی و فرمود گویا می‌بینم جعفر کذاب راکه نزد خلیفه طاغی میرود ودرمقام تفتیش امرولی‌خداکه در حفظ خدای متعال است وبرحرم پدرش موکل است برمیاید در حالتی‌که او بولادت آنحضرت نادان است وحریص است که خونش را بریزد درصورتیکه ظفر بیابد برای طمعی که درمیراث برادرش دارد وبدون حق میخواهدآنرا اخذکند ،

ابو خالد گوید ، من‌عرض کردم یابن رسول‌الله آیا میشود - فرمود آری بحق پروردگار من وآن در صحیفه‌ایکه نزد ماست نوشته شده و درآن محنت هائی که بعداز رسول‌خدا جاری میشود ضبط است .

ابوخالدگوید من‌عرض کردم یابن‌رسول‌الله بعد ازآن چه میشود فرمود غیبت ولی‌خدا وصی دوازدهم ازاوصیاء رسول خدا امتداد مییابد وطول میکشد ای‌ابوخالد اهل زمان غیبت ولی خدا آنانندکه بامامت آن بزرگوار قائلند وانتظار ظهور او را می کشند وآنها ازاهل هرزمان افضلند ازآنکه خداوند سبحانه بایشان عطا فرموده عقلها وفهمها و معرفتی‌که غیبت درنزد ایشان بمنزله مشاهده است خداوند ایشان را در این زمان بمنزله مجاهدین درحضور رسول خدا قرار داده وآنها از روی حقیقت مخلص اند و ازروی صدق شیعه اند و میخوانند مردم را در پنهان و آشکار بازآن بزرگوار فرمود انتظار فرج بهترین عمل است .

فصل پنجم

راجع بوصف نماز از آغاز تا انجام آن بدستور حضرت صادق آل محمد علیه السلام

در کتاب فروع کافی وکتاب‌من‌لایحضره الفقیه‌محمد بن بابویه القمی در باب وصف‌الصلوة از حماد بن عیسی روایت شده‌که میگوید ،

حضرت ابیعبدالله علیه السلام بمن فرمود ای حماد آیا نماز خودرا خوب میگذاری عرض کردم ای سید من - من کتاب حریز را در نماز حفظ میکنم و موافق کتاب حریز نماز میگذارم حضرت فرمود برضرر تست یعنی این نماز تو نماز نیست برخیز و نماز کن حماد گوید برخاستم در برابر آن مرد کوار رو بقبله نموده و شروع بنماز کردم و رکوع و سجود نمودم پس حضرت فرمود ای حماد خوب نماز نمیخوانی و بانماز گذاردن نمیدانی چه قدر زشت و ناپسنداست برای مردی که شصت یا هفتاد سال بر او بگذرد و یك نماز درحدود تمامیت آن بجا نیاورده باشد یا یك نماز درست نخوانده باشد ،

حماد گوید من در پیش خودم خیلی خجل شدم و دچار خواری و ذلت گردیدم پس عرض کردم فدایت شوم بمن نماز را یاد بدهید و مرا نماز خواندن تعلیم کنید - حضرت ابیعبدالله ع برخاست رو بقبله ایستاد ودو دست خودرا تمامی بردوران خود افکنده وانگشتان خودرا بهم چسبانید و بین دو قدم خود را نزدیك نموده تا اینکه بین آندو باندازه سه انگشت باز ازیکدیگر فاصله قرارداد و انگشتان پاهای خودرا تمامی رو بقبله گردانیده بطوریکه دو پای او از قبله منحرف نبود بحالت خشوع و استکانت و افتادگی و زاری درآمده پس فرمود الله اکبر پس از آن سوره حمد را بترتیل خوانده وبعداز آن قل هوالله احد را قرائت نموده کمی صبر فرمود باندازه که تنفس کند واو درحال قیام بود پس از آن دودست خودرا در برابر روی خود بالا برد وفرمود الله اکبر درحالتیکه قائم بود پس از آن رکوع نمود و دو کف خودرا از روی زانوی خود برگردانید درحالتیکه انگشتان او ازیکدیگر باز بود و دوزانوی خودرا به پشت آن برگردانیده بطوریکه پشت وی برابر و مستوی گردید بنحویکه اگر بر آن قطره آب یا روغنی ریخته میشد بواسطه استوای پشت فرود نمیآید و دوزانو را بپشت تا کرده و گردن خودرا راست نگهداشت وچشمان خودرا بهم نهاده پس از آن سه بار تسبیح بترتیل فرمود وسبحان ربی العظیم وبحمده گفت پس از آن سر برداشته راست ایستاد وچون درست بحالت قیام درآمد فرمود سمع الله لمن حمده پس از آن تکبیر گفته درحالیکه ایستاده بود و دودست خودرا در برابر صورت خودقرار داد آنگاه سجده نموده و دو دست خودرا برزمین پیش از نهادن دو زانو گذاشت سپس فرمود

سبحان ربی الاعلی وبحمده و آنرا سه بار تکرار کرد و چیزی از بدن خود را برچیز دیگری از آن قرار نداده وسجده کرد وبرهشت عضو اعظم سجده نمود - پیشانی و دو کف دست وعین دوزانو و دوانگشتان ابهام پاکه این جمله هفت عضو فرض است و گذاردن بینی برزمین سنت است وآن ارغام یا بینی بخاك مالیدن می باشد .

پس از آن سررا ازسجده بلند نموده وچون بحالت استوا نشست فرمود الله اکبر پس از آن بطرف چپ قعود نموده و پشت قدم راست را برزیر و باطن قدم چپ خود گذاشت وفرمود استغفرالله ربی واتوب الیه :

پس از آن تکبیر گفته درحالتیکه نشسته بود وسجده دوم را بعد از آن بجا آورد وفرمود همانرا که دراول فرمود وبچیزی از بدن خود برچیز دیگری از آن دررکوع و سجود خود کمك و استمداد نخواست و مانند مرغ بال ازهم باز کرده و دوذراع خودرا برزمین ننهاد ودو رکعت نماز بدین نحو بجا آورد

پس از آن فرمود ای حماد اینطور نماز بخوان و نگاه خودرا باینطرف و آنطرف مکن یا متوجه باطراف خود مشو و با دودست خود وانگشتانت بازی منما و آب دهن ازراست وچپ یابرابر روی خود میفکن ،

ونیز حضرت صادق آل محمد فرماید ۱

وقتی که از برای نماز برخاستی بگو اللهم انی اقدم الیك محمدا بین یدی حاجتی واتوجه الیك به فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والاخرة و من المقربین واجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا ودعائی به مستجاباً انك انت لغفور الرحیم

پس چون برای نماز برخاستی درنماز تندی مکن وبحالت کسالت و بینکی و شتاب زدگی مباش ولیکن باآرامش خاطر ووقار باش وچون درنماز داخل شدی برتو باد بخشوع وفروتنی واقبال وتوجه برنماز خود که خدای عزوجل میفرماید : والذینهم فی صلواتهم خاشعون .

ونیز میفرماید :

وانها لکبیرة الاعلی الخاشعین و روی خودرا بجانب قبله کن و رو را ازقبله برنگردانی که نماز تو باطل وتباه میشود و برخیز در حالتی که بحالب انتصاب باشی

وکمرخودرا راست نگاه داشته باشی زیراکه حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود کسی که پشت خودرا راست نکند ودرست درنماز نایستد نمازاو درست نیست و نماز نخوانده و دیده خودرا بخشوع بدار وآنرا بجانب آسمان بالا بکن و بایستی دیده تو بطرف محل سجود تو باشد ودل خودرا بنماز خود مشغول بدار زیرا که ازنمازتو پذیرفته وقبول نمیشود مگر آنچه راکه برآن اقبال کنی وتوجه بقلب خود داشته باشی (یعنی باحضور قلب بخوانی) حتی اینکه بسا است ازنماز پذیرفته میشود ربع یا ثلث یانصف آن ولیکن خداوند عزوجل آنرا ازبرای مؤمنین بنوافل ونمازهای مستحبی تمام میفرماید وبایستی قیام تو درنمازمانند قیام بنده ذلیل دربرابر پادشاهی جلیل باشد و بدان که تو دربرابر کسی هستی که ازتورا می بیند و تواو را نمی بینی ونماز بگذارمانند نماز کسی که وداع کند گویاکه بعدازاین بهیچوجه نماز نمیگذاری وباریش خود وسر یا دستهای خود بازی‌مکن وبندانگشتان خود را مشکن وپا را بر پای دیگرمقدم مدار وبین دوقدم خود فاصله قرار ده ومابین آندو باندازه‌سه‌انگشت یایکوجب فاصله بنما وخمیازه مکش ودهن‌دره منما وخنده مکن که قهقهه و خنده با صدا نمازرا قطع وباطل میکند وتورك‌مکن که خدای عزوجل براستی‌عذاب میفرماید قومی‌را که بحالت تورك‌باشند یعنی بدن خودرا ازملالت وخستگی ازنمازروی ورك یاسرین خود قرار دهند وتکیه درنماز مکن یعنی دست‌ها را روی هم مگذارکه این عمل مجوس است ودودست خودرا رها نموده بر دو ران خود برابر دو زانو بگذار که این کار اهتمام تورا بنمازت بیشتر میکند وازآن خود را مشغول مدار که وقتی آنرا حرکت دادی‌این‌عمل تورا مشغول میدارد وتکیه بدیوارمکن مگراینکه مریض باشی والتفات وتوجه بجانب راست یاچپ خود مکن که اگرالتفات نمودی بطوریکه ببینی آنکسی را که پشت سرتواست برتو اعاده نمودن نماز واجب میشود وبراستی وقتی که بنده درنماز خود التفات باطراف کردخدای عز وجل اورا ندا می‌کند و باو گفته میشود بنده من بطرف کی التفات میکنی آیا التفات بجانب کسی‌میکنی که اواز برای تو بهتر ازمن است پس‌اگر سه بار التفات نمود خدا نظرمرحمت خودرا از او برمیگرداند وبعدازآن هیچگاه باونظرندارد و در موضع سجود خود مدم و آن را

فوت مکن پس اگر خراستی که درمحل سجود بد می کرد وخاك آنرا بگیری بایستی که پیش ازدخ ل تو درنماز باشدزیرا که دمیدن درسه جا کراهه دارد یکی در موضع سجود ، دیگری فوت سر بالا (وعلی الرقی) وفوت کردن غذای گرم و آب دهن درحال نماز میفکن و آب بینی مگیر که هر کس آب دهان را برای اجلال وعظمت ایزد متعال درنماز خود حبس کند و آنرا نیفکند خدای عزوجل باو تندرستی وصحت تاوقت مرك را عطا و میراث قرار دهد ودو دست خودرا برای تکبیر تا زیر گلوی خود بالا ببر ودو کف خودرا از دو گوش خویش در برابر دو گونه وخدمکذران و تجاوز مده پس دو کف را بطوریکه بایست ازهم باز کن وسه تکبیر گفته پس از آن بگو :

اللهم انت الملك الحق المبین لااله الاانت سبحانك وبحمدك عملت سوءاً وظلمت نفسی فاغفرلی انه لایغفر الذنوب الاانت پس دو تکبیر درفرود آوردن و بالا بردن دستها می گوئی و پس از آن بگو لبیك وسعدیك والخیر فی یدیك والشر لیس الیك والمهدی من هدیت عبدك وابن عبدیك بین یدیك منك وبك والیك لاملجاولامنجا ولامفرمنك الا الیك تبارکت وتعالیت سبحانك وحنانیك سبحانك رب البیت الحرام پس دو تکبیر دیگر گفته وبگو وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض علی ملة ابراهیم (٤) و دین محمد(ص) ومنهاج علی(٤) حنیفاً مسلماً وماانا من المشرکین ان صلاتی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لاشریك له وبذلك امرت وانا من المسلمین اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الرحمن الرحیم واگر بخواهی هفت تکبیر را پشت سرهم بگو مگر اینکه آنچه راکه ما وصف کردیم مفید است وجزاین نیست که سنت در افتتاح نماز بهفت تکبیر جاری شده است بواسطه آنچه که اورا زرارة ازابی جعفر علیه السلام روایت نموده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه برای نماز بیرون شد وحسین علیه السلام ازسخن گفتن کندی کرد بطوریکه میترسیدند که تکلم نکنند یااینکه باو کنگی باشد پس رسول خدا ادرا بردوش خود نهاده وبیرون رفت و مردم پشت سراوصف بستند پس حضرتش اورا برطرف راست خود بپا داشت ورسول خدا شروع بنماز فرمود و حسین علیه السلام تکبیر گفت وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله صدای تکبیر او را شنید دوباره تکبیرخودرا اعاده فرمود حسین نیز تکبیر گفت تا اینکه رسول اکرم

هفت تکبیر فرمودوحسین‌علیه السلام هم هفت تکبیر فرمود پس سنت بدین‌جاری شد

دستور امام صادق علیه‌السلام در افتتاح نماز

و نیز از آن‌حضرت برای‌شروع بنمازدستوراتی‌است که می‌فرماید [۱] هنگامیکه رو بقبله آوردی وشروع بنماز کردی ازدنیا واز آنچه که در آن است خود را مایوس ساز و نیز امیدخود را از مخلوق و آنچه که آنها در آنند ببرودل خودرا ازهرچه که تورا از خدا باز دارد خالی کن وبباطن خود خدا را باعظمتی که دارد ببین و بخاطر بیاور آنروز راکه‌تو دربرابر خدای جلیل ایستاده‌ای ودرهمچه روزی هرکس‌هرچه راکه‌پیش‌از آن کرده تلاوت‌میکند و بازگشت هر کسی‌بسوی مولای‌حقیقی آنهاخواهد بود وروی قدم بیم وامید بایست وچون تکبیرةالاحرام گفتی آنچه راکه‌مابین آسمان اعلی وزمین سفلی است دربرابر جلال وکبریای خدای متعال صغیر و کوچك بشمار زیراکه خدای سبحان وقتی‌که برقلب بنده خود درحال تکبیر اطلاع یافت و دانست که درقلب اومرض‌وعارضه‌ای ازحقیقت تکبیراست میفرماید ای‌دروغگو بامن‌خدعه ومکر میکنی قسم بعزت‌وجلال‌خودم‌که حلاوت ذکرم را برتوحرام میکنیم و تو را از قرب خودم محروم میسازم وازمناجات وراز گوئی با من‌ممنوع خواهی‌شد.

بدان که خدای متعال را نیازی بخدمت واطاعت تونیست وخدا از عبادت و دعای توبی‌نیاز است ونیست مگر اینکه تورا بفضل وکرم خود خوانده‌تا بتو ترحم نماید وتورا از عذاب وعقاب خود دورسازد وبرکات خودش را شامل‌حال تو نمایدو تورا براه رضای خود هدایت کند وباب رحمت خودرا برروی توبگشاید واگرخدای سبحان چندین برابر عوالم امکان خلق میفرمود وهمگی باوکافر میشدند یا بوحدت ویگانگی‌اواعتراف‌میکردند برای‌خدائی اوهیچگونه تفاوتی نبود واطاعت‌یانافرمانی آنها دربرابر اومساوی بود وازعبادت خالق جز اظهارکرم وعطا چیز دیگری نیست پس توحیا راجبهٔ خود ساز وعجز وناتوانی وا ازخود دورگردان و در تحت حجاب

---

۱ — مصباح الشریعه

سلطنت الهی درآی تاازنعمای او بهره‌مندگردی و ازاو استعانت بخواه وفریادرسی طلب کن .

هم از آنحضرت است که در اوصاف شجاع فرماید

جبلت الشجاعة علی ثلاث طبایع لکل واحدة منهن فضیلة لیست للاخری السخاء بالنفس والانفة بالبذل و طلب الذکر فان تکاملت فی الشجاع کان البطل الذی لایقام لسبیله والموسوم بالاقدام فی عصره وان تفاضلت بعضها علی البعض کانت شجاعته فی ذلك الذی تفاضل فیه اکثر واشد اقداما

شجاعت ودلیری برسه خوی مفطور گردیده که برای هریك از آنان مزیتی است که برای دیگری نیست یکی سخاوت گذشت ازخود واستنکاف وسرپیچی ازذلت ودرخواست ذکر و یادآوری پس اگر اینها درشخص شجاع تمامیت یافت آنگاه قهرمانی خواهد شد که در راه خود کسی را برابر ندارد و کسی نتواند که در برابر آن عرض اندام کند و نامبرده باقدام در دوره وزمان خود خواهد بود یعنی که در اقدامات وعملیات خود از اشخاص نامی بشمار میرود واگر که مردان آن دوره را بعضی بر دیگری ترجیح باشد شجاعت او در آن مورد که برتری یافته زیادتر و اقدام او سخت‌تر و استوارتر خواهد بود

حضرت صادق آل محمد فرماید:

هم از آن حضرت در باره موافقت بین دو همسر است

لاغناء بالزوج عن ثلاثة اشیاء فیما بینه و بین زوجته وهی الموافقة لیجتلب بها موافقتها ومحبتها وهواها وحسن خلقه معها واستعماله استمالة قلبها بالهیئة الحسنة فی عینها و توسعته علیها :

یعنی بی‌نیاز نیست شوهر از سه چیز بین خود و همسر خود : و آن موافقت با هم سازی است که بواسطه آن موافقت زن را با موافقت و محبت زن وخواهش آن جلب نماید و حسن خلق او با عیال خود و بکار بردن دلجوئی در باره آن که بوضع وصورتی خوب و پسندیده در چشم زن آنرا جلوه دهد و توسعه دادن در زندگانی و وضع گذران و معیشت زن که اینها تمامی از برای هر مردی لازم است

بازفرماید :

لاغناء بالزوجة فيما بينها وبين زوجها التوافق لها عن ثلاث خصال وهن صيانة نفسها عن كل دنس حتى يطمئن قلبه الثقة بها في حال المحبوب والمكروه وحياطته ليكون ذلك عاطفاً عليها عند زلة تكون منها واظهار العشق له بالخلابة والهيئة الحسنة لها في عينه

یعنی بی نیازی نیست زن را در آنچه که بین او و بین شوهر روی است که باید موافق یکدیگر شوند از سه خصلت که اینها است: حفاظت و نگهداری خود را از هر آلودگی تا اینکه دل شوهر بدو آرامش یافته و بوی در حال خوبی و بدی و زمان وسعت یا تنگدستی اعتماد کند و فراگرفتن اطراف کار شوهر را تا اینکه در هنگام ذلت و خواری که دچار میشود باز شوهر بروی عطوفت داشته باشد.

هم آن حضرت فرماید:

مع التثبت تكون السلامة ومع العجلة تكون الندامة ومن ابتدء بعمل في غير وقته كان بلوغه في غير حينه

فرمود سلامتی در تامل و تانی است و پایداری و پشیمانی و ندامت در شتاب زدگی و تعجیل است و کسی که بکاری در غیر وقت آن دست زد خواهد در غیر وقت آن بدان رسد

مکن در مهمی که داری شتاب ز راه تانی عنان بر متاب

سئوالات علمی از آن حضرت و پاسخ آن

کسی از آن حضرت درباره امتیاز گوشت حیوان مذبوح و مرده پرسید:

فرمود آن گوشت را بر آتش میافکنند اگر جمع و منقبض شد اورا کشته اند و اگر منبسط گردید مرده است در عالل الشرایع از ابن بابویه روایت شده که از حضرت ابیعبدالله پرسیدند چرا خصیتان حیوان حرام شده فرمودند زیرا که آندو موضع کفاح و مجرای نطفه میباشد و نخاع از اینجهت حرام میباشد که موضع آب جهنده (منی) از هر مرد و زن است

هشام بن حکم میگوید؛

از ابی عبدالله پرسیدم: چه علت دارد که در کف دست مو نمی روید ولی در پشت آن می روید فرمود بدو علت یکی از آن دو زیرا که مردم میدانند زمینی که پایمال شد و زیاد بر آن راه رفتند در آن گیاه نمی روید و آنچه که پای مال نشود در آن گیاه می روید و در کف دست

بواسطه کثرت آنچه ازچیزها ملاقات و برخورد می کندموی نمی‌روید ، وعلت دیگر آن است که کف‌دستها ازوسایلی است که بدان اشیارا ملاقات کند وازآنروی واگذار شده‌وموی برآن ندمیده‌تا امساس ومالیدن‌آن خشن ونرم رادریابد

قسمت اخلاقی از آن حضرت

شیخ صدوق‌مینویسد بحضرت صادق عرض کردند آیا این مخلوق که‌می بینید تمامی‌ازمردمان حساب میشوند فرمود بیکفن‌ازمردمی آنکس که مسواك نمودن را ترك کند یعنی آنرا درشمار آدمیان‌میاور وهم آنکه درجای‌تنك چهارزانو نشیندو آنکه‌داخل چیزی شود که‌مهم‌ولازم‌او نیست‌و کسی که مجادله کند درچیزی که علم‌بآن ندارد و کسی که تمارضی بدون‌علت کندوخودرا بناخوشی‌زندو کسی که‌موی‌خودرا بدون‌مصیبتی که بوی رسیده‌باشد ژولیده گذاردو کسیکه بایاران درحالتی که بامری‌حق‌اتفاق نموده‌اندمخالفت کندو کسیکه‌افتخار بپدران‌خود کند درحالتی که‌اوازهنرواعمال پسندیده آنان عاری وخالی‌استواو بمنزله خدنك‌یاپوست‌چوبی‌باشد که‌جوف آنرادرتیر بکارمیبرندو پوست آن‌رابدورمی‌اندازند

اخبار وارده از حضرت صادق علیه السلام

درباره گریه بر مصیبت حضرت ابیعبدالله الحسین(ع)

و ثواب زیارت قبر آنحضرت

در تهذیب از خالدبن‌سدیر روایت شده که قال‌الصادق علیه‌السلم و لقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطیمین علی الحسین بن‌علی علیه‌السلام و علی مثله تلطم الخدود وتشق‌الجیوب یعنی فرمود صادق آل‌محمد علیه‌السلام که فاطیمین درمصیبت حسین‌بن‌علی علیه‌السلام گریبانها چاك نمودند وبصورت و گونه‌های خود لطمه زدند و برمانندحسین باید لطمه بگونه‌ها زد وگریبانهاچاك نمود .

در کافی ازحضرت صادق خبرمیدهدکه وقتی هلال عاشورا نمودار میشدحزن و اندوه آن حضرت‌شدت نموده وگریه‌او بسیار وزیاد میشدودرمصیبت جدش‌حسین

بن علی علیه السلام اندوه و گریه بسیار می نمود و مردم از هر طرف و هر جا بخدمتش می آمدند و او را بحسین تعزیت داده و گریه مینمودند و با او در مصیبت حسین علیه السلام نوحه میکردند.

فی الکافی والعیون - عن الامام الصادق علیه السلام انه قال من ذکرنا عنده ففاض من عینه ولو مثل رأس الذباب غفر الله ذنوبه

یعنی در کتاب کافی وعیون اخبار الرضا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود هر کس که ما نزد او یاد آور شویم و از چشم او اشك جاری شود اگر چه بمانند سر مگسی باشد باشد خدا گناهان او را می آمرزد.

وقال علیه السلام: من بکی وابکی فینا مائة فله الجنة ومن بکی وابکی خمسین فله الجنة و من بکی وابکی ثلاثین فله الجنة ومن بکی اوابکی عشراً فله الجنة ومن بکی وابکی واحداً فله الجنة ومن تباکی فله الجنة ومن لم یستطع ان یبکی فلیقشعر جلده من الحزن.

فرمود صادق آل محمد علیه السلام کسیکه بگرید وبگریاند برای مصیبت ما صدتن را پس از برای اواست بهشت و کسی که بگرید و بگریاند پنجاه تن را پس از برای او است بهشت و کسیکه بگرید یابگریاند سی نفر را از برای او است بهشت و کسی که بگرید یا بگریاند ده نفر را پس از برای اواست بهشت و کسی که بگرید یا بگریاید یك نفر را پس از برای اوست بهشت و کسیکه خودرا بگریه بدارد پس از برای اوست بهشت و کسی که نتوانست بگرید پس باید پوست بدن اوازغم و اندوه بلرزد. روی عن الصادق علیه السلام انه قال البکاؤن خمسة: آدم ویعقوب و یوسف وفاطمة وعلی بن الحسین علیه السلام والحدیث طویل مفصلة (انوار الحسینیه) ازحضرت صادق آل محمد(٤) روایت شده که فرمود بسیار گریه کنندگان پنج نفر بوونـد: آدم یعقوب - یوسف - فاطمه(٤) - علی بن الحسین علیهم السلام

قال الصادق(٤) لیس ملك فی السموات والارض الاوهم یسئلون الله تعالی ان یاذن لهم فی زیارة قبر الحسین علیه السلام ففوج ینزل و فوج یعرج

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام نیست فرشته‌ای در آسمانها وزمین مگر

اینکه آنها ازخدای تعالی درخواست میکنند که بایشان اجازه دهد درزیارت قبر حسین علیه السلام پس فوجی از ملك فرود میآیند وفوجی صعود مینمایند

عن ابان بن تغلب عن الصادق علیه السلام قال وکل الله بقبر الحسین اربعة آلاف ملکا شعثاً غبراً یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره عارفاً بحقه شیعوه حتی یبلغوه مامنه وان مرض عادوه وعشیاً واذا مات شهدوا جنازته واستغفر الله الی یوم القیمة یعنی از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود موکل گردانید خدا بقبر حسین علیه السلام چهارهزار ملك گرد آلود وغبار آلوده که باو گریه میکنند تاروز قیامت پس هر کس اورا زیارت کند وشناسا بحق او باشد اورا مشایعت مینمایند تاآنکه بمأمن ومسکن خود برسد و اگر مریض شد از او درصبح وشام عیادت می کنند واگر مرد بر سرجنازه او حاضر شده و برای او طلب آمرزش مینمایند .

عن اسحق بن عمار : قال الصادق علیه السلام: مابین قبر الحسین الی السماء السابعة مختلف الملائکه یعنی اسحق بن عمار از حضرت صادق روایت نموده که فرمود مابین قبر حسین علیه السلام تا آسمان هفتم محل آمد وشد ملائکه است قال الصادق علیه السلام کان الحسین صلوات الله علیه ذات یوم فی حجر النبی یلاعبه و یضاحکه فقالت عایشة ما اشد اعجابك بهذا الصبی فقال لها ویلك و کیف لااحبه ولااعجب به وهو ثمرة فؤادی وقرة عینی اما ان امتی سیقتله فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی قال یارسول الله حجة من حججك قال نعم حجتین من حججی قالت حجتین من حججك قال نعم وثالث قال فلم تزل تزاده ویزید ربضعفه حتی بلغ سبعین حجة من حجج رسول الله صلی الله باعمارها

یعنی فرمود حضرت صادق آل محمد علیه السلام حسین صلوات الله علیه یکروز در حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و پیغمبر بااو بازی مینمود اورا میخندانید پس عایشه عرض کرد چه قدر شگفت واعجاب شما باین کودك زیاداست حضرت فرمود وای برتو چگونه اورا دوست ندارم وشگفت باو نیرم که او میوه دل من است و نور چشم من میباشد اما این است که امت من بزودی اورا بقتل میرسانند پس هر کس که اورا بعد از وفات وی زیارت کند خدا برای او ثواب یك حجه از حجهای مرا مینویسد عایشه از روی تعجب عرض کرد یا

مناقب ابن شهر آشوب ج

رسول‌الله یك حج از حج‌های شما را افزود بلی و حجی از حجهای من عایشه باز از روی تعجب عرض کرد و حجی از حجه‌های شما فرمود بلی و سه حج

حضرت فرماید همینطور عایشه را تعجب زیاد میشد و حضرت بر آن می‌افزود و زیاد مینمود تا اینکه هفتاد حج از حجه‌های رسول خدا با عمره او رسانید.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هر گاه اراده حج نمائی و ترا میسر نشود برو بزیارت حضرت امام حسین علیه السلام که ثواب حج برای تو نوشته شود و هر گاه اراده عمره نمائی و برای تو میسر نگردد بزیارت آن حضرت برو که ثواب عمره برای تو نوشته میشود. (۱)

هم از آنحضرت روایت شده که هر کس پیاده بزیارت قبر امام حسین علیه السلام برود بهر قدمی که بردارد و بگذارد ثواب یك بنده آزاد کردن از فرزندان اسمعیل در نامه عملش بنویسند. (۲)

مجلسی در تحفه الزائر خود بسند معتبر از عبدالله بن سنان روایت کرده که او بحضرت صادق عرض کرد فدایت شوم پدرت میفرمود درهمی که در حج صرف میکنند هزار درهم حساب میشود چه ثواب دارد کسیکه در راه زیارت پدرت حسین علیه السلام خرج کند فرمود که حساب میشود برای او بهر درهمی هزار درهم هزار درجه از برای او بلند میکنند و خشنودی خدا از برای او بهتر است و دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین برای او بهتر است

عبدالملك خثعمی گوید که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود ای عبدالملك ترك مکن زیارت حسین بن علی علیه السلام را و امر کن اصحابت را زیارت آن حضرت تا خدا عمر تو را زیاد فرماید و روزیت را زیاد کند و زنده بدارد تو را بسعادتمندی و تو را از سعادت مندان بنویسد:

هم از آن حضرت است که فرمود:

زیارت کنید حسین علیه السلام را اگرچه سالی یکمرتبه باشد که هر کس او را زیارت کند و حق او را بشناسد و انکار امامت او و فرزندان او را ننماید عوضی غیر از بهشت

---

۱ ـ تحفه الزائر مجلسی ۲ ـ تحفه الزائر

برای او نیست وروزی فراخ باید وخدای تعالی ازجانب خود باو فرجی نزدیك کرامت فرماید:

حدیث بشیر دهان در باره زیارت سیدالشهداء

بشیر دهان گوید که من بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که گاه هست حج ازمن فوت میشود و روزعرفه را نزدقبر حضرت امام حسین علیه السلام میگذرانم فرمود خوب میکنی ای بشیر هرمرد مومنی که بزیارت قبر امام حسین علیه السلام برود با شناسائی حق آن حضرت در غیر روزعید نوشته شود برای او ثواب بیست حج و بیست عمره پسندیده و مقبول و بیست جهاد باپیغمبرمرسل یاامام عادل وهرکس زیارت کند آن حضرت را در روزعید بنویسد حق تعالی برای او ثواب صد حج و صد عمره و صد جهاد باپیغمبرمرسل یاامام عادل وهرکه زیارت کند آن حضرت را در روزعرفه باه معرفت بحق آن حضرت نوشته شود برای او ثواب هزار حج وهزار عمره پسندیده مقبوله و هزارجهاد باپیغمبرمرسل یاامام عادل بشیر گوید من عرض کردم کجا حاصل میشود برای من ثواب موقف عرفات پس آن حضرت نظر کرد بسوی من مانند کسی که خشمگین باشد وبمن فرمود:

ای بشیرهرگاه مومنی بزیارت قبرامام حسین علیه السلام در روزعرفه برود و در نهرفرات غسل کند پس متوجه بجانب قبر آن حضرت شود بنویسد حق تعالی ازبرای او بهرگامی که برمیدارد حجی که باهمه مناسك بعمل آورده باشد و چنین گمان دارم که فرمودوعمره

روایت رفاعه از حضرت صادق در باب زیارت کربلا

ازرفاعه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود که امسال حج کردی عرض کردم فدایت شوم زری نداشتم که بحج روم ولیکن عرفه رانزدقبرامام حسین علیه السلام گذرانیدم فرمودای رفاعه هیچ کوتاهی نکردی از آنچه که اهل منی در آن بودند اگرنه این بود که کراهت مردم ترك حج کنند هرآینه حدیثی برای تو بیکردم که هرگز ترك زیارت بر آن حضرت نکنی آنگاه ساعتی سکوت نمود سپس فرمود خبرداد مرا پدرم که هرکسی بیرون رود بسوی قبر امام حسین علیه السلام وعارف

بحق آن حضرت باشد و تا برگردد و همراه او میشود هزار ملك از جانب راست و هزار ملك از جانب چپ و نوشته شود برای او ثواب هزار حج و هزار عمره که با پیغمبر یا وصی پیغمبر کرده باشد.

نگارنده گوید:

اخبار و احادیثی که از حضرت صادق آل‌محمد در باره زیارت قبر حضرت سیدالشهداء رسیده بسیاراست وما دراینجا بواسطه رعایت اختصار باین چند حدیث اکتفا نمودیم

۱۵ ـ زیارت حضرت سیدالشهداء (ع)

جابر از ابی الصامت روایت کرده که از حضرت ابیعبدالله علیه‌السلام شنیدم که میفرمود ـ کسی که پیاده بزیارت امام حسین(ع) برود خدا برای هرقدمی که برمیدارد هزار حسنه بجهت او مینویسد و از او هزار سیئه محو میکند و برای او هزار درجه بالا میبرد

پس وقتی که بفرات رسیدی غسل کن و کفش خودرا بیرون آر و با پرهنه روانه شو و رفتار تو بمانند بنده ای ذلیل باشد وچون بباب حایر رسیدی چهار تکبیر بگو آنگاه کمی برو باز چهار مرتبه تکبیر بگو پس از آن بطرف بالا سر آمده بایست وچهاربار دیگر تکبیر بگو وچهار رکعت نماز کن. وبعد حاجت خودرا ازخدابخواه

روایت مفضل بن عمر

از جمله آداب روایتی است(۲) که راجع به مفضل بن عمر است گفته اند که که حضرت امام صادق علیه‌السلام اورا مخاطب قرار داده و میفرماید:

زیارت میکنید بهتر ازاینستکه زیارت نکنید و زیارت نمیکنید بهتر از این است که زیارت کنید

مفضل گوید: من عرض کردم، کمر مرا شکستی! فرمود: قسم بخدا اگر یکی ازشما بسرقبر پدرش برود باحالت حزن واندوهی که دارد آیا شما برای او توشه سفر میبرید و سفره میگسترید نه چنین است بلکه بحالت پژولیدگی و گرد و غبار آلودگی پیش او میروید،

منظور امام علیه‌السلام از این گفتار آداب ورود زائراست که باید بهمان حالت

گرد آلودی که دارد و از راه رسیده بزیارت برود و از تدارك توشه و آذوقه و سفره رنگین و بردن خوراك های لذیذ باخود بحائر مقدس حسینی ع اجتناب کنید

باز ازامام صادق (ع) دستور رسیده که بایست حائر حسینی را توقفگاه خود نسازند بلکه بعد از انجام زیارت بجایگاه خود برگردند

در تاریخ کربلا مینویسد(۱) که بحضرت امام صادق (ع) خبر دادند که بعضی از مردم موقعی که حائر مقدس را زیارت میکنند آنجارا مقام و ایستگاه خود قرار داده روزها و شبهائی درآنجا متوقف میشوند و جا را بر دیگران تنك میکنند قرار از مقام مبارك امام علیه السلام امر صادر شد که حائر را موطن و جایگاه خود ندهند و بعد از انجام زیارت و درخواست حاجات بمنزل و مکان خود برگردند

علی بن الحکم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود :

وقتی که اراده زیارت امام حسین (ع) را نمودی اورا بحالت اندوه و حزن و گرد آلود و غبار آلوده و با لب تشنه زیارت کن زیرا که حضرت امام حسین بحال اندوه و گرفتاری با بدن بگرد و غبار آلوده و شکم گرسنه ولب تشنه شهید شد و در پیشگاه او عرض حاجات نموده و بمنزل خود برگرد و آنجا را جایگاه و وطن خود قرار ده

---

۱ ـ تالیف آقای دکتر عبدالجواد کلیددار

*

باب هشتم

در کلمات قصار واخبار کوتاه و گفتار دربار وسخنان حکمت شعار حضرت صادق آل محمد علیه‌السلام و بعضی از اشعار منتسب بآن بزرگوار مشتمل بر ۴ فصل

فصل اول درشمه ازمناقب و مفاخر امام صادق ع

در این باب که کتاب تاریخ عصر جعفری ما بپایان رسید بدواً فصلی را بذکر مناقب ومفاخر ومحامد و فضایل امام صادق ع اختصاص داده و بپارهٔ از مطالب که اظهار آن مورد لزوم بود مبادرت نمود ضمناً درفصول آتیه مقتضی چنان دید که اخبار کوتاه و کلمات قصار آن بزرگوار را بنحو مختلط ومخلوط ازهرنوع گفتار توحیدی وخدا شناسی وعلمی وحکمتی وادبی و اخلاقی واجتماعی که ازلسان معجز بیان آن حضرت تراوش نموده با برخی از گفتارمنظوم آن سرور را برای خوانندگان این کتاب بمورد جمع آوری ونگارش آورد سپس توضیح میدهد که اینان اخبار و گفتاری هستند که علمای بزرك ازقبیل مرحوم کلینی وشیخ صدوق وشیخ مفید و شیخ طوسی و ابن شهر آشوب وعلامه مجلسی رضوان‌الله علیهم و دیگران درکتب معتبره خود مانند کافی و تهذیب و استبصار ومن لایحضره‌الفقیه ومناقب وارشاد وخصال وبحار الانوار و غیر آن از کتابهای مهمه اخبار که مورد اعتماد واطمینان ومتفق‌علیه بصحت و اعتبارند گردآورده و ما در اینجا برای رعایت اختصار ازذکر مدارك اخبار و عرض تکرار آن صرف نظر مینمائیم و نظر قارئین را بقرائت وتأمل و اندیشه و تدبر در اطراف این گفتار معجز آثار متوجه میداریم که ملتفت باشند این کلمات قصارصادره از ناحیه امام‌صادق علیه‌السلام مانند سخنان معجز بیان حضرت‌رسول اکرم(ص) وگفتار بلاغت آثار دربار حضرت مولای‌متقیان‌ع محتوی دقایق ونکات ومتضمن مطالبی است که بپیروی از هر قسمت آن موجبات درك فیوضات کامله و بهره مندی از مواهب و

عطایای الهی شده و باعث رستگاری و سر بلندی و نجات دنیا و آخرت و مفاخر و عزت اینجهان و آن جهان و سعادت ابدی سرمدی است و بهترین سرمشق و خوبترین نمونه و انگاره است که بایستی هر جمله از آنرا اهل یقین و ایمان بخط طلائی کتیبه سازمان زندگانی خود نموده وهرقطعهٔ ازآنرا حرز جان وتعویذروح وروان خود سازند ودرهرآن واوان از مطالعه وفرورفتگی و تعمق و اندیشه وتصور درمفهوم آن حظ ولذت برند و ازمعانی ومفاد آن استفاده نموده و مغتنم و متنعم گردند و درمواقع لزوم وموارد ضرورت اهل ادب وقلم وخطباوبلغا در هنگام نگارش یا سخنرانی و بیان از هر سطری شطری و از هر خطی حظی و سرمشقی و نمونه وعنوانی گیرند و دراطراف آن بیاناتی بمیان آورند .

سخنانی که ازاندیشه ولسان خاندان رسالت ومنابع وخزائن علم و حکمت برآید ، گفتاری است مشعر برحکمت ومبتنی بردقایق نکات کمال و معرفت وابراز حقایق لطیفه و اظهار دقایق منیفه که بایستی ارباب خرد ودانش وعارفان بحق و حقیقت از آنسخنان بهره‌ها برند و اهل ادب وهنراز آنان استفاده‌ها نمایند وآن گفتار معجز-آثار را تالی تلو کلام خدا و جزءِ آیات کتاب مبین بشمارند و کلام ایشان را دون کلام خالق وفوق کلام مخلوق دانند چونانکه آنها مظاهر ومزایای جمال و جلال ذات بیزوال ایزد متعال‌اند .

نبی اکرم صلی‌الله‌علیه وآله وسلم نخستین استاد ومعلم بزرك عالم بشریت و مدیر ومؤسس دانشگاه علم وفضیلت است که درمدینه مسجدالنبی یا مدینه فاضله آدم سازی وتربیت افراد بشررا تأسیس فرموده و ازپرتو وجود منور این آفتاب جهانتاب علم ودانش رجال صدراسلام وصحابهٔ کرام عالیمقام‌اولیه تربیت‌وتکمیل‌شدند و شاگرد اول یا تربیت شده اکمل واعلی‌وافضل آن‌وجودمقدس حضرت‌مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بود که دوست ودشمن برافضلیت واعلمیت و علو رتبت وسرآمد بودن وی اعتراف دارند وهمانطورکه ازوجود منورنبوی افاضه وتراوشات علمی وگفتار نغز واستوار حکیمانه و سودمند و علوم غریبه از چگونگی و اوضاع آفرینش وابداع صادرشده‌وهزارها کلمات قصاروسخنان‌معجزآثاراز آن‌بزرگوار بطور

حدیث وخبر ضبط گردیده وتاکنون وبعدها الی الابد سرمشق زندگانی و معاشرت و آداب حیاتی و جلب سرمایه مادی و معنوی دنیا و آخرت میباشد بهمین روش از این فارغ التحصیل اول دانشگاه محمدی یعنی وجود مقدس علوی سخنانی بمیان آمده و نطق وخطابه‌هائی فرموده که جزو جود اقدس آن سرور و ائمه اطهار سلام الله علیهم که ثمر آن شجرند از فهم حقایق و معانی ولطایف ونکات ورموز علمی آن گفتار برنیایند وگواه این مدعا خطب وکلمات مدوّنه نهج البلاغه است که تاکنون صدها شرح و تفسیر و ترجمه وتعبیر برای آن سخنان نموده‌اند ودانشمندان بزرك و علمای عالی مقام ازعامه وخاصه هرکدام بنوبت کتابها دراین موضوع نوشته و باز هم حل رموز و دقایق آن گفتار بلند را ننموده و اسراری را که در فلسفه خدا شناسی وعلم بالهیات واحوال فلك و اوضاع زمین و آسمان وتواریخ ملل سالفه واقتصادیات ومواد طبیعی زمین وهوا واسرار ورموز مستودعه درکمون خلقت وغیره که این شاگرد اول دانشگاه محمدی درمنبر کوفه ودیگرجا برای افاضل وکملین رجال علمی ومعاریف بیان فرموده بتأمل و تصور آن نرسیده ودرفهم وتعقل آن فرومانده‌اند.

گذشته از وجود مقدس علوی کسی که برای حضرتش فرصت دست داده و توانسته است که مراسم این دانشگاه و برنامهٔ علمی و دانشی آنرا برای دیگر بار تجدید یا احیا نماید وجود مکرم حضرت صادق آل محمد (امام جعفر صادق امام ششم علیه السلام) بود آری موقعی برای این بزرگوار فراهم گردید امر حکومت و خلافت مورد کشمکش و اختلاف ونزاع وجدال بنی امیه وبنی عباس قرار گرفته وجاه طلبان باموز دنیوی وطلب مقام جد وجهد داشتند درهمچه وقتی برای امام صادق علیه السلام فرصتی بسزا پیدا شده و برای بسط علم ونشر فضیلت وکشف حقایق قرآن مجید و رفع حجب وموانع ازفهم آیات واخبار وسنن وآثار نبوی که امویین بی دین وآئین در دوره حکمرانی خود برای حقیقت دین واخفای خدمات حضرت خاتم النبیین ترتیب داده بودند دامن همت بکمر زده نه تنها بنشر حدیث وتفسیر وفقه وجوامع توحیدی اقدام فرمود بلکه توجه حضرتش بتمامی رموز موجودات درمرآت وحی نبوی ونور الهی شده واز طریق الهام نظریه‌ای را اتخاذ کرد ودردانشگاه علمی ودائرة المعارف جعفری خود از ادب و

حکمت وفلسفه وطبیعیات وعلوم غریبه درسهائی را داد که شمه از آن بدماغ و مغز افلاطون وارسطو وبقراط وسقراط و بطلمیوس و دیوجانس و جالینوس از حکمای بزرك وفلاسفه پیشین یونان خطور ننموده بود ونیز هیچیك از آن اندیشه‌ها بخاطر دکارت و کبرنیك یا سیمون و ادیسون و گالیله ونیوتن وانیشتین ومیشل ودیگران از فلاسفه وطبیعیون و سرآمد ازعلمای فلکیات وهیئت و نجوم و اساتید علوم ریاضی و طبیعی و غیر آن از متأخرین نرسیده وچنین توجهی را هیچیك از اینان پیدا ننموده اند و این گفتار نگارنده نه ازروی طرفداری وتعصب یا تجولات قلمی باشد بلکه خوب است اساتید و دانشمندانی که آشنا بعلوم دین و اخبار و آثار ائمه طاهرین میباشند بکتب مربوطه ازمجلدات کافی وتهذیب واستبصار وبحارالانوار وغیر آن مراجعه نمایند تا اندکی ازبسیار راخبردار کردند و بآثار مبارکه جعفری مطلع شوند.

آری سالها بیاید و قرون واعصاری بگذرد که نظریات علمی حضرت صادق آل محمد پس ازتحلیل و تدبر واندیشه وتأمل وتعمق و تفکر علما و دانشوران ادوار آینده اندك اندك معلوم گردد وخرد وفهم مردمان مادی درك حقایق آن گفتار را بنمایند و برموز واسرار آن آگاه گردند.

چگونه اینچنین نباشد در صورتیکه وجود مقدس امام صادق علیه السلام از منبع فیض ومکرمت الهی ومعارف وعلوم نامتناهی بهره گرفته و از مخزن کمالات و دانش نبوی حظ وافی وبهره ونصیب کامل برده وبایستی بدینگونه واقف بچگونگی طبایع موجودات وکیفیات واوضاع اکوان و آفرینش گردد و دقایق خلقت را با لطیفترین بیان آشکارا و عیان فرماید اگر ما بگفتار کوتاه و پرمعنای آن حضرت بنگریم خواهیم دید که درهرجمله مختصری چه مطالب مهمه ایرا جا داده و اگر در مذاکرات علمی وبیان تفصیلی حضرتش در توحید و اساس آفرینش و وجود خلقت و اسرار طبیعت مطالعه کنیم می‌بینیم تا چه اندازه در اینخصوص موشکافیها کرده و لطایف وظرایف اصلی وآثار صنع آفریدگار را تا چه پایه با بیانات متین و استوار خود واضح وآشکارفرموده وخواص اشیاء ومنافع مکمونه عالم وجود را توضیح داده ما دیده‌ایم که چه بسیارعلمای بزرك از متقدمین ومتاخرین درفرضیات وحدسیات

خود دچار خبطها واشتباه شده یا در وادی حیرت وسرگردانی مانده‌اند ویا اغلب در مسائل مهمه بظلمات جهل ونادانی در آمده و به بیراهه و باطل افتاده اند اما آن بزرگوار بنورعلم لدنی وچراغ فروزان قرآن مجید وعلوم موروثی از آباء و اجداد ونیاکان گرام خود علیهم الصلواة والسلام تمامی حقایق را پی برده و دقایق و غوامض اسرار بر حضرتش مبرهن و مکشوف گردیده و موجودات و آثار صنع آفریدگار را با نظری عمیق ودیدهٔ خدابین خود تحت‌مطالعه وتدقیق درآورده و آنان را بانواع واقسامی خاص طبقه‌بندی کرده وازهریك بالاستقلال حرف زده و برای هرعلمی موضوعی قرار داده که شامل مسائل متفرقه ومتشتت آن گردیده از فقه و تفسیروالهیات وعلل شرایع‌واحکام آن‌وتوحید الهی وعلم اخلاق‌وتهذیب‌انسانی در شخص خود واجتماع هرکدام بطوراکمل واوفی مطالبی بمیان آورده ، اسرار طبیعت وعجایب صنع آفریدگار واطوارنباتات وتطورمختلفی‌را که در انواع و اقسام حیوانات وخصایل واوصاف آنان بعمل میآید تمامی را بنحو اکمل واوفی شرح‌داده مجالس ومباحث توحید مفضل ودقایقی‌را که برای اینمرد بزرك بیان فرموده قسمتی عمده ازآن حقایق ومطالب را بما نشان میدهدکه دراینمورد امام (ع) تا اندازه از اسرار توحید وآثارآفرینش واوضاع عناصر واحوال موالید ثلاثه و چگونگی حالات ووضع حیاتی هرکدام بتفصیل بیان فرموده ومطالعه آن تا چه حد وپایه هرکس را را متوجه بدقایق آثار خلقت مینماید ازطرف دیگرگفتار معجزآثار آن بزرگوار است در فنون صنایع وبدایع وتجزیه وتحلیل اجسام مادی وترکیب ذرات و بیانات آن‌حضرت میباشد دراجرام سماوی وکرات وعجایب خلقت آنان و ترکیب وجود انسانی و سازمان ایندستگاه عجیب وفواید ومنافع و خواص هریك از اعضاء و اجزاء بدن وتغییراتی‌که درمزاج بظهور می‌پیوندد وتحولاتی که برای امزجه و اجسام رخ میدهد ودیگرآثارکونیه واوضاع مستودعه درعالم وجودکه هریك ازآنها ادله قاطع وبراهین ساطع بر اثبات صانع وآفریدکار یگانه جهان‌واقرار بتوحید ودلایلی‌واضح وآشکار برحکمت وتدبیر حضرت پروردگار میباشد ،

خلاصه آنکه حضرت امام صادق (ع) در هریك از این قضایا بحث فرموده و

کیفیات و کمیات احوال واوضاع هر کدام را بشاگردان خود درس داده وازآن آثار گرانبها بحری زخار وسرشار باقی‌مانده که دانشمندان بزرك وصاحبان فضل وکمال خلاصه و صفوه آنرا امروزه استفاده میکنند وتمامی این علوم وکمالات بعدازوجود مقدس نبوی و شخص شخیص علوی مختص امام صادق علیهم‌السلام است .

ابن خلکان دروفیات الاعیان خود ضمن ترجمه احوال حضرت صادق علیه‌السلام مینویسد :

حضرت جعفربن محمدالصادق (ع) یکی ازسادات اهل بیت وملقب بصادق است این لغت بواسطه صداقت گفتاری است که آن بزرگوار درمقالات وگفتارخود داشته و فضایل حضرتش زیادتر ازآن است که بیادآید و ازبرای او در کیمیا و جفر و فال مقالات ومباحثی است شاگردآن حضرت ابوموسی جابربن حیان صوفی طرسوسی است (که شرح اقوال واعمال او دراوایل این کتاب نگاشته شد) جابر کتابی تألیف نموده که دارای هزارورق ومتضمن رسائل حضرت امام صادق علیهم‌السلام است وآن رسالات بالغ برپانصد رساله است .

مباحثی که در این رسائل نگاشته شده عبارت است از تبدیل بعضی از فلزات بطلا یا نقره یا باصطلاح اهل صنعت کیمیا سازی بلکه غرض ازتحلیل وتجزیه وترکیب اجسام اعم از نبات یا معادن یا حیوان و بازگشت آنان بجانب اصلی واحد است آری از این دانشگاه بوده که اهل دانش تکمیل شده وقانون دوا سازی و ترکیب داروها را بنسبت‌های معین پی‌بردند ودراستکشاف نباتات وخواص آنان آگاه‌شده‌و و طبقه بندی کردند و روح اسلامیت درآن مردم تحریك شده آن نهضت عجیب علمی را درهمین عصر جعفری بوجودآوردند چنانکه درآغاز بترجمه مواضیع کتب اقدمین پرداخته وهمان اوقات درفن شیمیاوی کتاب نوشتند و اسید نیتریك و اسید کربنیك ونیترات دارژان (سنك جهنم) وپتاسها واکسید جیوه و نیترات دوپتاس و جوهر آهن والکل وبوره وکلورید وجیوه‌را شناختند .

دیگری گوید[۱] برای توسعهٔ اطلاع عرب ومسلمین بر خصایص نبات، آنها در

---

۱ ــ مسیو بل مورخ فرانسوی نویسنده کتاب تاریخ عرب .

ادویه انواعی را داخل کردند که حکمای یونان بخواص آنان پی نبرده بودند مانند زنبق ومغز تمرهندی و برگ سناء وهلیله‌جات و کافوروغیر آن که مسلمانان بدانها اطلاع یافته و در داروها استعمال نمودند ونیز مولد انواع عطریات عمده را ازقبیل جوزطیب وقرنفل وچندین قسم ازاشجاردیگر که دارای شکوفه و گلهای نرومادهبودندنشانیده و آنچه راکه مربوط ومتعلق بشیره‌کشی وگرفتن عصاره از مواد نباتی و غیره بود شناختند و بهتر از پیشینیان که عسل‌را ددترکیبات زیادی بکارمیبردندآنها شربتهائی ازگل سرخ ومشروبات گلابی ومعجونها ترتیب دادند و اینها همه در اثر تعلیماتی بود که ازدانشگاه عالی جعفری پیدایش یافت .

همین‌جعفربن محمدعلیه‌السلام است که کسی از حضرتش اول ما خلق‌الله را میپرسد در پاسخ همان اخباری را جواب میدهدکه مجلسی رحمة الله علیه در کتاب السماء والعالم بحارالانوار خود شرح داده وفرماید : اول چیزی‌راکه خداخلق‌فرمود آنچیزی‌است که ازآن اشیاء بوجودآمده وبطوروضوح بیان فرموده‌که اجسام مادی بتمامی از اصل واحد خلق شده‌اند وتنها اختلاف درکیفیات وکمیات یا چند و چون ذرات است وبدین واسطه اجسام وموجودات اختلاف یافته‌اند و این اصل‌همان‌اصل علوم مادی ازطبیعی وشیمیاوی وفلکی ومعدنی وحیوانی ونباتی و فیزیولوژی و طبی وغیرآن است .

از روی این اصل قواعد دارو شناسی اساس گرفته و قرابا دینها را تدوین نموده‌اند وخود این اصل ازقرآن مجید اتخاذ گردیده‌که فرماید :[۱] « ومن کل‌شیئی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون » وتوضیح میدهد بآنچه‌که دربطون وکمون ذرات از قوا است وآنرا بدو زوج ، الکترون وپروتون تقسیم مینمایدوحضرت‌علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام درخطبه دعلب‌که کلینی هم دراصول کافی روایت‌کرده چگونگی زوجین را توضیح کامل میدهد واصول مادی‌که امروزه معمول است درآنجا بیان میفرماید و بالاتر ازآن چیزی‌را درتفسیراین آیه فرموده‌که هنوزکشف نشده و تمامی‌اینهارا آیتی از برای توحید الهی و قدرت سرمدی خدای یکتا قرار میدهد .

---

۱ - سوره الذاریات آیهٔ ۵۰ .

باید دانست حضرت امام صادق (ع) با وسعت علمی که در تمام علوم مادی و طبیعی داشته بیشتر توجه وهمت آن بزرگوار درتعلیم علوم الهی از توحید و تفسیر وحدیث وفقه واخلاق وغیرآن مصروف بوده وروایاتی که از آنحضرت دراینگونه علوم شده چندین بار بیشتر ازروایاتی است که درعلوم مادی وطبیعی آمده وچه بسا اخبار غیب که ازحضرتش روایتشده ودلالت میکندکه نبی اکرم صلی‌الله علیه وآله و سلم آنها را در فرزندان خود بودیعت نهاده و ایشان بواسطه آن پوشیده و نهانهارا آشکارا وعیان فرموده‌اند

پایان این تفاصیل اینك دراین فصل ما پاره از اصول کلمات قصار وگفتاردربار معجز آثار آن بزرگوار را تیمناً و تبرکاً نگاشته و بترجمه فارسی آن گفتار جهت استفاده فارسی زبانان با بیانی ساده وخالی از تعبیر و تفسیر و پیرایه‌میپردازیم : بعون‌الله وتوفیقه .

فصل دوم

در اخبار مرویه ازآن بزرگوار ضمن کلمات قصار در توحید و معرفت پروردگار وسخنان علمی وادبی‌واخلاقی و اجتماعی

قال الصادق علیه‌السلام : وَجَدْتُ عِلْمَ النّاسِ كُلَّهُمْ فِي أَرْبَعٍ : أَوَّلُها أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثّانِي أَنْ تَعْرِفَ ما تَصْنَعُ بِكَ وَالثّالِثُ أَنْ تَعْرِفَ ما أَرادَ مِنْكَ وَالرّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ ما يُخْرِجُكَ عَنْ دِينِكَ .

فرمود حضرت صادق (ع) من دانش مردم را بتمامی درچهار چیز یافتم : اول آنکه تو پروردگار خود را بشناسی و بخدای خود شناسائی و معرفت پیدا کنی . دویم آنچه راکه دربارهٔ توفرموده وحکمتی‌راکه درآفرینش تو بخرج‌داده بشناسی سوم آنچه راکه ازتو میخواهد ازبندگی واطاعت وفرمانبرداری و عبادت شناخته و بجای آری چهارم برآنچه که تورا ازدین خودت بیرون میبرد ازشرك و نافرمانی معرفت وشناسائی پیدا کنی .

قَالَ الصَّادِقُ فِي التَّوْحِيدِ وَنَفْيِ التَّشْبِيهِ : إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَا يُشْبِهُ شَيْئًا وَلَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ وَكُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ .

حضرت امام صادق (ع) درموضوع توحید ونفی تشبیه بهشام‌بن حکم فرماید: یقین بدان‌که خدای تعالی بچیزی شباهت ندارد و چیزی باو شباهت پیدا نمیکند و وهرچه‌که در اندیشه ووهم درآید خدای متعال جز آن وبخلاف آن‌خواهد بود .

وَ قَالَ ع اَلْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ و فرمود عقل چیزی است‌که خداوند رحمن بآن پرستیده میشود و بسبب آن بهشت‌جاودان‌بدست آید وکسب‌کرده شود .

و قَالَ ع إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ پاداش و مزد هرکس باندازه خردو فهم او است .

وَ قَالَ ع أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا یعنی تمامترین‌مردم‌ازروی‌خرد و عقل خوبترین ایشان است از روی خوی وخلق .

و قَالَ ع اَلْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ فرمود امام صادق علیه السلام خرد و عقل راهنما ودلیل مؤمن است .

و قال ع - كَمَالُ الْعَقْلِ فِي ثَلَاثٍ: اَلتَّوَاضُعُ لِلّٰهِ وَحُسْنُ الْيَقِينِ وَالصَّمْتُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ .

و فرمود تمامیت عقل درسه چیز است : فروتنی از برای خدا و خوبی یقین و خاموشی ازهرچیز جزاز خیرگوئی و خوبی نمودن .

و قال ع : اَلْجَهْلُ فِي ثَلَاثٍ : اَلْكِبْرُ وَشِدَّةُ الْمِرَاءِ وَالْجَهْلُ لِلّٰهِ .

و فرمود نادانی وجهالت در سه‌چیز است : خود پسندی یاخود بزرك همردن و سختی مجادله وخود نمائی وخدا نشناسی .

و قال ع : اَفْضَلُ طَبَایِعِ الْعَقْلِ الْعِبَادَةُ وَ اَوْثَقُ الْحَدِیْثِ لَهُ الْعِلْمُ وَ اَجْزَلُ حُظُوظِهِ الْحِکْمَةُ

و فرمود بهترین طبیعت‌ها وخوی عقل عبادت است و استوارترین حدیث از برای آن علم است وفراوانترین بهره عقل حکمت است .

وقال ع :کَثْرَةُ النَّظَرِ فِی الْعِلْمِ یَفْتَحُ الْعَقْلَ و فرمود زیادی نظروتأمل در علم عقل را باز میکند وبآن گشایش میدهد .

و قال ع : اَلْعِلْمُ جُنَّةٌ وَ الصِّدقُ عِزٌّ وَ الْجَهْلُ ذُلٌّ وَ الْفَهْمُ مَجْدٌ وَ الْجُودُ نُجْحٌ وَ حُسْنُ الْخُلقِ مُجْلِبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَیْهِ اللَّوَابِسُ وَ الْحَزْمُ مُسَامَةُ الظَّنِّ .

و فرمود : علم سپر مرد است وراست گفتاری عزت اواست و نادانی ذلت وی میباشد و فهم بزرگواری اوست و بخشش پیروزمندی وموفقیت وی خواهد بود ، خوش خوئی موجب جلب دوستی برای اومیشود وآنکس که دانا باوضاع زمان خودش میباشد اشتباهات بروی هجوم نمیاورد واحتیاط کاری جلوگیر ظن وگمان او میشود .

مَنْ هَجَمَ عَلَی أَمْرٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ . کسی که وارد بر امری شود که علم بر آن ندارد بینی خود را بریده .

اَلْعُلَمَاءُ اُمَنَاءُ وَ الْاَتْقِیَاءُ حُصُونٌ وَ الْاَوْصِیَاءُ سَادَةٌ دانایان امنا و محکم کارانند و پرهیزکاران نگاهداشته شدگانند و اوصیاء یا جانشینان پیغمبر آقایان و برترانند :

إِنَّ هٰذَا الْعِلْمَ عَلَیْهِ قُفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْئَلَةُ بدرستی که اینعلم بر اوقفلی است وکلید آن پرسیدن وسئوال کردن است .

اَلْعَامِلُ عَلَی غَیْرِ بَصِیْرَةٍ کَالسَّائِرِ عَلَی غَیْرِ الطَّرِیقِ لَا یَزِیدُ سُرْعَةُ السَّیْرِ

إِلاّ بُعْداً .

آنکه عمل کننده است وبصیرت وبینائی در کردارخود ندارد مانندکسی‌است که بیراهه میرود وسرعت سیر یا تند روی جز دوری از مقصد برای او چیزی نمی افزاید .

لا يَقْبَلُ اللهُ عَمَلاً إِلاّ بِمَعْرِفَةٍ وَلا مَعْرِفَةَ إِلاّ بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلا مَعْرِفَةَ لَهُ إِنَّ أَنَّ الإِيمانَ بَعْضُهُ عَنْ بَعْض .

نمی‌پذیرد خدا عملی‌را وقبول نمیکند آنرامگر بمعرفت وشناسائی آن ونیست شناسائی مگر بعمل نمودن پس کسیکه شناخت ومعرفت پیدا کرد معرفت اورا برعمل نمودن دلالت میکند وکسی که عمل نکرد پس برای او معرفتی نیست زیرا که ایمان بعضی ازآن ببعضی دیگر بسته وپیوسته است .

لا يُتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلاّ بِثَلاثَةٍ : تَعْجِيلِهِ وَ تَصْغِيرِهِ وَسَتْرِهِ .

تمام نمیشود احسان ونیکوکاری مگر بسه‌چیز : بشتاب کردن در انجام آن و بکوچك شمردن وپوشیده وپنهان داشتن آن .

مَا كُلُّ مَنْ رَأَى شَيْئاً قَدَرَ عَلَيْهِ وَلا كُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَى شَيْءٍ وَفَّقَ لَهُ وَلا كُلُّ مَنْ وَفَّقَ أَصَابَ لَهُ مَوْضِعاً فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النِّيَّةُ وَالْمَقْدِرَةُ وَالتَّوْفِيقُ وَالإِصَابَةُ فَهُنَالِكَ السَّعَادَةُ .

نیست هرکس که دید چیزی را برآن قدرت یافت ونیست هرکس که قدرت بر چیزی پیدا نمود بجهت آن موفق شده باشد ونیست هرکس که بچیزی توفیق یافت‌و موفقیت پیداکرد برای آن بجا ومکانی برسد پس وقتی‌که نیت و توانائی و توفیق‌و اصابت این چهار با یکدیگر گردآیند درآنجا نیکبختی‌وسعادت هم خواهد بود.

أَرْبَعَةُ أَشْيَاءِ الْقَلِيلُ مِنْهَا كَثِيرٌ : النَّارُ وَالْعَدَاوَةُ وَالْفَقْرُ وَالْمَرَض .

چهار چیز است که اندك آن بسیار است : آتش ، دشمنی ، بیچیزی وناخوشی

صُحْبَةُ عِشْرِينَ يَوْماً قَرَابَةٌ - همراهی و یار شدن در بیست روز باعث خویشی و نزدیکی میشود .

مَنْ لَمْ يَسْتَحِ عِنْدَ الْعَيْبِ وَ يَرْعَوِ عِنْدَ الشَّيْبِ وَ يَخْشَ اللهَ بِظَهْرِ الْغَيْبِ فَلَا خَيْرَ فِيهِ . کسی که شرم ندارد در برابر عیب و ملاحظه و رعایت نکند گاه پیری را و از خدا نترسد در پس پرده غیبت و نهان پس خیری در آن نیست .

مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرِمْهُ وَمَنِ اسْتَخَفَّ بِكَ فَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْهُ . کسی که تورا بزرك بشمارد پس اورا بزرك بشمار واحترام کن و کسی که تورا سبك بشمارد پس تو خود را در برابر او بزرك بشمار وخوداحترام خود را نگاهدار .

مَنْعُ الْجُودِ سُوءُ ظَنٍّ بِالْمَعْبُودِ . جلوگیری و منع از بخشش بدگمانی است نسبت بمعبود وپروردگار .

إِنَّ عِيَالَ الْمَرْءِ أُسَرَاؤُهُ فَمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَلْيُوسِعْ عَلَى أُسَرَائِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ يُوشِكْ أَنْ تَزُولَ تِلْكَ النِّعْمَةُ عَنْهُ . براستی که عیال و خانوادهٔ شخص اسیران اویند پس کسی که خدا بر او نعمتی انعام فرموده و او را از نعمت خود برخوردار کرده باید توسعه بدهد بر اسیران خود و اگر چنین نکرد دیری نمیگذرد که آن نعمت از وی برطرف وزائل شود .

ثَلَاثَةٌ لَا يَزِيدُ اللهُ بِهَا الرَّجُلَ الْمُسْلِمَ إِلَّا عِزَّ الصَّفْحِ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَالْإِعْطَاءِ لِمَنْ حَرَمَهُ وَالصِّلَةَ لِمَنْ قَطَعَهُ . سه چیز است که زیاد نمیکند خدا بآن مرد مسلمان را مگر عزت و آبرو، گذشت از کسی که باو ستم نموده وعطا کردن بکسی که او را محروم نموده وپیوستگی وارتباط باکسی که از او قطع رحم ورابطه کرده

اَلْمُؤْمِنُ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ وَإِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي بَاطِلٍ . مؤمن کسی است که وقتی خشم کرد بیرون نبرد خشم او را از حق

وچون خشنود شد داخل نکند اورا خوشنودی وی در باطل .

• لِلصداقةِ خمسةُ شُروطٍ فمَنْ كانتْ فيهِ فانسِبوهُ إليها ومَن لَمْ تكُن فيهِ فلا تُنسِبوهُ إلى شَيْءٍ مِنها وهِيَ أن يكُونَ زَينُ صديقِهِ زَينَهُ وسَرِيرَتُهُ لَهُ كَعَلانِيتِهِ وألا يُغَيِّرَهُ عليهِ مالٌ وأن يَراهُ أهلًا لجميعِ مَوَدَّتِهِ ولا يَسْلِمَهُ عِندَ النكباتِ . از برای صداقت و راست گفتاری پنج شرط است پس کسی که در آن شرطها شد او را نسبت بصداقت بدهید و کسی که دارای آن شرایط نشد پس او را بچیزی از آن نسبت ندهید و از آن شروط است که زینت دوست اوزینت او باشد و نهانی او برای دوست وی بمانند آشکارش باشد و اینکه تغییر ندهد دوستی را برای او بمال خود و اینکه اوازبرای تمامی مودت خود شایسته و سزاوار بیند دیگر آنکه او را گاه بدبختی وواروني روزگار واگذار نکند .

أربعٌ لا يَنْبَغِي لِشَرِيفٍ أن يأنَفَ مِنها قِيامُهُ مِن مَجلِسِهِ لأبِيهِ وخِدمَتُهُ لِضَيفِهِ وقِيامُهُ لِدابَّتِهِ ولَوْ أنَّ لَهُ مِائَةَ عَبْدٍ وخِدمَتُهُ لِمَن يتعلَّمُ مِنهُ .

چهار کسند که شایسته نیست مرد شرافتمند ازآن سر پیچی کند وباو برخورد: برخاستن او ازجای خود برای پدرش وخدمت کردن او بمهمان خود و برخاستن از برای تیمار وسرپرستی مال سواری وچهارپایان خود اگرچه دارای صدبنده خدمتگزار باشد وخدمت کردن باستادی که ازآن دانش فرا میگیرد .

العُلَماءُ أُمَناءُ الرُّسُلِ ما لَمْ يأتُوا أبوابَ السَّلاطِينِ .

دانایان امینان پیغمبرانند مادامیکه بدرگاه شاهان نروندوبآنجامراجعه نکنند

وكانَ يتردَّدُ عليهِ رَجُلٌ مِن أهلِ السَّوادِ فانقطعَ عنهُ فسألَ عنهُ فقالَ بَعضُ القَومِ إنَّهُ بَطِيءٌ يريدُ أن يَضَعَ مِنهُ فقالَ عليهِ السَّلامُ أصلُ الرَّجُلِ عقلُهُ وحَسَبُهُ دِينُهُ وكَرَمُهُ تقواهُ والنَّاسُ في آدمَ سَواءٌ .

یعنی مردی ازاهل سواد (حدود کوفه) بخدمت آنحضرت آمد و شد میکرد پس ازآن از حضرتش برید ونیامد حضرت ازاحوال اوپرسید بعضی از مردم گفتند که او نبطی است ومیخواست که پستی او را اظهاردارد حضرت صادق ع فرمود اصل و نسب مرد خرد وعقل او است وشرافت وحسب او دین او میباشد و بزرگواری وی بتقوای او خواهد بود وتمامی مردم در آدمی بودن مساوی وبرابرند و اولاد آدم بشمار درآیند .

اَلْمَکارِمُ عشرةٌ فَإِنِ استَطَعْتَ أن تَکُونَ فِیکَ فلتَکُنْ فِي الرَّجُلِ وَلا تَکُونُ فِی وَلَده وتَکُونُ فِي الولدِ ولا تکونُ فِي أبِیهِ وتکون في العَبْدِ ولا تَکُونُ في الحُرِّ قیل ، وماهِي :

قال ع : صِدقُ النّاسِ و صِدقُ اللِّسان وَأداءُ الأمانة وصِلَةُ الرَّحِم وإقراءُ الضَّیفِ وإطعامُ السائِلِ وَالمُکافاةُ عَلی الصَّنائِعِ وَالتَّذَمُّمُ لِلجارِ والتَّذَمُّمُ لِلصاحِبِ ورَأسُهُنَّ حَیاءٌ .

فرمود بزرگواری وکرامات ده چیز است پس اگر توانستی آن را درخود بر قرار کن که آن ده چیز ممکن است درمرد باشد ولیکن دربسراو نباشد و در بنده باشد ولیکن درآزاد نباشد عرض کردند که آن چیست. فرمود راستگوئی بامردمان وراست گفتاری زبان وپرداخت امانت و ادای آن وپیوستگی بنزدیکان و خویشان و گرامی داشتن میهمان واطعام سائل و خوراندن بـه بینوایان وپاداش ومـزد دادن بکارگران ومزدوران وحرمت گذاشتن بهمسایگان وحرمت واحترام بیاران و بالاتر از همه اینها حیاء وآزرم داشتن است ـ که درآن تمامی کرامات واحترامات برقرارو استوار است .

مِنْ صِحَّةِ یَقِینِ المرءِ المُسْلِمِ أنْ لا یَرضَي النّاسَ بِسَخطِ اللهِ وَلا یَلُومَهُمْ

عَلى مٰا لَمْ يُؤْتِهِ اللهُ فَإِنَّ الرِّزقَ لا يَسُوقُهُ حِرصُ حَرِيصٍ ولا يَرُدُّهُ كَرٰاهَةُ كٰارِهٍ وَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُم فَرَّ مِنْ رِزقِهِ كَمٰا يَفِرُّ مِنَ الْمَوتِ لَأَدْرَكَهُ رِزْقُهُ كَمٰا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ .

ازسلامتی ودرستی یقین مرد مسلمان این است که خشنود نکند مردم رابخشم خدا وملامت وسرزنش نکند ایشان را بر آنچه که خدا باو نداده زیراکه روزی را هر گونه حرص حریصی نمیکشاند وآنرا هیچگونه کراهت و نخواستن آنکس که ناپسند میشمارد ردنمینماید واگریکی ازشما ازروزی خود فرار کند چنانکه از مرگ فرارمیکند روزی اواورادرك میکند همانطور که مرگ اورا درك مینماید (یعنی روزی او نصیب اوخواهد شد) .

آنچه که روزی است نه کم میدهند گر نستانی بستم می دهند

إِنَّ اللهَ بِعَدْلِهِ وَقِسطِهِ جَعَلَ الرَّوْحَ وَالرّٰاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضٰا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ .

درحقیقت که خدا بعدل وانصاف خود راحت وآسایش را در یقین و رضا قرار داده وغم واندوه را درشك وغضب نهاده .

رَأْسُ طٰاعَةِ اللهِ الصَّبْرُ وَالرِّضٰا عَنِ اللهِ فِيمٰا أَحَبَّ اللهُ لِلْعَبْدِ أَوْ كَرِهَ وَلٰا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللهِ فِيمٰا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلّٰا كٰانَ خَيْرٰا فِيمٰا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ

بالاترین طاعت وفرمانبرداری خدایتعالی بردباری وراضی شدن ازخداست در درآنچه برای بنده خود دوست دارد یا ناپسند میشمارد وراضی نمیشود بندهٔ ازخدا درآنچه دوست دارد یا ناپسند میشمارد مگراینکه خیربداند آنچه راکه دوست دارد یا مکروه میشمارد (یعنی بخواست خدا راضی باشد) .

إِنَّ أَعْلَمَ النّٰاسِ بِاللهِ أَرْضٰاهُم لِقَضٰاءِ اللهِ .

بدرستیکه داناترین مردم بخدا کسی‌است که راضی بقضای خدا باشد .

لَا تَغْتَبْ فَتُغْتَبَ وَلَا تَحْفِرْ لِأَخِيكَ حُفْرَةً فَتَقَعَ فِيهَا فَإِنَّهَا كَمَا تُدِينُ تُدَانُ .

غیبت مکن که غیبت کرده می‌شوی وچاه ازبرای برادرخودت مکن که‌تو خود درآن افتی زیراکه توهمانطور که جزامیدهی جزا داده میشوی .

(بد مکن که بد افتی چه‌مکن که خودافتی)

إِيَّاكُمْ وَالْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَمَهَابَةِ الرِّجَالِ .

حذر باد شما را ازمزاح وشوخی که آن آبرو ومهابت ووقار مردان‌رامیبرد.

لَا تُمَارِ فَيَذْهَبُ بَهَاؤُكَ وَلَا تَمْزَحْ فَيَجْتَرِئَ عَلَيْكَ .

مجادله مکن که درخشندگی وبهای تورا میبرد وشوخی ومزاح‌مکن که‌باعث جرئت وجسارت دیگران برتو میشود .

إِيَّاكُمْ وَالْمُشَارَةَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمِعَرَّةَ وَتُظْهِرُ الْعِرَّةَ .

حذر باد شما را ازمخاصمه ودشمنی با یکدیگر که آن باعث بدبینی و گناه و آزار میشود وعیب نهان شما را آشکار میسازد .

مَنْ لَمْ يَسْتَحِ مِنْ طَلَبِ الْحَلَالِ خَفَّتْ مُؤْنَتُهُ وَنَعِمَ أَهْلُهُ .

کسی که شرم نداشت ازطلب حلال وخواهان روزی حلال شد هزینه و خرج آن سبك گردد وخانواده او خوش خواهند شدوخوب گذران کنند .

عَجِبْتُ لِمَنْ يَبْخَلُ بِالدُّنْيَا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ عَلَيْهِ أَوْ يَبْخَلُ عَلَيْهَا وَهِيَ مُدْبِرَةٌ عَنْهُ فَالْإِنْفَاقُ مَعَ الْإِقْبَالِ يَضُرُّهُ وَالْإِمْسَاكُ مَعَ الْإِدْبَارِ يَنْفَعُهُ .

در شگفتم که من و تعجب دارم از کسی که بخل و خودداری میکند بدنیا درصورتیکه دنیا براو روی‌آورده یا بخل وامساك میکند برآن درحالتیکه دنیابراو

پشت نموده وازوی روی گردانیده پس نه خرج کردن و انفاق نمودن باو روی آوردن دنیا باو ضرر میرساند ونه امساك وخودداری با پشت نمودن دنیا باو سودی میدهد گفته اند (فلاالجود یفنیها اذا هی اقبلت ولاالبخل یبقیها اذا هی ادبرت) .

اَلْمَسْجُونُ مَنْ سَجَنَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ .

زندانی ومحبوس کسی است که دنیا او را بزندان انداخته بجای آخرتش و او را مانع ازکار آخرت شده .

لَا تَشْعُرُوا قُلُوبَكُمُ الْإِشْتِغَالَ بِمَا قَدْ فَاتَ

فَتَشْغَلُوا أَذْهَانَكُمْ عَنِ الْاِسْتِعْدَادِ لِمَا لَمْ يَأْتِ

اشعار نکنید بدلهایتان مشغول شدن بآنچه که از دست رفته و گذشته بلکه مشغول بسازید افکار وذهن های خودتان را برای مهیا شدن بآنچه نیامده (یعنی در اطراف گذشته وازدست رفته فکر نکنید) .

إِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَ مَا عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ وَالتَّدْبِيرُ نِصْفُ الْمَعِيشَةِ وَالتَّوَدُّدُ وَ قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ وَ مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا وَالصَّنِيعَةُ لَا يَكُونُ صَنِيعَةً إِلَّا عِنْدَ ذِي حَسَبٍ وَدِينٍ وَاللهُ تَعَالَى مُنْزِلُ الصَّبْرِ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ وَمُنْزِلُ الرِّزْقِ عَلَى قَدْرِ الْمَئُونَةِ وَمَنْ قَدَّرَ مَعِيشَتَهُ رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَى وَمَنْ بَذَّرَ مَعِيشَتَهُ حَرَمَهُ اللهُ تَعَالَى .

این کلمات قصار که متوالی یکدیگر است هریك جمله ایست مستقل ومفاد دستوری خاص وموضوعی بالاستقلال میباشند وبعضی از آنان منتسب بحضرت امیر مؤمنان ع است وممکن است که حضرت صادق آل محمد هریك را بعنوان استشهاد فرموده باشد و اینك معنی هرجمله ذیلا بیان میشود :

فرود بیاورید روزی را بواسطه صدقه دادن ونگاهداری کنید اموال خود را بدادن

زکات ، گدا و بی‌چیز نمی‌شود کسی که میانه روی واقتصاد کند و تدبیر واندیشه نیمی از گذران ومعیشت است ودوست گیری یا دوستی کردن نصف عقل است و کمی عیال یکی از دو وسیلهٔ راحتی و اسباب آسانی کار انسان است و کسی که پدر و مادر خود را اندوهگین سازد پس درحقیقت که رانده وعاق آندو شده وکار و کردار کار و کردار نیست مگر نزد کسی که شرافت ودیانت دارد یعنی آدم باشرافت ودین دوست دار کار می‌شود وخدای متعال بردباری وصبر را باندازه مصیبت نازل میکند و روزی را باندازه گذران وهزینه میدهد وکسی که اندازه قرار دهد درگذراندن خود خدای تعالی او را روزی میدهد وکسی که اسراف وزیادخرجی کند خدای متعال اورامحروم و نومید سازد .

أَغْنَى ٱلْغِنِيِّ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرصِ أَسِيراً

بی‌نیازترین بی‌نیازان کسی است که اسیر حرص وآز نباشد .

لَا شَيْءَ أَحْسَنُ مِنَ الصَّمْتِ وَلَا عَدُوَّ أَضَرُّ مِنَ ٱلْجَهْلِ وَلَا دَاءَ أَدْوَى مِنَ ٱلْكَذِبِ .

چیزی خوب‌تر ازسکوت وخاموشی نیست ودشمنی ضرر رسانتر ازنادانی نمی باشد ودردی دردناك‌تر ازدروغ گوئی نیست .

ثَلَاثَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ ٱلدُّعَاءُ عِنْدَ ٱلْكَرْبِ وَٱلِٱسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ .

سه چیزاست که ضرر نمی‌رساند با آنها چیزی : دعا کردن گاه سختی و گرفتاری وآمرزش خواستن دربرابر گناه ، شکرگذاری دربرابر نعمت .

ٱلْمُؤْمِنُ مَأْلُوفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلِفُ وَلَا يُؤْلَفُ .

مؤمن کسی است که باو انس والفت گیرند یا او بدیگران الفت گیرد وخیر نیست درکسی که الفت وانس با دیگران ویا دیگری با او انس والفت پیدا نکند .

فِيلَ لَهُ : مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ فَقَالَ ع تَكِينُ جَنَاحَكَ وَ تَطِيبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ .

بحضرتش عرض شد حد نیك خوئی وحسن خلق چیست فرمود این است که تو نرم کنی جناح خود را یعنی آغوش برای پذیرائی دیگران باز کنی وسخن خودرا خوش ودلکش سازی وخوش گفتار باشی وبا برادر خود بگشاده روئی بر خورد و ملاقات کنی .

مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ وَ مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ وَمَنْ حَسُنَ بِرُّهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ مُدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ

کسیکه زبان اوراست گفت کرداراو پاکیزه شودو کسی که نیت اوخوب شدروزی او زیاد میگردد و کسیکه خوبی او درباوه خانزاده‌اش نیکو وپسندیده شد درعمر او افزوده می‌شود .

اَلْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ .

شرم داری وآزرم جزء ایمان است یعنی مؤمن باحیا می‌شود .

مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ

کسیکه ظریف ورقیق شد روی او ، دانش او رقیق ولطیف می‌شود .

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ

ایمان ندارد کسیکه شرم وحیا ندارد .

ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَحْلُمُ إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ [1]

سه چیزاست که ازمکارم وبزرگواری دنیا وآخرت است : گذشت کنی از

---

۱ ـ باب العفو از کتاب اصول کافی کلینی .

هر کس که بتوستم کند و به پیوندی بهر کس که از تو ببرد و حلم و بـرد باری کنی هنگامی که کسی بر تو جهالت و نادانی کند .

أَيُّمَا أَهْلِ بَيْتٍ أُعْطُوا حَظَّهُمْ مِنَ الرِّفْقِ فَقَدْ وَسَعَ اللهُ عَلَيْهِمْ فِي الرِّزْقِ وَالرِّفْقُ فِي تَقْدِيرِ الْمَعِيشَةِ خَيْرٌ مِنَ السَّعَةِ فِي الْمَالِ وَالرِّفْقُ لَا يَعْجِزُ عَنْهُ شَيْءٌ وَالتَّبْذِيرُ لَا يَبْقَى مَعَهُ شَيْءٌ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ

هر خانواده‌ایکه بهرهٔ از مدارا وملایمت داده شده‌اند پس براستی که خدابر ایشان وسعت رزق داده ومدارا نمودن دراندازه‌گیری گذران بهتر است از وسعت داشتن درمال وازمدارا وملایمت چیزی عاجز نشود وبا اسراف کاری و زیاد روی در درخرج چیزی باقی نمی‌ماند وبدرستیکه خدای عزوجل رفیق وبامداراست ومدارا را دوست میدارد .

مَنْ كَانَ رَفِيقاً فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ

کسی که درکار خود مدارا و ارفاق پیشه کرد بهرچه که‌ازمردم خواهان‌است می رسد .

مَنْ قَنَعَ اللهُ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ أَغْنَى النَّاسِ .

کسی که قناعت کند بآنچه خدا بوی‌روزی‌داده او بی‌نیازترین مردم خواهدبود.

وَشَكَا إِلَيْهِ رَجُلٌ إِنَّهُ يَطْلُبُ فَيُصِيبُ وَلَا يَقْنَعُ وَتَنَازَعَهُ نَفْسُهُ إِلَى مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ قَالَ عَلِّمْنِي شَيْئاً أَنْتَفِعُ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ ع : إِنْ كَانَ مَا يُكْفِيكَ يُغْنِيكَ فَأَدْنَى مَا فِيهَا يُغْنِيكَ وَإِنْ كَانَ مَا يُكْفِيكَ لَا يُغْنِيكَ فَكُلُّ مَا فِيهَا لَا يُغْنِيكَ .

مردی خدمت حضرت صادق ع شکایت کرد که او چیزی را طلب میکند و

بآن میرسد ولیکن قانع نمیشود ونفس او اورا وادار میکند وبکشمکش میاندازدو برای چیزی که زیادتر از آن میباشد ونیز عرض کرد بمن چیزی را یاددهید که از آن بهره‌مند گردم حضرت ابیعبدالله فرمود اگر آنچه که تورا کفایت میدهد تورا بی‌نیاز میکند پس کمترین چیزی راکه توداری تورا بی‌نیازی میدهد واگر آنچه که تو را کفایت میدهد تورا بی‌نیاز نمیسازد پس هرچه راکه تو در آنی تو رابی‌نیازی نخواهد داد (یعنی بآنچه که داری اگر قناعت کنی تورا کفایت میدهد) .

أَلْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمْآنُ

دادگری شیرین‌تر است از آبی که بلب تشنه‌ای برسد .

مَا أَوْسَعَ الْعَدْلَ وَ إِنْ قَلَّ

چه قدر دامنه عدل وداد وسیع است اگرچه کم واندك باشد .

مَنْ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ رَضِيَ بِهِ حَكَماً لِغَيْرِهِ

کسی که انصاف بدهد مردم را از خودش راضی میشود باو که حکم از برای دیگری شود یعنی اگر در باره خود انصاف داده آنگاه ممکن است که خود را حکم دیگری کند .

شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ

شرافت مؤمن بشب خیزی است و عزت او به بینیازی ازمردم است.

طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِلَابٌ لِلْعِزِّ وَ مُذْهِبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزُّ الْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ الطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ

حاجت خواهی ازمردمان برطرف کننده عزت است وسلب عزت کند و برنده حیا است و نومیدی از آنچه که دردست مردم است عزت و آبروی مؤمن است در دین خود وطمع داری بیچیزی وفقرحاضر است..

صِلَةُ ٱلْأَرْحَامِ تَحْسُنُ ٱلْخُلُقَ وَ تُطِيبُ ٱلنَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي ٱلرِّزْقِ وَ تُنْسِي فِي ٱلْأَجَلِ

بخویشان ورسیدگی بایشان خلق را خوش ونفس را پاکیزه کند وروزی را زیاد سازد واجل را فراموش گرداند .

كَفَى بِالْحِلْمِ نَاصِراً

بس است بردباری ازبرای کمك ویاری

إِذَا لَمْ تَكُنْ حَلِيماً فَتَحَلَّمْ

اگر بردبار نیستی پس بردباری را بخود ببند تا بردبار شوی .

مَنْ كَفَّ يَدَهُ عَنِ النَّاسِ فَإِنَّمَا يَكُفُّ يَداً وَاحِدَةً وَ يَكُفُّونَ أَيْدِيَ كَثِيرَةً

کسی که نگاهدارد دست خود را از مردم جز این نیست که ازیکدست جلوگیری کرده وآنها دستهای بسیاری را باینواسطه ازاو جلوگیری میکنند یعنی اگراو از دست خود جلوگیری کرد پس اوازدستهای دیگران درباره خود جلوگیری نموده.

كَفَى بِالْمَرْءِ إِعْتِمَاداً عَلَى أَخِيهِ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ حَاجَتَهُ

کافی است بمرد اعتماد بر برادر خود که حاجت خود را باو فرودآرد .

صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا أَوْ تَقَارُبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا

صدقه‌ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح بین مردم است وقتی که با هم فسادکنند ونزدیکی فراهم نمودن بین ایشان است وقتی که ازیکدیگردوری بجویند

مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَ حَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَ وَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَأَنَا مِمَّنْ حَرُمَتْ غِيبَتُهُ وَ كَمُلَتْ مُرُوَّتُهُ وَظَهَرَ عَدْلُهُ وَوَجَبَتْ أُخُوَّتُهُ

کسیکه معامله و داد وستد با مردم کند و بآنها ستم نکند و بایشان حدیث کند و بآنها دروغ نگوید و بایشان وعده دهد وخلاف آن ننماید چنین کس از کسانی است که حرام است غیبت او وتمام است مروت او وآشکار است دادگری وعدالت او وواجب است برادری واخوت او (کافی درباب مؤمن وعلامات وصفات او)

مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ هَلَكَ

کسیکه خواهان ریاست شود هلاك میگردد .

مَنْ زَرَعَ الْعَدَاوَةَ حَصَدَ مَا بَذَرَ

کسیکه تخم دشمنی کاشت میدرود آنچه راکه کشته است .

اَلْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ

خشم کلید هرشر وبدی است .

اَلْغَضَبُ مُمْقِتُ الْحَلِيمِ

غضب دام هلاك هرحکیمی است .

مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ

کسی که در اختیار ندارد غضب خود را مالك و اختیار دارعقل خود نیست.

إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ

حسد ایمان را میخورد همانطور که آتش هیزم را میخورد .

آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ

آفت دین حسد وعجب یا خودپسندی وفخر یا بخودبالیدن است .

مَا مِنْ أَحَدٍ يَتِيهُ إِلَّا مِنْ ذِلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ

نیست کسی که خودپسندی یاحیرت زدگی پیدا کند مگر ازذلتی که درخودش میبابد

مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ مَنْ تَكُونُ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ

چه قدرزشت است بمؤمن کسیکه او رغبت بخواری وی دارد ومیل دارد که اورا خوار ببینید .

إِنَّ السَّفْهَ خُلُقٌ لَئِيمٌ يَسْتَطِيلُ عَلَى مَنْ دُونَهُ وَ يَخْضَعُ لِمَنْ فَوْقَهُ

در حقیقت بیخردی و سفاهت خوئی پست و لئیم است که بر زیر دست خود دراز دستی میکند و بر بالا دست خود فروتنی مینماید .

إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللهُ عَلَى الكَذَّابِينَ النِّسْيَانُ

بدرستیکه از آنچه خدا کمك ویاری بردروغگویان داده فراموشی و نسیان آنها است .

إِنَّ خَيْرَ الْعِبَادِ مَنْ يَجْتَمِعُ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ : إِذَا أُحْسِنَ اسْتَبْشَرَ وَ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ وَ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ وَ إِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ وَ إِذَا أَظْلَمَ غَفَرَ

بدرستیکه بهترین بندگان کسی است که دراو پنج خصلت گرد آید وقتیکه خوبی کرد گشاده‌روئی کند وچون بدی کرد آمرزش خواهد وآنگاه که اعطاء و بخشش دید شکر گذاری کند وچون مبتلی شد بردباری نماید وچون ستم دید گذشت وبخشش کند وآمرزش طلبد .

فصل سوم

از گفتار آن بزرگوار در موضوعات مختلفه

وَ قَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَةَ يَا أَبَا عَبدِاللهِ مَا اَصبَرَكَ عَلَى الصَّلٰوةِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام وَيحَكَ يَا نُعْمَان أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الصَّلٰوةَ قُربَانُ كُلِّ تَقِيٍّ وَ أَنَّ الْحَجَّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ وَأَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللهِ وَالدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ فَاحْفَظْ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ يَا نُعْمَان .

ابو حنیفه بخدمتش عرض کرد یا اباعبدالله چه قدرصبر داری تو بر نماز یعنی نماز خودرا طول میدهی فرمود وای بر تو ای نعمان آیا ندانسته ای که نماز نزدیك کننده هر پرهیز کاری است بخدا وموجب تقرب بنده خواهدبود وحج جهاد هرضعیف وناتوانی است که جهاد کردن نتواند وبرای هر چیزی زکواتی است وزکواة بدن روزه گرفتن است وبهترین عملها انتظار کشیدن فرج است ازخدا وآنکس که مردمرا بخیر بخواند وخود عمل نکند مانند تیراندازی است که کمان اوزه نداشته باشد پس ای نعمان این کلمات را بخاطر بسپار وآنهارا نگاهدار .

ثَلَاثَةٌ أُقْسِمُ بِاللهِ إِنَّهَا لَحَقٌّ مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ وَلَا زَكٰوةٍ وَلَا ظُلِمَ أَحَدٌ بِظَلَامَةٍ فَقَدَرَ أَنْ يُكَافِيَ بِهَا فَكَظَمَهَا إِلَّا أَبَدَ لَهُ اللهُ مَكَانَهُ عِزّاً وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْئَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بَابَ الْفَقْرِ

سه چیز است قسم میخورم که آنها حق اند : کم نمیشود مالی از صدقه دادن

وز کواة ادانمودن وستم نمی بیند هیچکس بستمی که نتواند آنرا پاداش دهد پس خشم خود را فرو خورد ومتحمل آن ستم شود مگر خدا بجای آن عزت باو دهد وباز نمیکند بندهٔ برخود در درخواست و سئوالی را مگر اینکه خدا باز میکند براو در فقر و بیچیزی را . (یعنی دست سئوال درازکند وازمردم چیزی بخواهد)

مُرُوَّةُ ٱلْمَرءِ فِي نَفْسِهِ نَسَبٌ لِعَقِبِهِ وَ قَبِيلَتِهِ .

انصاف ومردانگی شخص دربارهٔ خودش نسب است از برای آیندگان او وقبیله و خاندان وی .

سَبْعَةٌ يُفْسِدُونَ أَعْمالَهُمْ : أَلرَّجُلُ ٱلْحَلِيمُ ذُوٱلْعِلْمِ الْكَثِيرِ لَا تُعْرَفُ بِذٰلِكَ وَلَا يُذْكَرُ بِهِ وَالْحَكِيمُ الَّذِي يُدَبِّرُ (أَوْ يُدَبِّرُ) مٰالَهُ كُلُّ كَاذِبٍ مُنْكِرٍ لِمٰا يُؤْتٰى إِلَيْهِ وَالرَّجُلُ الَّذِي يَأْمَنُ ذَاالْمَكْرِ وَالْخِيٰانَةِ وَالسَّيِّدُ الْفَظُّ الَّذِي لَا رَحْمَةَ لَهُ وَالْأُمُّ الَّتِي لَا تَكْتُمُ عَنِ الْوَلَدِ السِّرَ وَتَفْشِي عَلَيْهِ وَالسَّرِيعُ إِلَى لَائِمَةِ إِخْوٰانِهِ وَالَّذِي لَا يَزٰالُ يُجٰادِلُ أَخٰاهُ مُخٰاصِمًا لَهُ .

هفت کس اند که اعمال خودرا تباه وفاسد میکنند مردی بردبار که دارای دانشی بسیار است و شناخته بآن نشود وباآن علم یادی از او نکنند یا آنکه خود آنرا نشناسد وبآن دانشی که دارد متذکر نشود و حکیمی که مال اوراهر دروغگوی ناشناسی بآنچه که میکنند اداره نماید یاتدبیر کاراورا دروغگوئی منکر به نمایدومردی که از صاحب مکر وخیانت آرامش خاطر دارد وآقائی که درشت خواست وبرای اورحمتی نیست ومادری که ازفرزندش سرخودراپنهان ندارد واوآنرا افشانماید وآنکس که بملامت و سرزنش برادران خودشتاب کند وآنکه همیشه بابرادر خودمجادله ونزاع نموده خصم اوباشد

لَا يَطْمَعُ ذُوالْكِبْرِ فِي الثَّنٰاءِ الْحَسَنِ وَلَا الْبَخِيلُ فِي كَثْرَةِ الصَّدِيقِ وَلَا

السّيِّئُ الأدَبُ فِي الشَّرَفِ وَلَا الْبَخِيلُ فِي صِلَةِ الرَّحِمِ وَلَا الْمُسْتَهْزِئُ بِالنَّاسِ فِي صِدْقِ الْمَوَدَّةِ وَلَا الْقَلِيلُ الْفِقْهِ فِي الْقَضَاءِ وَلَا الْمُغْتَابُ فِي السَّلَامَةِ وَلَا الْحَسُودُ فِي رَاحَةِ الْقَلْبِ وَلَا الْمُعَاقِبُ عَلَى الذَّنْبِ الصَّغِيرِ فِي السُّودَدِ وَلَا الْقَلِيلُ التَّجْرُبَةِ الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ فِي رِيَاسَتِهِ.

طمع ندارد کسی که دارای کبر و خود پسندی است و در ثنا وستایش نیکو وحیله گر در زیادی دوست ورفیق و بی ادب در شرافت و بزرگواری و بخیل در صله رحم و نه آنکس که بمردم استهزاء می کند درصدق دوستی و نه آنکس که درفقه سرمایه اندك دارد درقضاوت وداد گری و نه آنکس که غیبت شده یا کارش غیبت است در سلامتی و نه حسود در آسایش دل و نه آنکس که بر گناه کوچك پاداش دهد و عقوبت کند در بر تری و آقائی و نه آنکس که کم تجربه است و آنکس که عجب وخود پسندی در سر دارد درریاست خودش.

مَنْ كَانَ الْحَزْمُ حَارِسَهُ وَالصِّدْقُ جَلِيسَهُ عَظُمَتْ بَهْجَتُهُ وَ تَمَّتْ مُرُوَّتُهُ.

کسی که احتیاط کاری نگاهبان او باشد وراست گفتاری همنشین اوست خوشی وشادمانی او بزرك شود وانصاف وجوانمردی، او تکمیل پذیرد.

جَاهِلٌ سَخِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ نَاسِكٍ بَخِيلٍ.

نادان بخشش دار بهتر ازعابد بخیل است.

مَنْ سَئَلَ فَوْقَ حَقِّهِ اِسْتَحَقَّ الْحِرْمَانَ

کسی که بالاتر ازحق خود رابخواهد سزاوار حرمان ومحرومی گردد.

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ وَ أَنْقَصُ النَّاسِ عَقْلًا ظَلَمَ مَنْ

دُونَهُ وَلَمْ يَصْفَحْ عَمَّنِ اعْتَذَرَ إِلَيْهِ

سزاوار ترین مردم ببخشش و گذشت تواناترین آنها است بر کیفر وعقوبت و فاضل ترین مردم ازجهت عقل کسی است که ستم بپست تر از خود ومادون خود کند و صرف نظر نکند از آن کس که ازوی معذرت خواهد .

لَا تَكُونَنَّ أَوَّلَ مُشِيرٍ وَ إِيَّاكَ وَالرَّأْيَ الْقَطِيرَ

نباش اول رای دهنده درشورو بترس ازرای دادن بی رویه وفکر

اَلْاِسْتِقْصَاءُ فُرْقَةٌ ـ اَلْإِنْتِقَادُ عَدَاوَةٌ ـ قِلَّةُ الصَّبْرِ فَضِيحَةٌ ـ إِفْشَاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ ـ اَلسَّخَاءُ فِطْنَةٌ ـ اَللُّؤْمُ تَغَافُلٌ

دوراندیشی و تتبع فرقت وتفرقه آوردعیب گیری عداوت، کم صبری رسوائی، آشکار نمودن سرسقوط و پرتاب، سخاو بخشش، زیرکی، ملامت تغافل و بیخبری .

ثَلَاثَةٌ مَنْ فَرَطَ فِيهِنَّ كَانَ مَحْرُوماً : اِسْتِمَاحَةُ جَوَادٍ وَمُصَاحَبَةُ عَالِمٍ وَاسْتِمَالَةُ سُلْطَانٍ

سه چیز است که هر کس در آن افراط وزیاده روی کند محروم میشود طلب جود وبخشش از آنکه بخشاینده است ومصاحبت یاهم صحبتی با عالم ودلجوئی سلطان .

ثَلَاثَةٌ تُوَرِّثُ الْمَحَبَّةَ اَلدِّينُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْبَذْلُ

سه چیزاست که باعث دوستی ومحبت شوددین داری ـ فروتنی ـ بخشش

مَنْ بَرِئَ مِنْ ثَلَاثَةٍ نَالَ ثَلَاثَةً مَنْ بَرِئَ مِنَ الشَّرِّ نَالَ الْعِزَّ وَ مَنْ بَرِئَ مِنَ الْكِبْرِ نَالَ الْكَرَامَةَ وَ مَنْ بَرِئَ مِنَ الْبُخْلِ نَالَ الشَّرَفَ

هر کس که بیزاری جست ازسه چیز میرسد بسه چیز، کسی که بیزاری جست از بدی و بدکاری بعزت میرسد و کسی که بیزاری جست از کبر و خودپسندی به بزرگواری و کرامت خواهد رسید و کس که ازبخل بیزاری گزید بشرافت میرسد .

ثَلاثَةٌ مُكْتَسِبَةٌ لِلْبَغْضاءِ النِفاقُ وَ الْعُجْبُ وَ الظُّلْمُ

سه چیز است که کسب بغض ودشمنی کند دو روئی و بخود بالیدن و ستم گری نمودن .

مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ ثَلاثٍ لَمْ يُعَدَّ نَبِيلاً مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يُزَيِّنُهُ أَوْ جِدَّةٌ يُغْنِيهِ أَوْ عَشِيرَةٌ تَعْضِدُهُ

کسی که نباشد دراو یک خصلت ازسه چیز نجیب وفضیلت دارشمرده نمیشود کسی که نیست برای او عقل و خردی که اورازینت دهد یاسعی و کوششی که وی را بی نیاز سازد یاخویش وهمسازی که اورا کمك کار ودستیار گردد .

ثَلاثَةٌ تَزْرِي بِالْمَرْءِ : اَلْحَسَدُ وَالنَّمِيمَةُ وَالطَّيْشُ

سه چیز است که مردرا خراب ومعیوب میسازد : حسدو سخن چینی وشتاب کاری وکم عقلی .

ثَلاثَةٌ لا تُعْرَفُ إِلّا فِي ثَلاثَةِ مَواطِنَ : لا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ إِلّا عِنْدَ الْغَضَبِ وَلا الشُّجاعُ إِلّا عِنْدَ الْحَرْبِ وَلا أَخٌ عِنْدَ الْحاجَةِ

سه چیز است که شناخته نمیشود مگردر سه جا : شناخته نمیشود بردبارمگر هنگام خشم ودلیر مگرگاه جنك وبرادر مگرهنگام احتیاجمندی و نیاز .

ثَلاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنافِقٌ وَ إِنْ صامَ وَ صَلّى : مَنْ إِذا حَدَّثَ كَذِبَ وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ وَ إِذا ائْتُمِنَ خانَ

سه چیز است که هر کس درمیان آنها باشد دو رو و منافق است اگرچه روزه بگیرد ونماز بخواند : کسیکه وقتی صحبت کرد دروغ بگوید و کسیکه وقتی وعده کرد خلاف کند وهنگامیکه امین شمرده شود خیانت کند .

إِحْذَرْ مِنَ النّاسِ ثَلاثَةً : اَلْخائِنُ وَالظَّلُومُ وَالنَّمّامُ : لِأَنَّ مَنْ خانَ لَكَ

خانَكَ وَمَنْ ظَلَمَ لَكَ سَيَظْلِمُكَ وَمَنْ نَمَّ إِلَيْكَ سَيَنُمُّ عَلَيْكَ

بترس ازسه نوع مردم: خیانت پیشه ستمکار سخن چین زیرا کسی که خیانت کرد از برای تو تو را هم خیانت خواهد کرد و کسی که از برای توستم کرد بزودی بتوستم خواهد نمود و کسی که نزد تو سخن چینی از دیگری نمود بزودی از تو هم سخن چینی خواهد کرد.

لَا يَكُونُ ٱلْأَمِينُ أَمِينًا حَتَّى يُؤْتَمَنَ عَلَى ثَلَاثَةٍ فَيُؤَدِّيهَا: عَلَى ٱلْأَمْوَالِ وَٱلْأَوْلَادِ وَٱلْفُرُوجِ وَإِنْ حَفِظَ إِثْنَيْنِ وَضَيَّعَ وَاحِدَةً فَلَيْسَ بِأَمِينٍ

امین ودرستکار امین نیست تا اینکه ادای امانت را درسه مورد بنماید: براموال واولاد و عصمت‌ها واگر دوچیز را حفاظت ونگاهداری نمود ویکی را ضایع گذاشت پس چنین کس امین بشمار نیاید.

لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقَ وَلَا تَسْتَمِنْ بِكَذَّابٍ وَلَا تَثِقْ بِمَوَدَّةِ مَلُولٍ فَإِنَّ ٱلْكَذَّابَ يُقَرِّبُ لَكَ ٱلْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ لَكَ ٱلْقَرِيبَ وَٱلْأَحْمَقُ يَجْهَدُ نَفْسَهُ وَلَا يَبْلُغُ مَا يُرِيدُ وَٱلْمَلُولُ أَوْثَقُ مَا كُنْتَ بِهِ خَذَلَكَ وَأَوْصَلُ مَا كُنْتَ لَهُ قَطَعَكَ

با احمق مشورت مکن واز دروغگو یاری مخواه وبدوستی ملول اعتماد مکن زیرا که دروغگو نزدیك میکند برای تو دور را ودور میکند از برای تو نزدیك را واحمق زحمت میاندازد خودش را ونمیرسد بآنچه میخواهد وملول محکم میکند آنچه را که تو را بدان خوار می‌سازد ووصل میسازد آنچه را که باعث قطع تو می شود (یعنی جای خوبی بتو بدی میکند.)

أَرْبَعَةٌ لَا تَشْبَعُ مِنْ أَرْبَعَةٍ: أَرْضٌ مِنْ مَطَرٍ وَعَيْنٌ مِنْ نَظَرٍ وَأُنْثَى مِنْ ذَكَرٍ وَعَالِمٌ مِنْ عِلْمٍ.

چهارچیز است که از چهارچیز سیر نمشود زمین از باران، چشم از دیدن، ماده

از نر، عالم از علم .

أَرْبَعَةٌ تُهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ . أَكْلُ الْقَدِيدِ . وَالْقُعُودُ عَلَى الدَّوَاةِ . وَالصُّعُودُ عَلَى الدَّرَجِ وَ مُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ .

چهار چیز است که شخص را پیش از رسیدن دورهٔ پیری پیر می کند ، خوردن گوشت قدید و خشک شده یا کهنه ـ نشستن بر زمین مرطوب و جای نم ناک بالا رفتن بر پله ها و نردبان و جمع آمدن با پیرزنان .

اَلنِّسَاءُ ثَلَاثٌ : وَاحِدَةٌ لَكَ وَ وَاحِدَةٌ لَكَ وَ عَلَيْكَ وَ وَاحِدَةٌ عَلَيْكَ لَا لَكَ فَأَمَّا الَّتِي لَكَ فَالْمَرْأَةُ الْعَذْرَاءُ وَ أَمَّا الَّتِي لَكَ وَ عَلَيْكَ الثَّيِّبُ وَأَمَّا الَّتِي عَلَيْكَ فَهِيَ الْمُتَبَّعُ الَّتِي لَهَا وَلَدٌ مِنْ غَيْرِكَ

زن سه نوع است . یکی از برای تو و بنفع تو است و یکی بنفع و به ضرر تو است و یکی بر ضرر تو است نه بنفع تو اما آنکه بنفع تو است زنی باکره و شوهر نکرده است و آنکه بنفع تو و بضرر تو است زنی است شوهر کرده و آنکه بر ضرر تو است زنی است دنباله دار که از برای او فرزندی از غیر تو است .

ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّداً : كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الصَّفْحُ عَنِ الْمُسِيءِ وَالصِّلَةُ بِالنَّفْسِ وَ الْمَالِ

سه صفت اند که هر کس دارای آن باشد آقا و سید است فرو برنده خشم ، گذشت از بدکار و پیوستگی بر حم با جان و مال .

ثَلَاثَةٌ فِيهِنَّ الْبَلَاغَةُ : اَلتَّقَرُّبُ مِنْ مَعْنَى الْبُغْيَةِ وَالتَّبَعُّدُ مِنْ حَشْوِ الْكَلَامِ وَالدَّلَالَةُ بِالْقَلِيلِ عَلَى الْكَثِيرِ .

سه چیز است که بلاغت و سخن رسانی در آن است نزدیک نمودن سخن بمعنی مقصود و مطلوب و دوری جستن از سخن زائد و حاشیه روی و دلالت کردن بگفتار

اندك برابر معنی بسیار .

أَلْجَهْدُ فِی ثَلاثَةٍ: فِي تَبَدُّلِ الْإِخْوانِ وَالْمُنابَذَةِ بِغَيْرِ بَيانٍ وَالتَّجَسُّسِ عَمّا لا يُعْنى

کوشش درسه چیز است : درعوض نمودن برادران و برادر گیری دیگری بجای آن و تفرقه افکندن و پرت انداختن بدون بیان و اظهار و جستجو و بازجوئی از چیزی که مقصود نیست .

ثَلاثَةٌ يَحْجُزْنَ عَنْ طَلَبِ الْمَعالِي : قِصَرُ الْهِمَّةِ وَقِلَّةُ الْحَياءِ وَضَعْفُ الرَّأْيِ

سه چیز است که مانع میشود خواستاری بلندی و برتری را کوتاهی همت کمر شرم و حیاسستی اندیشه ورای .

أَلْحَزْمُ فِي ثَلاثَةٍ : أَلْإِسْتِخْدامُ لِلسُّلْطانِ والطّاعَةُ لِلْوَلَدِ وَالْخُضُوعُ لِلْمَوْلى.

احتیاط کاری درسه چیز است خدمت گذاری سلطان فرمانبرداری به پدر وفرو تنی از برای مولی واختیار دار .

أَلْأُنْسُ فِي ثَلاثَةٍ :فِي الزَّوْجَةِ الْمُوافِقَةِ وَالْوَلَدِ الْبارِّ وَالصَّدِيقِ الْمُصافِي

آرامش خاطر درسه چیز است در همسر موافق و بساز و پسر نیکوکار و دوست روشن ضمیر و اخلاص پیشه .

مَنْ رُزِقَ ثَلاثاً نالَ الْغِنى الْأَكْبَرَ أَلْقَناعَةُ بِما أَعْطى وَالْيَأْسُ مِمّا فِي أَيْدِي النّاسِ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ .

کسی که روزی کرده شود سه چیز را ببزرگترین بی نیازی خواهد رسید قناعت ها واکتفا کردن بآنچه بوی داده شده و نومیدی از آنچه که دردست مردمان است و ترك نمودن زیادتی ها وفضلات .

ثَلاثَةٌ لا يُعْذَرُ الْمَرْءُ فِيها : مُشاوَرَةُ ناصِحٍ وَ مُداراةُ حاسِدٍ وَالتَّحَبُّبُ إِلَى النّاسِ .

سه‌چیز است که برای شخص در آن عذری نیست . شوری کردن با نصیحت گر وملایمت ومدارا بارشك بروخودرا دوست کردن بمردم یادوست گیری مردمان

مَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي ثَلاثٍ إِبْتَلَى بِثَلاثٍ : مَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي السَّلامَةِ إِبْتَلَى بِالْخَذْلانِ وَ مَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي الْمَعْرُوفِ إِبْتَلَى بِالنَّدامَةِ وَمَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي الْإِسْتِكْثارِ مِنَ الْإِخْوانِ إِبْتَلَى بِالْحُسْرانِ

کسی که میل ورغبت نکرد درسه‌چیز مبتلا بسه چیزمی‌شود . کسی که‌رغبت نکرد بسلامتی مبتلابخواری گردد . وکسی که رغبت درمعروف وخوبی ننمود مبتلا به‌پشیمانی شود وکسی که رغبت نکرد بزیادکردن برادران مبتلابزیان وضرر گردد .

ثَلاثٌ يَجِبُ عَلَى كُلِّ إِنْسانٍ تَجَنُّبُها : مُقارَنَةُ الْأَشْرارِ وَ مُحادَثَةُ النِّساءِ وَ مُجالَسَةُ أَهْلِ الْبِدَعِ .

سه چیز است که برهرانسانی واجب است پرهیز ودوری از آن : همسری با بدان وصحبت وحدیث کردن با زنان وهمنشینی با اهل بدعت وبدعت گذاران .

ثَلاثٌ يَجِبُ عَلَى كَرَمِ الْمَرْءِ : حُسْنُ الْخُلُقِ وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ غَضُّ الطَّرْفِ

سه‌چیز است که دلالت به بزرگواری شخص میکند خوش خلق و نیکخوئی فروخوردن خشم وچشم‌پوشی .

مَنْ وَثِقَ بِثَلاثَةٍ كانَ مَغْرُوراً : مَنْ صَدَقَ بِما لا يَكُونُ وَ رَكَنَ إِلَى مَنْ لا يَثِقُ بِهِ وَ طَمِعَ فِي ما لا يَمْلِكُ .

کسی که اعتماد بسه‌چیز کند فریفته ومغرور است : کسی که تصدیق کند بآنچه وجود ندارد وتکیه کند بکسی که اعتماد باو ندارد وطمع برد درچیزی که دراختیار

او نیست ومالك آن نمیباشد

ثَلاثَةٌ مَنْ إِسْتَعْمَلَها أَفْسَدَ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ : مَنْ ساءَ ظَنُّهُ وَ أَمْكَنَ مِنْ سَمْعِهِ وَ أَعْطَى قِيادَهُ حَلِيلَتَهُ .

سه چیز است که هر کس آن را بکار بر دین ودنیای خود را تباه سازد . کسی که گمان خود را بد بدارد وسوء ظن پیدا کند وهر چه را که میشنود ممکن بشمارد و باور کند وعنان اختیار خودش را بزنش بدهد

أَفْضَلُ الْمُلُوكِ مَنْ أَعْطَى ثَلاثَ خِصالِ الرَّأْفَةَ وَالْجُودَ وَالْعَدْلَ .

بهترین شاهان کسی است که دارای سه خصلت باشد : مهربانی - بخشش - دادگستری .

يَجِبُ لِلْمُلُوكِ أَنْ يُفْرِطُوا فِي ثَلاثَةٍ : فِي حِفْظِ الثُّغُورِ وَ تَفَقُّدِ الْمَظالِمِ وَ إِخْتِيارِ الصَّالِحِينَ لِأَعْمالِهِمْ .

وواجب است برای شاهان که زیاده‌روی و افراط درسه‌چیز کنند: نگاهداری سرحدات ومرزبانی ورسیدگی وجستجوی مظالم ودادخواهی و برگزیون نیکوکاران را برای کارهای خوب .

أَلْعاقِلُ لا يَسْتَخِفُّ بِأَحَدٍ وَ أَحَقُّ مَنْ لا يَسْتَخِفُّ بِهِ ثَلاثَةٌ : اَلْعُلَماءُ وَ السُّلْطانُ وَالْإِخْوانُ لِأَنَّهُ مَنِ اسْتَخَفَّ بِالْعُلَماءِ أَفْسَدَ دِينَهُ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِالسُّلْطانِ أَفْسَدَ دُنْيَاهُ وَ مَنِ اسْتَخَفَّ بِالْإِخْوانِ أَفْسَدَ مُرُوَّتَهُ .

خردمند سبك نمی‌شمارد هیچکس را و سزاوارترین کسی که استخفاف وسبك شماری نبایست بشود سه کسند : دانایان وشاهان وبرادران زیرا کسی که علما ودانایان را سبك بشمارد دین خود را تباه نموده وکسی که استخفاف بسلطان کند دنیای خود را فاسد کرده وکسی که برادران خویش را استخفاف کند مروت واصاف خود را از

دست داده .

ثَلاثَةُ أَشْياءٍ يَحتاجُ إِلَيْها النّاسُ طُرّاً : اَلأَمْنُ وَالعَدْلُ وَالخِصْبُ .

سه‌چیز است که همگی مردمان بآن نیازمندند: آرامش و آسایش، دادگستری وعدالت، فراوانی و ارزانی نعمت .

ثَلاثَةٌ تُكَدِّرُ العَيْشَ : السُّلْطانُ الجائِرُ وَالجارُ السُوءِ وَالمَرْأَةُ البَذِيَّةِ

سه‌چیز است که زندگی را تیره و تار میکند : سلطان ستمکار ، همسایه بدو پرآزار ، زن بیشرم وبدکردار .

لا تُطَيِّبُ السُّكْنى إِلّا بِثَلاثَةٍ : اَلْهَواءُ الطَّيِّبُ وَالْماءُ الغَزِيرُ وَالأَرْضُ الخُوارَةِ .

گوارا و خوش نمیشود جایگاه گرفتن مگر بسه جا: هوای پاك و پاکیزه وآب بسیار وزمین نرم وهموار .

ثَلاثُ خِصالٍ مَنْ رُزِقَها كانَ كامِلاً . اَلعَقْلُ وَالجَمالُ وَالفَصاحَةُ .

سه خصلت است که هر کس روزی یافت مردی تمام خواهد شد عقل و جمال و فصاحت .

ثَلاثَةٌ تُورِثُ الحِرمانَ : اَلإِلْحاحُ فِي المَسْئَلَةِ وَالغَيْبَةُ وَالهِزَّةُ .

سه‌چیز است که مورث و باعث دوری ومحرومیت است : اصرار در خواهش و سئوال و غیبت کردن ونشاط وشادمانی نمودن .

مَنْ طَلَبَ ثَلاثَةً بِغَيْرِ حَقٍ حُرِمَ مِنْ ثَلاثَةٍ بِحَقٍ : مَنْ طَلَبَ الدُّنْيا بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ الآخِرَةَ بِحَقٍّ وَ مَنْ طَلَبَ الرِّياسَةَ بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ الطّاعَةَ لَهُ بِحَقٍّ وَ مَنْ طَلَبَ الْمالَ بِغَيْرِ حَقٍّ حُرِمَ بَقاءَهُ لَهُ بِحَقٍّ .

کسی که طلب کند سه‌چیز را بدون حق شایستگی محروم میشود ازسه چیز

بحق : کسی که دنیا را بغیرحق بطلبد ازآخرت بحق محروم میشود وکسی که طالب ریاست شود بدون حق محروم میشود از فرمانبری برای وی بحق وکسی که طالب مال شود بدون حق محروم میشود از بقای آن مال برای وی بحق .

ثَلاثَةٌ لا يَنْبَغِي لِلمرءِ الْحازِمِ أنْ يَقْدِمَ عَلَيْها : شُربُ السَّمِّ لِلتجْرُبَةِ وَ إنْ نَجا مِنْهُ وَ إفْشاءُ السِرِّ لِلقَرابَةِ الْحاسِدِ وَ إنْ نَجا مِنه وَ رُكُوبُ الْبَحْرِ وَ إنْ كانَ الْغِنى فِيه .

سه چیزاست که شایسته نیست شخص احتیاط کار راکه درآن واردشود یااقدام کند : نوشیدن زهر برای آزمایش اگرچه ازآن رستگاری یابد وآشکار نمودن سر از برای نزدیك شدن بحسود اگرچه خود ازآن نجات یابد و سوارشدن بکشتی و سیر دریا اگرچه درآن بی نیازی باشد که گفته اند :

بدریا درمنافع بیشمار است اگرخواهی سلامت درکناراست

لا يَسْتَغْني أهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلاثَةٍ يَفْزَعُ إلَيْهِمْ فِي أمْرِ دُنْياهُمْ وَآخِرَتِهِم فَإنْ عَدَمُوا ذٰلِكَ كانُوا هَمَجاً : فَقِيهٌ عالِمٌ وَرِعٌ وَ أمِيرٌ خَيِّرٌ مُطاعٌ وَ طَبِيبٌ بَصِيرٌ ثِقَةٌ .

بی نیاز نمیشوند اهل هرشهری از سه چیزی که پناهنده شوند بآنها درامردنیا وآخرتشان واگر آنهارا نداشتند چون گوسفندانی بی شبان باشند: فقیه دانای پرهیزکار فرمانده نیکوکار وفرمانگذار ، پزشك بینا ودرست کار .

إنْ يَسْلِمَ النّاسُ مِنْ ثَلاثَةِ أشْياءٍ كانَتْ سَلامَتُهُ شامِلَةً : لِسانُ السُّوءِ وَ يَدُ السُّوءِ وَ فِعلُ السُّوءِ .

اگر سالم بمانند مردم از سه چیز سلامتی جامع وشامل را داراشده اند: زبان بد ، دست بد ، کارو کردار بد .

إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي ٱلْمَمْلُوكِ خِصْلَةٌ مِنْ ثَلَاثٍ فَلَيْسَ لِمَوْلَاهُ فِي إِمْسَاكِهِ رَاحَةٌ : دِينٌ يُرْشِدُهُ أَوْ أَدَبٌ يَسُوسُهُ أَوْ خَوْفٌ يَرْدَعُهُ .

وقتی که در بنده وغلام یکی از سه‌خصلت نباشد پس ازبرای مولای او در نگاهداری وی آسودگی خیال و راحت نیست دینی که او را راهنمائی کند یا ادبی که نگاهبان دسائس وی باشد یا بیمی که‌جلوگیرومانع اوشود .

إِنَّ ٱلْمَرءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذٰلِكَ : مُؤَاشَرَةٌ جَمِيلَةٌ وَسِعَةٌ بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةٌ بِتَحْصِينٍ .

هرمردی در خانه وخانواده خود نیازمند بسه‌خصلت‌است که متحمل‌ومتکلف بر آنشود اگرچه درخوی او هم این سه چیز نباشد : آمیزش نیکو و فراخدستی باندازه وغیرت درنگاهداری وحفاظت عیال خود .

ٱلرِّجَالُ ثَلَاثَةٌ : عَاقِلٌ وَ أَحْمَقُ وَ فَاجِرٌ ، فَٱلْعَاقِلُ إِنْ كُلِّمَ أَجَابَ وَ إِنْ نُطِقَ أَصَابَ وَ إِنْ سَمِعَ وَعَى وَالْأَحْمَقُ إِنْ يُكَلَّمْ عَجِلَ وَ إِنْ حَدَّثَ ذَهِلَ وَ إِنْ حُمِلَ عَلَى ٱلْقَبِيحِ فَعَلَ وَالْفَاجِرُ إِنِ ٱئْتَمَنْتَهُ خَانَكَ وَ إِنْ حَدَّثْتَهُ شَانَكَ .

مردان برسه نوع اند :عاقل ، احمق وفاجر .پس‌خردمندوعاقل آن‌است که‌اگر سخن باوگفته شود جواب دهد واگر نطق کندصواب گویدواگر گوش کند بخاطرسپارد و ضبط نماید و احمق اگرسخن گوید شتاب کند واگرحدیث کرد غفلت ننماید واگر واداز بکاری زشت شود انجام دهد و بدکار وفاجر اگر اورا امین‌بشماری‌خیانت کند واگر بااو حدیث کنی تورا عیب می گیرد .

ثَلَاثَةٌ لَيْسَ مَعَهُنَّ غُرْبَةٌ : حُسْنُ الْأَدَبِ وَ كَفُّ الْأَذَى وَمُجَانَبَةُ الرِّيَبِ

سه چیز است که با آنان غربت ودوری نیست : شایستگی و نیکی ادب و جلوگیری ازآزار مردم ودوری گرفتن ازشك و تردید .

أَلْأَيامُ ثَلاثَةٌ : فَيَوْمٌ مَضي لا يُدرَكُ وَ يَومُ النّاسُ فيهِ فَيَنْبَغي أَنْ يَغْتَنِموهُ وَ غَداً إِنَّما في أَيديهِم أَمَلُهُ .

روزها بر سه نوع‌اند : پس روزی که گذشته وبدست نمی‌آید وروزی که مردم درآنند وشایسته است که آنرا غنیمت بشمارند و فردا که آرزوی آن در دستهای ایشان است .

مَنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ ثَلاثُ خِصالٍ لَمْ يَنْفَعْهُ الْإيمانُ: حِلْمٌ يَرُدُّ جَهْلَ الْجاهِلِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ طَلَبِ الْمَحارِمِ وَ خُلُقٌ يُداري بِهِ النّاسُ .

کسی که در او سه خصلت نیست ایمان او سودی ندهد : حلمی که نادانی نادان را از اوردکند وپرهیزی که اورا ازطلب حرامها مانع گردد و خلقی که بآن با مردم مدارا نماید .

أَلْإِخْوانُ ثَلاثَةٌ :مُواسٍ بِنَفْسِهِ وَ آخَرُ بِمالِهِ وَ هُمَاالصّادِقانِ فِي الاخاهُ وَالآخَرُ يَأْخُذُ مِنْكَ الْبُلْغَةَ وَ يُرِيدُكَ لِبَعْضِ اللَّذَةِ فَلا تَعُدُّهُ مِنْ أَهْلِ الثِّقَةِ .

برادران سه گونه‌اند : یکی آن است که با تو بجان برابری کند و دیگری بمال وآندو دربرادری خود راست گفتارند ودیگری که ازتو کفاف گذران خود را میگیرد و تورا ازبرای لذتها میخواهد پس چنین کس راازمردم‌درستکار و استوار بشمار واعتماد بآن پیدا بکن .

لا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقيقَةَ الْإيمانِ حَتّى تَكُونَ فيهِ خِصالٌ ثَلاثٌ:أَلْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَ حُسْنَ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعيشَةِ وَالصَّبرُ عَلَى الرَّزايا .

تکمیل نمیکند بندهٔ حقیقت ایمان را تا در او سه خصلت نباشد : فقه ودانش در دین واندازه گیری نیکو پسندیده درگذران‌وصبر وبردباری برمصیبتها وبلایا .

ثَلاثَةٌ مَنِ ابْتُلِيَ بِواحِدَةٍ مِنهُنَّ كانَ طائِحَ العَقلِ : نِعمَةٌ مُوْلِيَةٌ وَزَوْجَةٌ فاسِدَةٌ وَ فَجِيعَةٌ بِحَبِيبٍ

سه چیز است که هر کس بیکی از آنان مبتلا شد عقل او پریشان میشود : نعمتی که باو پشت کند زنی که به تباهی و فساد افتد ، بلای ناگواری که بدوست او رسد .

جُعِلَتِ الشَّجاعَةُ عَلَى ثَلاثِ طَبائِعَ لِكُلِّ واحِدَةٍ مِنهُنَّ فَضِيلَةٌ لَيسَتْ لِلْأُخرَى : السَّخاءُ بِالنَّفسِ وَالأَنَفَةُ مِنَ الذُّلِّ وَ طَلَبُ الذِّكرِ فَإِنْ تَكامَلَتْ فِي الشُّجاعِ كانَ البَطَلُ الَّذي لا يُقامُ في سَبِيلِهِ وَالمَوسُومُ بِالأَقدامِ في عَصرِهِ وَ إِنْ تَفاضَلَتْ بَعضُها عَلَى بَعضٍ كانَتْ شَجاعَتُهُ فِي ذٰلِكَ الَّذي تَفاضَلَتْ فِيهِ أَكثَرُ .

قرار داده شده است شجاعت بر سه طبیعت که از برای هریك از آنان فضیلتی است که برای دیگری نیست : سخاوت بنفس و از خود گذشتگی وعار داشتن از خواری وخواستاری ذکر ویادآوری پس اگر این اوصاف در شخص شجاع تکمیل شد دلیر آن کسی است که در راه خود باز نایستد و درعصر وروزگار خود باقدام موسوم و نامبرده شود واگر این اوصاف او بعضی بر بعض دیگر برتری یافت شجاعت او در آن خصلت وصفتی است که در آن برتری و فزونی زیادتر یافته .

يَجِبُ لِلْوالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلاثَةُ أَشْياءَ : شُكرُهُما عَلَى كُلِّ حالٍ وَ طاعَتُهُما فِيما يَأمُرانِهِ بِهِ وَ يَنْهَيانِهِ عَنْهُ فِي غَيرِ مَعصِيَةِ اللهِ وَ نَصِيحَتُهُما فِي السِّرِّ وَالعَلانِيَةِ .

واجب است از برای پدر ومادر برفرزند سه چیز : شکرگذاری وسپاس ازپدر

ومادر درهرحال و طاعت وفرمانبرداری از ایشان درآنچه باو امر کنند یا او را از آن نهی نمایند درغیر نافرمانی ومعصیت خدا و نصیحت ایشان درپنهان وآشکار.

وَ يَجِبُ لِلْوالِدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلاثُ خِصالٍ : إِخْتِيارُ والِدَتِهِ وَ تَحْسِينُ إِسْمِهِ وَالْمُبالِغَةُ فِي تأْدِيبِهِ .

وواجب است از برای فرزند بروالد خود سه خصلت : برگزیدن مادر ونیکو گذاردن نام او ومبالغه و اصرار درادب کردن او .

أَلسُّرُورُ فِي ثَلاثِ خِلالٍ : فِي الْوَفاءِ وَ رِعايَةِ الْحُقُوقِ وَالنُّهُوضِ فِي النَّوائِبِ .

شادمانی مابین سه چیز است : در وفا نمودن بعهد و حق گذاری ورعایت حق و جنبش درپیش آمدها وحوادث .

ثَلاثَةٌ يُسْتَدَلُّ بِها عَلَى أَصابَةِ الرَّأْيِ : حُسْنُ اللِّقاءِ وَ حُسْنُ الْإِسْتِماعِ وَ حُسْنُ الْجَوابِ .

سه چیز است که از آنها پی به اصابت رأی و مصلحت اندیشی برده میشود : برخورد خوب ، شنیدن خوب ، پاسخ دادن خوب .

أُشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ أَنْعِمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لا إِزالَةَ لِلنِّعَمِ إِذا شَكَرْتَ وَلا إِقالَةَ لَها إِذا كَفَرْتَ (وَلا إِقامَةَ)

شکر کن کسی را که برتو نعمت میدهد و نعمت بده بر کسی که تورا شکر میکند زیرا که نعمت برطرف وزایل نمیشود وقتی که سپاسگزاری کنی و واگذاری و دوام بر آن نیست هنگامیکه تو کفران آن نعمت کنی .

فَوْتُ الْحاجَةِ خَيْرٌ مِنْ طَلَبِها مِنْ غَيْرِ أَهْلِها وَ أَشَدُّ مِنَ الْمُصِيبَةِ سُوءُ الْخُلْفِ مِنها .

از بین‌رفتن نیاز حاجت بهتر است ازخواستن آن‌را ازکسی که شایسته و اهل آن نیست وسخت تر از هرمصیبتی بدی خلف ازآن است که وعده کنند و بدان وفانمایند .

قَدْ عَجَزَ مَنْ لَمْ يُعِدَّ لِكُلِّ بَلاءٍ صَبْراً وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ شُكْراً وَ لِكُلِّ عُسْرٍ يُسْراً .

درحقیقت عاجز است کسی که تهیه نکند ازبرای هر بلائی بردباری و صبر را وبرای هر نعمتی شکری وبرای هرسختی آسانی را .

لَمْ يَسْتَزِدْ بِمَحْبُوبٍ بِمِثْلِ الشُّكْرِ وَ لَمْ يَسْتَنْقِصْ مِنْ مَكْرُوهٍ بِمِثْلِ الصَّبْرِ

زیاد نمی‌کند چیزی آنچه راکه محبوب است مانند شکر وکم نمیکند چیزی ناپسند ومکروه را بمانند صبر .

أَنْفَعُ الْأَشْيَاءِ لِلْمَرْءِ سَبْعَةُ النَّاسِ إِلَى عَيْبِ نَفْسِهِ وَأَشُدُّهَا مُؤْنَةً إِخْفَاءُ الْفَاقَةِ وَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ عِنَاءً النَّصِيحَةُ لِمَنْ لَا يَقْبَلُهَا وَ مُجَاوَرَةُ الْحَرِيصِ وَأَرْوَحُ الرَّوْحِ الْيَأْسُ مِنَ النَّاسِ .

مفیدترین چیزها برای مرد پیشی گرفتن اوست از مردم بعیب‌خودش وسخت ترین آن تحمل با رفاقه و تنگدستی و اخفای آن است و سخت ترین چیزها از جهت رنج و زحمت نصیحت نمودن بکسی است که آنرا نپذیرد وهمسایگی باکسی میباشد که دارای حرص و آز است و راحت ترین راحتها نومیدی و یاس از مردمان است .

مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِهِ .

کسی که‌قرار دهد خود را در ایستگاه‌تهمت پس‌باید که ملامت نکند کسانی که باو سوءِ ظن وبدگمانی پیدا میکنند .

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتِ الْخِيَرَةُ فِي يَدِهِ وَ كُلُّ حَدِيثٍ جَاوَزَ إِثْنَيْنِ فَاشٍ

کسی که بپوشاند راز خود را میباشد تمام اختیارات او در دست خودش و هر گفتاری که ازدونفر تجاوز کرد آشکار ومنتشر میگردد .

ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ وَلَا تَظُنَّنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءً أَوْ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا

بنا بگذار امر برادر خود را بر خوبترین وضع وگمان بد مبر بسخنی که از دهان برادرت بیرون میآید در صورتیکه از برای او در خیر راهی بیابی وآنرا بخوبی حمل کنی .

عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصِّدْقِ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ .

برتو باد بدوستی برادران راست گفتار که آنها ذخیره وپس انداز تواند هنگام دراز دستی دوست وسپر تواند نزد بلا ومحنت .

مِنْ زَيْنِ الْإِيمَانِ الْفِقْهُ وَ مِنْ زَيْنِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ وَ مِنْ زَيْنِ الْحِلْمِ الرِّفْقُ وَ مِنْ زَيْنِ الرِّفْقِ اللِّينُ وَ مِنْ زَيْنِ اللِّينِ السُّهُولَةُ .

از زیور و زیب ایمان فقه و دانش است و ازنور دانش بردباری وحلم است و از زیور حلم مدارا و رفق است و از زیور رفق نرمی و ملایمت و از زیور نرمی سهل انگاری و آسان گرفتن کارها است .

أَلصَّفْحُ الْجَمِيلُ أَلَّا تُعَاقِبَ عَلَى الذَّنْبِ وَالصَّبْرُ الْجَمِيلُ أَلَّذِي لَيْسَ فِيهِ شَكْوَى .

گذشت نیکو این است که درشتی وعتاب بر گناه نکنی وصبر نیکو آن است که در آن شکایتی نباشد .

فصل چهارم

در اشعار حکمت آثار منتسبه بآن بزرگوار

منسوب بآنحضرت است که در گذراندن روزگار فرماید

لَا الْیُسْرَ یَطْرُقُنَا یَوْماً فَیَبْطَرُنَا　　وَلَا لِاَزْمَةِ دَهْرٍ نَظْهَرُ الْجَزَعَا

یعنی که نه آسانی کاروفراخ دستی وگشایش اگر روزی برای ما روی دهد ما را شادمان مینماید، و نه در برابر سختی روزگار و گرفتگی کار که پیش بیاید ازما جزع وبی تابی آشکارمیشود.

در اینجا گویا مقصود و بیان ابدای دایم ایشان بسختی و شدائد روزگار در تمام اوقات است وچنین اظهارمیفرمایند که خوشی وناخوشی روزگار برای ما مساوی است و با بدوخوب آن صابروشاکریم.

هم از آنحضرت است که درهمین خصوص فرمود

۲

إِنْ سَرَّنَاالدَّهْرُ لَمْ نَبْهَجْ لِصِحَّتِهِ　　أَوْ سَاءَتْنَاالدَّهْرُ لَمْ نَظْهَرْلَهُ الْهَلَعَا

مِثْلُ النُّجُومِ عَلَى مِضْمَارِ أَوَّلُهَا　　إِذَا تَغَيَّبَ نَجْمٌ آخَرٌ طَلَعَا

یعنی اگر روزگار ما را وقتی خوشحال بدارد ومسرورسازد ما برای صحت وخوشی آن شادمان نمیشویم یا اگر که روزگار بما بدی کنددر موردآن شتابزدگی و جزع وبی‌تابی اظهار نمی‌نمائیم و ما مانند ستارگانی‌هستیم که‌بمرکز خوداستوارند و برروش اولیه خود باقی میمانند و اول ما بدین‌حال‌است وهروقت ستارهٔ‌ازماغروب نمود بجای آن ستارهٔ دیگری طلوع مینماید.

گویا کنایه ازآن است که ما حجتهای پروردگاریم و زمین هیچگاه از حجت خالی نمیماند چنانچه آسمان هیچگاه ازستارگان خالی نیست.

هم از آنحضرت است که سفیان ثوری گوید بحضرتش عرض کردم یابن رسول‌الله از مردم کناره جوئی نمودی فرمود ای سفیان :

۳

فَسَدَ الزَّمانَ وَ تَغَيَّرَ الْإِخْوانُ فَرَأَيتُ الْإِنْفِرادَ أَسْكَنُ لِلفُؤادِ

یعنی که روزگار تباهی وفساد یافت وبرادری ما بهم خورد پس من دیدم که تنهائی بهتر وبرای آرامش دل وفراغت خاطر شایسته ترخواهد بود .

۴ بازفرماید :

ذَهَبَ الْوَفاءُ ذِهابَ أَمْسِ الذّاهِبِ وَالنّاسُ بَيْنَ مُخاتِلٍ وَ مُوارِبِ

يَفْشُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَالصَّفا وَ قُلُوبُهُم مَحْشُوَّةٌ بِعَقارِبِ

یعنی وفا از میانه بدرود نمود همانطور که دیروز رفت ومردم یکدسته حیله باز و فریب دهنده و دسته جوی وبدگوی یکدیگر شدند آنها در ظاهر خودشان افشای دوستی وصفا میکنند و در باطن دلهای ایشان پرازمار وعقرب است .

این اشعار منتسب بحضرت صادق آل محمد علیه‌السلام است

و فرموده‌اند که این ابیات را حفظ کنید و آنرا باولاد وبرادران خود بیاموزید و دربارهٔ زیادخواندن آن بایشان سفارش کنید مخصوصا در شب جمعه آنرا زیاد بخوانید:

۵

صَلَّى الْإِلٰهُ وَ مَنْ يَحُفُّ بِعَرْشِهِ وَ الطَّيِّبُونَ عَلَى الْإِمامِ النّاصِحِ

وَ عَلى قَرابَةِ الَّذِينَ تُهَضِّمُوا بِالنّائِباتِ وَ كُلِّ خَطْبٍ فادِحِ

طَلَبُوا الْحُقُوقَ فَأُبْعِدُوا مِنْ دُورِهِمْ وَعْوِيَ عَلَيْهِم كُلَّ كَلْبٍ نابِحِ

لُعِنَ الَّذِي عاداهُمْ وَ قَلاهُم وَ شَناَنُهُمْ فِي كُلِّ قَلْبٍ كاسِحِ

یعنی رحمت میفرستد خدا و کسانیکه بعرش او طواف میکنند و بدان احاطه دارند وصلوات میفرستند پاکان و پاکیزگان بر امام نصیحت کننده و پند دهنده و برخویشان

و نزدیکان او آنهائیکه هضم کرده شده وخورد گردیدند بواسطه حوادث ومصیبتهای وارده و هرامر بزرك وطاقت فرسائی یعنی آنهاکه در زیر بار ستم وناملایمات روزگار و اذیت وآزار ستمگران تحمل وبردباری نمودند ودرخواست حقوق خود کردند و از آنجهت که ازجایگاه و منازل خود آنهارا دور نموده وتبعید کردند و پارس نمود بر آنان هرسك پارس کننده . لعنت کرده شدند آنهائی که بایشان دشمنی نمودند وآنها را واگذار کرده وکینه ایشان را در دل پرکین خود جای دادند .

از جمله مواعظ آن حضرت است که بسفیان ثوری فرموده

٦

عَوِّدْ لِسانَكَ قَوْلَ الْخَيْرِ تَحْظَ بِهِ ... إِنَّ اللِّسانَ لِما عَوَّدتَ مُعْتادُ

مُوَكِّلٌ بِتَقاضِي ما سَئِلْتَ لَهُ ... فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ فَانْظُرْ كَيْفَ تَعْتادُ

یعنی عادت بده زبان خود را بگفتن حرف خوب وخیر گوئی که از آن بهره‌مند و محظوظ شوی زیرا که زبان را بهرچه عادت دادی خواهد کرد وخود را واگذارو عهده دار گردان بخواهش و درخواست آنچه را که من از برای تو در خیر و شر قرار دادم ونگاه کن که چگونه بدان معتاد خواهی شد .

هم از آن حضرت است که مکرر میفرموده

٧

لِكُلِّ أُناسٍ دَوْلَةٌ يَرْقَبُونَها ... وَدَوْلَتُنا فِي آخِرِ الدَّهْرِ تَظْهَرُ

یعنی برای هر مردمی دولت وروزگاری است که انتظار آمدن آنرا دارند و دولت ما دولت حقه مهدویه است که در آخرالزمان ظهور مینماید .

هم از فرمایشات آن بزرگوار است

٨

تُعْصِي الإِلٰهَ وَأَنْتَ تَظْهَرُ حُبَّهُ ... هٰذا لَعَمْرُكَ فِي الْفِعالِ بَدِيعُ

لَوْ كانَ حُبُّكَ صادِقاً لَأَطَعْتَهُ ... إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعُ

یعنی تو ازطرفی نافرمانی خدا را میکنی و آنگاه اظهار دوستی او را مینمائی و این رفتار و کردار بجان خودت قسم که در میان کارها خیلی تازگی دارد و عجب شمرده میشود زیرا که اگر تو دردوستی خود با خدا بصداقت وراستی بودی یقین که او را پیروی مینمود واینمسئله محقق است کسی که کسی رادوست دارد مطیع و پیرو او خواهد بود

هم ازگفتار دربار آنحضرت است که در باره بی‌تابی و شکایت از روزگار فرمود و امر بتحمل وبردباری وصبروخودداری کرده .

۹

فَلا تَجْزَعْ وَ إِنْ أَعسَرْتَ يَوْماً فقَدْ أَيْسَرتَ فِي زَمَنٍ طَوِيلٍ

فَلا تَيْأَسْ فَإِنَّ الْيَأْسَ كُفْرٌ لَعَلَّ اللهَ يُغْنِي عَنْ قَلِيلٍ

یعنی جزع وبی‌تابی مکن اگر که روزی بسختی وتیره بختی افتادی زیرا که بتحقیق روزگاری دراز را درخوشی و راحت بودی وناامید ازرحمت خدا مشو که نا امیدی کفر است و شاید که خدا تو را بزودی دراندك مدتی دارا سازد .

۱۰

وَلا تَظْنُنْ بِرَبِّكَ ظَنَّ سُوءٍ فَإِنَّ اللهَ أَوْلَى بِالْجَمِيلِ

و هرگز بپروردگار خود گمان بد مبر زیرا که خدای بی‌نیازبه نیکوکاری و کردار شایسته وجمیل سزاوارتر خواهد بود .

این اشعار را بحضرت امیر علیه‌السلام نیز نسبت داده‌اند و جزءدیوان آنحضرت آمده

از ابراهیم‌بن‌مسعود روایت شده که گوید مردی از تجار خدمت جعفربن‌محمد علیه‌السلام آمد وشد داشت و با حضرتش آمیزش مینمود و اورا بحسن‌حال میشناخت سپس احوال او تغییر نموده وازبدی روزگار خود بخدمت آن حضوت شکایت کرد حضرت این اشعار را برای او انشاء فرمود :

در کتاب امالی صدوق این دوبیت را نیز بآنحضرت نسبت داده که فرماید :

۱۱

إِعْمَلْ عَلَى مَهْلٍ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَاخْتَرْ لِنَفْسِكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
فَكَأَنَّ مَا قَدْ كَانَ لَمْ يَكُ إِذْ مَضَى وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ قَدْ كَانَ

یعنی کار بکن بآرامی ومدارا زیراکه تو خواهی مرد و اختیار کار خوب کن برای خودت ای انسان و بدان که آنچه هست گویا وقتیکه گذشت مانند این است که اراحل نبوده ونشدنی است وگویاکه آنچه بایستی بشود شدنی است وخواهد شد.

هم بآن حضرت منسوب است

۱۲

فِي الْأَصْلِ كُنَّا نُجُوماً يُسْتَضَاءُ بِنَا وَ لِلْبَرِيَّةِ نَحْنُ الْيَوْمَ بُرْهَانُ
نَحْنُ الْبُحُورُ الَّتِي فِيهَا لِغَائِصِكُمْ دُرٌّ ثَمِينٌ وَ يَاقُوتٌ وَ مَرْجَانُ

ما در اصل واساس مانند ستارگانی بودیم که مردم بما طلب روشنائی و نورمی نمودند و ما امروز هم از برای مخلوق دلیل و برهانی خواهم بودمائیم دریاهائی که درمیان آن دریاهابرای شناوران شما درهای گرانبها وگوهر ویاقوت و مرجان بدست خواهد آمد.

۱۳

مَسَاكِنُ الْقُدْسِ وَالْفِرْدَوْسِ تَمْلِكُهَا وَ نَحْنُ لِلْقُدْسِ وَالْفِرْدَوْسِ خُزَّانُ
مَنْ شَذَّ عَنَّا فَبَرْهُوتٌ مَسَاكِنُهُ وَ مَنْ أَتَانَا فَجَنَّاتٌ وَ رِضْوَانُ

جایگاه قدس ومکانهای پاك وبهشت برین را شما دارا میشوید و ما برای آن جاهای پاك وپاکیزه وبهشت برین خزانه داران خواهیم بود کسیکه از ما دوری کند و براه مخالفت ما رود پس برهوت جایگاه او خواهد بود وهر کس که بجانب ما بیاید و بطریقه ما درآید پس بهشت جای او خواهد بود و پسران بهشتی خدمتگذار آنها خواهند شد.

۱۴ **هم از آنحضرت است که در تفسیر ثعلبی از اصمعی روایت شده**

أُثَامِنُ بِالنَّفْسِ النَّفِيسَةِ رَبَّهَا فَلَيْسَ لَهَا فِي الْخَلْقِ كُلِّهِمِ ثَمَنُ

بِهٰا یُشتَرَي الجَنّاتُ إِنْ أَنا بِعْتُها بِشَيْءٍ سِوٰاها إِنَّ ذٰلِكُمْ غَبْنٌ
إِذٰا ذَهَبَتْ نَفْسِي بِدُنْيا أَصَبْتُها فَقَدْ ذَهَبَتْ نَفْسِي وَقَدْ ذَهَبَ الثَّمَنُ

من قیمت میگذارم نفس نفیس وپربهای خود را بپروردگار آن و باو عرضه میدارم زیراکه نیست درمیان خلق بها وقیمتی تاهمگی مردم قیمت آن را بدانند و و بآن بهشت خریداری میشود اگر من آنرا بچیزی‌دیگر بفروشم در این معامله مغبون خواهم بود اگر که نفس‌من بواسطه دنیائی که بدست‌آورده‌ام از دست رفت یقین من میکنم که هم نفس من ازدست رفته وهم بهای آن را ازدست داده‌ام .

در مناقب ابن شهرآشوب با نحضرت نسبت داده

۱۵

عِلْمُ الْمَحَجَّةِ وٰاضِحٌ لِمُرِيدِهِ وَ أَرَي الْقُلُوبَ عَنِ الْمَحَجَّةِ فِي عَمٰي
وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِهٰالِكٍ وَ نَجاتُهُ مَوْجُودَةٌ وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِمَنْ نَجا

دانستن راه راست برای کسیکه قصدآن راه را دارد آشکاروروشن است و با وجود این من می‌بینم که دلها از تشخیص دادن راه حق درکوری و ضلالت است ودر حقیقت عجب دارم ازآنکس که هلاك شدنی است درحالتی که نجات او موجود است ونیزمتعجبم ازآنکس که موجبات حیات برای اونیست .

هم این دو بیت را بآنحضرت نسبت داده‌اند

۱۶

وَ فِينا يَقِينٌ يُعِدُّ الْوَفٰاءَ وَ فِينا تَفَرَّحُ أَفْرٰاحُهُ
رَأَيْتُ الْوَفٰاءَ يُزَيِّنُ الرِّجٰالَ كَمٰا زُيِّنَ الْعَدَقُ شِمْرٰاحُهُ

یعنی از ما یقینی است که وفاداری را برای ما آماده وایجاد مینماید وجوجه‌های آن درنزد ما جوجه میگذارند وتولیدمثل مینمایند من دیدم که وفا زینت می دهد مردها را چنانکه بندهای نازك که پیوسته‌بخوشه خرما هستندآنرازینت میدهند

بهمن ماه ۱۳۲۸ ابوالقاسم سحاب

(چاپخانه علمی) الحمدلله اولاً وآخراً

تصانیف و تالیفات و ترجمه های مولف کتاب

چاپ شده

۱ ـ ترجمه تاریخ قران زنجانی
۲ ـ اقوال اروپائیان در باره قرآن
۳ ـ تاریخ و جغرافیای مکه
۴ ـ ترجمه اسرار حج حافظ عامر بک ومناسك
۵ ـ ترجمه اسرار حج آقای شهرستانی
۶ ـ ترجمه رساله آداب جمعه شهیدثانی
۷ ـ ترجمه نماز جمعه آقای شهرستانی
۹ ـ فرهنك خاور شناسان
۱۰ ـ ترجمه رساله حی بن یقظان (پسر طبیعت)
۱۱ ـ جلداول زندگانی حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام (تاریخ عصرجعفری)
۱۲ ـ جلد دوم زندگانی امام صادق ع
۱۳ ـ جلد اول زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام
۱۴ ـ جلد دوم زندگانی حضرت رضا علیه‌السلام
۱۵ ـ ترجمه فنون اسلامی ازعربی
۱۶ ـ ترجمه جغرافیای کارپانتر (آسیا) از انگلیسی
۱۷ ـ تاریخ ادبیات عمومی ترجمه ازفرانسه
۱۸ ـ تاریخ حبشه ترجمه ازعربی
۱۹ ـ رساله شهادة الحسین ع
۲۰ ـ تدبیر منزل و اشعار و مقالات متفرقه
۲۱ ـ تاریخ زندگانی شاه عباس کبیر

چاپ نشده

۱ ـ جلد دوم تاریخ شاه عباس کبیر
۲ ـ زندگانی حضرت موسی بن جعفر
۳ ـ تاریخ مدرسه سپهسالار
۴ ـ ترجمه کتاب اخلاق و قلب احیاءالعلوم غزالی
۵ ـ راه رستگاری (ترجمه منهاج النجاة فیض)
۶ ـ مفتاح الاعلام در تراجم احوال رجال اسلامی و بانوان در شش جلد
۷ ـ حساب وهندسه ترجمه‌از فرانسه
۸ ـ تاریخ تربیت عمومی ترجمه‌ازعربی
۹ ـ تاریخ عمومی ترجمه‌از فرانسه
۱۰ ـ » » » »
۱۱ ـ تاریخ نقاشی در ایران ترجمه از التصویر فی الاسلام عربی
۱۲ ـ فرهنك نام بزرگان که دو جلد آن تالیف شده
۱۳ ـ ریاض الادب درمقالات واشعار
۱۴ ـ تاریخ وزرای معارف ایران وشرح حال وتراجم ایشان
۱۵ ـ دوره تاریخ خجسته از ۱۳۰۰ قمری تا ۱۳۶۰ قمری در ۵ جلد
۱۶ ـ دیوان اشعار و ادبیات
۱۷ ـ تذکرة الاسامی در شرح احوال رجال اسلامی
۱۸ ـ تبصرة الاسامی در شرح احوال رجال اسلامی
۱۹ ـ ترجمه هزارحدیث نبوی (ص)

گراور و نقشه های کتاب

۱ ـ عکس نامه دارالتقریب مصر
۲ ـ عکس نامه علامه کاشف الغطاء
۳ ـ اشعار عونی و ترجمه آن
۴ ـ سلام برحضرت صادق علیه السلام
۵ ـ بقیع در حالت آبادی ص ۲۱
٦ ـ قبر حمزه دراحد ص ۲۲
۷ ـ قبور شهدای احد ص ۲۳
۸ ـ قبور بقیع درقسمت شرقی ص ۲٤
۹ ـ قبور بقیع درقسمت غربی ص ۲۵
۱۰ ـ قبور ائمه (ع) در بقیع حالت خرابی ص ۲۵
۱۱ ـ جنت المعلی ص ۲۷
۱۲ ـ آئین سوگند ص ۳۳
۱۳ ـ عکس نامه ابن السعود ص ۲۵
۱۴ ـ عکس مرحوم فصولی ص ۲٦
۱۵ ـ گنبد کاظمین ص ۱۷۰
۱٦ ـ دورنمای کاظمین ص ۱۷۲

مدارك و ماخذ جلد دوم تاريخ صدر جنفوى

تاريخ طبرى
كامل ابن اثير
تاريخ عرب و اسلام امير على ترجمه
آقاى فخرداعى
عصر المامون فريد رفاعى
تجارب السلف
عمران بغداد آقاى نشات
تاريخ يعقوبى
حبيب السير
آثار الشيعه جواهرى
كشف الغمه اربلى
بحار الانوار مجلسى
تاريخ الخلفاء سيوطى
منتخب التواريخ
نخبة التواريخ دبير تفرشى
انساب آقاى امين ميرهادى
وفيات الاعيان ابن خلكان
تاريخ بيهق
كتاب كافى
من لايحضره الفقيه
مناقب ابن طلحه شافعى
مناقب ابن شهر آشوب
اعلام الورى طبرسى
ارشاد شيخ مفيد
روضة الواعظين
خبات الخلود
مروج الذهب مسعودى
نور الابصار
تذكرة الخواص
صواعق ابن حجر
حيات الصادق علامه مظفرى
دائرة المعارف فريد وجدى
مرات الحرمين رفعت پاشا مصرى
مجله الهلال جرجى زيدان
جنات النعيم ياروح وريحان حاج ملا باقر واعظ
سر الانساب عبيدلى
فهرست ابن شهر آشوب
مناهج انوار المعرفه
مصباح الشريعة
تفسير الجواهر طنطاوى
مجالس المومنين
كتاب الاغانى ابو الفرج
تاريخ الفخرى
معجم البلدان
انوار الحسينيه
بستان السياحه
سنى الملوك
احسن التقاسيم
تاريخ خطيب
سياحت نامه ابن بطوطه
طبقات الامم
كتاب مذاكرات
محاضرات الامم
تاريخ عراق
معالم العلماء
درة التفسير
كتاب الذخيره
تاريخ كربلاى آقاى كليد دار
تحفة الزائر مجلسى

فهرست مندرجات

صفحه مندرجات

۱ - باب پنجم در طرز رفتار منصور با حضرت امام صادق علیه‌السلام
فصل اول منصور ورفتار او باحضرت‌صادق
۳ ـ زمینه‌سازی‌منصور برای‌قتل آن‌حضرت
۴ - جهات عداوت منصور
۸ - منصور و ستمکاری او
۹ ـ فصل دویم در تفصیل وفات‌حضرت
۹ ـ وفات حضرت صادق
۱۲ ـ راجع بامرتکفین آن حضرت
۱۳ ـ وصایای حضرت صادق ع
۱۳ - وصیت حضرت بفرزندش موسی بن جعفر (ع)
۱۵ ـ وصیت دیگر حضرت بیاران‌خود
۱۶ - ترجمه وصیت حضرت
۱۹ - وصیت دیگر آن حضرت
۱۹ ـ ووعده اوصیای حضرت
۲۰ ـ فصل سیم در مدفن حضرت صادق و جنة‌البقیع
۲۳ ـ مقابر مدینه در بقیع
۲۶ ـ مراقد و آثار منهدمه مکه معظمه
۲۸ ـ نظر نگارنده کتاب در باره‌مسلمین جهان
۳۵ عکس نامه ابن‌السعود
فصل چهارم در آثار مهمه حضرت صادق علیه‌السلام
۴۸ ـ گفته فرید وجدی در باره حضرت صادق
۳۹ ـ کتاب حفر و جامعه
۳۹ ـ جابربن حیان
۴۲ ـ خبر حضرت در باره جفرو جامعه
۴۱ ـ در مکام و اخلاق حضرت‌صادق

صفحه مندرجات

۴۳ ـ مفاخر جعفری
۴۵ ـ بازاز مفاخر آن بزرگوار
۴۵ دیگر از مفاخر عصر جعفری
۴۶ ـ فصل پنجم در تعداد اولاد حضرت صادق علیه‌السلام
۴۶ ـ حضرت موسی بن‌جعفر (ع)
۴۶ ـ اسمعیل
۵۰ ـ حضرت موسی بن جعفر (۴)
۵۰ ـ عبدالله افطح
۵۲ ـ اسحق
۵۳ محمدبن جعفر
۵۴ ـ علی بن‌جعفر
۵۶ ـ چکونگی احوال و اعقاب ابوالعلی مهدی
۵۶ ـ تفرش
۵۷ ـ سادات فم‌تفرش
۶۵ ـ فرزندان حضرت صادق‌علیه‌السلام
۶۷ ـ اولاد اسمعیل واجدادشاه نعمت‌الله
۶۷ ـ فصل ششم در ذکر نام و اوصاف روات حضرت واصحاب او
۶۷ ـ روات شیعه امامیه
۶۸ ـ ثقات رجال شیعه
۶۸ ـ ابان بن تغلب
۶۹ ـ ابان بن عثمان
۷۰ ـ اسحق صیرفی
۷۰ ـ اسمعیل سکونی
۷۰ ـ برید بن‌معاویه
۷۱ ـ یزید عجلی
۷۱ ـ بکیربن اعین
۷۲ ـ جابر جعفی
۷۳ ـ عزیز بن‌عبدالله

صفحه مندرجات

۵
۷۴ ـ جعفر بن سالم
۷۴ ـ جعفر بن غیاث
۷۶ ـ حمران بن اعین
۷۶ ـ حمزة بن طیار
۷۷ ـ زید شحام
۷۷ ـ زیدشهید
۷ ـ سدیر صیرفی
۷۹ ـ اعمش اسدی
۷۹ ـ عبدالعلام بن سالمه بجلی
۷۹ ـ عبدالسلام ازدی
۸۰ ـ ابن ابی یعفور
۸۰ ـ عبدالملك بن اعین
۸۱ ـ عبید بن زراره
۸۱ ـ عبیدالله بن علی
۸۱ ـ علاء بن زرین
۸۲ ـ عمادالدهنی
۸۳ ـ عمرو بن ابی المقدام
۸۴ ـ عمرو بن ابی نصر سکونی
۸۴ ـ عمر بن حنظاله
۸۵ ـ عمر بن علی بن الحسین
۸۵ ـ فضیل بن سیار
۸۵ ـ ابو بصیر کوفی
۸۶ ـ مومن الطاق
۸۷ ـ محمد بن مسلم ثقفی
۸۸ معاویة بن عمار
۸۸ معروف بن خربوز
۸۸ معلی بن خنیس
۸۹ میسر بن عبدالعزیز
۹۰ روات واعلام سنت
۹۲ ابوسعید یحیی بن قطاب
۹۲ محمد بن اسحق
۹۳ سعید بن حجاج
۹۳ ابو ایوب سجستانی
۹۳ مواجیان حضرت صادق (۴)

صفحه مندرجات

۹۵ سعید رومی
۹۵ صباح
۹۶ طاهر
۹۶ عباس بن زید مدنی
۹۶ فضیل
۹۶ مغیره
۹۶ موسی
۹۷ نصر بن ساعد
۹۷ سالمه
۹۷ فصل هفتم در خطب ومواعظ
۹۷ در خطب
۱۰۰ موعظه بسفیان ثوری
۱۰۲ مواعظ بحمران بن اعین
۱۰۳ نصایح آن بزرگوار
۱۰۳ وصیت حضرت بمفضل
۱۰۳ وصیت حضرت بجمیل
۱۰۴ وصیت بعلی بن خنیس
۱۰۴ وصیت بمومن الطاق
۱۰۵ وصایا بشیعه
۱۰۶ صفات یکنفر جعفری
۱۰۷ مواعظ مختلفه
۱۰۷ بدایع مواعظ
۱۰۸ بیانات مفید عنوان مصری
۱۱۱ فصل هشتم در گفتار در بار حضرت صادق (۴)
۱۱۳ در احکام
۱۱۴ در مراعات
۱۱۵ در حسن خلق
۱۱۶ در تقوی
۱۱۷ در رعایت
۱۱۸ در بیان حق و باطل
۱۲۱ درخوف واحیاء
۱۲۱ در حقیقت عبودیت
۱۲۲ در معاشرت
۱۲۳ در معرفت

صفحه مندرجات

۱۲٤ در حکمت
۱۲٤ در حسد
۱۲۵ درعقل‌وهوی
۱۲٦ در وصف دنیا
۱۲۹ باب ششم در روزگار منصور و وزرای او و بنای بغداد
۱۲۹ فصل اول در اوصاف منصور
۱۳۰ عملیات منصور
۱۳۰ عداوت منصور باشیعه
۱۳۱ مذهب شیعه ومذهب تسنن
۱۳۳ علویین و سادات شهید
۱۳٤ عبدالله محض
۱۳۴ منصور وآزار او بسادات
۱۳۵ طرز ملکداری منصور
۱۳٦ منصور ومحاکمه باسار ان
۱۳٦ منصور و تقلید از روش ایرانی منصور وابن هرمه شاعر
۱۳۷ منصور وستم او بسادات
۱۳۸ اخلاق منصور
۱۳۸ در خلق وخوی منصور
۱۳۹ سخاو بخل منصور
۱۴۰ در مظالم منصور
۱۴۱ منصور و رد خواهش علویه
۱۴۱ منصور و دانش پروری او
۱۴۲ منصور و نجوم
۱۴۵ در پایان روزگار منصور
۴۵٦ منصور وخست او
۱۴۷ فصل دوم در بعضی از حوادث عصر جعفری ودوره منصور
۱۴۷ ولادت زبیده
۱۴۸ عبدالرحمن اموی دراسپانیا
۱۴۹ معاهده امپراطور روم بامنصور
۱۵۰ جنك منصور باراوندیها
۱۵۱ فصل سوم وزرای منصور
۱۵۱ ابوسلمه‌خلال

صفحه مندرجات

۱۵۲ تفصیل قتل ابوسلمه
۱۵۳ خالدبن برمك
۱۵۴ منصور و خرابی ایوان کسری
۱۵٤ ابو ایوب موریانی
۱۵٦ ربیع حاجب
۱۵۷ فصل چهارم تاریخچه بنای بغداد
۱۵۸ تاریخ شروع بنای بغداد
۱۵۸ وجه تسمیه بغداد
۱۵۹ اقوال مختلفه در باره بغداد
۱٦۱ تاریخ بنای بغداد
۱٦۱ بغداد کهنه ونو
۱٦۲ موقعیت بغداد
۱٦۲ علت بنای بغداد
۱٦۳ علت‌دیگر بنای بغداد
۱٦۵ طرز ساختمان بغداد
۱٦۵ خبر راهب درباره بغداد
۱٦٦ منصور ومهندسین فنی
۱٦۷ نقشه‌برداری بغداد
۱٦۸ سنك اول بنای بغداد
۱٦۸ مصالح ساختمان مداین در بغداد
۱٦۸ فصل پنجم ابواب‌ومجاری و عمارات بغداد
۱٦۸ دروازه های بغداد
۱٦۹ مجاری وانهر بغداد
۱٦۹ کاخ سلطنتی منصور و گنبد سبز میزان الهوا
۱٦۹ تاج‌البلدد بغداد
۱۷۰ بنای کاخ در بغداد
۱۷۱ مشاهد ومقابر بغداد
۱۷۱ موقعیت کاظمین
۱۷٤ مقابر ومزار بغداد
۱۷٤ مساجد و جوامع بغداد
۱۷٦ مدارس بغداد
۱۷۸ شفاخانه بغداد
فصل ششم

صفحه مندرجات

۱۷۹ در حیات علمی بغداد
۱۷۹ حیات علمی پیش
۱۸۰ حضارت و تمدن بغداد در عهد مامون
۱۸۱ انحطاط علمی بغداد
۱۸۱ کتاب و کتابخانه در بغداد
۱۸۲ بغداد عصر مامون
۱۸۳ حوادث بغداد درعصر مامون
۱۸۵ کاخها و باغات بغداد
۱۸۷ عمارات وابنیه بغداد
۱۸۸ فصل هفتم
در نقابت سادات و خانواده های اصیل و مشاهیر علمی
۱۸۸ نقابت سادات
۱۸۹ مشاهیر قدیم بغداد
۱۹۲ علما وفقهای بغداد و نویسندگان
۱۹۳ ابو الفرج اصفهانی
۱۹۴ شریف رضی
۱۹۶ شریف مرتضی علم الهدی
۱۹۶ شیخ مفید
۱۹۷ شیخ طوسی
۱۹۷ ابو اسحق شیرازی
۱۹۸ علی بن ابی زید
۱۹۸ فصل هشتم
تاریخ نویسان ومتخصصین فنی
۱۹۸ تاریخ نویسان بغداد

صفحه مندرجات

۲۰۱ خطیب بغداد صاحب تاریخ
۲۰۲ ابن ابی الحدید معتزلی
۱۰۳ خواجه نصیر الدین طوسی
۳۰۴ مشهور ترین اشخاص تاریخ نویسان بغداد
۲۰۴ گفتار ادبا درمدح وذم بغداد
۲۰۵ بغداد در دوره منصور ومرکزیت آن
۲۰۷ باب هفتم در مناظرات علمی ودستخط های امام صادق ع و راجع بآداب واخلاق
۲۰۷ فصل اول
در مناظرات علمی
۲۰۷ پرسش ابوشاکر دیصانی از حضرت صادق ع
۲۰۹ مناظره مرد شامی باامام علیه السلام واصحاب او
۲۱۰ مناظره شامی باهشام بن حکم
۲۱۳ مناظره حضرت باسفیان ثوری
۲۱۹ ابو حنیفه و حضرت صادق ع
۲۲۰ فصل دویم
در نامه های آن حضرت
۲۲۰ نامه حضرت صادق علیه السلام به نجاشی
۲۳۰ دستخط حضرت صادق علیه السلام بعبدالله محض
۲۳۲ تاثر حضرت از اسارت سادات نبی الحسن علیه السلام

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱-	زیرصفحه	عسقاء	عسقلانی
۲۰	۳	عافق	عاتق
۳۸	۱۵	تلمید	تلمیذ
٤٦	٤	تاریچه	تاریخچه
۸۰	۲٤	رزار	زاراه
۸۲	۱۱	بدسنت	بدت
۸۳	۲۳	فریقن	فریقتن
۸۵	۲۳	بالااد	بالاتر
۸۸	»	بشیعه	شیعه
۹۰	۲۰	حجو	حجر
۹۸	۲	نسبة	نسبه
۹۸	۸	ینحسبه	ینجسه
۱۰۲	۱۸	نربر	بزیر
۱۰٦	۱۰	ورائهم	ودائعهم
۱۱۲	۱۹	لحبس	الحبس
۱۲۰	٦	عظیه	عظیمه
۱۴۵	زیرصفحه	بشیریشی	شبرینی
۱۸۱	۲۳	اندیسی	اندلسی
۱۹۵	۲۱	الحرام	العوام
۱۹۹	۱۰	الحنظل	الخطل
۲۰۲	۱۰	الذیعه	الذریعه
۲۱٤	۱٦	من	زیاد
۲۲۲	۴۳	تیم	بیم
۲۳۹	۲۰	انولاك	اتولاك
۲٤٤	۲	تعکلم	تکلم
۲٤٦	۲۰	نعمر	تعمر
۲٤۷	۳	انی	ابی
۲٦۱	۲۱	بسعاتمندی	بسعادتمندی
۲٦۳	۲۱	مفصل	مفضل
۲۰۴	۱۵	ده	مده
۲٦٤	زیرصفحه	داد	دار